٢٦



ترجمه

تفسیر مجمع البیان



بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۲۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سوره مزمّل

اشاره

بعضی از مفسّرین گفته اند تمام آن در مکّه نازل شده و بعضی گفته اند در مدینه،و بعضی هم گفته اند که برخی از آن مکّی و برخی هم مدنی میباشد.

عدد آیات آن:

هیجده آیه است از نظر اهل مدینه،اخیر که(ابو جعفر و شیبه) میباشند،و نوزده آیه است نزد مردم بصره و بیست آیه نزد دیگران.

اختلاف در آیات آن:

در سه آیه اختلاف است«المزمّل»کوفی و شامی و مدنی اوّل«شیبا» نیز کوفی و شامی و مدنی اوّل و بصری «إِلَيْكُمْ رَسُولاً» مکّی است.

فضیلت و ثواب سوره مزمّل

ابی بن کعب گوید:که پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که قرائت کند سوره مزمّل را از آن بر داشته میشود سختی در دنیا و آخرت.

منصور بن حازم از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود و کسی که سوره مزمّل را در نماز عشاء یا در آخر شب قرائت کند شب و روز و خود سوره بنفع او گواهی و شهادت دهند و خداوند او را زندگانی پاک داده و پاکیزه او را میمیراند.

توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل و چون خداوند سورهٔ«جنّ»را بذکر پیامبران پایان داد شروع نمود این سوره را بنام پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله و فرمود:

[سوره المزمل (۷۳): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلْمُزَّمِّلُ (۱) قُمِ اَللَّيْلَ إِلاّٰ قَلِيلاً (۲) نِصْفَهُ أَوِ اُنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ اَلْقُرْآنَ تَرْتِيلاً (۴) إِنّٰا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً (۵) إِنَّ نٰاشِئَةَ اَللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلاً (۶) إِنَّ لَكَ فِي اَلنَّهٰارِ سَبْحاً طَوِيلاً (۷) وَ اُذْكُرِ اِسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً (۸) رَبُّ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً (۹) وَ اِصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ وَ اُهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً (۱۰)

ص: ۴۰

ترجمه آیات:

ای جامه بخود پیچیده(۱)شب را(بنماز و نیاز)برخیز مگر اندکی (۲)نیمی از شب را بر خیز یا انـدکی از آن کم کن(۳)یا بر آن نصف زیـاد کن(تـا بـدو ثلث از شب رسـد)و قرآن را بتـأنّی و آرامی(شـمرده)بخوان بـآرام و تانّی خوانـدنی(۴)ما جـدّا بزودی سخنی گران و ارزنـده(قرآن مجیـد)را بر تو القا(وحی)خواهیم نمود(۵)براستی ساعـات شب(یا بر- خاسـتن از خوابگاه خود در آخر شب برای نمـاز بفراغت دل بیشتر)یا به رنـج سـخت تر و بگفتار درست تر است(یعنی خوانـدن قرآن در شب راست تر که دل فارغ باشـد و زبان با دل موافقت نماید)(۶) و البتّه ترا در روز رفت و آمد(برای تحصـیل ضـروریات معاش و زندگی) بسیار است،(پس شـبها توجه باد ای تهجّد اولی باشـد(۷)و پروردگـار خـویش را یـاد کـن و عبـادت را برای او خـالص کن خـالص کردنی(یا از تمام خلق و آفریـده خـدا منقطع شـو منقطع شـدنی کامل،و بسوی خـدا توجه نما یا در نماز و تضـرّع بسوی بی نیاز دست بردار)(۸).

او پروردگار خاور و باختر،مشـرق و مغرب است،هیـچ خدایی جز او نیست،پس او را کارساز خود گیر(۹)و بر آنچه کافران(در بارهٔ تو)میگویند شکیبا شو،از ایشان کناره گیری کن کناره کردنی نیکو.(ده آیه)

قرائت:

ابو عمرو ابن عامر«و طاء»بکسر(زیر)و او(و)و مد،ما بقی از قرّاء بفتح و زبر و او و سکون طاء کوتاه قرائت کرده و اهل کوفه جز حفض و ابن عامر

ص: ۵

و یعقوب«رب المشرق»بجرّ باء و دیگران برفع باء«ربّ»در قرائت نادره عکرمه «مزمّل و مدّثر»را بتخفیف زاء و مد دال و تشدید و میم و ث قرائت کرده و ابی سماک(قم اللّیل)را بضمّ میم خوانده است.

دلیل:

کسی که (أَشَدُّ وَطْئاً) قرائت کرده معنایش مواطات یعنی موافقت و سازش نمودن است و از همین باب است آیه (لِیُوٰاطِؤُا عِدَّةَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ) هر آینه موافقت و سازش کنند عدد آنچه را خدا حرام کرده بود پس معنی چنین است که نماز کسی که در شب میخواند و عمل کسی که در شب انجام میدهد- توافقش با گوش دل در شب بیشتر است از آنچه را که در ساعات روز می نماید برای اینکه قلب در شب فارغ تر است بجهت اینکه در شب فارغ تر از روز است برای منقطع بودن آن از بسیاری از مشاغل روز و کسی که گفته است(وطأ)به معنی اینست که آن دشوارتر است بر انسان از قیام در روز برای اینکه شب برای استراحت و سکونت و آسایش است.و در حدیث آمده

(اللّهمّ اشدد وطأتک علی مضرّ) بار خدایا سخت تر فرما سختگیری خود را بر قبیلۀ مضرّ (وَ أَقْوَمُ قِیلاً) یعنی استقامتش بیشتر و بگفتار درست تر است برای فراغت دل،و جدا بودن از چیزهایی که انسانی را مشغول مینماید.

شاعر عرب گوید:

له و لها وقع بکلّ قراره

و وقع بمستن الفضاء قویم

توصیف میکند ممدوح خود را و میگوید برای او و محبوبه او خاطرۀ است بهر قرار گاهی و خاطره آب نما مستقیم است.

مراد از ناشئه ساعاتی است که از شب حادث و پیدا میشود و رفع در

(رَبُّ الْمَشْرِقِ)

دو احتمال دارد:

۱-اینکه وقتی فرمود و یادکن نام پروردگارت را از اوّل قطع کرده،و فرموده(هو ربّ المشرق)اوست پروردگار خاور پس میباشد خبر مبتداء محذوف.

۲-اینکه مبتداء باشد و خبرش جمله (لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ) .

و کسی که بجرّ خوانده باتباع و پیروی کلمه (اسْمَ رَبِّکَ) و امّا قول کسی که مزمّل را بتخفیف زاء خوانده است پس بنا بر حذف مفعول به(یا ایّها المزمّل نفسه و یا ایّها المدثّر نفسه)است و حذف مفعول در کلام بسیار است.

حطیئة شاعر گوید:

منعّمه تصون الیک منها

کصونک من رد اشرعتی

(تعریف میکند زنی را و میگوید صاحب وقار و نعمتی که حفظ می کند حدیث را از بازگو کردن چنان که تو خود را حفظ میکنی از مردی که متکبر و ستمکار باشد. شاهد این بیت کلمهٔ حدیثا است که حذف شده مانند گفته شنفری که میگوید:

کانّ لها فی الارض نسیا تقصّه

علی امّها و ان تکلمک تبلت

گویا برای آن جاریه در روی زمین گمشده است که سرش را به زیر انداخته و آن را در طریق جستجو میکند و سخن خود را از حیاء قطع مینماید.

و کسی که(قم اللیل)را بضمّ خوانده ممکن است که ضمّ آن برای اتباع(المزّمل) باشد.

لغت:

المزّمل در اصل المتزمل یعنی پیچیده در لباس تاء ادغام در زاء

شده برای اینکه زاء قریب المخرج با تاء و مأنوس تر است بشنیدن از تاء و هر چیزی که پیچیده باشد مزمّل باشد.

امرء القیس گوید:

کانّ ثبیرا فی عرانین و بله

کبیر اناس فی بجاد مزمّل

گویا که کوه(ثبیر)(که بلندترین کوه های مکّه است)در اوّلین باران و رطوبتش مردان بزرگ را در جامه فرو میبرد.شاهد این بیت کلمۀ مزمّل است که بمعنای پیچیده در جامه آمده و نصف یکی از دو بخش است بطور مساوی در مقدار چنان که(ثلث)و یک سوّم جزئی از سه جزء و(ربع)،یک چهارم جزئی از چهار جزء و این از صفات جسمهاست و وقتی ترکیبات از آن بر داشته شد اجزایی باقی میماند که نمیشود برای آن نصف و یا ثلث،و یا ربعی باشد و عرض موصوف بنصف و جزء نمیشود.

و قدیم تعالی نیز موصوف بجزء نمیشود برای اینکه این تعبیرات از مرکّبات است بنا بر صوری که گفته شد اگر گفته شود بنا بر این لازم است خدای قدیم را تعریف بواحد کردن مدح نباشد.

پاسخ این است که معنای گفته ما که او واحد است یعنی ذات مقدّس او دارای صفاتیست که غیر او مستحقّ آن نیست و آن صفات بودن ذات مقدّس او است قادر و عالم(توانا و دانا)از قدیم و مانند آن از صفات ثبوتیّه چون حیاه و بینایی و شنوایی و بی نیازی و اراده و غیره.

«نه مرکّب بود و جسم نه مرئی نه محلّ بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق» و وقتی گفته شود که او جزء ندارد مدح او نیست مگر اینکه بگویند:که خدای تعالی(حیّ)زنده است که جزء ندارد بخلاف غیر او از زنده ها که

همه دارای جزء و ترکیبند و ترتیل تریب و اداء حروف است از مخارج آن،در موقع تلاوت آیات(چنانچه مقصود از قرائت صحیح در حدیث

من لا ـ قراءه له لا ـ صلاه له. کسی که قرائت ندارد نمازش هم نماز نیست و در تعریف قرائت که مرادف و یا یکی از معانی ترتیل است گفته اند.(هی حفظ الوقوف و اداء الحروف)رعایت وقفها و گفتن حروف از مخارج یعنی مخرج زاء و تا اوائل دهان و ظاء و طاء اواسط و ذال و دال سر زبان و حروف حلقیّه چون حاء و خاء و عین و غین و هاء و...اواخر دهان و از حلق باید اداء شود).

(مترجم) و الحدر:در مقابل ترتیل شتاب کردن و تند خواندن و هر دو قسم خوبست ولی ترتیل در اینجا مرغوب تر است.

و القاء مانند تلقیه انداختن.می گویی مسئله ای بفلانی القا کردم یعنی طرح نمودم که پاسخ دهد و اقوم مستقیم تر است و درست تر گفتن و خالص تر در عبادت بودن است.

و سبح گردیدن و شنا نمودن میباشد و از همین است شناوری در آب برای گردیدن و رفت و آمد او یحیی بن یعمر و ضحّاك(سبخا طویلا)به خاء قرائت کرده اند و معنای آن توسعه و پهن کردن است گفته میشود(سبخت الفطن)پهن شد پنبه یا پهن کردم پنبه را وقتی آن را میزنند و حلّاجی میکنند و از آنست بیان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعایشه که شنید نفرین میکند بر دزدی

(لا تسبخی عنه بدعائک علیه) یعنی زیاد نفرین بر او مکن و گفته میشود به پنبه هایی که در موقع حلّاجی جدا شده و پراکنده میشود(سبائخ) اخطل شاعر در تعریف سگهای شکاری گوید:

ص :۹

فارسلهنّ يدرين التّراب كما

يدرى سبائخ قطن ندف او تار

فرستادند آن سگهای شکاری را که خاک را می پاشیدند و هوا میکردند چنانچه کمان حلّاج و نداف پنبه را میپاشد و بهوا متفرّق و پراکنده می کند شاهد این بیت کلمه سبائخ است که ذرّات پنبه باشد.

ثعلب(که از دانشمندان و دانایان علم نحو است)گوید:السّبخ به معنای تردّد و اضطراب و سبخ بمعنای سکون و از آنست فرمایش نبی اکرم(ص)

(الحمی من قیح جهنّم فسبّخوها بالماء).

تب از مرکز حرارت جهنّم و دوزخ است آن را ساکن کنید بوسیلۀ آب، یعنی(پا شوره با آب سرد)تب را پائین میآورد و تبتل انقطاع بحق تعالی عزّ و جلّ و بریدن از ما سوای اوست و اخلاص عبادت برای اوست.

امرء القیس گوید:

یضیء الظّلام بالعشیّ کانّه

مناره ممسی راهب متبتّل

روشن میکرد جمال او تاریکی شب را که گویا چراغ راهب است که بتضرّع بسوی خدا مشغول است و ریشه آن از جدا شدن چیز یعنی بریدن از صاحب آن که دیگر راه و تسلّطی ندارد بر آن و از همین معنی است حضرت زهراء بتول علیها سلام برای انقطاع آن حضرت بعبادت خدای عزّ و جلّ.

اعراب:

(اللّیل)منصوب شده بنا بر ظرف (إِلاّ قَلِیلاً) منصوبست بر استثناء تقدیر آن چنین است(الاّ شیئا قلیلا منه لا تقوم فیه)مگر مقداری کم از آن را،که استراحت کن و برنخیز.

آن گاه بیان کرد مقدار آن را و فرمود:نصف آن را زجاج نحوی گوید نصف

آن بـدل از لیل و شب است.چنانچه گویـد ضـربت زیـدا رأسه.یعنی زدم زیـد سـرش را ذکر کردن زید برای تأکید کلام و آن تأکیـدش بیشتر است از اینکه بگویی(ضـربت رأس زید)زدم سـر زید را.پس معنا چنین است برخیز نیمی از شب مگر اندکی یا کمتر از نصف شب یـا زیـادتر از نصف و ذکر (أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً) بمعنـای الاّـ قلیلا و لکن آن را یاد کرده با زیاده پس معنی اینست برخیز نیمی از شب یا کمتر از نصف یا زیادتر از نصف شب را.

تفسیر:

قتاده گوید:ای پیچیده در لباس خود عکرمه گوید:متحمّل بار سـنگین نبوّت سدی گوید:ای خوابیده که در لباس خود فرو رفته ای و بعضـی گفته انـد که آن حضـرت در اوّل وحی که جبرئیـل برای او فرمـان رسـالت را آورد از ترس این مسـئولیت بزرگ جامه بخود پیچید تا مأنوس بوحی شد و در اوّل وحی و رسالتش بلقب (یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ) خطاب شده که بچیزی ترسـیده بود آن گـاه پس از آن وی را به (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ) و (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...) خطاب فرمود (قُمِ اللَّیْلَ) بر خیز شب را برای نماز (إِلاَّ قَلِیلًا) مگر انـدکی و معنا چنین است نماز بخوان در شب جز کمی از آن را زیرا قیام در شب عبارت از نماز شب است (نِصْفَهُ) نیمی از آن را که آن بدل از شب و بیان برای مستثنی منه یعنی برخیز نصفی از شب را و نماز بخوان نیمی از شب را.

(أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلًا)

یعنی از نصف (أَوْ زِدْ عَلَیْهِ) یعنی بر نصف شب مفسّـرین گفته انـد (أَوِ انْقُصْ) از نصف کمی را تـا ثلث یا زیاد کن بر نصف تا دو ثلث،و بعضـی گفته انـد که نصـفه بدل از قلیل و بیان برای مسـتثنی است و معنا در هر دو مساوی و بی تفاوت است و مؤیّد این گفته بیان حضرت صادق

ص: ۱۱

علیه السّلام است که میفرماید:قلیل یعنی نصف یا کم کن از قلیل کمی و یا زیاد کن بر قلیل اندکی را.

و علیّ بن ابی لیب گفته:برخیز نصفی از شب را مگر کمی از شبها را که آن شبهای عذر مانند بیماری و یا غلبه خواب و درد چشم و مانند آن و یا کم کن کمی از نصف شب را و یا زیاد کن بر آن نصف.

خداوند سبحان مخیّر نموده پیامبرش را در این ساعات برای قیام شب و آن را موکول بنظر و خواست آن حضرت نموده و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با جمعی از مؤمنین برنامه و عادتشان بر این بود که این مقدار از شب را بر خاسته و نماز میخواندند و این بر آنها دشوار بود چون بعضی بودند،که:

نمیدانستند چه اندازه نماز خوانده و چه مقدار از شب باقی مانده است فلذا تمام شب را بیدار مانده و نماز میخواندند از ترس اینکه مبادا قدر واجب را نیاورده باشند تا خداوند تخفیف داد بر آنها در آخر این سوره.

قتاده از زراره بن اوفی از سعد پسر هشام روایت نموده که گفت گفتم بعایشه مرا خبر بده از شب خیزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله.گفت آیا نمیخوانی (یٰا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ) را گفتم چرا گفت خداوند واجب کرد شب خیزی را در اوّل این سوره پس یک سال قیام نمود پیامبر و اصحابش باین وظیفه،و خداوند در آسمان پایان آن را دوازده ماه قرار داد تا نازل فرمود در آخر این سوره تخفیف را و قیام شب مستحبّ شد بعد از اینکه فریضه بود.

سعید بن جبیر(شاگرد عبد اللّه بن عبّاس که شاگرد امیر المؤمنین علیه السّلام)بوده گوید بین نزول اوّل این سوره و آخرش ده سال طول کشید.

ابن کیسان و مقاتل گفتند این سوره در مکّه قبل از وجوب نماز یومیّه

ص:۱۲

بوده پس از آن بنماز پنجگانه منسوخ شد.

عبد اللّه بن عبّاس گويد:وقتى اوّل سورهٔ مزمّل نازل شد مسلمين مانند شب خيزى در ماه رمضان بر ميخواستند و بين اوّل و آخر سوره يک سال فاصله شد.

حسن و عكرمه گفته اند كه آخر اين سوره اوّل آن را نسخ نموده است،و حال اينكه در ظاهر آيات چيزى كه مقتضى نسخ باشد نيست پس بهتر اين است كه كلام بر ظاهر خودش تفسير شود كه قيام شب(بنماز و عبادت)مستحبّ مؤكد و مرغوب فيه است نه واجب. (۱)

۱- ۱) (نماز شب و آثار آن مترجم:محمّد بن علىّ الشّريف الرّازى گويد:اخبار دربارهٔ فضيلت نماز شب بسيار است و ما تيمّنا چند حديثى از آن را در اينجا ياد نموده و تقديم دوستان مينمائيم باشد كه موجب توفيق و تشويق شده و اين فقير را هم ياد نمايند. ۱-در وسائل الشّيعه از كلينى صاحب اصول كافى باسنادش از معاويه بن عمّار گفت شنيدم حضرت صادق عليه السّلام ميفرمود(در وصيّت پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله)بعلىّ عليه السّلام اوصيک فى نفسک بخصال فاحفظها .تو را سفارش ميكنم بخصالى در شخص خودت(تا اينكه فرمود) عليک بصلاه اللّيل و عليک بصلاه اللّيل و عليک بصلاه اللّيل .بر تو باد بنماز شب،بر تو باد بنماز شب.بر تو باد بنماز شب. ۲-در همان كتاب از كلينى باسنادش از عبد اللّه بن سنان،از حضرت صادق عليه السّلام روايت نموده كه فرمود شرافت مؤمن نماز شب او و عزّت مؤمن نگاهدارى اوست خود را از اعراض مردم يعنى غيبت نكردن از آنان و آزار كردن آنها. ۳-شيخ صدوق عليه الرّحمه در كتاب خصالش از پدرش باسنادش

۱)

از عبد اللّه بن سنان از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام آورده که گفت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به جبرئیل فرمود مرا موعظه کن، جبرئیل گفت ای محمّد هر طور خواستی زندگی کن که خواهی مرد.و دوست بدار هر چه را که خواهی که از او جدا خواهی شد.و آنچه خواهی بکن که آن را خواهی دید.و بدان که شرافت مؤمن نماز شب او و عزّتش خود داری از غیبت کردن مردم و ایذاء آنهاست. همین بزرگوار(یعنی شیخ صدوق)باسنادش از حضرت صادق(ع) در قول اللّه عزّ و جلّ که میفرماید (إِنَّ الْحَسَنٰاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئٰاتِ) فرمود که نماز شب مؤمن گناهان روز او را از بین میبرد. ۵-باز باسنادش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود:هر کس نماز شب بخواند در روز نورانی و زیبا شود. ۶-و نیز باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام آورده که فرمود علیکم بصلاه اللّیل بر شما باد به مواظبت بر نماز شب که آن سنّت پیغمبر شما و روش صالحین قبل از شما و دور کننده دردها از بدنهای شماست. ۷-و باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که نماز شب صورت را سفید و بوی را نیکو و رزق را فراوان میکند. ۸-و باسنادش از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام حدیث نموده که فرموده قیام شب موجب تندرستی بدن و خشنودی پروردگار و تشبّه باخلاق پیامبران و تعرّض رحمت حقّ تعالی است. ۹-و باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده:که فرمود(صلاه اللّیل)نیکو و زیبا میکند صورت و خوب میکند اخلاق و خوشبو میکند بوی و فراوان میکند روزی و اداء میکند قرض و غصّه را از دل میبرد و نور چشم را زیاد میکند. ۱۰-شیخ صدوق در کتاب مجالس خود باسنادش از عبد اللّه بن عبّاس روایت نموده که گفت:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:در (حدیثی)کسی که توفیق نماز شب خواندن روزی او شود از مردان و زنان بر

ص:۱۴

خیزد برای خدا پس وضو میسازد و نماز بخواند برای خدا بنیّت راست و قلب سالم و بدن خاشع و چشم گریان خداوند ۹ صف از فرشتگان پشت سر او قرار میدهد که در هر صفیّ عدد آنان را جز خداوند کسی نمیداند و طول هر صف بمساحت و طول مشرق تا مغرب است و وقتی از نمازش فارغ شد خداوند بعدد آنان برای او درجه مینویسد. ۱۱-و نیز در علل الشّرائع خود باسنادش از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت نموده که گفت شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله میفرمود خداوند ابراهیم را خلیل خود نگرفت مگر برای میهمان داری و نماز شب خواندن او در حالی که مردم خوابند. ۱۲-در همان کتاب باسنادش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آورده که فرمود دو رکعت نماز در دل شب محبوبتر است نزد من از دنیا و آنچه در آنست. ۱۳-در علل و عیون آورده شد باسنادش از علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام از پدرش از جدّش روایت نموده که از علی بن الحسین علیهما السّلام پرسیدند چرا شب زنده داران از زیبا صورتان مردمند فرمود:چون آنان میان خود و خدای خود خلوت کرده اند خداوند از نور خود بر آنها پوشانیده است. ۱۴-شیخ مفید رحمه اللّه در کتاب مقنعه خود از رسول خدا(ص) آورده که:فرمود وقتی بنده خدا از خوابگاه لذیذ و گرم خود بر میخیزد و کسالت و خواب در چشمان اوست بنماز شبش خدا را خشنود سازد خداوند عزّ و جلّ مباهات نماید باو بفرشتگان خود و گوید آیا این بنده مرا نمیبینید که بر خاسته از خوابگاه لذیذ خود برای نمازی که من بر او واجب نکرده ام گواه باشید که من او را آمرزیدم. روایات بیش از این است که ذکر شود برای نمونه ۱۴ حدیث از وسائل الشّیعه جزء ۵ ص ۲۴۸ تا ۲۷۷ یاد نمودیم و مناسب است که در این زمینه نیز ابیاتی برای روشن دلان بنگارم. پیش از سحرگهان که ندا در دهد خروس بیدار شو که خفته قرین است بافسوس

ص :۱۵

۱)

در پایان مناسب دیدم که نامه شریفه حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام را که بجناب شیخ بزرگوار علیّ بن بابویه قمّی پدر شیخ صدوق رحمه اللّه علیه مرقوم فرموده و در آن سفارش بسیار درباره نماز شب نموده بطور اجمال یاد کنم و چون تمام آن را در جلد اوّل گنجینه دانشمندان ص ۸۷ یاد کرده ام هر کس خواهد بآنجا مراجعه کند. و خلاصه آن اینست که بعد از حمد و ثنا فرموده.سفارش میکنم تو را ای شیخ مورد اعتماد و وثوق من ای ابو الحسن علی بن حسین قمی که خدا تو را موفّق بدارد بآنچه مورد رضایت اوست و از نسل فرزندان شایسته و صالح به رحمت خودش قرار دهد.تو را توصیه میکنم بتقوا و پرهیزکاری و اقامهٔ نماز و اداء زکاه زیرا نماز مانع زکاه قبول نمیشود.و تو را توصیه میکنم به اینکه از گناه مردم در گذری و غیظ خود را فرو نشانی و صلهٔ رحم نموده و با برادرانت مواسات نمایی و در رفع حوائج آنها کوشش کنی در هر حال و با مردم خوش اخلاقی و امر بمعروف و نهی از منکر نمایی.خدای عزّ و جلّ میفرماید:خیری نیست در بسیاری آهسته گفتن های ایشان مگر کسی که امر بصدقه یا معروف یا اصلاح بین مردم کند.و تو را سفارش میکنم از همهٔ گناه ها دوری نمایی، و علیك بصلاه اللّیل بر تو باد بنماز شب چون البتّه پیامبر علی(ع)را سفارش کرد و گفت یا علی علیك بصلاه اللّیل (سه مرتبه)و کسی که آن را سبك و سرسری بگیرد از ما نیست پس بوصیّت من عمل کن و بتمام شیعیان ما بگو که عمل کنند بر آن و بر تو باد بصبر و انتظار فرج و همواره شیعیان ما در حزن و اندوه هستند تا فرزندم(حضرت مهدی)ظاهر شود همان کس که پیامبر مژده و بشارت او را داده و فرمود که او زمین را پر از عدل و داد نماید چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد پس صبر کن ای شیخ من و بهمه شیعیان هم امر بصبر نما فانّ الارض للّه یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتّقین و السّلام علیك و علی جمیع- شیعتنا و رحمه اللّه و برکاته حسبنا اللّه و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النّصیر.

(وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا)

عبد اللّه بن عبّاس گويد:بيان نما آن را بيان كردنى و قرائت كن سه آيه يا چهار يا پنج آيه را بيك نفس.

زجاج گويد:و بيان تمام نميشود كه در قرائت قرآن عجله كنى بلكه به اين تمام ميشود كه بيان كنى تمام حروف را و اداء نمايى حقّ آن را از اشباع و غيره.

ابو حمزه گويد:بابن عبّاس گفتم من مردى هستم كه در قرائت و سخنم شتاب است ابن عبّاس گفت من سوره بقره را با ترتيل و شمرده قرائت كنم بيشتر دوست دارم كه تمام قرآن را بى ترتيل بخوانم.

مجاهد گويد:ترتيل بمعنى ترسل يعنى بآرامى و تأنّى خواندن است.

قتاده گويد:معنايش تثبت تثبّتا است يعنى محكم بخوان،محكم خواندنى.

و از امير المؤمنين على عليه السّلام روايت شده كه فرموده كه معنايش اينست بيان كن آن را بيان كردنى.نه مانند شعر بخوان و نه مثل(بحر رمل) آن را متفرّق و پراكنده نخوان كه جملات را(بقول معروف يكى مشرق و يكى مغرب بگويى)جدا جدا اداء نمايى و ليكن بكوب بسبب مرتّب خواندن دلهاى سخت را.و نباشد كوشش و همّ يكى از شما اينكه سوره را زود بآخر رسانى و از حضرت صادق عليه السّلام روايت شده كه هر گاه بآيه اى برخوردى كه در آن يادى از بهشت شده از خدا در خواست بهشت كن و هر گاه بآيه اى گذشتى كه در آن ذكر آتش شده پناه بخدا ببر از آتش دوزخ.

و بعضى گفته اند:ترتيل آنست كه قرائت كنى آن را به ترتيب و پى در پى

و تغيير لفظ ندهى و مؤخّرى را مقدّم ندارى و اين از ترتيب و تشكيل دندان است وقتى كه مساوى و خوش تركيب باشد گرفته شده و ثغر دندانهاى پيشين است وقتى دندانهايش مساوى و بى تفاوت باشد.

و بعضى هم گفته اند:معناى رتل ضعف و رتّل بمعناى نرمى و لينه در سخن است.

و از قطرب نقل شده كه گويد:مقصود از ترتيل خواندن قرآن است با صوت حزين و مؤيّد اين قول است روايتى كه ابو بصير از حضرت صادق عليه السّلام نموده كه فرمود:ترتيل آنست كه در قرائت تأمّل و دقّت كنى و آن را با صوت خوب بخوانى.

و از امّ سلمه روايت شده كه گفت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله در موقع قرائت قطع ميفرمود آيه آيه را يعنى وقف ميفرمود،در هر آيه.

و از انس حكايت شده كه گفت حضرت رسول(ص)صداى مباركش را در موقع قرائت قرآن ميكشيد و از عبد اللّه بن عمر روايت شده كه گفت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود:گفته ميشود در قيامت بقارى قرآن بخوان و بالا برو و مرتّب بخوان چنانچه در دنيا مرتّب ميخواندى و بدرستى كه منزل تو در آخر آيه اى است كه ميخوانى.

(إِنّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً)

يعنى ما بزودى وحى ميكنيم و القاء مينمائيم سخنى كه سنگين باشد بر تو و بر امّت تو.

امّا سنگينى بر آن حضرت جهت چيزهاييست كه در آن از تبليغ رسالت و تبعات آن از ايذاء مردم نادان و بت پرست و آنچه را كه ايجاب ميكند از قيام شب و جهاد با نفس و ترك راحت و آسايش.

و امّا سنگينى آن بر امّتش براى او امر و نواهى و حدود و اين گفته قتاده

و مقاتل و حسن است.

ابن زید.گوید.بخدا قسم آن سنگین مبارکی است چنانچه در ترازوهای قیامت هم سنگین است.

و بعضی گفته اند:سنگین است که نتواند آن را متحمّل شود مگر قلبی که به تأیید و کمک خدا موفّق و کسی که بتوحید پروردگار مؤیّد باشد.

و فرّاء نحوی.گوید.سنگین است یعنی سخن پست و بی معنا نیست زیرا کلام پروردگار جلّت عظمته است و بعضی گفته اند:معنایش اینست که آن قول عظیم الشّأن است مثل اینکه میگویند این سخن سبک و ناچیز و آن سخن سنگین و ارزنده است وقتی که بموقع و بجا گفته شود.

و بعضی گفته اند:سنگین است نزول آن زیرا حال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله موقع نزول آن تغییر میکرد و عرق مینمود و اگر بمرکبی سوار بود و وحی میرسید مرکب آن حضرت توانایی رفتن نداشت فورا میخوابید.

حارث بن هشام پرسید از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله چگونه وحی بر شما میشود.فرمود:گاهی مانند صدای زنگ میآید و آن بر من سخت و مرا کوفته و خسته نموده و آنچه بگوید محفوظ میشوم.و گاهی فرشته ای به صورت مردی متمثّل شده و آنچه میگوید حفظ میشوم.

عایشه میگوید:گاهی میشود که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله سوار بر مرکب بود که وحی میرسید و پیامبر میزد بگردن شترش.گفت دیدم روز سردی وحی بر آن حضرت نازل شد و او را چنان فشرد و کوفته نمود که عرق از پیشانی مبارکش میریخت.

و بعضی گفته اند:که سنگین است بر کفّار برای آنچه را که در آنست از

روشن شدن نادانی و گمراهی و زشتی افعال آنان.

(إِنَّ نٰاشِئَةَ اللَّيْلِ)

مراد از (إِنَّ نٰاشِئَةَ اللَّيْلِ) انّ ساعات اللّيل است چون ساعات از ليل ناشی و ايجاد ميشود،و در واقع تقدير جمله چنين است:

انّ اللّيل النّاشئه.و بنا بر اين معنای جمله اينست همانا ساعتهای شب.

ابن عبّاس گويد:آن تمام شب است برای اينكه بعد از روز میآيد.

مجاهد گويد:آن ساعت تهجّد از شب است.

عبد اللّه بن مسعود و سعيد بن جبير گويند.بلغت حبشيه آن شب خيزيست.

عايشه گويد:آن قيام بعد از خواب است.

حسن و قتاده گويند:آن قيام بعد از نماز عشاء است.

از حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السّلام روايت شده كه فرمودند آن قيام آخر شب است تا نماز شب.

(هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً)

يعنی آن سنگين تر و پر زحمت تر و دشوارتر است برای اينكه شب موقع راحت و آسايش و عمل در آن موجب زحمت و ناراحتی است بنا بر قرائت كسی كه وطأ بكسر واو و الف ممدود خوانده است معنايش اينست كه توافقش بيشتر برای گوش و چشم است يعنی كه قلب و زبان و گوش مصلّی توافق بر فهميدن و فكر كردن دارد زيرا قلب در آن وقت مشغول بچيزی از امور دنيا- نيست.

(وَ أَقْوَمُ قِيلاً)

يعنی درست تر است برای قرائت و ثابت تر است برای سخن بجهت فراغت و آرامش دل و جدا بودن از آنچه را دل را مشغول ميدارد(و اين قول از انس و مجاهد و ابن زيد است)حضرت صادق عليه

السّلام میفرماید:و آن قیام لیل و شب خیزی انسانست از خوابگاهش فقط برای خدای تعالی.

(إِنَّ لَکَ فِی النَّهٰارِ سَبْحاً طَوِیلاً)

قتاده گوید:معنایش اینست:

ای محمّد برای تو در روزی رفت و آمد و کوششی است برای حوائج دنیویست و مقصود اینکه ایاب و ذهاب و کارهایت در روز بسیار است چون در آن باید تبلیغ رسالت نموده و مردم را دعوت بحقّ و تعلیم واجبات و مستحبّات نموده و اصلاح امور زندگی خود و عیال خود نمایی.و در شب دلت برای یاد خدا و قرائت آماده و فارغ است پس ساعات شب را برای عبادتت قرار بده برای اینکه نصیب خود را از خیر دنیا و آخرت بگیری و این دلیل است بر اینکه برای هیچکس عذری نیست بر ترک نماز شب برای درس دادن و یا درس خواندن (1)برای اینکه نیاز و احتیاج پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بتعلیم مردم بیشتر از نیاز یکی از افراد ما بتعلیم است.

ص: 22

1- 1) این مطلب اشاره است بعادت بد طلّاب و مدرّسین که به بهانۀ درس دادن و خواندن تهجّد و نماز شب ترک میکنند و امّا در زمان ما پس امر بزرگتر است و میبینی بعضی از آنها قرائت خود را درست نمیکنند و میگویند: تجوید واجب نیست و نمیدانند که تجوید بابی است در علم قرائت،و تمام قرائت تجوید نیست. و بدان که گاهی در شریعت امر میشود بچیزی که واجب است در آن رجوع باهل خبره و یا بعرف مردم نمود مثلا وقتی ما مأمور شدیم که در نماز رو بقبله بایستیم پس در واقع ما را رجوع بهیئت و هندسه داده و وقتی ما را امر به احسان و نیکی به پدر و مادر فرمود پس ارجاع بعرف مردم داده که احسان و نیکی بآنان چگونه محقّق میشود. و وقتی ما را امر بقرائت صحیح (لا صلاه الاّ بالقرائه) نمود امر برجوع به نحو و لغت فرموده و وقتی امر به ترتیل نمود پس ارجاع باهل تجوید فرموده

(۱)

زیرا که ایشان زحمت کشیده و تتبّع نموده اند که عرب چگونه به اتباع خود نیکو و خوب اداء حروف و کلمات و صفات حروف و غیر آن مینمایند.و میبینی که اگر مخالفت با قانون تجوید نمود در کلام عرب غلط محسوب میشود مثل اینکه اگر حروف را از مخرج اداء نکند و یا بعضی صفات حروف را رعایت ننماید.پس واجب است مراعات آن.و بعضی از آنها ترکش مرجوح و مکروه شمرده میشود.پس مستحبّ میگردد.و مراد در آیه قطعا آن قسم دوم است برای اینکه قسم اوّل از مخاطبون بطباعشان رعایت ترتیل و اداء حروف را بطباع خود مینمودند پس امر بآن معنی ندارد.فاضل مقداد گوید:ترتیل مستحبّ مؤکّد است و مقصود اینست که کلام بمخالفت آن غلط نمیشود. سیوطی در کتاب اتقانش گوید:قاعده تجوید بازگشتش بکیفیّت وقف و اما له و ادغام و احکام همزه و ترفیق و تفخیم و مخارج حروف است. میگویم.امّا ترفیق و تفخیم نمیدانم چیزی از آن را که واجب باشد و امّا مخارج حروف رعایت آن واجب است. (شعرایی) (مترجم گوید:مثل حروف شفهیه که لب باشد لام و میم که از لب صادر شود و حروف حلقیه که همزه و ح و خ و غ که از گلو باید اداء شود و ص که از وسط دهان و ض که از کنار زبان گفته میشود و دال و ذال که از سر زبان بیرون آید) و امّا وقف و ادغام و همزه بعضی از آن رعایتش واجب و بعضی از آن واجب نیست و اخفاء ملحق بادغام است و امّا اماله پس چیزی از آن واجب نیست مگر کلمه(مجراها)در سورهٔ هود اگر بفتح و زبر میم قرائت شود(مجراها زیرا قاریان قرآن بعضی اماله نموده و بفتح خوانده و بعضی هم بفتح و ضمّ هر دو خوانده و تجویز کرده اند. (شعرایی)

ص:۲۳

سپس خداوند سبحان راضی نشد که حظّ و نصیبش را از قیام شب و نماز آن ترک کند.

(وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ)

یعنی یاد کن اسماء خدای تعالی را که بآن خدا را عبادت میکنی(مانند یا اللّه یا رحمان و یا رحیم) (قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَیًّا مٰا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ) بگو خدا را بنام اللّه و یا بنام الرّحمن بخوانید هر کدام را بخوانید که برای او اسمهای نیکوییست.

بعضی گفته اند:در اوّل نمازت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ بخوان که از برکت قرائت و خواندن آن تو را به پروردگارت رسانیده و از ما سوی آن قطع میسازد.

و بعضی گفته اند:بعملت فقط قصد کن خدا را(حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام در مناجاتش گوید:

انت لا غیرک مرادی) .

فیض کاشانی گوید:

بامید طاعت تو همه عمر زنده باشم

چه نباشد این سعادت نه من و نه زندگی

ندارم جز تو کسی را انت حسبی

نخواهم هیچکس را انت،حسبی

همی خواهم که حیران تو باشم

نه بینم پیش و پس را انت حسبی

نفس گر میزند بی یاد تو فیض

نخواهم آن نفس را انت حسبی

(وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً)

ابن عباس و دیگران گویند:یعنی خالص کن خالص کردنی در دعا و عبادت عطاء گوید:منقطع شو بسوی او منقطع شدنی و آن اصل و ریشه بندگی است.

شقیق گوید:توکّل کن بر او توکّل کردنی.ابن زید گوید:فارغ کن خود را برای عبادت او و در حدیث نهی از تبتّل آمده و مراد آن انقطاع از

ص :۲۴

مردم و جماعات است و لازم بود که بگوید تبتّلا- زیرا مقصود خدا باین آفریدگان است و بر گزیدن اوست تو را برای خودش(تبتیلا)پس تو هم نیز منقطع به سوی او.

بعضی گفته اند که تبتیلا گفت برای مطابقت اواخر آیات سوره.

محمّد بن مسلم و زراره و حمران بن اعین از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت نموده اند که تبتّل در اینجا بلند کردن دو دست است در نماز(یعنی قنوت نماز)و در روایت ابی بصیر.گوید آن بلند کردن دستت بسوی خدا و تضرّع و نیایش در پیشگاه اوست.

(رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ)

یعنی عالم بآنچه را که در آنست زیرا که او میان مشرق و مغرب(خاور و باختر است)و بعضی گفته اند:پروردگار محلّ طلوع خورشید و غروب آن و مقصود اوّل روز و آخر آن(صبح و شام)است.

پس اضافه فرمود:نیمی از روز اوّل را بمشرق و نیمی از آخر آن را بمغرب.

و بعضی گفته اند:مالک مشرق و مغرب(خاور و باختر)یعنی متصرّف در آنچه را که میان آن مشرق و مغرب و مدبّر میان آن دو(اداره کننده آنچه را که در آن میانست).

(لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ)

یعنی نیست کسی که جز او عبادت شایسته او باشد.

(فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً)

یعنی حافظ بگیر او را برای قیام بوظیفه ات.

و بعضی گفته اند:معنای آن اینست که او را کافی برای وعدهٔ او گرفته و بر او اعتماد نموده و امر و اختیار خود را باو واگذار نموده که میبابی او را بهترین نگهبان و کافی برای خود.

(وَ اصْبِرْ عَلیٰ مٰا یَقُولُونَ)

یعنی صبر نما بر آنچه را که کفّار بتو میگویند از

تکذیب و اذیّتها و نسبت بسحر و جادو دادن و غیره بر تو.

(وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً)

و هجر جمیل دوری نیکو اظهار جدایی نمودن بر آنان است نه ترک دعوت و فرا خواندن آنان بطریق نصیحت و خیر خواهی بسوی حق تعالی.

زجاج گوید:این دلالت میکند که این آیات قبل از نزول امر بقتال (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ) (ای پیامبر مبارزه و قتال کن با کفّار و مردم منافق و بر آن سخت بگیر نازل شده و بعضی هم گفته اند بلکه این امر به قتال است و بعضی گفته اند:بلکه آن امر بملاطفت در فرا خواندن و دعوت آنان است و واجب میشود با قتال و نسخ هم نیست و در این دلالت بر وجوب و لزوم صبر بر اذیّت و آزار و معاشرت و حسن اخلاق و مدارا نمودنست برای کسی که مردم را دعوت بدین میکند که نزدیکتر است بقبولاندن.

شعر:

حسنت باتّفاق ملاحت جهان گرفت

آری باتّفاق جهان میتوان گرفت

ص :۲۶

[سوره المزمل (۷۳): آیات ۱۱ تا ۱۹]

اشاره

وَ ذَرْنِی وَ اَلْمُکَذِّبِینَ أُولِی اَلنَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً (۱۱) إِنَّ لَدَیْنا أَنْکالاً وَ جَحِیماً (۱۲) وَ طَعاماً ذا غُصَّهٍ وَ عَذاباً أَلِیماً (۱۳) یَوْمَ تَرْجُفُ اَلْأَرْضُ وَ اَلْجِبالُ وَ کانَتِ اَلْجِبالُ کَثِیباً مَهِیلاً (۱۴) إِنّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَیْکُمْ کَما أَرْسَلْنا إِلی فِرْعَوْنَ رَسُولاً (۱۵) فَعَصی فِرْعَوْنُ اَلرَّسُولَ فَأَخَذْناهُ أَخْذاً وَبِیلاً (۱۶) فَکَیْفَ تَتَّقُونَ إِنْ کَفَرْتُمْ یَوْماً یَجْعَلُ اَلْوِلْدانَ شِیباً (۱۷) اَلسَّماءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ کانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً (۱۸) إِنَّ هذِهِ تَذْکِرَهٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً (۱۹)

ترجمه:

۱۹-و مرا تکذیب کنندگان که صاحبان نعمتند واگذار و اندکی مهلتشان ده آنان را(که بزودی روزگارشان سپری گردد). (۱)

ص: ۲۷

۱- ۱) سعدی گوید: ایکه در نعمت و نازی بجهان غرّه مشو که محالست در این معرکه امکان خلود ویکه در شدّت فقری و پریشان حال صبر کن کاین دو سه روزه بسر آید معدود

البتّه نزد ما بندهای گران و آتش سوزان است.

۱۲-و نیز طعامی گلوگیر نه(فرو رود و نه بیرون آید)و شکنجه ای دردناک است.

۱۳-این شکنجه ها و فشارها واقع خواهد شد روزی که زمین و کوه ها بلرزد و کوه ها پشته ریگ پراکنده گردد.

۱۴-براستی ما پیامبری بسوی شما(ای اهل مکّه)فرستادیم چنان که پیامبری بسوی فرعون فرستادیم.

۱۵-و فرعون آن پیغمبر را نافرمانی کرد در نتیجه او را گرفتیم گرفتنی سخت.

۱۶-(ای مشرکان)اگر بر کفر خود باقی باشید پس از(عذاب)روزی که کودکان را پیر بگرداند چگونه خود را نگاه میدارید.

۱۷-و آسمان بواسطه سختی آن روز شکافته شود وعدهٔ خداوند (بوقوع این حوادث و پیش آمدها)شد نیست.

۱۸-البتّه این(آیه ها)پندیست پس هر که خواهد(به وسیلهٔ پذیرفتن این موعظه ها)بسوی پروردگار خویش راهی گیرد.

لغت:

یـذر و یـدع بمعنی ترک میکند و وامیگذارد است و گفته نمیشود وذر و نه ودع چون ماضـی آن دو اسـتعمال نشده.و در جای لزوم از ماضـی فعل ترک اسـتفاده میشود.زیرا که ابتـداء بواو نزد آنان مکروه است و برای همین بـدل کردنـد و او در اقتت که وقتت بوده به همزه و او در تخمه و تراث را که و خمه و وراث بوده بتاء.

ص :۲۸

(و النعمه)بفتح و زبر نون ملی و میم و ضدّ آن خشونت و نعمت ثروت و منّت نیز آمده و نعمت بضمّ و پیش نون مسرّت و خوشحالی است گفته میشود نعم عین و نعمه عین و نعمی عین(و انکال)کنده ها و زنجیرهاست و مفرد آن نکل و(الغصه)ماندن و گیر کردن لقمه در گلوست که نمیتواند، خورنده آن آن را فرو برد و یا بیرون آرد میگویند(غص بریقه)فرو برد به آب دهانش(یغصّ غصصا)غصّه میخورد غصّه خوردنی و در دل او از این موضوع غصّه است مثل عقرب و مار گزیده ای که خوردن و نوشیدن بر او گوارا نیست.

عدی بن زید گوید:

لو بغیر الماء حلقی شرق

کنت کالغصان بالماء اعتصاری

اگر بجز آب گلوی من اشراق و تر شود.مثل غصّه خوری خواهم بود که ملتجی بآب شود(و کثیب)تل ریگ را گویند و هلت الرّمل اهیله هیلا فهو مهیل وقتی که آن را زیر و رو کنند و از همین باب است حدیث

(کیلو و لا- تهیلوا) بکشید و زیر و رو نکنید و هر چیز سنگین و بیل است و از آنست کلّا مستوبل یعنی سنگین است و برای سنگینی آن فرو نمیرود و از همین معنی است و بل و وابل و آن مکانیست که بارانش بزرگ و زیاد باشد و از این باب است(و بال)و آن چیزیست که بر نفس گران و سنگین باشد و وبیل نیز بمعنی عصای سخت است.

طرفه گوید:

فمرّت کهاه ذات خیف جلاله

عقیله شیخ کالوبیل یلندد

پس نحر نمود شترانی که کوهان بزرگ و دارای جلالت و مال گرانقدر که متعلّق به بزرگی بود که عصای محکم و دشمنی شدیدی بود.

ص:۲۹

شاعر تعریف میکند پدر خود را و میهمانداری او را.

تفسیر:

آن گاه خداونـد سـبحان تهدید نمود کفّار را و مذمّت فرمود: (وَ ذَرْنِی) ای محمّد (وَ الْمُکَذِّبِینَ) آن کسانی که تکذیب میکند تو را در تبلیغـاتت و آنچه را که ایشان را از توحیـد و اخلاص عبادت و در روز بعث و جزاء میخوانی و این گفتار ماننـد گفتار گوینده ای است که میگوید واگذار مرا با او وقتی بخواهد او را تهدید کند و آن منصوبست بنا بر اینکه مفعول معه بوده باشد.

(أُولِی النَّعْمَهِ)

یعنی صاحبان ثروت و توانگران در دنیا،یعنی مجازات و کیفر همه آنان با منست و تو دلت را مشغول بکیفر آنان مکن.

(وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلًا)

اندکی آنان را مهلت و فرصت بده و این نیز تهدید و وعید دیگریست آنها را و نیست مگر مدّت کوتاهی تا هنگامی که جنگ بدر واقع شد(و آنان بدست امیر المؤمنین علیه السّلام کشته شدند)و تأخیر بیانداز آنان را در مدّت کمی.

مقاتل گوید:این آیه در بارهٔ آن ده نفری که در غزوه بدر اطعام میکردند و ما در سورهٔ انفال آنها را یاد کردیم نازل شده،و در بارهٔ بزرگان قریش و(مستهزءین)مسخره کنندگان پیامبر نازل گردید. (۱)

۱- ۱) و آنان پنـج نفر بشـرح زیر بوده انـد:که پیامبر(ص)در بارهٔ آنها نفرین کرد و آیهٔ (إِنّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ) در بارهٔ آنها نازل و تمامی آنان در یک روز هلاک شدنـد. ۱-ولیـد بن مغیره مخزومی که خاری بپایش رفت و رگ اکحل او قطع و خون جاری شـد تا هلاک شد و میگفت خدای محمّد(ص)مرا کشت. ۲-عاص بن وائل سـهمی که برای کاری بیرون رفت و سنگی از زیر پای

(إِنَّ لَدَيْنا أَنْكالاً)

مجاهد و قتاده گويند:يعنى(نزد ما بندهاى گران و بزرگى است در آخرت كه هرگز جدا نميشود از گردن و دست و پاى گنهكاران و مشركين)و بعضى گفته.يعنى غلها و زنجيرها.

(وَ جَحِيماً)

و آنناميست از نامهاى جهنّم و برخى گفته اند.يعنى آتش عظيمى كه بآتش كم جهيم گفته نميشود.

(وَ طَعاماً ذا غُصَّةٍ)

ابن عبّاس گويد:يعنى خار دارى كه گلو را بگيرد كه نه پائين ميرود و نه بيرون ميآيد.و بعضى گفته اند:غذايى كه براى سختى و درشتى گلو را ميگيرد و ناراحت ميكند.و بعضى هم گفته اند:مراد زقّوم،و ضريع دوزخ است.حمران بن اعين از عبد اللّه بن عمر روايت كرده،كه پيامبر(ص)شنيد كه قرآن خوانى اين آيه را قرائت ميكرد پس آن حضرت فرياد زد و افتاد.

(وَ عَذاباً أَلِيماً)

يعنى عقاب دردناك.آن گاه خداوند سبحان توضيح داد كه چه وقت خواهد بود فرمود: (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ) يعنى روزى كه زمين بشدّت ميلرزد (وَ الْجِبالُ) يعنى كوه ها هم نيز با آن ميلرزد و كسانى را

(۱)

(-او در رفت و افتاد و پاره پاره شد و مرد و داد ميزد كه خداى محمّد صلّى اللّه عليه و آله مرا كشت. ۳-اسود بن عبد يغوث براى استقبال پسرش از شهر خارج شد و در سايه درختى نشست جبرئيل سر او را بدرخت كوبيد تا مرد و ميگفت خداى-محمّد(ص)مرا كشت. ۴-حارث بن طلاطله در موقع باد سموم از منزلش بيرون رفت و صورتش مانند سياههاى حبشه شد چون بخانه اش آمد و گفت من حارث هستم بر او خشم نموده و او را كشتند و او داد ميزد خداى محمّد مرا كشت. ۵-اسود بن حارث ماهى شور خورد و تشنگى بر او غالب و آن قدر آب نوشيد كه شكمش تركيد مرد و ميگفت خداى محمّد مرا كشت. (مترجم)

که بر روی آن هستند مضطرب و پریشان میکند.

(وَ كانَتِ الْجِبالُ كَثِيباً مَهِيلًا)

ابن عبّاس گوید:یعنی کوه ها در آن روز ریگ روان و پراکنده میشوند.

و ضحّاك میگوید:مهیل آن ریک نرمیست که وقتی پا بر آن گذارده شود از زیر پا میرود و وقتی زیر آن گرفته شد بالایش میریزد و معنای آن این است که کوه ها از ریشه کنده شده و مانند ریگ نرم روان میگردد بعد از آنکه بسیار سخت بود.آن گاه خداوند سبحان حجّت خود را بر مردم مکّه تأکید نموده و فرمود (إِنّا أَرْسَلْنا إِلَيْكُمْ رَسُولاً) یعنی ما بسوی شما فرستادیم پیامبر خود محمّد(ص) که گواه بر شما باشد و در آخرت گواهی و شهادت برای شما دهد بآنچه را که از اعمال از شما صادر شده نه در دنیا.

(كَما أَرْسَلْنا إِلى فِرْعَوْنَ)

چنان که فرستادیم بسوی فرعون بمصر.

(رَسُولاً)

پیامبری یعنی موسی بن عمران (فَعَصى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ) پس نافرمانی کرد فرعون با پیامبر ما و از او نه پذیرفت دعوت او را (فَأَخَذْناهُ) پس ما او را گرفتیم بعذاب.

(أَخْذاً وَبِيلاً)

گرفتن سختی با زیاد لشکر و وسعت کشورش یعنی او را غرق و هلاك نمودیم خداوند سبحان آنها را ترسانید که برسد بآنها آنچه را که بفرعون و قومش رسید.

(فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ)

پس چگونه خود را از عذاب آخرت حفظ و نگه میدارید اگر کفر بورزید و ایمان نیاورید به پیغمبر.

(يَوْماً)

یعنی عقاب و عذاب روزی که.

(يَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِيباً)

کودکان در آن روز پیر میشوند و آن جمع اشیب

و این تعریف سختی آن روز است چنان که گفته میشود:

(هذا امر یشیب منه الولید تشیب منه النّواصی)این کاریست که نوزاد کودک را پیر و موی سر را سفید میکند وقتی بسیار سخت باشد و معنایش اینست به آن چیز شما از عذاب این روز پناه میبرید اگر کفر ورزید و چگونه از خود دفاع میکنید عذاب ما را.

نابغه شاعر گوید:

سقط النصیف و لم ترد اسقاطه

فتناولته و اتتنا بالید (۱)

یعنی پوشید و روپوشش افتاد و صورتش پیدا شد پس آن را از ما با دستش پوشانید،سپس خدای سبحان در تعریف سختی آن روز زیاد نموده و فرمود: (السَّمٰاءُ مُنْفَطِرٌ) آسمان پاره میشود برای شدّت و سختی آن روز و هاء (بِهِ) به الیوم و آن روز بر میگردد و این چنانست که میگویند فلانی در کوفه است و معنایش اینست که آسمان شکافته و پاره میشود در این روز از هول و سختی آن و بعضی گفته اند:بسبب این روز و هول و شدّت آن و بعضی هم گفته اند به امر و قدرت خداوند فرمود(منفطره)برای اینکه لفظ سماء مذکّر و جایز است که هم مذکّر و هم مؤنّث آید و کسی که مذکّر آورده مقصودش از سماء سقف است.

و بعضی گفته اند:معنایش صاحب انفطار چنان که میگویند امرأه مطفل یعنی زن اولاد دار و امرأه مرضع یعنی زن صاحب رضاع و شیر ده پس میشود

۱- ۱) نصیف پوشیه و مقنعه را گویند:زنی را تعریف میکند که پوشیه و حجاب او افتاد و صورتش باز شد پس با دستش آن را حفظ نمود از نامحرمان.

بطریق نسبت.

(كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً)

یعنی وعدهٔ او خواهد شد و خلافی و تبدیلی در آن نیست.

(إِنَّ هٰذِهِ)

البتّه این مطلبی که ما تعریف کردیم و بیان نمودیم.

(تَذْكِرَةٌ)

یعنی موعظه و اندرز است برای کسی که از خود انصاف دهد و تذکره موعظه و نصیحت و اندرزیست که بخاطر میآورد آنچه را که نموده است.

(فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً)

یعنی پس هر کس که خواهد،از اهل تکلیف راهی برای ثواب خدای خود بگیرد زیرا که قدرت دارد بر طاعت و فرمان برداری از خدا که اگر نمود بثواب میرسد و خداوند تعالی او را ترغیب و تشویق و دعوت نمود بفعلی که او را بثواب میرساند و بر انگیخت پیامبری که بخواند او را بسوی خدا پس کسی که نافرمانی کرد و نرسید بسبب بدی اختیار او ثواب از او منصرف شده است.

ص :۳۴

[سوره المزمل (۷۳): آیه ۲۰]

اشاره

إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَیِ اَللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَهٌ مِنَ اَلَّذِینَ مَعَکَ وَ اَللّهُ یُقَدِّرُ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَیْکُمْ فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ اَلْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضی وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی اَلْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اَللّهِ وَ آخَرُونَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّهِ فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِیمُوا اَلصَّلاهَ وَ آتُوا اَلزَّکاهَ وَ أَقْرِضُوا اَللّهَ قَرْضاً حَسَناً وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اَللّهِ هُوَ خَیْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ اِسْتَغْفِرُوا اَللّهَ إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۰)

ترجمه آیات:

براستی پروردگارت میداند که تو(برای نماز)کمتر از دو ثلث و نصف آن و ثلث آن بر میخیزی و گروهی از کسانی که با تو هستند نیز و خدای تعالی(اوقات) شب و روز را اندازه میکند و داند که شمردن ساعت شب نتوانید کردن(طاقت شب زنده داری کردن ندارید)پس بشما بازگشت(به تخفیف و بعفو و اجازه در ترک نماز شب فرمود)پس از قرآن آنچه ممکن شما باشد بخوانید که خدا داناست بر اینکه گروهی از شما بیمار و گروهی دیگر در زمین گردش میکنند که

ص: ۳۵

فضل خدا را بجویند و گروهی دیگر کار زار میکنند که فضل خدا را بجویند،و گروهی دیگر کار زار میکنند در راه خدا و بخوانید آنچه میسورتان شود،از قرآن و نماز را بپادارید و زکات را بدهید و خدای را وام دهید وامی نیکو (مقصود سایر صدقاتست)و آنچه از نیکی پیش فرستید آن را نزد خدای تعالی بازیابید آن(از آنچه داده باشید)بهتر و بپاداش بزرگوارتر است از خدای آمرزش بخواهید زیرا که خدای تعالی بس آمرزنده و بخشاینده است.

قرائت:

ابن کثیر و اهل کوفه نصفه و ثلثه قرائت کرده و دیگران از قرّاء بصره و مدینه و مکّه و شام بجرّ قرائت کرده اند. (۱)

ابو علی گوید:کسی که ثلثی اللّیل را نصب داده حجّت حمل کرده آن را بر ادنی که آن در محلّ و موضع نصب است.

ابو عبیده گوید:ادنی بمعنای اقرب نزدیکتر است پس گویا فرمود که

۱- ۱) هشام ثلثی بسکون لام قرائت کرده چنانچه در سورۀ بقره است و امّا ثلث مفرد را تمام قرّاء اتّفاق کرده اند بر خواندن بضمّ و ظاهرا مراد نصف آخر شب است زیرا در آن وقت صدق میکند بر خاستن از رختخواب و از خواب و مشروعیت نماز شب بعد از نصف شب اولی است بجهت اختصاص آن نصف به ذکر پروردگار و حمل کرده اند غیر او آن را بر آن پس جایز دانسته اند تقدیم نماز شب را بر نصف شب و نبودن قدرت و نیروی علمی برای تعیین نصف شب حقیقی موجب نسخ وجوب تهجّد و نماز شب شد باستحباب.

پروردگار تو میداند که تو کمتر از دو ثلث شب بر میخیزی و نصف و یک سوّم شب را قیام میکنی،و کسی که جر داده(ثلثی)پس او حمل کرده بر(من)که حرف جرّ است.

ابو الحسن گوید:و نیست معنای آن در آنچه بما رسیده زیرا معنا بر کمتر و نزدیکتر از نصف و اقرب از ثلث است.گفت و آنچه واجب شده قیام ثلث و اکثر از آنست(و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ترک نمیکرد واجب را)گفت:و امّا کسانی که بجرّ قرائت کرده بنا بر این معناست که شما اداء نکردید آنچه خدا بر شما واجب نموده پس بر خیزید کمتر از دو ثلث شب و از نصف آن و یک سوّم آن.

تفسیر:

آن گاه خداوند سبحان خطاب نمود پیامبرش را که (إِنَّ رَبَّکَ) البتّه پروردگار تو ای محمّد (یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنیٰ) میداند که تو بر میخیزی کمتر و نزدیکتر (مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ) از دو ثلث شب و نیمی از شب و یک سوّم از شب را یعنی کمتر از نصف و ثلث شب را و هاء بلیل بر میگردد یعنی نصف شب و ثلث شب و معنای آن اینست که تو بر میخیزی در بعض شبها نزدیک به دو ثلث و در بعضی از شبها نزدیک از نصف شب و نزدیک یک سوّم شب،و بعضی گفته اند:که هاء(ضمیر)بثلثین بر گردد و نزدیکتر از نصف ثلثین و ثلث ثلثین است و وقتی منصوب خوانده شد معنای آن این میشود که بر میخیزی نیمی از شب و ثلثی از شب را (وَ) بر میخیزد (طائِفَةٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ) گروهی از کسانی که با تو هستند بر ایمان.

حاکم ابو القاسم ابراهیم حسکانی باسنادش از کلبی از ابی صالح از ابن عبّاس روایت کرده در قول خداوند وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ یعنی علی

ص: ۳۷

علیه السّلام و ابو ذر (وَ اللّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ) و خداوند اندازه میگیرد شب و روز را یعنی اندازه میگیرد اوقات و ساعات شب و روز را تا بدانید در آن ساعات بر چه شما را امر میکند.

عطاء گوید:معنایش اینست آنچه بکنید و بجا آورید از نظر او فوت نمیشود و مقصود اینست که او میداند مقدار شب و روز را پس میداند آن مقداری که شما بر خاسته و نماز میخوانید از شب.

(عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ)

میداند که شما هرگز نمیدانید اوقات آن را بشمارید مقاتل گوید:بودند مردمی که تمام شب را از ترس اینکه مبادا کوتاهی و تقصیر در واجب نموده باشند نماز میخواندند پس خدای سبحان فرمود:دانست که شما نمیتوانید حساب شب را داشته باشید یعنی طاقت شناخت این را ندارید.

حسن گوید:آن مردم آن قدر قیام کردند و بر روی خود ایستادند تا پایشان ورم کرد پس خدای سبحان فرمود:شما طاقت احصاء آن را حقیقتا ندارید.

جبائی گوید:معنایش اینست که هرگز طاقت مداومت بر قیام شب را ندارید و از شما تقصیر در آن واقع میشود.

(فَتابَ عَلَيْكُمْ)

پس بازگشت نمود بشما به اینکه آن را مستحبّ قرار داد و واجب قرار نداد.

و بعضی گفتند:معنایش اینست که گناهی بر ترک نماز شب بر شما لازم نکرد چنان که تائب را عقابی لازم نیاید یعنی تبعات و آثار گناه که عذاب قیامت باشد از تائب بسبب توبه برداشته شود،بیشتر مفسّرین گفتند فتاب

علیکم یعنی پس تخفیف داد بر شما.

(فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ)

پس آنچه میسورتان میشود از قرآن بخوانید در نماز شب و نیز اجماع و اتّفاق کردند مفسّرین که مقصود از قیام اوّل سوره در قول خدا (قُمِ اللَّیْلَ) آن قیام برای نماز است مگر ابو مسلم که میگوید که مقصود قرائت مطلق قرآنست نه غیر.

و بعضی گفته اند: معنای فاقروا پس نماز بخوانید آن مقدار که میسورتان باشد و تعبیر کرده از صلاه بقرآن برای اینکه نماز شامل قرائت قرآن هم است (چون سورهٔ حمد و توحید قرآنست)و کسی که میگوید مراد بآن قرائت قرآنست در غیر نماز نزد بیشتر از مفسّرین محمول باستحباب است نه واجب،برای اینکه اگر قرائت واجب باشد حفظ آن نیز واجب باشد.

و بعضی از آنها گفته اند:محمول بر وجوبست زیرا قاری از اعجاز قرآن و آنچه در آنست از دلیلهای توحید و ارسال پیامبران مطّلع میشود و لازم هم نمیآید که حفظ قرآن واجب باشد زیرا آن از مستحبّاتیست که بآن تأکید شده (۱)و مورد رغبت شارع است.آن گاه اختلاف کرده اند در مقداری که متضمّن این امر است از قرائت.سعید بن جبیر گوید:پنجاه آیه ابن عبّاس گوید صد آیه

ص: ۳۹

۱- ۱) آنچه از امر تبادر بذهن میکند واجب عینی است و شکّی نیست که قرائت قرآن در غیر نماز بر احدی واجب نیست و امّا وجوب کفایی برای اینکه معجزه باقیه پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله کهنه و مندرس نشود و مهجور نگردد و شکّی در وجوب آن نیست پس واجب است آنچه متعلّق بالفاظ قرآن و معانی و تفاسیر آنست تدریس شود برای او امر مؤکّده ای که از شارع،و رهبران دین رسیده و اصرار و حرص مسلمانها بر این و آنچه را که تدوین،و تألیف شده از کتب نحوی و علوم ادبیّه و آنچه را که دفاتر نوشته شده و برنامه

حسن گوید:کسی که صد آیه در شب بخواند قرآن با او محاجه نکند.

کعب گوید.کسی که صد آیه بخواند در شب نوشته میشود از قانتین،یعنی عبادت کنندگان.

سدی گوید:دویست آیه جویبر گوید:یک سوّم قرآن بجهت اینکه خدا آن را میسور بر بنده گان نموده و ظاهر اینکه معنای(ما تیسّر)مقداریست که شما اراده نموده و دوست داشتید.

(عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضىٰ)

دانست خداوند که بعضی از شما بیمار میشوید و این مقتضی تخفیف از شماست.

(وَ آخَرُونَ)

دیگران.ابن عبّاس گوید:و بعضی از شما مردمی دیگر هستند که: (يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ) در روی زمین جستجوی فضل خدا میکنند یعنی مسافرت میکنند برای تجارت و طلب سود و منافع (وَ آخَرُونَ) و مردمی دیگر (يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ) قتال و جهاد میکنند

(۱)

(هایی که در مدارس برای این موضوع تأسیس گردیده و این مستفاد از کتاب کنز العرفان(فی فقه القرآن)است و امّا وجوب حفظ نماز پس مورد اختلاف میان علماء ما است پس بعضی تجویز کرده اند خواندن از روی قرآن را در حال اختیار پس اگر اراده کرده اند مقدار واجب را پس این خلاف سیره علما و مسلمین است و گر چه روایت صیقل وارد شده در این مطلب و علاّمهٔ حلی(ره) در کتاب مختلف خود تمسّک بآیه (فَاقْرَؤُا مٰا تَيَسَّرَ) نموده بر وجوب سوره بعد از حمد بعلّت اینکه خدای تعالی واجب فرمود آنچه میسور است خارج میشود زیادتر از سورهٔ بعد از حمد(و فیه تأمل)در این قول علاّمه تأمل است زیرا باتّفاق کلّ سوره در نماز شب واجب نیست. و نیز استدلال شده بروایت منصور بن حازم و آن کفایت میکند با شهرتی که دارد و احتیاط هم ایجاب میکند وجوب سوره را و فاضل مقداد میگوید روایات اهل بیت بوجوب سوره بسیار است و او داناتر است بآنچه گفته ولی ما ندیدیم چیزی از آن روایات را مگر روایت منصور بن حازم را.(شعرایی)

در راه خدا پس تمام اینها مقتضی تخفیف از شماست.

(فَاقْرَؤُا مٰا تَیَسَّرَ مِنْهُ)

پس قرائت کنید آنچه میسور است از قرآن و روایت شده از حضرت رضا علیه السّلام از پدرش از جدّش علیه السّلام فرمود آنچه ممکن است از آن برای شما در قرائت قرآن خشوع قلب و صفاء باطن.

(وَ أَقِیمُوا الصَّلاٰةَ)

و نماز را بپا دارید بحدود و اجزاء و شرایطی که خدا بر شما واجب فرموده.

(وَ آتُوا الزَّکاٰةَ)

و به پردازید زکاتی که بر شما فرض نموده.

(وَ أَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً)

و وام بدهید بخدا وام خوبی یعنی و انفاق کنید در راه خدا و جهات چنانی که خدا شما را امر فرموده و ترغیب فرموده شما را بانفاق کردن در آن و گذشت معنای قرض در سابق.

(وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ)

و آنچه از خوبیها برای خودتان جلوتر بفرستید و انجام دهید یعنی طاعت.

(تَجِدُوهُ)

می یابید آن را یعنی ثواب آن را می بینید.

(عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَیْراً)

نزد خدا و آن خوبست برای شما از بخل ورزیدن و تقصیر نمودن.

(وَ أَعْظَمَ أَجْراً)

و بزرگتر پاداش است یعنی بالاترین ثوابست و آن در اینجا فضل نامیده میشود نزد بصریها و عماد گفته میشود نزد مردم کوفه و جایز است که آن صفت برای هاء تجدوه باشد.

(وَ اسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ)

و طلب مغفرت کنید (إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ) البتّه خدا بخشنده و مهربانست یعنی پرده پوشی گناهان شما عفو کننده از شما مهربان است بشما و منعم است بر شما عبد اللّه بن مسعود گوید:هر مردی که چیزی را

از شهرستانهای مسلمین بمدینه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آورد در حالی که صابر و بحساب خدا باشد و آن را بقیمت روزش بفروشد نزد خدا در رتبه شهیدانست آن گاه قرائت نمود (وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ .الایه).

ابن عمر گوید:نیافریده است خدا مرگی که بعد از کشته شدن در راه او باشد که من بآن بمیرم که محبوب تر باشد نزد من از اینکه بمیرم بین دشواری و سختی مسافرتی که در روی زمین جویای فضل خدا باشم.

و بعضی گفته اند:این آیه در مدینه نازل شده بدلیل اینکه نماز و زکاه در مکّه واجب نشده و بعضی هم گفته اند آیه مکّی است و نماز و زکاه هم در مکّه واجب شده است.

ص :۴۲

سورهٔ مدّثر مکّی است

اشاره

عدد آیات آن

سورهٔ مدّثر پنجاه و شش آیه است از نظر عراقی و بزی و مدنی اوّل و پنجاه و پنج آیه است از نظر شامی(عبد اللّه بن عامر)و مدنی اخیر و مردم مکّه غیر از روایت بزّی...

اختلاف آیات

(یتساءلون)مورد اختلاف غیر مدنی اخیر(عن المجرمین)مورد اختلاف غیر شامی و مکّی غیر از بزّی میباشد.

فضیلت این سوره

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود کسی که

قرائت کند سوره مدّثر را داده شود باو از اجر ده حسنه بعدد کسانی که تصدیق نموده اند محمّد صلّی اللّه علیه و آله را و تکذیب کردند او را در مکّه.

محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام حدیث نموده که فرمود کسی که قرائت کند در نماز واجب سورهٔ مدّثر را لازم است بر خدا که او را در درجهٔ محمّد صلّی اللّه علیه و آله قرار دهد و در زندگی دنیا هرگز به او سختی نرسد.

وجه ارتباط این سوره با سورهٔ قبل:

و چون خداوند سبحان پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله را در آخر مزمّل امر بنماز و زکاه و قرض الحسنه نمود فرمان داد او را در اوّل این سوره بانذار و ترسانیدن پس گویا که او را فرمان داد که شروع از خود کند پس از آن بمردم پس فرمود:

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ (۳) وَ ثِيٰابَكَ فَطَهِّرْ (۴) وَ اَلرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) وَ لاٰ تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (۶) وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷) فَإِذٰا نُقِرَ فِي اَلنّٰاقُورِ (۸) فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹) عَلَى اَلْكٰافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (۱۰)

ترجمه:

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان:

ای جامه در بر کشنده.

۱-(از خوابگاه خود)بر خیز و(مردم را از عذاب)بترسان.

۲-و پروردگار خویش را بزرگ شمار.

۳-و جامهٔ خود را پاک گردان.

۴-و از بتان(و عبادت آنها)دوری کن.

۵-و(بمردم چیزی)مده تا بیشتر ستانی.

۶-و برای خشنودی پروردگار خویش شکیبا شو.

۷-و چون در صور دمیده شود(برخی گفتند مراد دمیدن اوّل که بآن همه میمیرند و بعضی گفتند دمیدن دوّم است که در قیامت همه زنده میشوند.

۸-پس آن دمیدن در آن روز نشانه روزی دشوار است.

۹-بر ناگرویدگان و کافرها(روز)دشواریست نه آسان.

قرائت:

ابو جعفر و حفص و یعقوب و سهل(و الرّجز)بضم خوانده و دیگران بکسر و حسن(تستکثر)را بجزم قرائت کرده و اعمش بنصب و فرّاء برفع خوانده است.

ص: ۴۵

دلیل:

(الرّجز)بضمّ بنا بر قرائت حسن و آن نام بتی بوده بگمان آنان،و قتاده گوید:آن دو بت بنام اساف و نائله بوده است.

و کسی که بکسر خوانده پس آن عذاب و معنایش اینست صاحب عذاب را دوری کن برای اینکه عبادت آن مؤدّی بعذاب میشود و ممکنست که رجز و رجز(بضمّ و بکسر)دو لغت باشد مانند ذکر و ذکر(بکسر ذال و ضمّ آن).

ابن جنّی(نحوی)گوید جزم در(تستکثر)محتمل دو امر است.

۱-بدل باشد از(تمنن)مثل اینکه گفته(لا تستکثر)اگر کسی اشکال کند و بگوید در بدل معتبر است صلاحیت داشته باشد که دوّمی جای اوّل بایستد و اگر گفتمی(لا تستکثر)دلالت بر منع منّت نمیکند برای استکثار و حال اینکه معنا اینست منّت نگذار منّت مستکثر گفته شود گاهی بدل بر حذف اوّل(مبدل منه)میشود و گاهی بر نیّت ثبات او میشود و این مثل گفته تو است که می گویی زید مررت به ابی محمّد پس ابا محمّد بدل از هاء میشود و اگر گفتی زید مررت بابی محمّد قبیح است پس قول خدای تعالی و لا تمنن تستکثر از از این قبیل است و ابو حاتم جزم را بنا بر بدلیّت انکار نموده.

۲-اینکه اراده کرده باشد تستکثر پس راء ساکن کرد بجهت سنگینی ضمّه با حرکات زیاد چنان که ابو زید از قول آنها حکایت کرده(بلی و رسلنا)به سکون لام و امّا(تستکثر)بنصب پس بدرستی که مضمر است و اینکه بدل باشد از قول او(و لا تمنن)در معنی آیا نمی بینی که معنای آن نباشد از تو منّتی پس استکثار است پس گویا گفته است نباشد از تو منّتی که استکثار کنی پس مضمر

ص:۴۶

میشود برای اینکه بوده باشد با فعل منصوب بآن بدل از(منّ)در معنای چنانی که فعل بر آن دلالت دارد و از آنچه که فعل در آن واقع میشود موقع و جای مصدر گفته عروه بن الورد است که میگوید:

فقالوا ما تشاء فقلت الهو

الی الاصباح اثر ذی اثیر (۱)

پس گفتند چه میخواهی گفتم بازی کنم تا صبح(با معشوقه ام)اراده کرد از گفته اش(فقلت الهو)پس گفتم بازی کنم پس نهاد کلمه الهو را جای اللّهو بازی کردن را.

لغت:

(مدّثر)مفتعل از باب دثار(و دثر)مگر اینکه ثاء ادغام شده در دال و آن پوشیده بلباس(و لحاف و پتو و ملافه)است هنگام خواب.

(و تکبیر)صفت اکبر است بنا بر اعتقاد بمعنای آن مانند تکبیر گوینده اللّه اکبر در نماز.و تکبیر نقیض و ضدّ صغیر است و کبیر الشّأن آن مختصّ است بتوسعه دادن قدرت و علم و دانایی(و طهاره)نظافت و پاک کردن و نابود کردن نجاست است زیرا نظافت گاهی بنابود کردن چرک و کثافت غیر نجس است و گاهی به از بین بردن نجاست و طهارت در آیه قسم دوّم است (۲)(و منّ)تذکر و بخاطر آوردن نعمت است بچیزی که موجب کدورت،و

۱- ۱) جوهری در صحاح اللّغه گوید:افعل هذا اثر ذی اثیر یعنی میکنم آن را در پی این.

۲- ۲) فاضل مقداد(در کنز العرفان)گوید:پاک کردن لباس واجب بنفس نیست بلکه برای نماز واجب است و شیخ طوسی در کتاب نهایه گوید: تصرّف در نجاست بهیچ عنوان جایز نیست و حال آنکه فقها گفته اند در فروش روغن نجس جایز است برای روشن کردن زیر آسمان نه زیر سقف و از این

ناراحتی شود و قطع میکند حقّ سپاس و تشکّر به آنرا.میگویند:(منّ بعطائه) منّت گذاشت به بخشش خود منّت میگذارد منّت گذاردنی وقتی این کار را نمود و امّا منّت بر اسیر پس آن آزاد کردن اوست.بقطع کردن اسباب و ریسمان اسارت.

(و استکثار)طلب کثرت و زیادیست و در اینجا طلب ذکر استکثار است بر بخشش.

(و ناقور)بر وزن فاعول از نقر مانند هاضوم از هضم و حاطوم از حطم و آن چنانست که بکوبد و بدمد در آن برای در آوردن آهنگ و صدا بسبب آن.

(و یسیر)کم زحمت و مشقّت را گویند و از آنست یسار که بمعنای توانگری و زیادی مال است برای کمی مشقّت در آن در خرج کردن و انفاق نمودن و از آنست تیسر الامور یعنی سهولت و آسانی کارها.

اعراب:

(وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ)

تقدیر و باطنش(قم فکبّر ربّک)بر خیز و خدای خود را تکبیر بگوی و هم چنین است آیهٔ بعد از آن یعنی(قم و ثیابک فطهّر)(قم و الرّجز فاهجر)و فائده تقدیم و جلو افتادن مفعول از آن اختصاص است،زیرا وقتی گفتی(و کبر ربّک)دلالت نمیکند بر اینکه تکبیر برای غیر خدا جایز

(۲)

(قول معلوم میشود که سقف از دود آن نجس و غیر جایز است و شهید در روضه فرمود فروش روغن دنبه گوسفند مرده بهیچ حال جایز نیست برای عدم جواز عین نجاست بطور مطلق و رود نهی از شارع در بیع نجاست و نهی، نمیکنند مگر از چیزی که قابل انتفاع بآن باشد زیرا چیز بی منفعت قهرا مورد معامله قرار نمیگیرد و نهی از آن معنا ندارد. (شعرایی)

نیست ولی وقتی گفتی (رَبَّکَ فَکَبِّرْ) دلالت دارد بر اینکه برای غیر خدا تکبیر جایز نیست.

(مترجم-مانند إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ ،که تقدیم مفعول برای انحصار و اختصاص است یعنی فقط تو را عیادت کرده و از تو یاری میطلبم).

(و نستکثر)در محلّ و موضع نصب بنا بر حال است.

(فذلک)مبتداء است و یَوْمٌ عَسِیرٌ) خبر آن(و یومئذ)جایز است که مرفوع باشد و جایز است منصوب.پس وقتی مرفوع باشد مبنی بر فتح میشود بجهت اضافه بودن به(اذ)زیرا(اذ)متمکّن از اعراب نیست و وقتی که منصوب باشد بنا بر ظرفیت است و تقدیر و باطن آن اینست(فذلک یوم عسیر فی یوم ینفخ فی الصّور)پس این روز سختی است در روزی که در صور دمیده میشود و این قول زجاج است.

ابو علی در بعضی از کتابهایش گوید:نصب(یومئذ)جایز نیست بنا بر اینکه عامل در آن(عسیر)بوده باشد برای اینکه صفت عملی به قبل از موصوف نمیکند.میگوید:منصوبست یومئذ بنا بر اینکه صله(فذلک) بوده باشد برای اینکه این کنایه از مصدر است پس گویا گفته است پس این نقر در این روز و بنا بر این باطن و تقدیر آن اینست.

(فذلک النّقر فی ذلک الوقت نقر یوم عسیر)پس این صدا در این وقت صدای روز سختی است.

و قول او (عَلَی الْکافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ) بر کافرها آسان نیست.بنا بر اینست که متعلّق بعسیر باشد نه بیسیر بعلّت اینکه آنچه مضاف الیه در آن،عمل میکند مقدّم بر مضاف نمیشود بنا بر اینکه گفتند(غیر)در حکم حرف نفی است،

پس جایز است که ما بعد در ما قبل خودش عمل کند مثل اینکه بگویی(انت زیدا غیر ضارب)تو زید را زننده نیستی و جایز نیست که بگویی(انت زیدا مثل ضارب)تو زید را مانند زننده ای پس ضارب در زید عمل کند و بدرستی تجویز کرده اند(انت زیدا غیر ضارب)را که حمل بر انت زید الا ضارب تو زید را نمیزنی.

تفسیر و مقصود:

خداوند سبحان پیامبرش(ص)را خطاب کرده فرمود (یٰا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) یعنی متدثّر و فرو رفته بلباست.

اوزاعی گوید:شنیدم یحیی بن کثیر میگفت پرسیدم از ابو سلمه اوّل سورهٔ قرآن که نازل شد کدام است.

گفت (یٰا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) گفتم آیا (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ) نبود گفت پرسیدم از جابر بن عبد اللّه اوّل سوره که نازل شد کدام است گفت (یٰا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) پس گفت یا(اقراء)پس جابر گفت حدیث کنم برای شما آنچه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما را حدیث نمود.فرمود:یک ماه مجاور کوه(حرا) شدم پس از آن از کوه پائین آمده و وارد صحرا شدم پس سرم را بلند نموده پس ناگاه او را یعنی جبرئیل را در هوا بر تختی دیدم.پس گفتم دثّرونی، دثّرونی مرا بپوشانید مرا بپوشانید پس روی من آب ریختند پس خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود (یٰا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) و در روایتی آمده که از ترس آن به زانو در آمده و بزمین افتادم و آمدم نزد خانواده ام و گفتم(ذمّلونی)پس نازل شد (یٰا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) .

(قُمْ فَأَنْذِرْ)

یعنی نیست تو را چیزی که از شیطان بترسی بدرستی که

ص: ۵۰

تو پیامبر هستی برخیز و مردم را انـذار کن و از خـدای توانای یکتا بترسان،و ایشان را دعوت بتوحید و یکتا پرستی نما و در این فرمـانست آنچه که بایـد باشـد زیرا خـدای تعـالی به پیـامبرش وحی نمیکنـد مگر بـا برهانهایی روشن،و معجزات ظاهره ای که دلالت کننـده باشـد بر اینکه آنچه بر او وحی میشود، از طرف خـدای تعالی پس نیاز بچیزی که جز آنها را ندارد و فزع و جزع نمیکند.

و بعضـی گفته انـد که معنـایش اینست ای کسـی که طـالب و خواهان ردّ کردن آزاری بسـبب فرو رفتن در جامه ات بخواه ردّ آزار و اذیّت را بترسانیدن و انذار قومت از آتش اگر ایمان نیاورید. و بعضـی گفته اند:که آن حضـرت خود را بجامه کوچکی پیچیده تا بخوابد پس فرمان آمد ای خواب کننده از خواب بر خیز و بترسان قوم و خویشانت را.

۲ و بعضی گفته اند که مقصود به کلمه قم جدّیت و کوشش در کار و قیام،به رسالت و ترک سستی در این وظیفه است و مثل اینست که گفته شود از آنچه بآن امرت کرده ام نخواب و کوتاهی نکن و اینماننـد قول عرب است که وقتی میخواهد تعریف کند کسـی را بکوشـش و راستی عزیمت و تصـمیم میگوید:فلانی در کارش خواب ندارد و مثل اینست که خواب را محظور و مانع از صاحب حاجت میدانند تا بحاجت و خواسته و نیازش برسد و باین مطلب اشعارشان گویا شده و گفته اند:

الا یا ایّها النّاهی فزاره بعد ما

اجدت لامر انّما انت حاکم

اری کلّ ذی وتر یقوم بوتره

و یمنع عند النّوم اذا انت نائم

آگـاه بـاش ای آنکه منع کننـده فزاره هسـتی از حرب و جنـگ و انتقـام بعـد از آنی که کوشـش کردنـد بـامری که تـو از آن غافلی،میبینیم بر صاحب خونی را که

قیام بانتقام از خونش میکند و این انتقام جویی خواب را از چشم او میبرد وقتی که تو در خوابی و میگویند برای کسی که خون خود را گرفته که این خون خواب رفته است و شاعر توصیف میکند کسی که شتر او را برگردانیده.

اوردها سعد و سعد مشتمل

یا سعد لا تروی بهذاک الإبل

برگردانید آن شتر را سعد و حال آنکه سعد پشمینه و پارچه بخود گرفته بود ای سعد-باین شترت آبیاری نکن و اشتمال مانند تدثّر است.

(وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ)

یعنی بزرگ بدار آن را و او را تنزیه و مبرّا کن از آنچه سزاوار او نیست.

و بعضی گفته اند:تکبیر بگو او را در نماز و بگو اللّه اکبر.

(وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ)

یعنی و لباس نمازت از نجاست تطهیر و پاک کن.

قتاده و مجاهد گویند:خودت را از گناهان پاک کن و ثیاب عبارت از نفس و شخص است و بنا بر این تقدیر و باطن آن اینست(و ذا ثیابک فطهّر) و این خودت را از گناه پاک کن،پس مضاف که(ذا)باشد حذف شده و تأیید میکند این قول را گفته عنتره شاعر:

فشککت با الرّمح الاصّم ثیابه

لیس الکریم علی القنا بمحرم

پس دوختم لباسش را ببدنش با نیزه یعنی چنان نیزه زدم بر او که لباسش را ببدنش دوختم و کرم بر نیزه حرام نیست.

و بعضی گفته اند:معنایش اینست لباست را از آلوده شدن آن بر معصیت حیله کردن پاک کن.چنانچه سلامه بن غیلان ثقفی گوید:ابن عبّاس برای او انشاد کرده.

و انّی بحمد اللّه لا ثوب فاجر

لبست و لا من غدره اتقنّع

و مرا بحمد و سپاس خدا لباس گناهی نیست که به پوشم و یا خیانتی نکردم که از خجلت و شرمندگی سرم را بپوشانم.

زجاج گوید:معنایش اینست حیله گر نباش و بحیله گر و غادر آلوده لباس و آلوده دامن میگویند،و در معنای آن قول کسیست که میگوید عملت را اصلاح کن. سدی میگوید:گفته میشود بمردی که صالح است پاکیزه لباس و پاکیزه دامن و وقتی گنهکار باشد باو آلوده دامن و لباس میگویند طاووس میگوید:و لباست را کوتاه کن و این را از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام روایت نموده است.

زجاج گوید:زیرا کوتاه بودن لباس از آلوده شدن بنجاست دور است برای اینکه وقتی بلند بود و بزمین کشیده شد ایمن و مصون از آلوده شدن بنجاست نیست.

ابن زید و ابن سیرین گفته اند:که لباست را از نجاست با آب بشوی برای اینکه مشرکین نمیشستند لباس خود را.

ابن عبّاس گوید:لباست از حرام نباشد.ابی مسلم گوید همسران خود را از کفر و معصیت پاک کن تا زنان مؤمنه و صالحه باشند و عرب بزنان و بانوان بطور کنایه و گوشه ثیاب میگوید. (۱)

ابو بصیر روایت کرده از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام که گفت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:شستن لباس غم و غصّه را میبرد و آن پاک کننده است برای نماز و جمع کردن لباس طهور و پاک بودن آنست برای نماز و خداوند سبحان فرموده (وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ) یعنی جمع کن.

۱- ۱) مترجم.قرآن هم از آنان لباس تعبیر فرموده هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ آنان لباسند برای شما.

(وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ)

یعنی از بتها دوری کن و این قول ابن عبّاس،و مجاهد و قتاده و زهری است و بعضی چون حسن گفته.یعنی از گناه دوری کن.

کسایی گوید:الرّجز.بکسر عذاب و بضمّ بت است و گفته معنایش اینست دوری کن از هر چه مؤدّی و منجرّ بعذاب ابدی میشود ولی غیر کسایی فرقی بین کسر و ضمّ نداده و هر دو را بیک معنی گفته.

جبائی گوید:معنایش دوری کن از کار زشت و اخلاق مذموم و پست.

و گفته شده:که بمعنای(اخرج حبّ الدّنیا من قلبک لانّه رأس کلّ خطیئه)بیرون کن محبّت دنیا را از دلت زیرا که آن اساس و ریشهٔ هر گناه و خطایی است.

(وَ لاٰ تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ)

یعنی عطا نکن بخششی که بیش از آن داده شوی و این مخصوص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است.تأدیب فرمود او را خداوند سبحان به بهترین آداب و شریف ترین رسوم.و این گفته(جماعتی،از مفسّرین)مانند ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و نخعی و ضحّاک است.

حسن و ربیع بن انس گفته اند:معنای آن اینست که در حسنات،و کارهای خوبت بر خدا منّت نگذار در حالی که طلب زیاد کنی بر آن پس درجه و رتبه تو را پائین آورد در نزد خدا.

و ابن زید گوید:معنای آن اینست منّت نگذار آنچه را که خداوند به تو اعطا کرده از نبوّت و قرآن که طلب پاداش زیاد کنی از مردم.

و ابی مسلم گوید:آن نهی و منع از رباء حرام و سود حرام است یعنی نده چیزی که مطالبه کنی بیش از آنچه را که داده ای.

ص :۵۴

مجاهد گوید:دو چندان و دو برابر عملت را نکن که طالب زیادتر باشی طاعتهایت را.

و بعضی هم گفته اند:منّت نگذار به بخششت بر مردم که طالب زیاد از آنچه را که داده ای باشی زیرا متاع دنیا قلیل و کم و منّت هم عمل را مکدّر،و زشت میکند.

زید بن اسلم گوید:معنایش اینست که وقتی بخشش و عطائی نمودی برای پروردگارت بکن و صبر کن تا او ثواب دهد بر آن عطایت.

جبائی گوید:یعنی منّت نگذار با بلاغ رسالت بر امّتت.

(وَ لِرَبِّکَ)

یعنی برای تقرّب بخدا(فقط) (فَاصْبِرْ) صبر کن بر ایذاء مشرکین(و این قول مجاهد است).

و بعضی گفته اند:صبر کن بر آنچه خدا فرمانت داده از اداء رسالت و بزرگداشت شریعت و بر آنچه بتو میرسد از ایذاء و تکذیب برای رسیدن،به سعادت و ذخایر اخروی.

و بعضی گفته اند:صبر کن از معصیت و گناه و صبر کن بر طاعتها و مصیبتهای دنیا.

و ابن زید گوید:یعنی صبر کن برای خدا بر آنچه تحمیل بر تو شده از کارهای دشوار در جنگ و جهاد با عرب و عجم.

(فَإِذٰا نُقِرَ فِی النّٰاقُورِ)

مجاهد گوید:وقتی در صور(اسرافیل)دمیده شد و آن مانند بوق است.

و بعضی گفته اند:این نفخه و دمیدن اوّل است که آن اوّل شدّت و سختی هولناکیست برای عموم.

ص :۵۵

جبائی گوید:آن نفخه و دمیدن دوّم است که خدا در قیامت همه مردم را زنده میکند و آن صیحه ساعت رستاخیز و روز معاد است.

(فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ)

معنایش در سورهٔ اعراف گذشت(پس دمیدن در آن روز نشانه (يَوْمٌ عَسِيرٌ) یعنی دشوار و سخت است (عَلَى الْكافِرِينَ) بر ناگرویدگان و کافرهای نعمتهای خدایی و منکرین آیات او (غَيْرُ يَسِيرٍ) سهل و آسان نیست و آن بمعنای قول او دشوار است که آن را بلفظ دیگر تکرار نموده برای تأکید چنان که می گویی من دوستم فلانی را و دشمن نیستم.

و برخی گفته اند:دشوار است در خودش و آسان است بر مؤمنین برای آنچه مشاهده میکنند از نیکویی عاقبت.

ص :56

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱۱ تا ۳۱]

اشاره

ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً (۱۱) وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً (۱۲) وَ بَنِینَ شُهُوداً (۱۳) وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِیداً (۱۴) ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ
(۱۵) کَلاّ إِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنِیداً (۱۶) سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً (۱۷) إِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸) فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ (۱۹) ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ
نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اِسْتَکْبَرَ (۲۳) فَقالَ إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ یُؤْثَرُ (۲۴) إِنْ هٰذا إِلاّ قَوْلُ اَلْبَشَرِ (۲۵) سَأُصْلِیهِ سَقَرَ
(۲۶) وَ ما أَدْراکَ ما سَقَرُ (۲۷) لا تُبْقِی وَ لا تَذَرُ (۲۸) لَوّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (۲۹) عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰) وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ اَلنّارِ إِلاّ
مَلائِکَةً وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلاّ فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا لِیَسْتَیْقِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ وَ یَزْدادَ اَلَّذِینَ آمَنُوا إِیماناً وَ لا یَرْتابَ اَلَّذِینَ أُوتُوا
اَلْکِتابَ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ لِیَقُولَ اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ اَلْکافِرُونَ ما ذا أَرادَ اَللّٰهُ بِهٰذا مَثَلاً کَذٰلِکَ یُضِلُّ اَللّٰهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ
یَشاءُ وَ ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلاّ هُوَ وَ ما هِیَ إِلاّ ذِکْری لِلْبَشَرِ (۳۱)

ترجمه:

(ای پیامبر)مرا با آن کس که تنها آفریدم واگذار.

۱۱-و برای او مالی پهناور(از مکّه تا طائف)قرار دادم.

۱۲-با پسرانی که(پیوسته در مکّه با پدر خویش در محافل)حاضرند و برای او(بساط عیش،بگستردم گستردنی).

۱۳-باز طمع میدارد که(در باره او بخشش خود را)افزون کنم.

۱۴-نه چنانست(نه چنانست که افزون سازم)زیرا که او پیوسته آیه های ما را دشمن(و کینه توز است).

۱۵-بزودی از عذاب مشقّتی بر دوش او خواهم نهاد.

۱۶-او اندیشه کرد که در قرآن چه طعنه زند و با خود اندازه گرفت ۱۷-و او از رحمت خدا دور باد(در ابطال حقّ)و تقدیر کرد.

۱۸-باز ملعون باد چگونه تقدیر کرد(باطل را و حکم بآن نمود).

۱۹-پس(در قرآن کرتی دیگر)نظر کرد.

۲۰-سپس روی ترش کرد(که موجب طعن در آن نیافت)و پیشانی درهم کشید.

(۲۱)پس از حقّ روی بگردانید و گردنکشی کرد.

۲۲-پس گفت اینکه محمّد(ص)میگوید جز جادویی که نقل می شود نیست.

ص:۵۸

۲۳-این جز سخن آدمی نیست.

۲۴-بزودی او را در سقر بیفکنیم.

۲۵-و ترا چه چیز دانا کرد که سقر چیست.

۲۶-آتشی که باقی نگذارد(گوشتی را مگر آنکه آن را میخورد و نه فرو میگذارد(هیچ عضوی را).

۲۷-آن آتش پوست اندام را تغییر دهنده است.

۲۸-بر آن سقر نوزده فرشته(یا نوزده صنف)موکّل باشند.

۲۹-و ملازمان دوزخ را جز فرشتگان(که آرزوشان شکنجه دادن کافرانست)قرار نداده ایم و شماره های ایشان را جز(وسیله)آزمایش برای آنانی که کفر ورزیدند نگردانیدیم تا اینکه کتابشان داده اند یقین بهمرسانند (که محمّد(ص)راستگوست)و تا آنان که ایمان آورده اند تصدیق خود را به (این عدد)بیفزایند و تا آنان که کتابشان داده اند و نیز گرویدگان(در عدد فرشتگان)شک نیاورند و تا سرانجام آنانی که در دلهایشان بیماری(تردید) است و نیز کافران بگویند خدا باین عدد از نظر مثل چه خواسته بدینسان خدا هر که را خواهد در گمراهی خود فرو میگذارد و هر که را بخواهد راهنمایی میکند و لشگرهای پروردگارت را جز او نداند و این جز پندی برای مردمان نیست

لغت:

تمهید و توطئه مقدّمه چیدن و فراهم نمودن اسباب کار است و تذلیل و تسهیل بمعنی سهولت و آسان کردنست.

عنید:رفتن و صرفنظر کردن از چیزی بطریق عداوت و دشمنی با آن

ص :۵۹

است گفته میشود در نزد راه های کوهستانی دشمنی میکند دشمنی کردنی پس او تنفّر نموده و رم میکند.

و معاندت:منافرت طرفین و ضدّیت کردن با هم است و همین طور است عناد و شتر عنود یعنی شتر دموک و سرکش.

شاعر میگوید:

اذا نزلت فاجعلونی وسطا

انّی کبیر لا اطیق العندا

وقتی من فرود آمدم مرا در میان قرار دهید بدرستی که من سالخورده و نیرو و طاقت دشمنی و عداوت را ندارم.

ارهاق:اعجاز و مشقّت بزجر و خشونت است.

و صعود:گردنه کوهیست که بالا رفتن بر آن دشوار و سخت است.

(و عبس یعبس عبوسا)وقتیست که رو ترش کند و عبوس و تکلیح و تقطیب از نظر معنا نظیرهم است و ضدّ آن گشاده رویی و خوشرویی است.

و السّور:اوّل کراهت و ترش رویی است و ریشهٔ آن از یسر بالا مر یعنی وقتی تعجیل در آن کار کند و از این است بسر(خرمای نارس)برای شتاب و سرعت حال او قبل از رطب شدن.

توبه شاعر گوید:

و قد را بتی منها صدود رأیته

و اعراضها عن حاجتی و بسورها (۱)

و بتحقیق مرا کراهتی حاصل شد از او که دیدم اعراض او را و اعراض او از حاجت و مراد من برای نارسی و خامی اوست.

۱- ۱) شکایت از اعراض و تنفّر معشوقه اش میکند که تمکین نمیکند از او.

و الاصلاء:الزام و انداختن در میان آتش است گفته میشود انداختم او را پس افتاد.

و سقر:نامی از نامهای دوزخ است صرف نمیشود بجهت دو علّت ۱-تأنیث ۲-معرفه بودن و اصلش از سقرته الشّمس سقرا یعنی وقتی که خورشید مغز سر او را متالّم میکند.

و الإبقاء:واگذاردن چیزیست از آنچه را که گرفته.

و التلویح:تغییر رنگ است بسرخی و لوحته الشّمس تلویحا رنگش را حرارت خورشید سرخ کرد سرخ کردنی لوّاحه بنا بر مبالغه است.

و البشر:جمع بشره و آن ظاهر و روی پوست است و از اینست،که انسان را بشر مینامند بجهت ظاهر بودن پوستش بسبب عاری بودنش از کلک و پر و پشم که در غیر او از حیوانست.

شأن نزول:

این آیات در بارۀ ولید بن مغیره مخزومی نازل شده است(یکی از پنج نفر مستهزءین)و این در وقتی بود که قریش جمع شدند در دار الندوه (که مجلس شوراء آنان بود)پس ولید بایشان گفت که شما صاحبان حسب و شخصیّت هستید و عرب نزد شما میآید و بر میگردند از نزد شما بر امری که مورد اختلاف آنها بوده و بسبب رأی و نظر شما رفع اختلافشان میشود پس جمع کنید فکرتان را بر یک مطلب.چه می گویید در بارۀ این مرد(یعنی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)گفتند می گوییم او شاعر است،ولید رو ترش کرد و گفت ما شعر را شنیدیم سخنان(محمّد)شباهت بشعر ندارد.پس گفتند می گوییم که او کاهن است.گفت وقتی نزد او می آیید او را نمی یابید که مانند

کاهن ها سخنی بگوید گفتند می گوییم که او دیوانه است گفت وقتی با او ملاقات میکنید او را دیوانه نخواهید دید گفتند می گوییم که از جادوگر است گفت ساحر کدام است گفتند انسانیست که میان دشمنان دوستی و بین دوستان- دشمنی میاندازد گفت پس او ساحر و جادوگر است.پس بیرون رفتند(از مجلس کثیف خود)و ملاقات نمیکرد هیچ یک از آنها پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را مگر میگفت یا ساحر یا ساحر ای جادوگر ای جادوگر و سخت شد این اهانت بر آن حضرت.

مجاهد گوید:پس خدای تعالی نازل فرمود یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه بخود پیچیده تا آیهٔ إِلّا قَوْلُ الْبَشَرِ .این نیست مگر سخن آدمی و روایت شده که وقتی خدا سورهٔ حم تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقابِ (ای پیامبر نازل شد قرآن از خدای غالب دانا که بخشندهٔ گناه و پذیرندهٔ توبه سخت عذاب)بر پیامبرش نازل فرمود برخاست و بمسجد الحرام آمد و ولید بن مغیره نزدیک آن حضرت بود و میشنید قرائت آن حضرت را و وقتی پیامبر متوجّه گوش دادن ولید بقرائتش شد قرائت آیات را تکرار فرمود پس ولید بر گشت آمد بمجلس خویشانش بنی مخزوم و گفت سوگند بخدا که شنیدم الان از محمّد کلامی که آن از سخنان آدمی و از سخنان پریان نیست و برای آن حلاوت و شیرینی مخصوصی و بر آن لذّت است،و اینکه بالای آن با ثمر و پائین آن گوارا و آن برتری میکند و چیزی برتر و بالاتر آن نیست سپس بمنزل خودش رفت پس قریش گفتند بخدا سوگند که ولید از دین خود خارج شد و سوگند بخدا که تمام قریش از این دین نیاکان خود خارج خواهند شد و بولید ریحانه قریش میگفتند.پس ابو جهل(لعنه

اللّه)بآنها گفت من کفایت میکنم شما را از او و آمد در کنار ولید در حال حزن و اندوه نشست.پس ولید گفت برادرزادهٔ تو را محزون نبینم.ابو جهل گفت این قریش است که ترا با این سالخوردگی و پیری سرزنش و عیب جویی میکنند و گمان میکنند که تو سخن محمّد را زینت داده ای پس بر خاست با ابو جهل و آمد بمجلس خویشانش و گفت آیا گمان میکنید که محمّد(ص)دیوانه است پس آیا دیده اید او را که هرگز گلوی خود بفشرد مانند دیوانه ها گفتند نه بخدا گفت آیا تصوّر میکنید که او کاهن است پس آیا دیده اید که بر او چیزی از کهانت باشد گفتند نه بخدا.گفت آیا خیال میکنید که او شاعر است پس هرگز دیده اید که او شعر بگوید گفتند نه بخدا گفت آیا گمان میکنید که او دروغگوست پس آیا او را تجربه و آزمایش کرده اید بچیزی از دروغ گفتند نه بخدا و او راستگوی امین نامیده میشد پیش از نوبتش از صداقت و راستگویی اش.پس قریش بولید گفتند پس او کیست.پس در خود فکر کرده سپس نگاه کرد و رو ترش نمود و گفت نیست او مگر جادوگری آیا ندیدید او را که میان مرد و همسرش و فرزندان او و بندگانش جدایی میاندازد پس او جادوگر و آنچه او میگوید سحریست که اثر میکند.

تفسیر:

آن گاه خدای سبحان به پیامبرش فرمود بر طریق تهدید بر کافری که آن را توصیف فرمود. (ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً) یعنی واگذار مرا با او بدرستی که من کافیم برای عذاب کردن او چنانچه گوینده میگوید واگذار مرا با او و معنای آیه چنین میشود واگذار مرا با کسی که او را آفریدم به تنهایی که برایم شریکی نیست در آفریدن او و اگر حمل کردی آن را بر صفت آفریده معنایش اینست مرا واگذار

ص :۶۳

و کسی که او را در شکم مادرش آفریدم تنها که نه مالی برای او بود و نه فرزندی یعنی ولید بن مغیره.

مقاتل گوید:رها کن میان من و او را که من منفردم بهلاکت و نابود کردن او.

ابن عبّاس گوید:ولید در میان قومش وحید نامیده میشود و عیاشی روایت کرده باسنادش از زراره و حمران و محمّد بن مسلم از حضرت ابی عبد اللّه صادق و حضرت ابی جعفر باقر علیهما السّلام که وحید ولد زنا فرزند حرام است.

زراره گوید:گفتند بحضرت ابی جعفر علیه السّلام که یکی از بنی هشام در خطبه اش میگفت من پسر وحیدم.فرمود وای بر او اگر میدانست وحید چیست بآن افتخار نمیکرد.پس ما گفتیم بآن حضرت کیست او فرمود:کسی که پدرش شناخته نشود(وحید گفته میشود)آن گاه یاد فرمود خدای سبحان مال و فرزندی که باو روزی فرمود پس گفت (وَ جَعَلْتُ لَهُ مٰالاً مَمْدُوداً) عطا از ابن عبّاس گوید:یعنی قرار دادم برای او مالی که زیاد که ما بین مکّه تا طائف از شتران و اسبان نشان دار و گوسفندان و مستغلّات چنانی که حاصل و گندم آن را پیوسته غلامان و کنیزان حمل میکردند و چشمه های بسیار.

مجاهد گوید:ممدود فراوانیت غلّه و گندمش از امسال تا سال بود که غلّه نو بیاید تمام نشود پس آن کشیده بر ایّام سالست و برای او باغی بود در طائف که میوه اش در تابستان و زمستان قطع نمیشد و ده پسر داشت و صد هزار دینار.

قتاده گوید:شش هزار دینار.سفیان گوید چهار هزار دینار.

(وَ بَنِينَ شُهُوداً)

و پسرانی که با او حاضر میشدند در مکّه و از او غیبت- نمیکردند برای بی نیازی آنها از مسافرت کردن برای تجارت.

سعید بن جبیر گوید:آنها سیزده نفر بودند و مقاتل گوید هفت نفر بودند و پسران ولید ۱-خالد ۲-عماره ۳-هشام ۴-عاص ۵-قیس ۶-قیس ۷-عبد شمس سه نفر از آنان خالد و هشام و عماره اسلام آوردند گفته اند که ولید بعد از نزول این آیات پیوسته مال و فرزندانش از بین میرفت تا هلاک شد.

(وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً)

حسن و دیگران گویند:یعنی بگستردم و توسعه دادم بساط عیش و عشرت او را گستردنی تا از هر جهت مکفّی المؤنه و احوالش متناسب گردید.و برخی گفته اند آسان کردم برای او تصرّف در کارها را آسان کردنی.

(ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ)

آن گاه طمع نمود که زیاد کنم مال و اولاد او را.

یعنی سپاس مرا بر این نعمتها ننمود بلکه ناسپاسی کرد و با این حال کفر و طغیانش طمع داشت که نعمتهای او را زیاد کنم آن گاه بر وجه ردع و زجر و توبیخ فرمود (کَلاّ) یعنی آن چنان که گمان کرد نیست و با کفر و ناسپاسیش زیاد نمیکنم.

و بعضی گفته اند معنای(کلاّ)اینست یعنی آن طور که خیال کرده نیست او را زجر و کیفر مینمایم.سپس بیان فرمود ناسپاسی او را و گفت (إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً) یعنی ما مال و نعمت خود را بر او زیاد نمیکنم چون او بحجّتها و دلیلهای ما و با معرفت و شناختش منکر دشمن است.

ابن عبّاس و قتاده گفتند کینه توز و منکر بود (سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً) یعنی

بزودی بر دوش او مشقّتی از عذاب خواهم گذاشت که راحتی در آن نباشد و بعضی گفته اند در خبر مرفوع،بالا رفتن کوهی از آتش است در جهنّم که شروع میکند به بالاـ رفتن که وقتی دستش را بر آن میگذارد از حرارت آن آب میشود و وقتی بر میدارد دستش سالم میشود و همچنین پایش.

کلبی گوید:آن کوهیست از سنگ صاف در آتش که او را مجبور میکنند از آن بالا رود تا بقلّه آن برسد و چون بآنجا رسید سقوط میکند و میافتد بپائین آن دوباره مجبورش میکنند بالا رود و همین طور چون صعود کرد او را به زیر میاندازند و یا خود او پرت میشود و برای همیشه این عذاب اوست او را از جلو با زنجیرهای آهنین کشیده از پشت و با چکش های آهنی زده تا در چهل سال از آن کوه آتش بالا رود و چون ببالا رسید او را بپائین آن کوه سر نگون میکنند.

(إِنَّهُ فَكَّرَ)

او می اندیشد که در قرآن چگونه طعن زند.

(وَ قَدَّرَ)

و در دل خود اندازه گرفت و البتّه اندیشه میکرد که در بارۀ ابطال قرآن حیله ای کند.زیرا اگر بر وجه طلب ارشاد و هدایت اندیشه کرده و مقایسه میکرد سخن خدا را با سخنان دیگر هر آینه ممدوح و پسندیده بود پس گفت اگر بگوئیم که محمّد(ص)شاعر است عرب ما را تکذیب کند باعتبار اشعار خودشان و اگر گفتیم که او کاهن است باز عرب ما را تصدیق نکند زیرا که سخنان او شباهت با سخنان کاهن ها ندارد.پس می گوییم او جادوگری است که آنچه او آورده از ساحرهای دیگر نقل میکند. (فَقُتِلَ) یعنی لعنت شده و معذّب گردیده و برخی گفتند از رحمت خدا دور شده بچیزی که بجای کشته شدن است.جبائی گوید:مستحقّ و

شایستهٔ عذاب الهی شده.

(کَیْفَ قَدَّرَ)

صاحب نظم گوید:معنایش از رحمت خدا دور شده بنا بر هر حال که اندیشه کرد و اندازه گرفت آنچه تقدیر نمود از سخن چنانچه میگویند در سخن(لأضربنّه کیف صنع)او را هر آینه البتّه میزنم که چه میکند یعنی بنا بر هر حال که بوده باشد او را میزنم.

(ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ)

این تکرار برای تأکید است.و بعضی گفتند که معنای آن اینست هر طور که در بارهٔ آیات ما اندیشه کند و اندازه گیرد،با روشن بودن حجّت و دلیل پس از رحمت خدا دور شده و بعقوبت و عذاب اخروی گرفتار میشود که چگونه در ابطال حقّ اندیشه کرده و نقشه دیگر میکشد.و برخی گفتند.معنایش اینست عذاب میشود در آخرت یک بار بعد از بار دیگر و همین طور برای همیشه.

(ثُمَّ نَظَرَ)

آن گاه نگاهی بر قرآن کرد در طلب چیزی که بآن قرآن را باطل کند و ردّ نماید.

(ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ)

یعنی سپس روی ترش کرد و نگاه کرد به کراهت شدیدی مانند کسی که در چیزی فکر میکند و اندیشه مینماید.

(ثُمَّ أَدْبَرَ)

آن گاه اعراض کرد از ایمان (وَ اسْتَکْبَرَ) یعنی وقتی خوانده شد با سلام تکبر نمود و گفت (إِنْ هٰذا) یعنی آنچه در قرآنست نیست مگر جادویی نقل شده.

(إِلاّ سِحْرٌ یُؤْثَرُ)

یعنی از جادوگرها نقل و روایت میکند و گفته شده آن از ایثار و اختیار است یعنی جادوییست که آن را انسانها اختیار کرده و برای حلاوت و شیرینی که دارد بر میگزیند.

(إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ قَوْلُ الْبَشَرِ)

یعنی نیست مگر سخن آدمی و نیست از نزد خدا(و حال آنکه اگر قرآن جادو یا از سخن آدمی بود چنانچه او لعنتی گفت هر آینه برای جادوگرها امکان داشت که مثل آن را بیاورند)و ولید و غیر آن با فصاحتی که دارند توانایی و قدرت آوردن مانند آن را داشته باشند و حال آنکه نتوانستند یک آیه هم بیاورند.

سپس خدای سبحان او را تهدید فرموده و گفت (سَأُصْلِيهِ سَقَرَ) یعنی بزودی او را دوزخ اندازم و او را ملازم آتش قرار دهم.و گفته اند«سقر» درکه و طبقه ای از درکات و طبقات دوزخ است.و برخی گفته دری از درهای جهنّم است.

(وَ مٰا أَدْرٰاكَ)

نمیدانی ای شنونده (مٰا سَقَرُ) سقر چیست در تنگنایی و سختی و بیم و ترس.و پاره از صفات آن را تعریف نموده و گفت (لاٰ تُبْقِي وَ لاٰ تَذَرُ) مجاهد گفت یعنی باقی نمیگذارد برای آنان گوشتی مگر اینکه خورده و نابود میکند و آنها را رها هم نمیکند وقتی که عود کردند و از نو خلق شدند.

جبائی گوید:باقی نمیگذارد چیزی را مگر میسوزاند و باقی نمیگذارد برای آنان بلکه میرسند بنهایت کوشش آنان در انواع عذاب و شکنجه ها.

(لَوّٰاحَةٌ لِلْبَشَرِ)

یعنی عذابی که پوستها را تغییر میدهد و برخی گفته چنان پوستها را سوزانیده تا سیاه تر از شب تاریک میکند.

(عَلَيْهٰا تِسْعَةَ عَشَرَ)

بر آنست نوزده و یا چند نفر از فرشتگان که ایشان خزینه داران آتشند.مالک دوزخ است با هیجده نفر دیگر که چشمهای آنها مانند برق جهنده و دندانهای آنان مانند سر نیزه های تیز و برّان و آتش از دهانهای آنان بیرون میآید میان دو کتف آنها باندازه مسافت نه سال راه

ص :۶۸

است و کف دست یکی از آنها ظرفیّت نگهداری دو قبیلهٔ بزرگ قریش ربیعه و مضرّ است.رحمت و مهربانی از آنها بر داشته شده یکی از آنها هفتاد هزار نفر از دوزخیان را بلند میکند و هر کجا از جهنّم بخواهد میاندازد.

و گفته شده معنای آن اینست که بر در که و طبقهٔ زیرین دوزخ نوزده فرشته خزینه دار و پاسبانست و برای آتش و درکات دیگر پاسبانهای دیگری است.

و گفته اند:تخصیص بعدد نوزده برای اینست که توافق با اخبار پیامبرانی که قبلا خبر دادند و یا در کتب پیشین نوشته شده و در این مصلحتی برای مکلّفین بوده باشد.

و بعضی از مفسّرین در تفسیر این عدد گفته اند.که عدد نوزده(۱۹) جمع میکند بیشتر و اکثر عددهای قلیل و کم را که از یک تا نه(۹)باشد و کمتر عددهای زیاد را که ده(۱۰)باشد زیرا عدد آحاد یکی ها و عشرات.ده ها مآت،صدها و الوف هزارهاست و کمترین ده ها ده و بیشتر یکی ها نه(۹) میباشد(و نوزده(۱۹)جامع ده و نه است) (۱)مفسّرین گفتند وقتی این

۱- ۱) ابو علی طبرسی مؤلّف گوید:برای من مباحثه و گفتگویی با یکی ملحد و لجوجی اتّفاق افتاد در عدد نوزده و گفتم برای اسکات او ذکر عدد در هر موضع برای تخصیص نیست بلکه برای مبالغه است چنانچه گفته میشود تو را هزار مرتبه دیدن کردم و تو باز دیدن من نیامدی.گفت این مثال برای عدد زیاد است.گفتم زیاد در هر جا بحسب آنجاست.پنج نفر مأمور،و پاسبان در زندان زیاد است و کافیست برای جلوگیری از زندانیها و پادشاهان با زیاد ارتش و سربازی که دارند در زندان پاسبان میگمارند گفت فرض کردیم ما عدد(۱۹)برای مبالغه کافیست پس چرا این عدد را اختیار کرد و عدد دیگر را نیاورد.گفتم برای رعایت رؤس آیات که راء باشد و آن مقتضی

آیه نازل شد ابو جهل(لعنه اللّه)گفت بمردم قریش(و اهل مکّه)مادرتان در مرگتان بنشینند،آیا میشنوید پسر ابی کبشه(کنیه عبد المطلب)است خبر میدهد که خزینه داران و پاسبانان دوزخ نوزده نفرند و شما مردم بسیار دلیر هستید آیا عاجز و ناتوانست هر ده نفر از شما که یکی از پاسبانان و نگهبانان دوزخ را نابود کند.

ابو الاسود جحمی گفت من هفده نفر آنها را کفایت میکنم ده نفر آنان را بر پشت و گرده ام و هفت نفر را بر شکم و شما همگی دو نفر از آنها را نابود کنید پس فرود آمد (وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النّارِ إِلاّ مَلائِكَةً) قرار ندادیم یاران آتش را مگر فرشتگان.

ابن عبّاس و قتاده و ضحّاك گویند:معنایش اینست و ما قرار ندادیم پاسبانان آتش که ادارهٔ آن در اختیار و تولیت آنان است مگر فرشتگان،قرار دادیم شهوت و میل آنان را در عذاب کردن اهل آتش و قرار ندادیم آنها را از اولاد آدم چنان که در ذهن شماست پس توانایی و قدرت بر آنها داشته باشید.

(وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلاّ فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا)

و قرار ندادیم عدد آنها را

(۱)

(کلمهٔ عشر تا تسعه عشر است و هر واحدی از عشر به بالا شایسته و صلاحیت دارد و نوزده بزرگتر عددیست که در مبالغه کفایت میکند و مناسب رؤس آیات هم هست.پس مبهوت ماند و گفتم این چیزیست که بخاطر من رسیده بنا بر جواز این عدد و احتمال و گرنه نمیداند دقایق کلام خدا را مگر خودش. و امام فخر رازی وجوهی معنوی یاد کرده که از آنهاست تناسب عدد نوزده است با قوا و نیروهای حیوانی که محرّك و داعی گناهانیست که به دوزخ میکشاند و آنها منحصر در نوزده است.و خدا داناست. (شعرایی)

ص: ۷۰

مگر آزمایش برای افرادی که کفر ورزیـده و نافرمانی کردنـد.یعنی قرار نـدادیم بر این عـدد مگر آزمایش و سـخت گرفتن در تکلیف افرادی که نافرمانی کردنـد نعمت های خـدا را و انکار کردنـد یکتایی او را تا انـدیشه کنند و بدانند که خدای سـبحان داناست نمیکنـد مگر آنچه حکمت و مصـلحت است.و بداننـد که او توانا است که بیفزاید در نیروی آنان آنچه میتوانند بآن بر عـذاب و شـکنجه مردم و اگر کافرها رجوع بعقل خود کننـد میفهمنـد خـدایی که یک نفر فرشـته را به نام (عزرائیل)مسلّط بر قبض روح تمـام مردم نموده که نتواننـد بر او غـالب،و چیره شونـد تواناست بر روانه کردن و کشـیدن برخی از آنها را بآتش و بیفکند آنها را بسبب نوزده نفر از فرشتگان در آتش (لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ) تا اینکه یقین کنند و باور نمایند کسانی که برای آنها کتاب نازل شده از یهود و نصاری که قرآن حقّ و محمّد صلّی اللّه علیه و آله صادق و راستگوست از جهتی که خبر داد بآنچه را که در کتابهای آنان است بدون اینکه آنها را خوانده و یا از ایشان فرا گرفته باشند.

(وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً)

و زیاد نماینـد کسانی که ایمان آوردنـد- ایمان و یقین باین عدد(۱۹)و بـدرستی نبوّت و پیامبری محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وقتی که خبر داد ایشان را اهل کتاب که آن مانند چیزی است که در کتابهای ایشانست.

وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ)

یعنی شک نیاورند این گروه در عدد پاسـبانان و نگهبانان دوزخ و معنای آن اینست هر آینه یقین و باور کنند کسانی که ایمان بمحمّد(ص)نیاورده و کسانی که ایمان به صحّت و درستی پیامبری او آوردند وقتی اندیشه و فکر نمودند.

ص :۷۱

(وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكٰافِرُونَ مٰا ذٰا أَرٰادَ اللّٰهُ بِهٰذٰا مَثَلًا)

و تا اینکه عاقبت بگویند افرادی که بیماری درونی دارند و افرادی که نافرمانی نمودند خدا از این عدد چه اراده نموده.لام در اینجا لام عاقبت است به معنی آخر کار این گروه(منافقین و کافرها)میگویند خدا از این مثل چه خواسته.

و بعضی گفته اند:معنایش اینست برای اینکه میگویند خدا چه اراده کرده باین وصف و عدد و فکر کنند پس فکر و اندیشهٔ آنها آنان را بایمان هدایت کند.

(كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ)

یعنی مثل آنچه را که ما قرار دادیم پاسبانان و خزینه داران یاران آتش را فرشتگانی که صاحبان عدد آزمایشند که تکلیف کنیم مردم را تا اظهار کنند گمراهی و هدایت را و اضافه کرد هدایت و گمراهی را بخودش برای اینکه سبب گمراهی و هدایت تکلیف است و آن از ناحیهٔ اوست.

و بعضی گفته اند:گمراه میکند از راه بهشت و ثواب کسی را که میخواهد و هدایت مینماید براه بهشت و ثواب هر کس را که بخواهد.

(وَ مٰا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّٰ هُوَ)

یعنی نمیداند لشگر پروردگارت را،از جهت کثرت و زیادی هیچکس مگر او و نگهبانان آتش را نوزده نفر قرار نداد برای کمی لشگرش ولی حکمت چنین اقتضا کرد (۱).

ص: ۷۲

۱- ۱) مترجم گوید:و محتمل است که در میان اعداد عدد نوزده را- انتخاب فرمود برای خزینه داران و نگهبانان دوزخ برای این باشد که از علم خدا گذشته باشد که در قرن هیجده میلادی و سیزده هجری فرقه و

مقاتل گویـد:این پاسـخ ابی جهل(هشام بن مغیره)است هنگامی که گفت نیست برای محمّـد یارانی مگر نوزده نفر.عطاء گوید یعنی و نمیدانـد عـدد فرشـتگانی که خدا آفریده آنها را برای شـکنجه و عذاب اهل آتش مگر خدا و معنایش اینست که نوزده نفر پاسبانان و نگهبانان آتشند و برای آنها از یاران و لشکرها آن اندازه است که جز خدا نمیداند آن گاه بر گشت به ذکر سقر و فرمود:

(وَ مٰا هِیَ إِلاّٰ ذِکْریٰ لِلْبَشَرِ)

یعنی و نیست آن مگر تذکره و موعظه برای آدمی که بیاد آورند و دوری کنند از آنچه موجب در آتش رفتن میشود.

و بعضـی گفتند که معنای آن اینست که نیست این آتش در دنیا مگر تذکره و یاد بودی برای آدمی از آتش آخرت تا اندیشـه کنند در بارهٔ آن،و دوری نمایند آتش سرای دیگر را و برخی گفتند و نیست این سوره مگر یاد بودی برای مردم.

و بعضـی گفتند.و نیست این فرشـتگان نوزده نفری مگر برای عبرت و اعتبار مردم که استدلال کنند بآن بر کمال قدرت خدای تعالی و از گناهان دوری نمایند.

(۱)

(حزبی بوجود میآینـد بنام بابی و بهایی که شـعار آنها عدد نوزده خواهد بود خواسـته پیشـگویی نموده و خبر از آینده دهد که عدد مزبور عدد مبارکی نیست زیرا عدد پاسبانان و یا زبانه های آتش دوزخ است.

ص :۷۳

[سوره المدثر (۷۴): آيات ۳۲ تا ۵۶]

اشاره

كَلاّ وَ اَلْقَمَرِ (۳۲) وَ اَللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (۳۳) وَ اَلصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ (۳۴) إِنَّها لَإِحْدَى اَلْكُبَرِ (۳۵) نَذِيراً لِلْبَشَرِ (۳۶) لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ
يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (۳۷) كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَهٌ (۳۸) إِلاّ أَصْحابَ اَلْيَمِينِ (۳۹) فِی جَنّاتٍ يَتَساءَلُونَ (۴۰) عَنِ اَلْمُجْرِمِينَ (۴۱) ما
سَلَكَكُمْ فِی سَقَرَ (۴۲) قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ اَلْمُصَلِّینَ (۴۳) وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ اَلْمِسْكِينَ (۴۴) وَ كُنّا نَخُوضُ مَعَ اَلْخائِضِينَ (۴۵) وَ كُنّا
نُكَذِّبُ بِيَوْمِ اَلدِّينِ (۴۶) حَتّی أَتانَا اَلْيَقِينُ (۴۷) فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَهُ اَلشّافِعِينَ (۴۸) فَما لَهُمْ عَنِ اَلتَّذْكِرَهِ مُعْرِضِينَ (۴۹) كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ
مُسْتَنْفِرَهٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ (۵۱) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتی صُحُفاً مُنَشَّرَهً (۵۲) كَلاّ بَلْ لا يَخافُونَ اَلْآخِرَهَ (۵۳) كَلاّ إِنَّهُ
تَذْكِرَهٌ (۵۴) فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ (۵۵) وَ ما يَذْكُرُونَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اَللّهُ هُوَ أَهْلُ اَلتَّقْوی وَ أَهْلُ اَلْمَغْفِرَهِ (۵۶)

ص: ۷۴

ترجمه آیات:

حقّا سوگند بماه.

۳۱-سوگند بشب آن دم که از پی روز در آید.

۳۲-سوگند بصبح آن دم که روشن شود.

۳۳-جدّا سقر یکی از بلاهای بزرگست.

۳۴-در حالی که آن ترساننده مردم است.

۳۵-برای آن کس که از شما که خواهد(بخیرات)پیشی گیرد یا باز ایستد.

۳۶-هر کس بآنچه فراهم کرده در گرو است.

۳۷-مگر یاران دست راست.

۳۸-که در زشتیها میپرسند.

۳۹-از گناهکاران.

۴۰-چه چیز شما را بوادی دوزخ در آورد.

۴۱-گویند که ما از نمازگذاران نبودیم.

۴۲-و درویشان را(بمال زکات)طعام نمیدادیم.

۴۳-و با فرورondگان در باطل فرو میرفتیم.

۴۴-و پیوسته روز جزا را دروغ میشمردیم.

۴۵-تا آنکه ما را مرگ آمد.

۴۶-و شفاعت شفاعتگران سودشان ندهد.

۴۷-پس ایشان را چه شده که از قرآن(و پند آن)روی گردانند.

ص :۷۵

۴۸-گویا ایشان(در رمیدن از حقّ)خران وحشی اند.

۴۹-که از شیران گریخته اند.

۵۰-بلکه هر مردی از ایشان میخواهد که نامه هایی گشاده بدیشان بدهد(که در آن نوشته باشد که ای فلان محمّد(ص)را پیروی کن).

۵۱-نه چنانست(که ایشان را این نامه ها بدهند و اگر هم بدهند- نگروند)بلکه از(شکنجه)سرای دیگر نمیترسند.

۵۲-نه چنانست(که کافران در بارهٔ قرآن میگویند)حقّا قرآن پندی است.

۵۳-پس هر که خواهد بآن پند گیرد.

۵۴-و پند پذیر نشود مگر آنکه خدا خواهد(یعنی باختیار خود ایمان نمیآورند مگر آنکه خدا مجبورشان کند و جبر خود منافات با تکلیف دارد)و سزاوار است که از عذابش هراسان باشند و او سزاوار آمرزیدنست.

قرائت:

نافع و حمزه و حفص و یعقوب و خلف(اذا)را بدون الف و(ادبر)را با الف قرائت کرده و دیگران از قرّاء(اذا)با الف(دبر)را بدون الف قراء کرده اند.

اهل مدینه و ابن عامر(مستنفره)را بفتح فاء و ما بقی بکسر فاء خوانده اند و در قرائت فای نادره و بعضی از قرّاء از ابن کثیر روایت کرده اند(انّها لحدی الکبر)بدون حمزه و قرائت سعید بن جبیر(صحفا منشره)بسکون ح و نون منشره روایت کرده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:یونس گفت دبر بمعنی انقضاء بر طرف شدن و ادبر بمعنای اعراض کردنست.

قتاده گوید: وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (اذا ولی)میگویند دبر و ادبر و گفت که تخفیف در احد الکبر اینست که در آن همزه قرار داده شود بین الف و همزه مانند سیم فامّا حذف همزه قیاس نیست و دلیل آن اینست که همزه حذف شده حذف شدنی چنانچه حذف شده در قول شاعر که میگوید:

و یلمها فی هواء الجوّ طالبها

و لا کهذا الّذی فی الارض مطلوب

آیا کیست که ملامت کند او را در هواء آزاد فضا طالب آن را و نه مانند آن کسی که در روی زمین جستجو شده است و حذف همزه در موارد عدیده،از شعر آمده ابو الاسود دوئلی به زیاد بن ابیّه گفت:

یا ابا المغیره ربّ امر معضل

فرّجته بالنکر منّی و الدّهاء (۱)

ای پدر مغیره چه بسا امر مشکلی که بسبب زیرکی و تعقّل و فکر من حلّ و آسان شد.

و دیگری گوید:

ان لم اقابل فالبسونی برقعا

و فتحات فی الیدین اربعا،

اگر مقاتله نکنم مرا برقع و نقاب بپوشانید و هر دو دست ما چهار حلقه نقره که مخصوص بانوانست نمائید.

۱- ۱) شاهد در بیت اوّل در حذف همزه ام من و یلمها و در دوّم،در حذف همزه از ابا لمغیره است.

احمد بن یحیی گوید:

ان کان حزن لک بافقیمه

باعک عبدا باحسن قیمه

اگر حزن و اندوه برای تو از بافقیمه باشد فروخته است تو را،به نازل ترین قیمت ها.

فرزدق گوید:

و علیک اثم عطیّه بن الخطفی

و اثم الّتی زجرتک ان لم تجهد

بر گردن توست گناه عطیّه پسر خطفی و گناه کسی که تو را ستم کرد اگر کوشش و جهاد نکنی،گوید و کسر در مستنفره بهتر است برای قول او(فرّت من قسوره)و این دلالت دارد بر اینکه آن فرار میکند.و میگویند نفر و استنفر مانند سخر و استخر و عجب و استعجب و کسی که گوید مستنفره پس گویا شیر او را فراری نموده.

ابو عبیده گوید:مستنفره مذعوره.فراری ترسویی است.

زجاج گفت:

امسک حمارک انّه مستنفره

فی اثر احمره عمدن لغزّب

نگهدار خرت را که او فراری و رم کننده است در عقب گورخرهای وحشی که حمله میکنند در نزدیکی کوه عزّب و نیز بکسر روایت شده ابن سلام گوید پرسیدم از ابو سوار عرنی که مرد عرب فصیحی و قاری قرآن بود و گفتم (كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ) چیست؟گفت حمر مستنفره که شیر آن را دور کرده گفتم او از شیر فرار کرد گفت(أفرّت)آیا او فرار کرد گفتم آری پس گفت مستنفره(بکسر فاء)ابن جنّی نحوی گوید:امّا سکون حاء از(صحف)لغت تمیمیه و امّا منشّره بسکون نون.بدرستی که عرف در استعمال نشرت الثّوب و غیره پیراهن را پهن نمودم

و خدا مردگان را پراکنده نمود پس پراکنده و متفرّق محشور شدند،گوید نیز و آمده از ایشان نشر اللّه المیت.خدا مرده را نشر فرمود.

متنبّی گوید:

ردّت صنایعه الیه حیاته

فکانّه من نشرها منشور

زندگی او کارهای او را بر گردانید پس مثل اینکه او از زنده شدنش، منشور و پراکنده است و ندانستیم که گفته باشند انشرت الثّوب و مثل آن لباس را پهن و گسترانید مگر اینکه جایز است که تشبیه کنند چیزی را بچیزی چنانچه جایز است مرده را بچیز پیچیده تشبیه کنند حتّی متنبّی گوید:منشور.پس همچنین جایز است که پیچیده را تشبیه بمرده کنند.پس گفته شود صحف منشّره یعنی گویا آن نامه به پیچیدگیش مرده است پس وقتی باز شد گفته میشود منشره باز شده.

لغت:

یقین.علمیست که میابد انسان خنکی اطمینان را در سینه و گفته میشود فلانی یافت برد و خنکی یقین را خنک نمود سینه اش را یقین و به جهت همین خدای سبحان توصیف بمتیقّن نمیشود.

و قسوره شیر است و گفته شده آن از مادّه قسره یقسره قسرا وقتی که او را قهر و غلبه نمود.

و اصل فرار انکشاف از چیزیست و از آنست که میگویند فرّاء الفرس یفرّ فراّ وقتی که سال او را تعیین و ظاهر میکنند.و صحف جمع صحیفه و آن ورقیست که از شأنش اینست که از این رو بآن رو کنند برای نوشته هایی که در آنست و از آنست مصحف که جمعش مصاحف است.

ص :۷۹

اعراب:

(نَذِيراً لِلْبَشَرِ)

را اختلاف کرده اند در جهت نصب آن برخی گفته اند منصوبست بنا بر حالیت و آن اسم فاعلست بمعنای منذر،و ذو الحال ضمیر در لَإِحْدَی الْکُبَرِ که بر میگردد بهایی که در کلمه(انّها)است و آن کنایه از آتش است پس معنایش اینست.که آن هر آینه بزرگ است در حال انذار و ترسانیدن و البتّه ذکر کرده برای اینکه معنایش معنای عذاب و شکنجه است و جایز است که تذکیر باشد بنا بر قول آنان که میگویند:امرأه طالق.یعنی صاحب طلاق و همچنین است نذیر بمعنای صاحب انذار.و بعضی گفته حال و متعلّق به اوّل سوره است پس مثل اینست که گفته است یا ایّها المدثّر قم نذیرا للبشر فانذر ای جامه بخود پیچیده برخیز در حالی که ترساننده آدمیانی پس بترسان و بعضی گفته اند که نذیر در اینجا بمعنای انذار و تقدیرش انذارا للبشر است پس منصوب است بنا بر مصدریت برای اینکه وقتی گفت (إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ) دلالت نمود بر اینکه آن حضرت انذار فرمود آنها را انذار کردنی و قول او که فرمود(معرضین) منصوبست بنا بر حالیّت از آنچه در لام.قول او سبحانه (فَما لَهُمْ) از معنای فعل و تقدیر آن یعنی ثابت شد برای ایشان که اعراض کننده بودند از تذکره و گویا که آنان گور خران وحشی فرار کننده اند جمله در موضع حال است از معرضین و آن حال از حال و یا حال بعد از حال است یعنی شباهت بگور خران دارند.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان سوگند خورد بر بزرگی آنچه از و عید یاد فرموده پس گفت (کَلاّ) یعنی حقّا و برخی گفتند نیست معنایش آنچه خیال کردند از اینکه

ص :۸۰

ممکن باشد ایشان را که بر پاسبانان دوزخ غالب و ایشان را از خود دفع کنند.

(وَ الْقَمَرِ)

سوگند میخورد بماه برای آنچه در اوست از آیات شگفت انگیز در طلوع و غروب و گردش و زیاد و کم شدنش.

(وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ)

قتاده گوید:سوگند بشب زمانی که سپری شده و میرود و برخی گفته اند.(دبر)وقتی بعد غیرش آمد و ادبر زمانی که رو گرداند معرضا در حال اعراض و ادبار.پس بنا بر این معنایش در اذا ادبر میباشد زمانی که شب در پی روز آید و در اذا ادبر زمانی که شب سپری شده و صبح عقب آن آید،و بنا بر قول اوّل پس آن دو دبر و ادبر دو لغت میباشند معنایشان ولی روگردانید و انقض سپری شد میباشد. (وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ) قتاده گوید:یعنی زمانی که روشن شد و روشن نمود عالم را و آن سوگند دیگرست.و بعضی گفته اند معنایش اینست زمانی که تاریکی روشن و اشخاص ظاهر گشتند و گروهی گفتند تقدیر در این سوگندها(و ربّ هذه الاشیاء)پروردگار این چیزهاست جهت اینکه سوگند نمیشود مگر بخدای تعالی (إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ) این پاسخ سوگند است ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و برخی گویند یعنی سقری که آن آتش است هر آینه یکی از بزرگهاست و کبر جمع کبری و آن عظمی و عظیم است.

و برخی گفته:که آیات قرآن یکی از بزرگترین وعیدها و تهدیدها است.

(نَذِيراً لِلْبَشَرِ)

یعنی منذرا و مخوفا ترساننده و بیم دهنده و آگاه کننده است موارد ترس را و نذیر یعنی حکیم به تحذیر دادن و منع کردن از چیزهایی است که شایسته است اینکه از آن حذر و دوری شود.

پس هر پیامبری نذیر است زیرا او فرمان داده به حذر کردنش عذاب و

شکنجه خدای تعالی را بر گناه.و اختلاف کرده اند در آن.حسن گوید که آن صفت آتش است.ابن زید گوید:آن صفت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است پس گویا او گفته:(قم نذیرا)بر خیز در حالی که ترساننده باشی.ابن زید گوید آن از صفات خدای تعالی است بنا بر این حال میشود از فعل قسم محذوف.

(لِمَنْ شٰاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ)

قتاده گوید یعنی تقدّم کند و جلو بیفتد در طاعت خدا یا متأخّر بماند و عقب از طاعت و فرمان خدا بمعصیت.

و مشیّت،اراده و خواستن است پس معنایش اینست که این انذار متوجّه کسیست که امکان دارد برای او که از عذاب آتش پرهیز کند به اجتناب از گناهان و آوردن طاعات پس توانایی دارد بر تقدّم و سبقت گرفتن در عبادت و تأخّر و نافرمانی در اوامر خدا بخلاف گفتۀ اهل جبر که قائل بتکلیف ما لا یطاق میباشند(یعنی تکلیف کردن و مجبور نمودن خدا نستجیر باللّه بچیزی که قدرت اداء و فعل آن را ندارد مانند طیر و پرواز در هوا بدون وسیله).

و برخی گفته اند:خدای سبحان تعبیر فرمود از ایمان و طاعت بتقدّم به جهت اینکه صاحبش متقدّم و جلوست در عقول و درجات و از کفر و معصیت بتأخّر تعبیر فرمود چون متأخّر است در عقول و درجاتش و روایت نموده محمّد بن فضل از ابی الفضل از ابی الحسن علیه السّلام که فرمود هر کس که سبقت گیرد به ولایت ما از سقر دور باشد و هر کس از ولایت ما عقب بماند سبقت بسوی سقر و دوزخ نماید.

(كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ)

یعنی هر کس در گرو اعمالیست که بجا آورده است یعنی گرو بعملش و محبوس بآن و پرسیده شود بآنچه نموده از طاعت یا معصیت پس رهن و گرو گرفتن چیزیست بکاری بر اینکه بر نگردد مگر بخروج از آن رهن.

ص :۸۲

زهیر گوید:

و فارقتک برهن لا فکاک له

یوم الوداع فامسی الرّهن قد غلقا

و جدا شد از تو بگرو و رهنی که نیست آزادی برای او روز وداع پس شام نمود قلب او در حالی که بسته و گرفته بود پس همین طور این گروه گمراهان برهنی گرفته شدند که نجاتی برای آن نیست.و کسب آن هر چیزیست که بآن جلب میشود نفع و سودی و یا دفع میشود بآن زیان و ضرری و داخل میشود در آن فعل و عدم فعل.آن گاه استثناء و جدا فرمود خدای سبحان اصحاب و یاران راست (راستگرایان را)فرمود (إِلاّ أَصْحابَ الْیَمِینِ) مگر یاران راست،و ایشان کسانی هستند که کتابهایشان بدست راستشان داده میشود.

و برخی گفتند ایشان افرادی هستند که از دست و طرف راست میروند.

قتاده گوید:همهٔ مردم در بند و گرفتارند مگر اصحاب یمین(راستگرایان) و ایشان آنهایی هستند که گناهی بر ایشان نیست پس ایشان برای خودشان مبارکند.

حسن گوید:آنها مؤمنین و گرویدگانند که مستحقّ ثواب میباشند.

ابن عبّاس گوید:ایشان فرشتگانند،حضرت باقر علیه السّلام فرمود:ما و پیروان ما اصحاب یمین هستیم (فِی جَنّاتٍ یَتَساءَلُونَ) یعنی میپرسند بعضی از آنها از بعضی دیگر و گفته اند.پرسش میکنند (عَنِ الْمُجْرِمِینَ) از گناهکاران یعنی از حالشان و گناهانشان که مستحقّ آتش دوزخ شدند بسبب آن.

(ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ)

چه چیز شما را بآتش دوزخ و سقر کشانید.و این سؤال توبیخ و سرزنش بهشتیان بدوزخیان است.یعنی اهل بهشت آگاه میشوند بر اهل دوزخ پس میگویند بایشان چه چیز شما را در آتش انداخت.

ص :۸۳

(قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ)

یعنی ما بودیم که نماز روزانه را نمیخواندیم بنا بر آنچه شرع اسلام مقرّر فرموده(و فقهاء در توضیح المسائل خود نوشتند)و در این دلالت است بر اینکه اخلال بواجبات استحقاق مذمّت و عقاب و عذاب میآورد زیرا ایشان تعلیق فرمودند استحقاق عذاب آنها را باخلال و تقصیر در نماز و در آن نیز دلالت است بر اینکه کفّار هم مخاطب بعبادتهای شرعیّه هستند (چنانچه علماء در کتب اصول گفته اند که کفّار همانطور که مؤاخذ باصولند مؤاخذ و معاقب بفروع میباشند(مترجم)زیرا حکایت از کفّار میکند بدلالت قول خداوند (وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ) و همچنین (وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ) .

قتاده گوید:یعنی ما نبودیم که بیرون کنیم زکاتهای واجب خود،و کفّاراتی که بر ما واجب شده بود که بدرویشان و مستمندان و بینوایان بدهیم.

(وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ)

قتاده گوید:هر وقت فریبنده ای فریبکاری مینمود و در باطل فرو میرفت ما هم با او فرو رفته و فریب میخوردیم و معنایش این است که ما بودیم که خود را بگذشتن در باطل آلوده نموده مانند آلوده شدن مرد بفرو رفتن در کثافات پس چون این گروه سیر میکردند با افرادی که تکذیب میکردند حقّ را و پیرو بودند آنان را در منطق،بودند فرو رفتگان با ایشان.

(وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ)

با این حال(که ما نه اهل نماز و نه اهل زکات بودیم.مترجم)انکار میکردیم روز پاداش را و آن روز قیامت و رستاخیز و روز پاداش است و جزاء رسیدن بچیز است خواه سود باشد و خواه زیان آنچه که مستحقّ آنست.پس روز جزاء آن روزیست که مستحقّ بعدل و داد میگیرد،و و میرسد (۱).

ص:۸۴

۱- ۱) مترجم گوید:چنانچه فرموده اند.النّاس مجزیّون باعمالهم

(حَتّٰى أَتٰانَا الْيَقِينُ)

يعني مرگ ما را فرا گرفت بر اين حالت و گفته شده تا علم اليقين آمد براى ما به اينكه آن را معاينه كرديم (فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَةُ الشّٰافِعِينَ پس شفاعت شفاعت كننده سودى بر ايشان نداشت.

عطاء از ابن عبّاس روايت كند كه گفت:يعنى شفاعت فرشتگان و پيامبران چنانچه سودمند براى موحّدين و خدا پرستان است براى آنان نافع،و سودمند نبود.

حسن گويد:سودى ندهد شفاعت فرشته اى و نه شهيدى و نه مؤمنى و

(۱)

(ان خيرا فخير و ان شرّا فشرّ يعنى مردم پاداش داده ميشوند باعمال خودشان اگر اعمال و كردارشان نيک باشد پاداش آنان نيك است،بهشت است و آنچه در آن است.و اگر كردار و اعمالشان زشت و بد باشد كيفر و مجازات آنها نيز بد دوزخ و سقر و عذاب خواهد بود. اگر كسى بگويد:كه شما مى گوييد بهشت بقدرى از دوزخ دور است،كه بوى آن از مسير پانصد سال نورى نميرسد چنانچه در بارۀ فحّاش و غيبت كن فرموده اند:البذىّ الفحّاش لا يشمّ رائحه الجنّه آدم بد زبان و بد گو بوى بهشت را نميشنود.پس چه طور با اين مسافت زياد و فاصله مليونها فرسنگ بهشتى ها از دوزخيان ميپرسند آيا آنها را بدوزخ ميآورند و يا اينها را به بهشت راه ميدهند كه هر دو غير ممكنست. مى گوييم از اين سؤال و پرسش چند پاسخ است: ۱-اينكه بهشتيها بمضمون آيۀ شريفه فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ پس بينايى تو در اين روز(قيامت)تيز و شديد خواهد بود خداوند نور و بينايى زيادى به چشم آنان مرحمت فرمايد كه در بهشت ببينند اهل آتش و از آنها علّت دوزخى بودن آنها را بپرسند. ۲-دستگاه مخابرات و تلگرام و تلفن در بهشت و دوزخ بر قرار شود و بهشتى ها از دوزخيها تلفنا بپرسند كه چه چيز موجب رفتن شما بآتش گرديد. پس در پاسخ بگويند دو كار را ما بايد بكنيم نكرديم ۱-نماز بايد بخوانيم و ليكن

تأیید میکند این اجماع را که عذاب کفر و نافرمانی بشفاعت ساقط نمیشود و مسلّم است صحّت روایت از عبد اللّه مسعود گوید:شفاعت میکند پیامبر شما صلّی اللّه علیه و آله چهارمی از چهار نفر شفعاء ۱-جبرئیل ۲-ابراهیم ۳-موسی یا عیسی ۴-پیامبر شما.شفاعت نمیکند هیچکس بیش از آنچه شفاعت می کند پیامبر شما.پس از او پیامبران آن گاه صدّیقون پس آن گه شهیدان و باقی میماند قومی در دوزخ.پس بایشان میگویند چه چیز شما را بدوزخ کشانید تا سخن او پس سودی نداشت برای ایشان شفاعت شفاعتگرها.

ابن مسعود گوید:پس این گروه در دوزخ میمانند.و از حسن از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که گفت مردی از اهل بهشت میگوید در روز قیامت ای پروردگار من فلان بنده ات در دنیا مرا شربتی آب داد.پس شفاعت مرا در باره او به پذیر.پس میگوید:برو و او را از آتش بیرون آور،پس میرود و در آتش جستجو میکند تا او را از آتش بیرون میآورد.و فرمود:آن حضرت بدرستی که از امّت من بزودی داخل بهشت میشوند بشفاعت من بیشتر از قبیلهٔ مضرّ(که زیادترین قبائل قریش انداز جمعیّت) (فَمٰا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ) یعنی چه چیز برای ایشانست و چرا اعراض کردند و پشت بقرآن نمودند.و ایمان بآن نیاوردند.و تذکره،بخاطر آوردن مواعظ قرآنست و معنای آن این است:چیزی برای ایشان نیست در آخرت وقتی اعراض از قرآن نموده و دور

(۱)

(نخواندیم ۲-زکات مالمان را بمستمندان و درویشان باید داده باشیم ندادیم و دو کار را نباید بکنیم ما کردیم ۱-نباید با اهل ضلالت و گمراهان و فریب کاران مراوده کنیم کردیم ۲-تکذیب روز قیامت نباید کنیم ما تکذیب کردیم.

شدن از آن.

(كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ)

عطاء و كلبى گويند:يعنى گويا آنان گورخران وحشى فرارى هستند (فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ) كه فرار از شير ميكند.

ابن عبّاس گويد وقتى گورخر وحشى شير را ميبيند از او فرار ميكند همين طور اين مردم كافر وقتى مى شنيدند كه پيامبر صلّى اللّه عليه و آله قرآن ميخواند فرار از او ميكردند.

ابن عبّاس گويد:كه مراد از قسوره رماه،تير اندازان و مردان شكارچى و صيّادانست.ضحّاك و مقاتل و مجاهد با ابن عبّاس موافقند.

سعيد بن جبير گويد:ايشان صيّادان و شكارچيانند كه گورخران از آنها ميگريزند (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتىٰ صُحُفاً مُنَشَّرَةً) حسن و قتاده و ابن زيد گويند:يعنى هر يك از آنها ميخواهد كه كتاب و نامه اى از آسمان به اسم او نازل شود كه ايمان آوريد بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله (1)و بعضى گفتند معناى آن اينست كه آنها ميخواهند نامه اى از خداى تعالى براى آنان بيايد،از برائت و برى بودن آنها از عذاب قيامت و گوارايى و جواز نعمتهاى بهشتى بر ايشان تا ايمان آورند و گر نه بر كفرشان باقى بمانند.

1- 1) مترجم گويد:مانند يهود و اسرائيليان كه ميگويند ما مسلمان نميشويم مگر كه در خواب ببينيم بما بگويند فلانى مسلمان شو و معروف است كه در زمان ما يك نفر يهودى مزوّر و حقّه باز متقلّب اظهار اسلام كرد و در محافل و مساجد مسلمين در شهرستانهاى مختلف رفته و خود را معرّفى كه من مسلمان شده و يهوديها مرا طرد و قصد كشتن مرا دارند بمن كمك كنيد و سرمايه بدهيد.و مسلمانهاى ساده هم باور كرده و باو پول داده و مساعدت ميكردند.پول كلان و زيادى جمع كرد تا در يكى از شهرستانها باو اصرار كردند كه علّت مسلمان شدن تو چيست:گفت در خواب ديدم كه پنج تن و دوازده امام و چهارده معصوم آمدند و تمام سى و يك نفر آنها بمن گفتند مسلمان شو پس مسلمان شدم و بيچاره نميدانست،و پنج تن و دوازده امام همان 14 معصومند.دروغگو زود رسوا ميشود.

و برخی گفتند:هر یک از آنها میخواهند که پیامبری باشند که بآنها وحی برسد و پیروی کردند و ناراحتند از اینکه تابع و پیرو باشند.

و گفته اند:این تفسیر آیه ای است که خدای تعالی فرموده (وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّٰى تُنَزِّلَ عَلَيْنٰا كِتٰاباً نَقْرَؤُهُ) و هرگز بصعود و بالا- رفتن تو ایمان نمیآوریم مگر از آسمان برای ما کتابی که بخوانیم بیاوری.پس فرمود (كَلاّٰ) یعنی حقّا نیست آنچه اینها گفتند و اینطور نمیباشد (بَلْ لاٰ يَخٰافُونَ الْآخِرَةَ) بلکه نمیترسند قیامت را بانکار وجود و صحّت آن و اگر ترسیده بودند عذاب آخرت را هر آینه انکار آیات نمیکردند بعد از قیام براهین و معجزات (كَلاّٰ) یعنی حقّا (إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ) یعنی اینکه قرآن یاد آور و موعظه است (فَمَنْ شٰاءَ ذَكَرَهُ) یعنی هر کس خواهد پند گیرد بقرآن زیرا که قدرت و توانایی پند گرفتن را دارد (وَ مٰا يَذْكُرُونَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ) و متذکّر نمیشوند مگر اینکه خدا خواهد.و این مشیّت غیر از اراده و خواستن اوّلست زیرا اگر هر دو مشیّت یکی بود تناقض میشد.پس مشیّت اوّل اختیار و دوّم مشیت اکراه و اجبار است.و معنا اینست که این کفّار بیاد خدا نمی افتند مگر اینکه خدای تعالی آنها را مجبور نماید.و گفته اند:معنایش اینست مگر اینکه خدا بخواهد از جهتی که امر فرموده و نهی از ترک آن نموده و وعدهٔ ثواب و بیم عذاب از ترک آن داده.پس مشیّت او جلوتر بوده،یعنی نمیخواهند مگر اینکه خدا این را خواهد (هُوَ أَهْلُ التَّقْوىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ) قتاده گوید:یعنی اوست شایسته این که از محرّمات او پرهیز و اهل آنست که ببخشد گناهان را.و مرفوعا از انس بن مالك روایت شده که گفت رسول خدا(ص)این آیه را تلاوت کرد و گفت خدای تعالی فرمود.منم اهل آنکه از من بترسند و با من خدای دیگری قرار ندهند.پس کسی که پرهیز کرد از اینکه خدایی با من قرار دهد منم اهل آنکه بیامرزم و ببخشم

او را.

و گفته اند:اوست اهل اینکه از عقاب و عذاب او ترسیده و اهل آنست که کارهایی انجام دهند که موجب آمرزش او گردد.

ص :۸۹

سورهٔ قیامت

اشاره

در مکّه نازل شده قاریان کوفه که در رأس آنان امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است عدد آیات این سوره را چهل و دیگران سی و نه دانسته اند.

قرّاء کوفه در آیه لتعجل به اختلاف کرده اند.

فضیلت این سوره:

ابی بن کعب از پیامبر(ص)روایت نموده که هر که سورهٔ قیامت را قرائت کند من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی میدهیم که او ایمان بروز قیامت داشته میآید در حالی که چهره اش بر افروختگی و زیبایی بر صورتهای مردم در روز قیامت دارد.

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود هر که ادامه دهد قرائت سورهٔ(لا اقسم)را و عمل بآنهم نماید خداوند آن را در روز قیامت

ص: ۹۰

بـا او در قبرش بر انگیزد در بهترین و زیبـاترین صورتها که او را بشارت داده و بخنـدد در روی او تا از صـراط و میزان بگـذرد (۱)توضیح و ارتباط این سوره با سورهٔ قبل:

چون خداونـد سـبحان سورهٔ مدّثر را بذکر قیامت پایان داد و اینکه کافر ایمان به آن نمیآورد افتتاح این سوره را بذکر قیامت و احوال آن نموده و فرمود:

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . لاٰ أُقْسِمُ بِيَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ (۱) وَ لاٰ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اَللَّوّٰامَهِ (۲) أَ يَحْسَبُ اَلْإِنْسٰانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ (۳) بَلىٰ
قٰادِرِينَ عَلىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنٰانَهُ (۴) بَلْ يُرِيدُ اَلْإِنْسٰانُ لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ (۵) يَسْئَلُ أَيّٰانَ يَوْمُ اَلْقِيٰامَهِ (۶) فَإِذٰا بَرِقَ اَلْبَصَرُ (۷) وَ خَسَفَ اَلْقَمَرُ
(۸) وَ جُمِعَ اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ (۹) يَقُولُ اَلْإِنْسٰانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ اَلْمَفَرُّ (۱۰) كَلاّٰ لاٰ وَزَرَ (۱۱) إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ اَلْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبَّؤُا
اَلْإِنْسٰانُ يَوْمَئِذٍ بِمٰا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ (۱۳) بَلِ اَلْإِنْسٰانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَهٌ (۱۴) وَ لَوْ أَلْقىٰ مَعٰاذِيرَهُ (۱۵)

۱- ۱) مترجم گوید:در تفسیر برهانست.از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود:قرائت سورهٔ قیامت خشوع آورده و جلب عفّت و مصونیت میکنـد و هر که آن را قرائت کنـد از سلطانی نترسد و در شب و روز محفوظ میماند باذن خدای تعالی وقتی آن را قرائت کند.

ترجمه:

بنام خداوند بخشایندۀ مهربان ۱-بروز رستاخیز سوگند یاد میکنم(۲)و بنفس ملامت کننده سوگند یاد میکنم (۱).

۳-آیا آدمی گمان میکند که استخوانهایش را جمع نخواهیم کرد(او را به حال اوّل باز نمیگردانیم).

۴-آری(آن را گرد آوردیم)در حالی که توانائیم بر اینکه سر انگشتانش را راست کنیم (۲)(چه رسد باستخوانهای بزرگ).

۵-بلکه آدمی میخواهد تا قیامتی که او را در پیش است دروغ شمرد یا اینکه بخواهد در آینده نیز مشغول بگناه باشد.

ص :۹۲

۱- ۱) -علماء اخلاق فرموده اند که انسان دارای هفت نفس است(۱)نفس امّاره(۲)نفس ملهمه که خبر از خوبی و بدی اعمال میدهد(۳)نفس لوّامه همین نفسی که خدا باو سوگند فرموده انسانی را در کارهای زشت توبیخ و ملامت میکند(۴)نفس مسوّله و شاهد این قول آیهٔ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ است(۵)نفس مطمئنّه(۶)نفس راضیه(۷)نفس مرضیّه.

۲- ۲) -دانشمندان علم القرآن گفته اند که این از معجزات قرآن است که خبر داده از اختلاف خطوط کلیّه سر انگشتان با یکدیگر که دو نفر از این جهت یکسان و بی تفاوت نیستند و برای همین ادارات ساواک و پلیسی و دادگستری ها،و غیرها از متّهمین و مردم دیگر انگشت نگاری میکنند.

۶-(از روی استهزاء و تمسخر میپرسد)روز رستاخیز کی خواهد بود.

۷-پس آن هنگام که دیده خیره شود.

۸-و ماه تیره گردد و نورش تمام شود.

۹-و مهر و ماه مجتمع شوند یا در رفتن نورشان بخسوف و کسوف،جمع شوند تا تاریکی زمین بر اهلش بنهایت برسد.

۱۰-آن روز آدمی میگوید فرار و گریزگاه کجاست.

۱۱-نه چنانست(که او را از گریختن سودی باشد)پناه گاهی نیست.

۱۲-آن روز بازگشت(یا فرارگاه)بسوی حکم پروردگار است.

۱۳-آن روز انسان را باعمالی که در پیش کرده و بآنچه بعد از آن میکند(یا بآنچه در زمان زندگیش در دنیا نموده و یا باقیات الصّالحات و آثار خیری که مانند مدرسه و مسجد و بیمارستان و...برای بعد از مرگش گذاشته)خبر میدهند.

۱۴-بلکه انسان بحال خود(بشهادت اعضاء و جوارهش)بیناست.

۱۵-و اگر چه(برای هر گناه)عذرهای خود را بیاورد.

قرائت:

قواس لا قسم و دیگران لا اقسم قرائت کرده انـد و در قرائت جملـۀ دوّم و آیـۀ دوّم اختلاف نکرده اند که آن(و لا اقسم)قرائت کرده اند (۱)و قاریان مدینه

---

۱ - ۱) در تمـام قرآنهـای خطّی و چـاپی اختلاـف در اثبـات الف لا و اقسم- نیست ولی ابو الحسن قواس حمل کرده بر زیادی الف در کتابت مثل لا اذبحته و از ابن محیص در قرائت شواذ به ادغام آمـده و در بعضـی از قرآنها ینبواء بواو بعد الف و اتّفاق کرده اند بر کتابت الّن نجمع.

(برق البصر)بفتح راء و دیگران بکسر راء و در قرائت شواذ.ابن عبّاس.

و عکرمه و ایوب سختیانی (۱)و حسن مفر را بفتح میم و کسر فاء و زهری مفر بکسر میم و فتح فاء قرائت کرده.

دلیل:

ابو علی طبرسی(مصنّف گوید)هر که لاٰ أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیٰامَهِ قرائت کرده(لا) بنا بر گفتهٔ او صله مانند لائی که در آیه (لِئَلاّٰ یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتٰابِ) است.

اگر گفتی لا و ما و حروفی که زیادی هستند در میان دو کلام میباشند،مانند قول خدا (مِمّٰا خَطِیئٰاتِهِمْ) (فَبِمٰا رَحْمَهٍ مِنَ اللّٰهِ) و (فَبِمٰا نَقْضِهِمْ) و در اوّل کلام زیاد نیست.از این ایراد جواب داده اند که مجاری قرآن مجاری سخن واحد و سورهٔ واحد است و چیزی که بر این دلالت میکند اینست که گاهی چیزی را در سوره ای ذکر میکند که جوابش در سورهٔ دیگر میآید مثل قول خدا (یٰا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ) (۲)(ای آن کسی که قرآن بر تو نازل شده مسلّما تو دیوانه ای)که جوابش در سورهٔ دیگر (مٰا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ) (۳))تو ای(رسول)بنعمت پروردگار خویش دیوانه نیستی پس فصلی نیست بنا بر این بین گفتهٔ او (لِئَلاّٰ یَعْلَمَ) و بین گفته اش (لاٰ أُقْسِمُ) .

و امّا آنکه لا اقسم قرائت کرده لام آن ممکن است لا می باشد که در بیشتر مواقع مصاحب یکی از دو نون میباشد(نون تأکید ثقیله ۲-نون تأکید خفیفه(لأقسمنّ بالایمن)و این مطلب از سیبویه حکایت شده و اجازه داده و چنانچه نون ملحق با فعل در لا قسم نشده نیز لام ملحق با نون در مثل قول

ص: ۹۴

۱- ۱) ایّوب بن ابی تمیمه کیسان تمیمی سختیانی بفتح سین و سکون خاء ابو بکر بصریست که در تقریب التّهذیب فوت او را در سال ۱۳۵ ه یاد کرده.

۲- ۲) حجر آیه ۶

۳- ۳) قلم ۲

شاعر نشده که میگوید:

و قتیل مرّه اثارنّ فانّه

فرع و ان اخاکم لم یثأر

و مقتول مرّه که قبیله ای از قریش هستند خونش بسبب کشته شدن قاتلش گرفته شد زیرا که آن فرع و شاخه شریف و بزرگ آن قوم است و برادر شما خونش گرفته نشد یعنی قاتلش کشته نگردید.

اراده کرده(لأثأرن)پس لام حذف شده و جایز است که لام ملحق به فعل حال بشود مانند حکایت خدا از قول فرعون (لَأُصَلِّبَنَّكُمْ) و وقتی مثال برای حال شد نون پیرو و تابع آن نباشد برای اینکه این نونی که ملحق بفعل میشود در بیشتر امور آن نون برای فصل بین فعل حال و فعل آینده است،و گاهی ممکن است که لام ردّ بر کلام باشد و خیال کرده اند که حسن.(لا قسم بیوم القیمه و لا اقسم بالنّفس اللّوامه)قرائت کرده و گفته که قسم باوّلی خورده و بدوّمی سوگند نخورده و مثل همین را از ابی اسحاق نیز نقل کرده اند ابو علی در غیر کتاب حجّت یاد کرده که لام زیاد است زیرا قسم داخل بر قسم نمیشود.

ابن جنّی گفته شایسته است که این لام ابتداء باشد یعنی هر آینه من سوگند میخورم بروز قیامت پس مبتداء که انا باشد حذف شده برای علم بآن.

ابو الحسن گوید:برق البصر بیشتر است در کلام عرب و بفتح خواندن هم لغتی است.

زجاج گفت:هر که برق بکسر قرائت کرده بمعنی فزع و تحیّر گرفته و هر که برق بفتح خوانده پس او از بریق العینین گرفته.ابو عبیده گوید برق البصر وقتی که حیران شود.

کما اتانی ابن صبیح راغبا

اعطیته عیساء منها فبرق

ص :۹۵

هنگامی که پسر صبیح در حال میل آمد نزد من باو شتر خوبی دادم که چشم او از آن خیره شد مفر بفتح فاء بمعنی فرار و بکسر فاء مکانیست که فرار بسوی آن نمایند و مفرّ بکسر میم و فتح فاء انسان فراری را گویند.

امرء القیس گوید:

مکرّ مفرّ مقبل مدبر معا

کجلمود صخر حطّه السیل من عل

حمله کننده خوش گریز روی کننده معرض با هم مانند قلوه سنگی که سیل آن را از بالا بزیر اندازد.

اعراب

(بَلیٰ قادِرِینَ)

منصوبست بنا بر حالیت و تقدیرش چنین است(بلی نجمعها قادرین)آری آن را ما جمع میکنیم در حالی که توانای بر آنیم.پس عامل در حال حذف شده برای دلالت داشتن جمله قبل از آن بر آن چنانچه در قول خدای سبحانست (فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجٰالاً) یعنی(فصلّوا رجالا).

و مفعول یرید حذف شده و تقدیرش بل یرید الانسان الحیاه لیفجر امامه بلکه انسانی اراده میکند زندگانی را تا اینکه گناه کند در آینده.و جمله یسأل در محلّ حال است.و لا وزر خبرش محذوف است،فرضش اینست(لا وزر فی الوجود)پناهگاهی در وجود نیست.

بَلِ الْإِنْسٰانُ عَلیٰ نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ

.را چند قول در تفسیرش گفته اند:

۱-یعنی بلکه انسان بر باطن خودش دیده بینایی دارد.۲- یعنی دلیل روشنی است.۳-هاء در بصیره مبالغه باشد چنانچه میگویند رجل علاّمه و رجل نسّابه.

علی بن عیسی گوید:تقدیرش اینست بل الانسان علی نفسه من نفسه

بصیره یعنی در روز قیامت جوارح و اعضاء او شهادت و گواهی میدهند پس تو خودت بینایی بخود هستی زیرا که انسان را حمل بر نفس نمود.و جواب(لو) حذف شده و تقدیرش و لو القی معاذیره لم ینفعه ذلک.گر چه عذرهایی برای گناهانش بیاورد سودی ندارد برای او و جایز است که جوابش در جملات جلو باشد.

تفسیر:

(لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَهِ)

ابن عبّاس و سعید بن جبیر.گفته اند که(لا)صله است و معنایش سوگند میخورم بروز قیامت و بعضی گفته اند که لا ردّ است بر کسانی که انکار کردند بعث و نشور را از مشرکین پس گویا گفته.که چنین نیست شما گمان کرده اید.آن گاه شروع کرد بسوگند و فرمود سوگند بروز رستاخیز،و قیامت که شما بر انگیخته خواهید شد تا اینکه فرق و امتیازی باشد میان سوگند انکاری و سوگند ابتدایی و استینافی.

ابی مسلم گوید:که یعنی سوگند نمیخورم بروز قیامت برای ظهور،و واقعیتش بدلیل های عقلی و سمعی و بعضی گفته اند یعنی سوگند نمیخورم به روز قیامت چون که شما اقرار بآن نمیکنید. (وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ) سوگند نمیخورم بنفس لوّامه.بدرستی که شما اقرار نمیکنید که نفس ملامت میکند صاحبش را در روز قیامت (۱)و لیکن من از

۱- ۱) مترجم گوید:در تفسیر برهان و علی بن ابراهیم است.یعنی سوگند بروز قیامت و سوگند بنفس لوّامه گفت.که انسانی گناه کرد پس خداوند او را ملامت و سرزنش فرمود.

شما میپرسم بمن خبر بدهید.آیا من قدرت دارم که استخوانهای پراکنده شما را جمع نمایم.

حسن گوید:یعنی سوگند میخورم بروز قیامت و نمیخورم بنفس لوّامه.به اوّلی سوگند خورده و بدوّمی نخورده علی بن عیسی گفت:و این ضعیف است زیرا خارج از سیاق کلام است و بهتر اینست که بگفته بیشتر مفسّرین دو سوگند باشد.و جواب قسم محذوف است و باطنش اینست که مطلب آن طور که شما خیال کرده اید نیست مسلّما شما مبعوث و بر انگیخته خواهید شد یا البته شما را بر انگیزانند.و کسی که لا اقسم قرائت کرده لا را جواب قسم قرار داده.و نون را محذوف دانسته زیرا اراده نموده حال را و ما آنچه در این گفته شده یاد کردیم در دلیل و حجّت.

(و النّفس اللوّامه)عطاء از ابن عبّاس روایت کرده یعنی بسیار سرزنش کننده و نیست نفس خوب و یا بد مگر اینکه صاحبش را ملامت و توبیخ میکند در روز قیامت اگر کار خوب کرده باشد میگوید چرا زیاد نکردی و اگر کار بد کرده باشد میگوید ای کاش نکرده بودم.

مجاهد گوید:ملامت بر گذشته میکند.میگوید چرا کردی(فلان گناه را و چرا فلان طاعت را بجا نیاوردی)قتاده و مجاهد گفته اند:مراد نفس لوّامه کافره است یعنی زیاد ملامت کند خود را بر آنچه در گذشته از او سر زده.

حسن گفته آن نفس مؤمنه است ملامت میکند خودش را در دنیا و محاسبه میکند آن را و میگوید چرا کردی و چرا تقصیر نمودی پس اندیشمند است همیشه در عواقب و پایان کار و گناهکار اندیشه در امر آخرت نمیکند و حساب نفس خود را نمیکشد.

ص :۹۸

(أَ يَحْسَبُ الْإِنْسٰانُ)

صورت این جمله صورت استفهام و معنای آن انکار است بر منکرین بعث و قیامت.یعنی.آیا خیال نمیکند کافر ببعث و نشور یعنی جنس کافرها.

(أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ)

یعنی ما هرگز او را بصورت اوّلیه بر نمیگردانیم و او را از نو نمیآفرینیم بعد از اینکه خاک شده بود.پس از بعثت و روز قیامت کنایه بجمع عظام آورده. (۱)

آن گاه فرمود: (بَلىٰ) آری آن را جمع میکنیم.

(قٰادِرِينَ عَلىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنٰانَهُ)

زجاج و جبائی و ابی مسلم گویند:ما توانا هستیم که سر انگشتان او را یکسان قرار دهیم بنا بر آنچه که باشد گر چه کم و کوچک باشد استخوانهای آن چنانچه هست و ترکیب دهیم میان آنها تا سر انگشتان یکسان شود.و کسی که توانایی بر جمع استخوانهای ریز و کوچک را دارد بر جمع و ترکیب استخوانهای بزرگ تواناتر است.

ابن عبّاس و قتاده گویند:یعنی ما قدرت داریم که سر انگشتان او را مانند

۱- ۱) مترجم گوید:محدّث بحرینی در تفسیر برهان باسنادش از حلبی آورده که گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسٰانُ لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ یعنی تکذیب کند امام خود را.و گفت بعضی از اصحاب ما از معصومین علیهم السّلام روایت نموده اند لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ یعنی اوّل و دوّمی اراده کردند که حیله کنند امیر المؤمنین علی علیه السّلام را.میگویم ممکن است اشاره بنقشهٔ آنها در قتل آن بزرگوار باشد که خالد بن ولید لعنه اللّه را برای این کار در نماز صبح امر کردند.ولی ابو بکر پشیمان شد و قبل از سلام نمازش گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.ای خالد آنچه را که بتو امر کردم نکن....

موزه و چکمه و سم حیوانـات قرار دهیم پس بـا دهانش ماننـد آنها بخورد و لیکن ما منّت نهادیم بر او بانگشـتان تا اینکه با آن تکمیـل منفعت نموده و گرفتن و دادن برایش آسـان و آماده باشـد و بوسـیلهٔ آن بکارهای لطیف و نازک کاری مثل نوشـتن و حسابداری نمودن و امثال آن سودمند شود. (۱)

(بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسٰانُ)

یعنی کافر (لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ) مجاهـد و حسن و عکرمه و سـدی گویند:این خبریست از خدای تعالی که آدم کافر گام در گناه های خـدای تعـالی گـذارده نـه از مرکـب آن پیـاده و نه تـوبه میکنـد،یعنی اینست آنکه و امیـدارد او را بر اعراض و دوری از آنچه پروردگارش برای او تقدیر فرموده و برای همین اقرار به بعث و انگیزش نمیکند و روز قیامت را انکار مینماید.

زجاج گوید:لیفجر امامه یعنی تکذیب میکند آنچه را که در پیش دارد از بعث و نشـر.پس فجور بمعنی تکذیب است.و ممکن است که اراده کند که گناه و اعمال بد و زشت را نموده و توبه از آن را بتأخیر اندازد.

۱- ۱) مقصود از جمع عظـام و اسـتخوانها صـرف جمع کردن آنها نیست چون هر کس میتوانـد اسـتخوان مرده را جمع کنـد و قطعا کافر منکر این مطلب نیست،و جمع کردن اسـتخوانها اعم از زنده کردنست و البتّه در اینجا مقصود زنده نمودن است بلکه مقصود مطلق احیاء و زنـده کردن هم نیست زیرا هیچکس منکر نیست که اسـتخوان زنده میشود بوسایط و اسـباب مترتّبه ای به اینکه اسـتخوان خاک میشود و گیاه ها و بـذرها از آن تغـذیه و بصورت سبزی در آمـده و آن را حیوانی چون گوسـفند و گاو و...خورده و آدمی هم آن حیوان و یا آن سبزی را میخورد و در بدن او دو مرتبه تبدیل باسـتخوان و اجزاء انسان میشود و کفّار منکر بر گشتن روح اوّل هستند باین استخوان و بدن بطوری که وقتی زنده شد شناخته شود او همان انسان است که در دنیا بود و خـدا را معصـیت و یـا اطـاعت کرد پس مجازات باعمـالش شود و اینست آن بعث و قیـامتی که کفّار آن را انکـار میکننـد.(شعرایی)

ابن انباری گوید:یعنی مادامی که زنده است گناه کند و در خاطرش نیست که بر گردد و توبه کند از گناهی که مرتکب شده.

عطیّه گفته:یعنی میگوید گناه میکنم پس توبه مینمایم و مقصود اینکه شتاب در معصیت نموده امّا توبه را بتأخیر می اندازد و میگوید فردا و یا پس فردا ماه دیگر و مال دیگر.مترجم گوید:بقول شاعر فارسی:

(گفتی که به پیری رسم و توبه کنم

صدها چه جوان مرد و یکی پیر نشد)

(یَسْئَلُ أَیّانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ)

یعنی آنکه در آینده اش تصمیم گناه کردن دارد می پرسد قیامت چه وقت خواهد بود چون ایّان بمعنی متی(وقت)است مگر اینکه سؤال بمتی بیشتر از سؤال بایّان است و برای همین نیکوست که تفسیر بمتی شود.و البتّه سؤال او از وقت قیامت برای دروغ شمردن اوست قیامت و سر گرمی او بدنیا و بی فکری نسبت به پایان کار پس وقتی او را بترسانیدند به قیامت و روز حساب و کیفر اعمال میپرسد کی خواهد بود.پس خدای سبحان خبر از مقدّمات و علائم قیامت داده و گفت:

(فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ)

یعنی چشم موقع آمدن ملک الموت و عزرائیل معاینه و مشاهده نموده پایان کارش را پس از شدّت ترس چشمش را بر نمیگرداند.

قتاده و مسلم گفته اند:وقتی ترسید و متحیّر شد از آنچه می بیند از احوال قیامت و منازل و مناظر ترسناک آن از آنچه در دنیا تکذیب آن را مینمود و این مانند قول اوست که میفرماید لا یرتدّ الیهم طرفهم نمیگردانند بسوی آنها چشم خود شان را.

(وَ خَسَفَ الْقَمَرُ)

یعنی نور و روشنی آن بواسطهٔ خسوف رفت و تمام شد (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ) مجاهد گفته جمع شد میان خورشید و ماه بسبب رفتن نورشان بوسیلهٔ خسوف جهت تکامل تاریکی زمین و فضا بر اهل زمین است تا

اینکه ببینند هر یک از آن را بدون نور و روشنی (۱)و این قول اختیار فراء و زجاج میباشد.و جمع بر سه گونه است ۱-جمع مکانی ۲-جمع زمانی ۳-جمع اعراض در محلّ.امّا جمع دو چیز در حکم یا صفت جایز است زیرا حقیقت جمع قرار دادن یکی از دو چیز است با دیگری.

ابن مسعود گفته جمع میان خورشید و ماه در طلوع آنهاست از مغرب مانند دو شتری که نزدیک هم و با هم حرکت کنند.

(یَقُولُ الْإِنْسانُ)

میگوید آن انسانی که قیامت را دروغ میشمارد (یَوْمَئِذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ) یعنی راه فرار و پناهگاه کجاست و فرّاء گفته ممکن است باین معنی باشد محلّ فرار کجاست.

زجاج گوید:مفر بفتح فرار و بکسر مکان فرار است.خداوند سبحان- فرماید. (کَلاّ لا وَزَرَ) یعنی فرارگاه و پناه گاهی نیست برای کفّار که به آن پناهنده شوند و وزر مکانیست از کوه و یا غیر آن که بآن پناهنده شده و متحصّن میگردند.و زیر را که وزیر میگویند برای اینست که مردم در کارها باو پناهنده میشوند ضحّاک گفته:یعنی حصنی و پناهگاهی نیست در آن روز (۲)

۱- ۱) برای اینکه جمع خورشید و ماه در یک درجه طولیه در هر محاق و در هر درجه عرضیّه نیز در هر محاق خواهد بود وقت کسوف خورشید که ماه حایل و مانع بین آن و زمین میشود پس در قیامت جمع آن بنوع دیگر خواهد بود مضافا اینکه خداوند سبحان در سورهٔ یس فرمود لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ- الْقَمَرَ .سزاوار و شایسته نیست که خورشید ادراک ماه نماید. (شعرایی)
۲- ۲) مترجم گوید:حدیث سلسله الذّهب که خدای سبحان فرمود کلمه لا اله الاّ اللّه حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی از همین معناست.

(إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ)

قتاده گفته بسوی پروردگارت در این روز پایان کار خواهد بود یعنی در این روز مردم منتهی بحکم و امر پروردگار خواهند شد و برای هیچکس جز او حکمی و امری نیست.و گفته اند:مستقرّ.عرصه محشر که در آن مؤمن و کافر قرار میگیرند و این بسوی خداست نه بسوی مردم.

ابن مسعود گفته:مستقرّ بمعنی مصیر و مکان رجوع است.و مستقرّ برد و وجه است مستقرّ تا مدّت پایان حساب و قرارگاه برای همیشه.

(يُنَبَّؤُا الْإِنْسٰانُ يَوْمَئِذٍ بِمٰا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ)

مجاهد گفته:یعنی آدمی در روز قیامت خبر میدهد باوّل و آخر عملش پس مجازات میشود بآن.

و گفته اند:یعنی خبر میدهد باعمال گذشته اش در زندگانیش و بآنچه تأسیس کرد پس بآن عمل کردند بعد از مرگش از کار خیر و یا شرّ (۱)ابن عبّاس گفته:یعنی بآنچه جلوتر از معاصی و گناه ها مرتکب شده و طاعات و عبادات را تأخیر انداخته خبر میدهد در آن روز.

۱- ۱) مترجم گوید:یعنی تأسیس و بناء مسجد و یا مدرسه و یا مراکز تبلیغ مانند حسینیه ها و مهدیّه ها و عبّاسیه ها و بیمارستان نمود و یا مرکز فسادی چون سینما و کاباره و قمارخانه و و و از خود گذاشت که مردم بعد از مرگ او در آنها عبادت و طاعت خدا نموده و یا گناه و معصیت نمایند و مؤیّد این است حدیث نبوی(ص)که فرمود اذا مات ابن آدم انقطع عمله الاّ عن ثلاث صدقه جاریه او علم ینتفع به النّاس او ولد صالح یستغفر له .وقتی پسر آدم مرد عمل او منقطع و پایان میابد مگر سه عمل او که باقی میماند ۱-کارهای خیر عام المنفعه مانند مسجد و...)۲-کتاب علمی که مردم از آن بهره برند ۳- فرزند شایسته که برای او استغفار کند.در تفسیر برهان محدّث بحرینی گوید ابی الجارود از حضرت باقر علیه السّلام در بارهٔ آیه (يُنَبَّؤُا الْإِنْسٰانُ يَوْمَئِذٍ بِمٰا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ) نقل نموده که فرمود بآنچه از خوب و بد مقدّم بدارد و آنچه از روش و سنّتی برای بعد از خودش بگذارد که بعد از او بآن عمل کنند.پس اگر شرّ

ابن زید گفته:بآنچه که گرفته و یا نگرفته و ترک نموده خبر میدهد.

قتاده گفته:یعنی خبر میدهد بآنچه مقدّم داشته از طاعت خدا و یا بتأخیر انداخته از حقّ خدا و آن را ضایع نموده است.

زید بن اسلم گفته:خبر میدهد بآنچه مقدّم داشت و جلو فرستاد از مالش برای خودش و آنچه برای ورثه اش باقی گذاشت بعد از مرگش.

و حقیقت نبأ خبر دادن بچیزیست که مقام او را بزرگ میدارد.و خوبست در این موضع زیرا که آنچه جاری مجرای مباح است در این باب ذکر نمیشود و البتّه آن خبریست که شایسته است بر آن پاداشی داده شود و امّا آنچه وجودش چون عدم بودنش با نبودنش تفاوتی ندارد اعتباری بآن نیست.

(بَلِ الْإِنْسٰانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ)

ابن عبّاس و عکرمه و مقاتل گفتند یعنی اعضاء و جوارح او(از دست و پا چشم و گوش و...)و بآنچه کرده اند گواهی میدهند.پس خود او شهادت میدهد بر خودش بسبب شهادت جوارحش بر او.

قتیبی گفته:جوارح او قائم مقام او شده و برای همین مؤنّث آورد و(بصیره)گفت زیرا که مراد بانسان در اینجا جوارح انسانی است.

اخفش گفته:این مثل گفتهٔ تو است که می گویی فلانی حجّت و عبرت است و دلیلش قول خداست که میگوید: كَفىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً یعنی خودت در آن روز برای محاسبه ات کافی هستی.

۱)

(و بد باشد بر اوست مثل وزر و گناه آنان و از گناه آنها هم کم نمیشود چیزی و اگر خوب باشد برای او مانند اجر و پاداش آنهاست در حالی که از اجر آنها چیزی کم نمیشود.

و برخی گفته اند:یعنی که انسان بینا بخودش و عملش میباشد عیاشی باسنادش از محمّد بن مسلم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود چه میکند یکی از شما که اظهار خوبی نموده و بدیهای خود را پنهان میکند آیا نیست اینطور که وقتی رجوع و توجّه بخود نمود میداند که چنین نیست و خدای تعالی میفرماید (بَلِ الْإِنْسانُ عَلیٰ نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ) و اینکه وقتی باطن او صالح و شایسته شد تقویت میکند ظاهر را.

و از عمر بن یزید از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود آن گاه گفت چه میکند آدمی که اعتذار میجوید نزد مردم خلاف آنچه خدا از او میداند.بدرستی که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله میفرمود کسی که باطن خود را پنهان کند خدا لباس و رداء آن را بر او میپوشاند اگر خوب باشد خوب و اگر بد باشد بد.

و از زراره روایت شده که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام حدّ مرض که میتواند صاحبش(یعنی بیمار)افطار کند چیست.فرمود: بَلِ الْإِنْسانُ عَلیٰ نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ ،او داناتر است بآنچه طاقت دارد و در روایت دیگر است (۱)که او داناتر است بنفس و حال خودش و این مربوط باوست.

(وَ لَوْ أَلْقیٰ مَعاذِیرَهُ)

یعنی گر چه عذر هم آورد و دفاع نفس خود نماید برای

ص: ۱۰۵

۱- ۱) مترجم گوید:کلینی در کافی و شیخ در تهذیب باسنادشان از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده اند که از آن حضرت سؤال شد از خفقه و خفقتین فرمود نمیدانم آن چیست.بدرستی که خدای تعالی میفرماید بَلِ الْإِنْسانُ عَلیٰ نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ .علی علیه السلام میفرمود هر که مزه و طعم خواب را یافت،چه نشسته باشد و چه ایستاده بر او لازم است که وضوء بگیرد. این روایت را ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی در فروع کافی از ابن- اذینه از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده و فرقی میان دو روایت در معنی

او سودی ندارد گفته میشود معذره و معاذیر و آن یاد کردن موانع است که باز میدارد از فعل و کاری که مطلوب و مراد است.

ضحّاک و سدی گفته اند:یعنی گر چه درهای منزلش را بسته و پرده های اطاق خود را بیاندازد.

زجاج گفته:یعنی و گرچه هر دلیل و بهانه ای که نزد اوست اقامه کند پذیرفته نمیشود.

و در تفسیر آمده که معاذیر ستور و مفرد آن معذار است.مبرّد گوید معذره لغت بنی طیّ(که قبیله ای در یمن هستند)میباشد.و معنایش اینست گر چه پرده ها را بیفکند که پنهان دارد آنچه میکند بدرستی که خودش گواه و شاهد بر اعمالش میباشد.

(۱)

(نیست گر چه در الفاظش اختلاف است و معنای قول آن حضرت اینست او داناتر است بحال خودش و یا او داناتر است بآنچه قدرت آن را دارد یکیست و اطاقه بمعنای قدرت و توانایی است گر چه در کاری که میکند سختی و مشقّت هم باشد آن را متحمّل میشود.

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۱۶ تا ۲۵]

اشاره

لاٰ تُحَرِّکْ بِهِ لِسٰانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَیْنٰا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذٰا قَرَأْنٰاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنٰا بَیٰانَهُ (۱۹) کَلاّٰ بَلْ
تُحِبُّونَ الْعٰاجِلَهَ (۲۰) وَ تَذَرُونَ الْآخِرَهَ (۲۱) وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نٰاضِرَهٌ (۲۲) إِلیٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَهٌ (۲۳) وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ بٰاسِرَهٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ
یُفْعَلَ بِهٰا فٰاقِرَهٌ (۲۵)

ترجمه:

۱۵-(ای رسول خدا زبان خود را بخواندن قرآن پیش از آنکه جبرئیل از وحی فارغ شود)مجنبان تا بفرا گرفتن آن تعجیل کنی.

۱۶-البتّه فراهم آوردن آن(در سینهٔ تو تا یاد گیری)و تألیف آن به عهدهٔ ماست.

۱۷-پس آن دم که آن را(بزبان جبرئیل(ع)برای تو بخوانیم)از خواندن او پیروی کن.

۱۸-سپس بیان قرآن بعهدهٔ ماست.

۱۹-نه چنانست(که روز رستاخیز نباشد)بلکه دنیای شتاب کننده را دوست میدارید.

۲۰-و آخرت را وامیگذارید.

ص:۱۰۷

۲۱-چهره هایی در آن روز خرّم است.

۲۲-بسوی رحمت پروردگار خویش انتظار کشنده اند.

۲۳-چهره هایی در آن روز گرفته است.

۲۴-صاحبان این چهره ها یقین دارند که کاری کمر شکن با ایشان میکنند. (۱)

قرائت:

قاریان مدینه و کوفه تحبّون و تذرون را بتاء قرائت کرده و دیگران به یاء یحبّون و یذرون قرائت کرده اند.

دلیل:

هر که بتاء قرائت،پس بنا بر معنی(قل لهم بل تحبّون العاجله)و(قل لهم بل)تذرون(الآخرون)گذارده هر که بیاء قرائت کرده.بنا بر معنای هم- یحبّون(العاجله)و(هم)یذرون(الآخرون)گذارده.

۱- ۱) مترجم گوید:در میان مفسّرین عامّه و خاصّه اختلاف در نزول قرآن است عامّه مطلقا میگویند قرآن بتدریج در طول ۲۳ سال رسالت پیامبر بر آن حضرت نازل شد و برخی از خاصّه هم با آنها در این عقیده و قول موافقت کرده اند ولی حقّ آنست که چنانچه از این آیه و آیات دیگر و اخبار صحیحه خاندان رسالت علیهم السّلام استفاده میشود که یک مرتبه بقلب نازنین پیامبر عظیم الشّأن اسلام نازل شده چنانچه فرمود نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ شعراء ۱۹۳ و نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ آل عمران ۳ و تَبٰارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقٰانَ عَلىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعٰالَمِينَ نَذِيراً .و ده ها آیهٔ دیگر که ظهور به نزول دفعی- یعنی دفعه واحده دارد ولی بتدریج در طول ۲۳ تبلیغ فرموده.پس ما حصل اینکه تنزیل قرآن یک مرتبه و ابلاغش تدریجی بوده است.

ابو علی گوید:یاء بنا بر آنچه که گذشت از ذکر انسان (۱)پس بدرستی که مقصود بآن کثرت و عموم است مثل قول او که میفرماید: إِنَّ الْإِنْسٰانَ خُلِقَ هَلُوعاً ثم قال إِلاَّ الْمُصَلِّينَ (۲).

لغت:

التحريك:گردانیدن چیزیست از مکانی بمکان دیگر یا از جهتی بجهت دیگر بفعل حرکت در آن.

و الحرکه:چیزی که بسبب آن حرکت دهنده حرکت میدهد.

و المتحرك:منتقل شونده است از طرفی بسوی دیگر.

و اللّسان:آلت و وسیلۀ سخن گفتن است.

و العجله:طلبیدن و خواستن چیزیست پیش از وقتی که سزاوار است در آن وقت شود و نقیض و ضدّ عجله ابطاء و تأخیر است.

و السّرعه:کردن کار است در اوّل وقتی که آن کار باید در آن انجام شود و ضدّ آن سستی و تأنّی است.

و القرآن:اصلش ضمیمه کردن و جمع نمودن و آن مصدر است مثل رجحان و نقصان.

و البیان:اظهار معنائیست برای نفس و شخص بچیزی که تمیز داده شود بسبب آن از غیرش و نقیض بیان اخفاء و اغماض پنهان کردن و چشم پوشیدن

۱- ۱) مترجم گوید:فرمود أَ يَحْسَبُ الْإِنْسٰانُ (۱) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسٰانُ لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ (۲) يَقُولُ الْإِنْسٰانُ (۳) يُنَبَّؤُا الْإِنْسٰانُ يَوْمَئِذٍ (۴) بَلِ الْإِنْسٰانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۵) چون در این پنج آیه قبل ذکر انسان شده لذا یحبّون و یذرون را با یاء خوانده اند که حکایت از غایب میکند.

۲- ۲) -و مانند آن وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَفِی خُسْرٍ إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا .(مترجم)

است.

و النضره:مانند بهجت و طلاقه گشاده رویی و خرّم رویی است.و ضدّ آن عبوس و بور ترش رویی و تیره گی چهره است.نضر وجهه ینضر نضاره پس اوست ناضر.شاداب و خرّم شد صورت او....

و النّظر:بر گردانیدن حدقه صحیح چشم است بطرف دیدنی برای دیدن و نظر بمعنی انتظار است چنانچه خدای عزیز فرمود وَ إِنِّی مُرْسِلَهٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّهٍ فَناظِرَهٌ (۱)یعنی منتظره انتظار دارنده.

و شاعر گفت:

وجوه یوم بدر ناظرات

الی الرّحمن تنتظر الفلاحا

چهره هایی که در روز جنگ بدر نگاه کننده بسوی خدای بودند و انتظار پیروزی و رستگاری داشتند آن گاه نظر را در فکر استعمال میکنند و میگویند نظرت فی هذه المسئله یعنی تفکّرت فکر کردم و از آنست مناظره و بمعنای مقابله هم میباشد گفته میشود دور بنی فلان تتناظر یعنی تتقابل مقابله با هم دارند.

و الفاقره:یعنی کاسره شکننده ستون پشت بجهت سختی.و گفته اند فاقره بمعنای داهیه و آبده مصیبت ابدی و همیشگی.

تفسیر:

سپس خطاب نمود خدای سبحان پیامبرش را و فرمود: (لاٰ تُحَرِّکْ،بِهِ لِسٰانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ) ابن عبّاس گوید:پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وقتی قرآن

۱- ۱) مترجم گوید:در سورهٔ نمل در داستان حضرت سلیمان نبیّ علی نبیّنا و آله و علیه السّلام و بلقیس ملکه شهر سبا که بعد از خبر آوردن هدهد و نامه نوشتن آن حضرت إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمٰانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ. أَلاّٰ تَعْلُوا عَلَیَّ وَ أْتُونِی مُسْلِمِینَ و فرستاد آن نامه را بوسیله هدهد برای بلقیس او پس از مشورت کردن با وزیران و امیران خود گفت، وَ إِنِّی مُرْسِلَهٌ تا آخر.

برایش نـازل میشـد از آن حرص و علاـقه ای که بحفـظ و ضـبط آن داشت شـتاب،و عجله میکرد به حرکت دادن زبانش برای خوانـدن آن که از ترس اینکه مبادا فراموش کند آن را پس خداوند او را از این تعجیل منع فرمود و گفت ای رسول زبان خود را مجنبان و حرکت مده تا بفرا گرفتن آن تعجیل کنی. و در روایت سعید بن جبیر است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله عجله میکرد و در نزول قرآن بسـختی و حفـظ آن دشوار بود بر آن بزرگوار پس لب و زبـان خود را قبـل از فراغت جبرئیـل از وحی قرآن حرکت میـداد.پس خداوند سـبحان فرمود حرکت مده و مجنبان بوحی و یا بقرآن زبان خود را یعنی تعجیل بقرائت و فرا گرفتن قرآن مکن چنـانچه در(سـورهٔ طه آیـهٔ ۱۱۴)فرمود: وَ لاـ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُقْضـی إِلَیْکَ وَحْیُهُ .شـتاب بفرا گرفتن و یا خواندن قرآن پیش از تمام شدن وحی بتو مکن.

(إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ)

قتاده گوید:یعنی بعهدهٔ ماست جمع قرآن در سینه تو تا آن را حفظ نمایی.

(وَ قُرْآنَهُ)

یعنی و تألیف آن نیز بر آنچه تو نازل گردیده نیز بعهدهٔ ماست.

ابن عبّاس و ضـحّاک گفته اند:یعنی که بعهدهٔ ماست جمع و تألیف قرآن برای تو تا اینکه آن را حفظ نموده و ممکنست باشـد آن را تلاوت نمایی،پس نه ترس فوت چیزی از آن را.

(فَإِذا قَرَأْناهُ)

یعنی جبرئیـل بـامر ما بر تو قرائت کرد (فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ) -ابن عبّاس گفته:یعنی قرائت آن یعنی وقتی جبرئیل از قرائت آن فارغ شـد بخوان پس پیامبر بعد از این وقتی جبرئیل بر او نازل میشد سر را پائین انداخته و گوش میداد وقتی او میرفت قرائت میکرد (۱)

ص:۱۱۱

۱- ۱) محدّث بحرینی در تفسیر برهان از علی بن ابراهیم نقل نموده

(۱)

که بر آل محمّد علیهم السّلام است جمع و تألیف و قرائت قرآن پس وقتی ما آن را قرائت کردیم پیروی کن قرائت او را.گفت پیروی کنید چگونه قرائت کردند ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ .یعنی تفسیره. و حافظ برسی گوید:که موثّقین از اهل حدیث که اخبار را نوشتند یافتند که برای امیر المؤمنین علیه السّلام سیصد اسم است در قرآن که از آنهاست روایت صحیح از ابن مسعود که گفت قول خدای تعالی ۱- وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ۲- وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ۳- وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ۴- إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ ۵- إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ فالمنذر رسول اللّه و علی بن ابی طالب الهادی ۶- أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ ،فالبیّنه محمّد(ص)و الشّاهد علی تا اینکه میگوید: وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ .یعنی علی إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ،و قول او لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی از حبّ علی(ع)و چنانچه در صفحهٔ قبل اشاره نمودم اهل سنّت و بعضی از سنّی زده گان شیعه میگویند قرآن بعلّت اینکه پیامبر(ص)(نستجیر باللّه)امّی یعنی بی سواد و قدرت خواندن و نوشتن را نداشت و نمیتوانست حفظ کند یک مرتبه بر او نازل نشد بلکه در طول بیست و سه سال دوران رسالتش به تدریج آیه آیه و سوره سوره آمد تا بتواند حفظ کند گفتیم اوّلا بنا بر فرمایش- حضرت جواد الأئمّه و سایر امامان علیهم السّلام پیامبر امّی یعنی از امّ القری مکّه معظّمه بود و اگر میخواست میتوانست بتمام لغات و زبانها بخواند و بنویسد،و سخن بگوید.نهایت اینکه استاد بشری ندیده بلکه بمفاد عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوى و اَلرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَيانَ و عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً و آیات دیگر استادش خدا و در مکتب و آتیناه من لدنا علما آموخته بود و ثانیا دلیل آنها

قتاده و ضحّاک گفته اند: فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ یعنی عمل کن بآنچه در آنست از احکام حلال و حرام بلخی گفته.آن خدایی که او را بر گزید اراده نکرده قرآن خواندن او را و بلکه مسلّما اراده کرده قرائت بندگان خدا پرونده اعمالشان را در روز قیامت و دلیل این ما قبل و ما بعد آیه است و نیست در آن چیزی که دلالت کند بر اینکه مقصود قرآنست و نیست چیزی از احکام دنیا و در این مطلب سر کوبی بنده و سرزنش اوست هنگامی که عجله و شتاب برای او سودی ندارد میگوید: لاـ تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ زبانت را مجنبان بآنچه در پرونده اعمال تو است.یعنی بخوان

(۱)

(که میگویند برای بیسوادیش که نمیتوانست یک مرتبه حفظ کند و لذا متدرجا نازل شد تا بتواند ضبط نماید علیل است از چند وجه که ذکر شد و وجه مهم تر از همه بگفته حکماء و علماء منطق ادلّ دلیل بر امکان شیء وقوع آنست ما گر چه در عصر پیامبر بزرگوار خود نبودیم ولی در عصر خود ما یعنی در قرن چهارده ه ۱۳۶۰ ق هجری دیدیم مرد عوام کالانعام که هیچ سواد عربی و فارسی- خواندن و نوشتن نداشت،بنام کربلایی کاظم حافظ القرآن فراهانی که اهل ساروق فراهان اراک بود بطور اعجاز و اشراق تمام قرآن را حافظ شده بود و بطوری تسلّط داشت که بدون توقّف و تعطیل قرآن را از اوّل تا آخر و یا از آخر تا به اوّل تند میخواند و هزارها نفر از آیات عظام و دانشمندان و طبقات دیگر مردم ایران و عراق او را آزمایش نموده و وی را غیر عادی یافتند و ما تفصیل و شرح زندگی،و کیفیّت حافظ شدن او را در جلد ششم گنجینه دانشمندان از ص ۸۶ تا ۹۲ یاد نمودیم بآنجا مراجعه شود.و ما از این حکایت واقعه نتیجه میگیریم که وقتی خاندان رسالت و یا حواریین آنان یک نفر آدم دهاتی بیسواد را بتوانند یک رتبه باشراق و تصرّف ولایتی حافظ قرآن نمایند.حافظ شدن پیامبر اسلام و یک مرتبه آمدن قرآن بر او خصوصا برای اثبات اعجاز او مسلّم و قطعی و بدون اشکال،و مانع خواهد بود.

کتاب خود را و شتاب هم نکن.پس مسلّم اینست آن کسی که او بینا بر نفس خود است وقتی که گناهان خود را دید و ناراحت شد و شتاب کرد(و گفت مٰا لِهٰذَا الْكِتٰابِ ...)پس باو از باب توبیخ و سرزنش گفته میشود عجله و شتاب مکن و آرام باش تا بر تو حجّتی معلوم شود پس ما آن را برای تو جمع میکنیم و چون جمع کردیم پیروی نما آنچه جمع نمودیم به پذیرفتن حکمتهای آن و تسلیم بودن آثاری که در آنست زیرا که ممکن نیست آن را انکار کنی.

(ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنٰا بَيٰانَهُ)

سپس بیان قرآن بعهدهٔ ماست اگر انکار نمایی.

حسن گفته یعنی بر ماست بیان و تحقیق آنچه که خبرت دادیم که در آخرت ما آن را مینمائیم قتاده گفته یعنی که ما وقتی آن را حفظ کردی برای تو بیان میکنیم و گفته شده:یعنی سپس بعهدهٔ ماست که آن را برای تو حفظ نمائیم تا بسبب تلاوت تو بر مردم بیان کنی آن را بر ایشان.

زجاج گوید:یعنی بعهدهٔ ماست که قرآن را بزبان عربی نازل کنیم که در آنست بیانی برای مردم.و در این دلالت است که در قرآن معمّا و لغز نیست و دلیل بر جواز تأخیر بیان از وقت حاجت هم نیست و البتّه دلالت بر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب میکند.

(كَلاّٰ)

یعنی تدبّر و اندیشه در بارهٔ قرآن و آنچه در آنست از بیان نمیکنند (بَلْ تُحِبُّونَ الْعٰاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ) یعنی دنیا را بر عقبی و آخرت اختیار کرده برای دنیا کار میکنند ولی از روی نادانی و بدی اختیارشان قدمی برای آخرت بر نمیدارند.

آن گاه خدای سبحان بیان نمود حال مردم را در آخرت پس گفت (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ) یعنی در روز قیامت (نٰاضِرَةٌ) ابن عبّاس و حسن گفته اند:یعنی

خرّم و شاداب و زیبایند.

مجاهد گفته:یعنی خوشحالند.سدی و مقاتل گفته اند.یعنی سفید روشن که نور از آن بالا میرود.خداوند سبحان چهره های مؤمنین که استحقاق ثواب دارند باین علامت برای مردم و فرشتگان قرار داده که معلوم شود ایشان رستگارانند.

(إِلیٰ رَبِّها ناظِرَةٌ)

اختلاف نموده اند در آن بر دو وجه ۱-یعنی نگاه کردن چشم ۲-یعنی انتظار و اختلاف کرده اند کسانی که حمل بر نگاه چشم نموده اند بر دو قول ۱-یعنی مقصود و مراد بسوی ثواب پروردگار که نعیم بهشت حالا بعد حال باشد نگاه میکند پس خوشحالی او باین سبب بیشتر میشود و مراد از وجوه هم صاحبان وجوه چهره هاست و این معنی از جماعتی از علماء تفسیر و مفسّرین از اصحاب پیامبر(چون ابن عبّاس و عبد اللّه بن مسعود و غیرهم)و تابعین آنان(چون سعید بن جبیر و قتاده و دیگران)روایت شده.پس مضاف حذف و مضاف الیه جای آن قرار گرفته.چنانچه در قول خدای تعالی وَ جٰاءَ رَبُّکَ یعنی امر ربّک و قول او وَ أَنَا أَدْعُوکُمْ إِلَی الْعَزِیزِ الْغَفّٰارِ یعنی بسوی طاعت و عبادت عزیز غفّار و توحید او و قول او. إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ ،یعنی کسانی که اولیاء خدا را اذیّت میکنند-۲-اینکه نظر بمعنی رؤیت و دیدن باشد یعنی خدا را معاینه و مشاهده کردن و این قول را از کلبی (۱)و مقاتل و عطاء روایت کرده اند.

۱- ۱) کلبی گر چه از شیعیان است و بر فرض صحّت روایت از او دور نیست که معتقد بصحّت رؤیت خدا باشد زیرا روایت شده اعتقاد بمثل این نیز از غیر او و عقاید و آراء اشخاص نسبتی بهمه شیعه ندارد.

و این جایز نیست بعلّت اینکه هر منظور الیه بدیده و چشم مشار الیه بحدقه و لحاظ است و خداوند تعالی منزّه است از اینکه اشاره بچشم شود چنانچه اجلّ از این است که اشاره بانگشتان گردد و نیز رؤیت بحاسه چشم نمیشود مگر بمقابله و توجّه و باتّفاق همه خدا بالاتر است از این و نیز رؤیت و دیدن بچشم نمیشود مگر باتّصال و پیوست شعاع بمرئی و دیده شد،و خداوند منزّه است از اتّصال و پیوست شعاع باو (۱)بنا بر اینکه نظر در لغت افاده رؤیت نمیکند.زیرا که آن وقتی متعلّق بچشم شد افاده طلب رؤیت میکند چنانچه وقتی متعلّق بقلب شد افاده طلب معرفت میکند بدلیل گفته آنان که میگویند(نظرت الی الهلال فلم اره)نگاه بماه کردم و آن را ندیدم پس اگر نظر افاده رؤیت و دیدن میکرد هر آینه این گفته ساقط و متناقض بود و گفتهٔ ایشان(ما زلت انظر الیه حتّی رأیته)پیوسته نگاه بسوی او نمودم تا وی را دیدم و نمیشود چیزی غایت و نهایت خودش باشد.پس نمیگویند ما زلت اراه حتّی رأیته.پیوسته دیدم او را تا دیدم او را و برای اینکه ناظر را ناظر بضروره میدانیم ولی بیننده را بیننده بالضّروره نمیدانیم بدلیل اینکه ما از او میپرسیم آیا دیدی ماه را یا نه.

و امّا آنان که نظر در آیه را بانتظار حمل کرده اند در معنای آن به چند قول اختلاف کرده اند(۱)یعنی منتظر ثواب پروردگارند و این معنی از مجاهد و حسن و سعید بن جبیر و ضحّاک روایت شده که آنها از علی علیه السّلام-

---

۱- ۱) اگر گفته شود چرا رؤیت بحس مشترک را مانند رؤیت صورتها در- خواب و دیدن فرشتگان نفی میکنید.گفتیم وقتی واجب الوجود جسم و متعلّق بجسم نبود میفهمیم که هر چه ما تصوّر جسم کنیم پس او خدا نیست

روایت کرده انـد و کسـی که اشـکال کرده بر ایـن معنی بـاینکه گفتـه نظر بـه معنـای انتظـار متعـدّی بـه الی نمیشـود مثلا نمیگویـد:انتظرت الیه بلکه میگوید انتظرته پس جواب آن از چند جهت خواهد بود یکی اینکه در شـعر بمعنای انتظار و متعدّی به الی آمده چنانچه در بیت گذشته که گفت(ناظرت الی الرّحمن) و مانند گفته جمیل بن معر:

و اذا نظرت الیک من ملک

و البحر دونک جدتنی نعما

و وقتی بدیـده انتظـار بسوی تو که از پادشاهـانی نگاه کردم و دریا در مقابل کرم تو چیزی نبود بمن نعمتها را بخشـیدی و قول دیگر:

انّی الیک لما وعدت لناظر

نظر الفقر الی الغنیّ الموسر

بـدرستی که من بسوی تو بآنچه وعـده ام دادی هر آینه نظر دارم نظر مسـتمندی بمردی ثروتمنـد و توانگری،و امثال آن بسـیار است،و دوّم اینکه حمـل شود(الی)در قول خـدا إِلیٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَةٌ بر اینکه آن اسم باشـد و آن واحـد و مفرد آلاء که نعمت اسـت باشد و اینکه در مفرد آن چهار لغت آمده آلی و الی مثل معا وقفا و الی و الی مثل حدی و حسـی و تنوین بواسطهٔ اضافه ساقط شده.

اعشی وائل گوید:

ابیض لا یرهب الهزال و لا

یقطع رحما و لا یخون الی

شمشیری که نمیترساند ناتوانها را و قطع رحمی نمیکند و نعمتی را که باو عنایت شد خیانت نمیکند.و برای هیچکس نیست که بگوید این از گفته های متأخّرین است که بتحقیق اجماع بر آنها سـبقت یافته پس بدرستی که ما این را قبول نداریم برای آنکه از علی علیه السّلام و مجاهد و حسن و غیر آنان یاد

کردیم که گفتند مقصود باین انتظار ثواب است.

و سوّم.اینکه نقطه نظر جایز است که متعدّی بالی شود بنا بر اینکه نظر بمعنای انتظار باشد چنانچه رؤیت متعدّی بالی شده در قول خدای تعالی که میفرماید: أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ پس جاری کرده کلام را بر معنی و گفته نشود رأیت الی فلان و کلام را جاری بر معنی کند.مثل قول فرزدق:

و لقد عجبت الی هوازن اصبحت

منّی تلوذ ببظر ام جریر

و من تعجّب کردم از هوازن که صبح کرد در حالی که از من پناه میبرد به اطراف فرج و عورت ام جریر پس عجبت را متعدّی بالی نموده برای اینکه بمعنای نظرت میباشد.

۲-ابی مسلم گوید:اینکه بمعنای آرزومندی و امیدواری بتجدید کرامت باشد چنانچه گفته میشود عینی ممدوده الی اللّه تعالی و الی فلان چشم من امیدوار بسوی خدای تعالی و یا فلانی است و اذا شاخص الطّرف الی فلان و چون چشم بعضی از اعضاء صورت و چهره است اضافه کرده نظری را که بسبب چشم واقع و حاصل میشود بچشم.

۳-اینکه باین معنی باشد که ایشان آمال و آرزو و طمع خود را از همه جز خدای قطع کرده اند و وجه های دیگری گفته اند.پس خدای سبحان کنایه زده از طمع بنظر آیا نمیبینی که رعیّت انتظار دارد نظر شاه را و طمع میکند در محبّتها و بخشش های او و روا ساختن حوائج او.

پس نظر مردم مختلف است.پس عدّه ای نظر امید بسلطان دارند و عدّه ای بتجارت و کسب و کار،و عدّه ای بزراعت و کشاورزی و عدّه ای هم

ص :۱۱۸

امیدوار بخدا هستند،و این اقوال در معنی متقارن و نزدیک بهم هستند و بنا بر این پس این انتظار چه وقت تحقّق می یابد.برخی گفتند بعد از آنکه در بهشت مستقرّ شدند.و بعضی گفتند پیش از آنکه مردم در بهشت یا در دوزخ قرار بگیرند.پس هر دسته انتظار دارد چیزی را که اهلیّت آن را دارد و این اختیار قاضی عبد الجبّار است.

و تمام عدلیّه(از معتزله و امامیّه)گفته اند که جایز است نظر حمل به هر دو معنی شود و برای ما هم مانع از حمل آن بر هر دو وجه نیست پس گویا اینکه خدای سبحان اراده کرده که ایشان نظر میکنند بثوابی که بر ایشان آماده شده در حال از اقسام نعمتها و انتظار دارند امثال آنها را مرتّبا و دائما تا اینکه تمام و کامل شود بر ایشان آنچه را که استحقاق آن را از احترام و تعظیم دارند و بنا بر این وجه سؤال میشود که وقتی بمعنای نظر به عین باشد حقیقت و بمعنای انتظار باشد مجازا چگونه حمل بر هر دو معنی میشود بیک لحاظ(و حال آنکه از نظر علم احوال جایز نیست).

پاسخ اینکه نزد بیشتر از علماء کلام و اصولیّین در اصول فقه جایز است که اراده بکند هر دو معنی(حقیقی و مجازی را)بیک لفظ،زیرا منافاتی بین آنها نیست و این اختیار سید مرتضی قدّس اللّه روحه میباشد و این را ابو هاشم جایز نمیداند مگر اینکه دو بار تکلّم کند بیک بار نظر را قصد کند و به بار دوّم انتظار را.

و امّا قول آنها که میگویند منتظر نعمتهایش خالص نیست پس چگونه اهل بهشت را توصیف بانتظار میکند.

جواب آن اینست که کسی که منتظر چیزی میشود در حال نیاز به آن

ندارد و او اطمینان و وثوق برسیدن بآن دارد در موقع حاجت و نیازش پس او اهتمام باین ندارد و عیش و سرور او کم نمیشود بلکه این مزید بر نعمتهای اوست و اطمینان دارد برسیدن آن نعمت باو و ملحق میشود بایشان منتظری که در حال نیازمند به چیزی که انتظار آن را دارد و بفوت او زیانی باو میرسد و مطمئن هم برسیدن آن نعمت باو نیست.

و بعضی در اضافه نظر بوجود گفته اند که چون غم و خوشحالی،در چهره ها و صورتها ظاهر نمیشود خداوند سبحان بیان فرمود که وقتی مؤمن وارد قیامت میشود چهره اش گشاده و فرحناك ولی کافر گنهکار میترسد کیفر و مجازات کارهای زشتش را پس چهره اش گرفته و سوخته میشود و اوست قول خدای سبحان (وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ) یعنی سوخته و گرفته و دگرگون (تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ) یعنی میداند و یقین دارد که او را چنان کیفر و مجازات میکنند که کمرشان میشکنند.

و برخی گفتند.که این بنا بر حقیقت گمان و ظنّ است.یعنی گمان میکنند فی الجمله حصول آن را ولی تفصیل آن را نمیدانند.و این معنی از اوّل بهتر است زیرا اگر بمعنای علم باشد باید ان بعد از ان مخفّفه از انّ ثقیله باشد بنا بر آنچه که در غیر یک مورد ذکر شده.و خداوند سبحان این- چهره هایی که گمان دارند یاد کرده در مقابل چهره هایی که امید و انتظار دارند .(۱)

۱ – ۱) مترجم–محمّد–رازی گوید:محدّث بحرینی در تفسیر برهان از شیخ بزرگوار ابن بابویه باسنادش از حضرت علی بن موسی الرّضا علیه– السّلام در قول خدای عزّ و جلّ (وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلیٰ رَبِّها ناظِرَةٌ) روایت

نموده که فرمود:

۱)

مشرقه.چهره های نورانی که منتظر ثواب پروردگار است و نیز باسنادش از عبد السّلام بن صالح هروی روایت نموده که گفت عرض کردم بعلی بن موسی الرّضا علیه السّلام که ای فرزند پیامبر خدا چه می گویید در باره حدیثی که اهل سنّت روایت نموده اند که مؤمنین خدا را در منازل بهشتی خود زیارت میکنند.فرمود:ای ابا صلت خداوند تعالی- پیامبرش را بر تمام خلقش از پیامبران و فرشتگان برتری داد و طاعت او را طاعت خود و بیعت با او را بیعت با خود و دیدار او را در دنیا و آخرت دیدار و زیارت خدا قرار داد.و فرمود: (مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ) کسی که اطاعت کند پیامبر را خدا را اطاعت نموده.و گفت (إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ) بدرستی که کسانی که با تو بیعت کنند البتّه با خدا بیعت نموده دست خدا بالای دستهای آنهاست و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که مرا در زندگیم یا بعد از مرگم زیارت کند قطعا خدا را زیارت کرده.و پیامبر در بهشت چهار درجه دارد پس کسی که او را در درجه اش در بهشت،از منزلش زیارت کند خدای تبارک و تعالی را زیارت نموده.ابا صلت گوید: پس گفتم ای فرزند رسول خدا چیست معنای خبری که آنها روایت نموده که ثواب(لا اله الاّ اللّه نظر بصورت خدای تعالی است)فرمود:ای ابا صلت کسی که خدا را توصیف کند بصفت و وصفی مانند صورت ها مسلّما کافر شده و لکن وجه خدا پیامبران و رسولان و حجّتهای اویند(علیهم السّلام)ایشانند،آن کسانی که بسبب آنها توجّه بسوی خدای عزّ و جلّ و دین او و شناسایی او میشود و خداوند تعالی فرمود (کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ) هر کس بر روی زمین باشد فانی میشود فقط وجه خدا باقی میماند.و نیز فرمود (کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلاّ وَجْهَهُ) هر چیزی فنا پذیرد مگر وجه او(دانشمندان ولایتی گفته اند وجه بحساب ابجد ۱۴ میباشد و مقصود از وجه در این دو آیه چهارده معصوم علیهم السّلام میباشند که باقی میمانند)پس نظر به پیامبران و رسولان،و حجّتهای خدا علیهم السّلام در درجات و منازلشان در روز قیامت ثواب بزرگیست برای مؤمنین.و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که دشمن بدارد اهل بیت و عترت را مرا نخواهد دید و منهم او را در روز قیامت نخواهم دید.و فرمود:بدرستی که در میان شما افرادی هستند که بعد از مفارقت و

پس این گروه امید تجدید کرامت و نعمت دارند و آن دسته گمان شکنجه ها و اعمال شاقّه کمر شکن را پس حال چهره های امیدوار ضدّ حال چهره هایی است که خوف و ترس عذاب و شکنجه را دارد.

ترتیب:

وجه پیوست قول خدا (لاٰ تُحَرِّكْ بِهِ لِسٰانَكَ) بما قبلش اینست،که چون در جلوتر ذکر قیامت و تهدید و وعید نمود خطاب فرمود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را و گفت (لاٰ تُحَرِّكْ بِهِ لِسٰانَكَ لِتَعْجَلَ) مجنبان زبانت را به قرائت قرآن که شتاب کنی قرائتش را بلکه تکرار کن برایشان آیه را تا در دلهای آن نقش بندد زیرا آنها غافل از دلیل ها و حجّت ها هستند.حبّ و علاقه بدنیا آنها را غافل نموده پس نیازمند بزیادتی بیان و توضیحات و تقریرات میباشند

(۱)

(جدایی من مرا نخواهند دید ای ابا صلت.بدرستی که خدای تعالی توصیف بمکان نمیشود و دیده ها و خیال ها او را درک نخواهد نمود.

ص:۱۲۲

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۲۶ تا ۴۰]

اشاره

كَلاّٰ إِذٰا بَلَغَتِ اَلتَّرٰاقِيَ (۲۶) وَ قِيلَ مَنْ رٰاقٍ (۲۷) وَ ظَنَّ أَنَّهُ اَلْفِرٰاقُ (۲۸) وَ اِلْتَفَّتِ اَلسّٰاقُ بِالسّٰاقِ (۲۹) إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ اَلْمَسٰاقُ (۳۰) فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّٰى (۳۱) وَ لٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطّٰى (۳۳) أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ (۳۴) ثُمَّ أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ (۳۵) أَ يَحْسَبُ اَلْإِنْسٰانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً (۳۶) أَ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنىٰ (۳۷) ثُمَّ كٰانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ اَلزَّوْجَيْنِ اَلذَّكَرَ وَ اَلْأُنْثىٰ (۳۹) أَ لَيْسَ ذٰلِكَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ اَلْمَوْتىٰ (۴۰)

ترجمه:

(۱۵-آیه) ۲۶-نه چنانست(که دل بر دنیا توان نهاد)زمانی که جان به استخوان زیر گلو برسد.

۲۷-و گفته شود(کسان محتضر و مرده گویند)طبیب درمان بخش کیست.

۲۸-و یقین کند آن دم زمان جدایی(از دوستان)است.

(۲۹)-و ساق(پای محتضر از سختی جان کندن)بر ساق دیگر مالیدن گیرد(این ترجمه بنا بر قولیست که در این آیه گفتند).

ص :۱۲۳

۳۰-آن روز راندن بسوی جزای پروردگار توست.

۳۱-پس آدمی نه تصدیق کند و نه نماز گذارد(و یا پس آدمی نه صدقه و نه زکاه دهد و نه نماز بخواند).

۳۲-و لکن دروغ شمرد(دین را)و از آن روی گردانند.

۳۳-سپس بسوی خاندان خویش رفت در حالی که(از روی افتخار) میخرامید.

۳۴-(شکنجه دنیا و کیفر آخرت)ترا سزد پس ترا سزد.

۳۵-سپس سزاوارتست بل ترا سزاوار است.

۳۶-آیا انسان پندارد که مهمل گذاشته میشود.

۳۷-آیا آدمی قطره آبی از منی نیست که(در رحم)ریخته میشود ۳۸-سپس خونی بسته گردید(پس خدا او را در رحم به دمیدن روح)بیافرید(پس انسان را باعتدال قامت)راست گرداند.

۳۹-پس از منی(یا از انسان)دو صنف را قرار داد نر و ماده(مرد و زن)را.

۴۰-آیا آن خدایی که بر این تواناست قادر نیست که مردگان را زنده گرداند.

قرائت:

حفص و رویس(یمنی)را با یاء و دیگران(تمنی)با تا خوانده اند (۱)

۱- ۱) حفص(بر من راق)سکته لطیفی داده تا اشتباه به مرّاق که صیغهٔ مبالغهٔ از مروق است نشود و تفصیل آن در سوره کهف گذشت و بطور خلاصه اینکه لطائف قرائت حفص اینست که در چهار موضع حفص سکته داده سکته

دلیل:

ابو علی(صاحب تفسیر)گوید کسی که با تاء خوانده حمل بر نطفه نموده یعنی(ا لم یک نطفه تمنی)آیا تو نطفه و قطره آب گندیده نبودی که نمو و رشد کردی.و کسی که با یاء خواند حمل بر منی نموده یعنی از منی ریخته شده تقدیر میکند که انسان و غیر انسان ایجاد کند.

شاعر گوید:

منت لک ان تلقی ابن هند متیّه

و فارس میّاس اذا،ما تلبّیا

یعنی:تقدیر نمود مرگ برای تو که ببینی پسر هند و یکّه سوار میّاس را در روز حرب و کارزار.

شاهد در این بیت یکم منّت که بمعنای تقدیر آمده.

و دیگری گوید:

لعمری ابی عمرو لقد ساقه المنی

الی جدث یؤذی له بالاهاضب

سوگند بجان ابی عمر که تقدیر او را کشانید بقبری که در زمینهای بلند برای او آماده کرده بودند یعنی تقدیر او را کشانید- شاهد در این بیت نیز کلمه منی که بمعنای تقدیر است میباشد.

التّراق:جمع ترقوه و آن جلوی گلو از بالای سینه است که در موقع مرگ نفس و جان بسوی آن بالا میرود و بخار از درون آدمی بسوی آن بالا میآید و در اینجاست که جان بگلو رسیده و مرگ فرا میرسد.

(۱)

(لطیفی ۱-در سورهٔ کهف کلمه (قَیِّماً) برای اینکه معلوم شود که آن- صفت عوجا نیست ۲-کلمه (مَرْقَدِنا) در سورهٔ یس ۳-کلمه (مَنْ راقٍ) برای این که مشتبه بمرّاق که صیغه مبالغه است نشود در سورهٔ قیامت ۴ بَلْ رانَ تا اشتباه بکلمه بران در سوره مطفّفین نگردد.شعرایی

ذو الرّمه میگوید:

و ربّ عظیمه دافعت عنها

و قد بلغت نفوسهم التّراقی

و چه بسا مشکله ای که از آنها دفع نمودم و حال آنکه جانهای ایشان بگلوشان رسیده بود.شاهد در این بیت کلمه التّراقی است که جمع ترقوه یعنی گلوست.

و الرّاق:جویا و طالب شفاست رقاه یرقیه رقیه هنگامی که برای او طلب درمان و شفاء نماید بنامهای شریف خدا و آیات عظیمه و امّا العوذه.آن دفع بلاهاست بکلمات اللّه تعالی.عرب میگوید:قامت الحرب علی ساق.یعنی جنگ با شدّت و سختی بپاشد.

میگوید:

فاذا شمرت لک عن ساقها

فوء بها ربیع و لا تسأم

وقتی دامنش را برایت جمع نمود و بالا زد پس ای ربیع آمیزش کن و ملول و کسل هم نشو شاهد در این بیت کلمه ساقهاست و التّمطی:تمدّد بدنست از کسالت و اصل آن اینست که باطنش را ظاهر کند.و گفته شده که اصل آن تمطط است.پس یکی از دو طا را یاء قرار دادند و آن از مط بمعنای مد است مانند قول آنان تظنّیت و املیت و مانند آن و نهی کرده اند از رفتن مطیطاء یعنی متکبّرانه راه رفتن باین کیفیّت که دستهایش را از روی تبختر و خود خواهی حرکت دهد.

اولی لک:کلمه وعید و تهدید است.

خنساء شاعره گوید:

هممت بنفسی کل الهموم

فاولی بنفسی اولی لها

ص :۱۲۶

مهموم و غمگین شدم در خاطر خودم بتمام همها و غصّه ها پس شایسته به خودم شایسته آن غم و غصّه هاست.

شاهد در این بیت کلمه فاولی و اولی است.

العلقه:قطعه ای از خون بسته شده است.

السّدی:کالمهل و بیهوده گذاردن است.

اعراب:

در اعراب اولی چند وجه است ۱-اینکه مبتداء و خبرش لک باشد.

۲-اینکه خبر برای مبتداء محذوف باشد تقدیرش این باشد(الشّر اولی لک)و بنا بر این لام در لک برای اختصاص است مثل آنکه بگوید:(الشّر اولی لک من الخیر)شر برای تو از خیر بهتر است و جایز است اینکه بمعنی (من)باشد.و تقدیرش(الشّر اقرب منک.و سدی منصوب است،بر حالیت از قول او(یترک).

مقصود و تفسیر:

سپس خدای سبحان بیان نمود حال ایشان را در موقع جان کندن پس گفت (کَلاّ) کافر ایمان باین نمیآورد.و بعضی گفته اند.بمعنای حقا است (إِذا بَلَغَتِ) نفس و یا جان وقتی رسید.و آن را یاد نکرد بدلالت کلام بر آن چنانچه فرمود (ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دَابَّةٍ) یعنی بر پشت زمین.

(التَّراقِیَ)

یعنی استخوان متّصل و پیوسته بگلو.و از این کنایه بر اشراف بر مرگ زده (وَ قِیلَ مَنْ راقٍ) یعنی و گفت کسانی که از فامیلش حاضر بود(هل من راق)ابی قلابه و ضحّاک و قتاده و ابن زید گفتند.یعنی آیا طبیبی که او را شفا دهد و یا مداوا کند هست.پس آن را نمی یابند قتاده گوید:

ص :۱۲۷

طلب کنید برای او طبیبانی.پس بی نیاز نکردند چیزی از عذاب خدا را از او ابن عبّاس و مقاتل گفتند:یعنی فرشتگان گویند کیست که روح او را بالا میبرد آیا فرشتگان رحمتند یا ملائکه عذاب.

ابو العالیه گوید:در باره او ملائکه رحمت با فرشتگان عذاب نزاع میکنند که کدام روح او را بالا برد.

ضحّاک گوید:اهل دنیا بدن او را تجهیز میکنند و اهل آخرت روح او را.

(وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ)

یعنی در آن موقع که جانش بگلویش میرسد میفهمد که باید از دنیا و اهل خود و مال و فرزندان جدا شود.و فراق ضدّ وصال است و آن دور کردن نزدیکانست.و در حدیث آمده که بنده معالجه میکند سختی مرگ و سکرات آن را و بند بند او بعضی بر دیگری سلام(خدا حافظی)نموده و میگوید:علیک السّلام.جدا میشوی از من و جدا میشوم از تو تا روز قیامت.

(وَ الْتَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ)

گفته شد که در آن چند وجه است.(۱)ابن عبّاس و مجاهد گویند.پیچیده شده سختی امر آخرت بامر دنیا.(۲)حسن گوید:حال مرگ پیچیده حال زندگی شده(۳)شعبی و ابی مالک گوید دو ساق پایش در موقع مرگ بهم سائیده و پیچیده شود برای اینکه نیرو و قوّهٔ آن رفته و مثل پوستی میشود که بعضی بر بعض دیگر پیچیده شود.

قتاده گوید:او پریشان میشود پس پیوسته یک پای خود را کشیده و پای دیگر را رها نموده و یکی بدیگری پیچیده میشود.و بعضی گفته اند آن بستن دو ساقست در کفن(۴)پیچیده میشود ساق دنیا بساق آخرت و آن شدّت مصیبت مرگ است شدّت هول و بیم قیامت و در تمام این وجوه معنا این

ص :۱۲۸

است که سختی ها پیوسته یکی بعد از دیگری باو میرسد و از شدّتی بیرون نمیرود مگر اینکه سخت تر از آن برایش خواهد آمد.

(إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسٰاقُ)

یعنی راندن آفریده هاست بمحشری که جزء خدا دیگری مالك امر و نهی در آن روز نیست. (۱)

و بعضی گفتند:میکشاند فرشته روح او را بآنجا که خداوند تعالی امر فرماید اگر اهل بهشت است او را بعلّیین و اگر اهل دوزخ و آتش است به سجّین که درّه ای از جهنّم است میبرند.و مساق محلّ و جایگاه سوق و راندن است.

(فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّٰى)

یعنی چیزی تصدّق نداد و یا تصدیق به چیزی ننمود و نماز برای خدا نخواند.

(وَ لٰكِنْ كَذَّبَ)

بخدا(و پیامبر و روز قیامت و عقبات مرگ)تکذیب نمود و گفت اینها همه دروغ است(و در سورهٔ مدّثرهم که گذشت دوزخیان در پاسخ بهشتیان میگویند ما روز قیامت را دروغ پنداشتیم).

(وَ تَوَلّٰى)

حسن گفت یعنی از طاعت خدا اعراض کرد.

قتاده گوید:یعنی کتاب خدا را تصدیق ننمود و برای خدا نماز نخواند،و لیکن تکذیب کرد قرآن و پیامبر را و از ایمان به آن اعراض نمود (۲)

۱- ۱) مترجم.گوید در آن روز بافرادی مانند شدّادها و عاد و ثمودها و نمرود و فرعونها و ستمگران و کافرها که در دنیا ادّعاء خدایی کرده و کوس أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلىٰ زدند گفته میشود. لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ .پادشاهی امروز از کیست هیچکس جرئت سخن گفتن ندارد جز وجود اقدس خاتم الانبیاء(ص)و یا سیّد اولیاء امیر المؤمنین- علی(ع)و یا حضرت احدیّت جلّت قدرته.که میگوید: لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ

۲- ۲) مترجم گوید:در شواهد التّنزیل حاکم حسکانی ص ۲۹۵ ط بیروت

۲)

در باره تنزیل (فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّی وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّی) از تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از عمّار بن یاسر آورده که گفت.من با ابی ذر غفاری در خیمه ای که برای عبد اللّه بن عبّاس زده بودند بودم و او برای مردم حدیث میگفت.که ناگاه ابو ذر بر خاست و دستش را بستون خیمه زد آن گاه گفت ای مردم هر کس مرا میشناسد که میشناسد و هر کس نمیشناسد من خود را معرّفی میکنم منم جندب فرزند جناده ابو ذر غفّاری.شما را بحقّ و حقّ پیامبر سوگند میدهم آیا شنیدید که رسول خدا میفرمود:زمین روئیدن نداده و آسمان سایه نیفکنده بر صاحب زبانی که راستگوتر از ابی ذر باشد گفتند.بخدا سوگند شنیدیم.گفت آیا میدانید ای مردم که پیامبر در روز غدیر خم یکصد و سی هزار نفر(۱۳۰/۰۰۰) مرد از ما جمع نمود و در روز سمرات پانصد نفر مرد از ما جمع نمود و در هر دو روز میفرمود (اللّهمّ من کنت مولاه فان علیّا مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه بار خدایا هر کس که من مولای اویم پس بدرستی که علی مولای اوست.بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدارد دشمنان او را پس عمر بر خاست و گفت (بخّ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کلّ مؤمن و مؤمنه)به به بر تو ای پسر ابی طالب که صبح نمودی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی.پس چون این مطلب را معاویه بن ابی سفیان لعنهما اللّه شنید برخاست.و بر مغیره بن شعبه تکیه داد و گفت:لا نقر لعلی بولایه و لا نصدق محمّدا فی مقالته.ایمان بولایه علی نمیآورم و محمّد را در سخنش- تصدیق نمیکنیم. پس خداوند نازل فرمود «فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّی وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّی ثُمَّ ذَهَبَ إِلی أَهْلِهِ یَتَمَطّی أَوْلی لَکَ فَأَوْلی...» پس گفتند بار خدایا که شنیدیم.و همین روایت را نیز فرات از حذیفه بن الیمان راجع بغدیر خم با یک اضافات دیگر روایت نموده که معاویه علیه الهاویه بر خاست در حال خشم و تکبر بیرون رفت در حالی که دست راستش را بر شانه عبد اللّه قیس اشعری و چپش را بر شانه مغیره بن شعبه گذاشته و میرفت و میگفت لا نصدّق محمّدا علی مقالته و لا نقرّ لعلّی- بولایته.پس خدا نازل فرمود (فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّی...) پس پیامبر مصمّم شد که او را بر گردانیده و بکشد.جبرئیل(ع)گفت.عجله مکن...

ص: ۱۳۰

(ثُمَّ ذَهَبَ إِلىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطّی)

سپس بسوی خاندان خویش رفت.

(از روی تبختر)یعنی بر گشت بسوی خاندانش با تکبر و غرور که در رفتنش افتخار میکرد.و بعضی گفتند که مقصود ابو جهل ابن هشام است.

(أَوْلىٰ لَکَ فَأَوْلىٰ)

و این تهدید از خداست و معنایش اینست که ای ابو جهل سختیها و زشتیها سزاوار تو و نزدیک بتو است.و در روایتی آمده،که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دست ابی جهل را گرفت و فرمود (أَوْلىٰ لَکَ فَأَوْلىٰ ثُمَّ أَوْلىٰ لَکَ فَأَوْلىٰ) بدیها سزاوار تو پس سزاوار توست.و تکرار فرمود ابو جهل گفت به چه چیز مرا تهدید میکنی تو و خدای تو توانایی اینکه کاری بمن کنید و مکروهی بمن وارد نمائید ندارید و من عزیزترین مردم این سرزمین هستم پس خداوند سبحان چنانچه پیامبر فرمود در باره او نازل نمود.

و بعضی گفته اند.یعنی مذمّت و سرزنش سزاوارتر و شایسته تر است بر تو از ترک آن مگر آنکه آن حذف شد و در کلام بسیار آمده تا گردیده به منزلهٔ الویل لک.و از محذوفهایی شده که اظهار آن جایز نیست.

قتاده گفته آن تهدید است و معنایش اینست.بدی در دنیا سزاوار توست،سزاوار تو است.سپس بدی در آخرت شایسته توست،شایستهٔ تو است.و تکرار برای تأکید است.

جبائی گفته:دور باشی تو از خیرات دنیا و دور باشی از خیرات،و خوبیهای آخرت.

و بعضی گفته اند:سزاوار تو است ای ابو جهل آنچه در جنگ بدر(از کشته شدن و مذلت)که دیدی پس سزاوار تو است آنچه در قبرت ببینی و آنچه در قیامت خواهی دید و برای همین(ثم)داخل نمود و گفت(ثم فاولی لک فی النّار)

ص:۱۳۱

سپس سزاوار توست آنچه در آتش خواهی دید.

(أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ)

یعنی ابا جهل (أَنْ يُتْرَكَ سُدىً) ابن عبّاس و مجاهد گفتند یعنی او را مهمل گذارده امر و نهی برای او نیست.و الف همزه (أَ يَحْسَبُ) استفهام انکاری است یعنی شایسته نیست که پندارد او را مهمل گذارده اند.

و بعضی گفتند:که آن عام است(نه خصوص ابو جهل)یعنی که آدم به بعث و منکر نعمت های خدایی پندارد که او را مهمل گذارده بدون امری که مؤاخذه بآن شود.پس در آن ارزشی برای او باشد و اصلاح برای آنچه او بر آن معتاد شده در عاقبت کارش و بهتر باشد بواسطه آن در دنیا،و آخرتش.

(أَ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنى)

آیا نبود از نطفه گندیده از منی که ریخته شد(در رحم مادرش)یاد شد و نیرو پیدا کرد.یعنی چگونه گمان کند که مهمل گذارده شده و حال آنکه می بیند در ذات خودش از تنقل احوال چیزی که ممکن میشود او را که استدلال کند بآن برای اینکه برای او صانع حکیمی است که عقل او را کامل نموده و او را توانا ساخت و در او ایجاد شهوت و تمایلات جنسی کرده پس میفهمد که جایز نیست او را خالی از تکلیف گذارد.

و معنای قول او(یمنی)یعنی تقدیر میکند.و بعضی گفته اند که میریزد در رحم.

(ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ)

سپس آن را خون بسته میکند پس میآفریند از آن خلقی در رحم (فَسَوّى) (پس او را باعتدال قامت راست گردانید)خلق و صورت و اعضاء باطنه و ظاهره او را در شکم مادرش.

و بعضی گفته اند:پس او را انسانی راست و مستوی القامه بعد از ولادتش گردانید و نیروی او را تکمیل نمود.

و بعضی گفته اند:یعنی اجسام را خلق کرد و آنها را برای کارها راست گردانید و قرار داد برای هر عضو عملی که مخصوص او باشد(مثل دیدن برای چشم و شنیدن برای گوش و گفتن برای زبان و....).

(فَجَعَلَ مِنْهُ)

یعنی قرار داد از انسانی (الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثىٰ) دو صنف نر و ماده(مرد و زن).

و بعضی گفته اند:یعنی از منی ایجاد کرد مرد و زن را و این اعلانیست از خدای سبحان که او نیافرید انسان را از منی و منتقل نکرد او را از حالی بحال دیگر که او را مهمل بگذارد.پس مسلّما و قطعا مقصود و غرضی در این بوده و آن وصول بثواب است بسبب تکلیف و امتثال او.

(أَ لَيْسَ ذٰلِكَ)

آیا نیست آن کسی که این قدرت نمایی را نموده (بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتىٰ) توانا بر اینکه مردگان را زنده نماید.این تقریر برای آنها است بر اینکه کسی که توانایی و قدرت دارد در اوّل مرتبه انسانی را از قطره منی بوجود آورد قدرت دارد بر انگیختن و زنده کردن را زیرا کسی که قدرت دارد بر اینکه نطفه را علقه و علقه را مضغه تا اینکه او را انسانی زنده و سالم،دارای حواس پنجگانه(بینایی و شنوایی و چشیدن و بویایی و لمس نمودن)و اعضاء شریفه ای که هر کدامیک مسئولیت مخصوص بخود دارند که برای عضو دیگر صلاحیت ندارد و ایجاد کرد و صنف مرد و زن که از آنها تناسل و تکثیر نوع و تولید مثل شود.پس قطعا قدرت دارد بر اعاده او بعد از مرگ بهمان کیفیّتی که در حال حیات بوده.و در حدیث از براء ابن عازب روایت شده که گفت وقتی

این آیه (أَ لَیْسَ ذٰلِکَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتىٰ) نازل شد پیامبر اسلام(ص) گفت(سبحانک اللهم بلی)آری بار خدایا تو منزّه و پاکی.و این از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت شده است.و در این آیه دلیل بر- صحّت و درستی قیاس عقلی است زیرا خداوند سبحان نشانهٔ عالم آخرت را بنشانهٔ عالم دنیا و اولی اعتبار کرده است. (۱)

ص: ۱۳۴

۱- ۱) مترجم گوید:سیوطی در تفسیر درّ المنثور خود از ابو هریره دوسی و غیر او روایت نموده که وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این آیه را (أَ لَیْسَ ذٰلِکَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتىٰ) را قرائت میکرد.میفرمود سبحانک اللهم و بلی و در بعضی از نسخه های مجمع البیان بجای و بلی و بکی ذکر شده و همین طور در عیون اخبار الرّضا از حضرت رضا علیه السّلام است که هر گاه سوره قیامت را قرائت میکرد در موقع فراغت از سوره میگفت(سبحانک اللهم بلی)و علاّمه طباطبائی هم در تفسیر(المیزان)عینا همین مطلب را ذکر نموده است.

سورهٔ انسان

اشاره

در مکّه نازل و دارای چهار اسم است ۱-هل اتی ۲-سورهٔ انسان ۳-سورهٔ دهر ۴-سورهٔ ابرار.و مفسّرین اختلاف کرده اند بعضی گفته اند تمام آن مکّی و مجاهد و قتاده گفته اند.تمام آن مدنی حسن و عکرمه و کلبی گفته اند مدنی است مگر آیه (وَ لاٰ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً) که آن مکیست.

و برخی گفته اند:که از آیه (إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً) تا آخر سورهٔ مکّی که ۸-آیه است و از اوّل سوره تا آیه مذکور که بیست و دو آیه است مدنی است.

عدد آیات این سوره-باتّفاق مفسّرین سی و یک آیه است.

فضیلت این سوره:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس

ص: ۱۳۵

سورهٔ هل اتی را قرائت کند پاداش او بر خداوند بهشت و حریر است.

حضرت امام محمّد باقر(ع)فرمود:هر کس در هر نماز صبح(روز پنجشنبه)یا در صبح پنجشنبه سورهٔ هل اتی را قرائت کند خداوند صد تا حور العین باکره (دست نخورده)و چهار هزار حور العین(دست خورده)باو تزویج نموده و با حضرت محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بوده باشد.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان سوره قیامت را پایان داد به اینکه دلیل بر صحّت بعث و روز قیامت آفرینش و پیدایش انسانیت از نطفه.این سوره را هم مانند آن شروع نموده و فرمود:

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . هَلْ أَتیٰ عَلَى اَلْإِنْسٰانِ حِينٌ مِنَ اَلدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً (۱) إِنّٰا خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشٰاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنٰاهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۲) إِنّٰا هَدَيْنٰاهُ اَلسَّبِيلَ إِمّٰا شٰاكِراً وَ إِمّٰا كَفُوراً (۳) إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ سَلاٰسِلَ وَ أَغْلاٰلاً وَ سَعِيراً (۴) إِنَّ اَلْأَبْرٰارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كٰانَ مِزٰاجُهٰا كٰافُوراً (۵) عَيْناً يَشْرَبُ بِهٰا عِبٰادُ اَللّٰهِ يُفَجِّرُونَهٰا تَفْجِيراً (۶) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخٰافُونَ يَوْماً كٰانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (۷) وَ يُطْعِمُونَ اَلطَّعٰامَ عَلىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً (۸) إِنَّمٰا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اَللّٰهِ لاٰ نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزٰاءً وَ لاٰ شُكُوراً (۹) إِنّٰا نَخٰافُ مِنْ رَبِّنٰا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً (۱۰)

ص: ۱۳۶

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱-بطور قطع روزگاری بر آدمی گذشت در حالی که او چیزی یاد کرده شده نبود.

۲-البتّه ما انسان را از نطفه ای بهم آمیخته آفریدیم که او را(بامر و نهی)میآزمائیم پس او را شنوا و بینا گردانیدیم.

۳-بدرستی که ما راه(حقّ و دین مستقیم)را باو نمودیم یا سپاس دارنده یا ناسپاس است.

۴-البتّه ما برای کافران زنجیرهایی و غلهایی و آتشی افروخته آماده کرده ایم.

۵-بی تردید نیکان از خمر و شرابی مینوشند که آمیختگی و طبیعت آن کافور و خنک است(آن را بکافور بهشتی بیامیزند تا خنک و خوشبو و شیرین گردد)

ص :۱۳۷

۶-از چشمه ای که بندگان خدا از آن مینوشند آن چشمه را(بهر کجا بخواهند)میرانند راندنی آسان.

۷-نیکوکاران بنذر وفا میکنند و از روزی که بدی آن فاش و آشکار است میترسند.

۸-و طعام را با آنکه آن را دوست میدارنـد(یا فقط به محبّت و عشق بخدا طعام مخصوص و منحصـر خود را)به مسـتمندی و به یتیمی و اسیری از- اسیران مشرک میخورانند.

۹-(و بزبان حال یا قال میگویند)شـما را فقط برای طلب خشنودی خدای تعالی میخورانیم از شما پاداشی نمیخواهیم و نه سپاس داری.

۱۰-ما جدّا از پروردگار خویش روزی که(از شدّت وحشت چهره ها) ترش در کمال سختی باشد بیم داریم.

قرائت:

اهل مدینه و ابو بکر از عاصم و کسایی،و سلاسل،را با تنوین و همین طور (قواریرا)و بر تمامی وقف بر الف نموده اند.ابن کثیر و خلف،سـلاسل را، بدون تنوین و قواریر را اوّل را با تنوین و قواریرا دوّم را بدون تنوین و بر سلاسل و قواریر دوّم وقف نموده انـد بـدون الف حمزه و یعقوب در تمامی بدون تنوین و بغیر الف وقف کرده اند.ابو عمرو و ابن عامر و حفص بدون تنوین در سلاسل و قواریر مگر اینکه ایشان وقف بر سـلاسل و قواریر اوّل با الف و قواریر دوّم را بدون الف جز اینکه شـجاع هم سلاسل را نیز وقف بدون الف مینمود.

دلیل:

ابو علی طبرسی(صاحب تفسیر)گوید:آنکه سلاسلا و قواریرا در وصل و وقف صرف کرده دلیلش دو چیز است (۱)ابو الحسن اخفش گفته شنیدیم ما از عرب کسی که اینطور صرف میکرد و صرف میکرد تمام چیزهایی که غیر منصرف بود.گوید و این لغت شعراء است زیرا ایشان ناچار شدند به صرف مالا ینصرف در شعر.پس آن را منصرف کردند و زبانشان بر این مطلب جریان یافت.و احتمال دادند این را در شعر بجهت اینکه شعر محتمل زیاد هست چنانچه محتمل نقیصه است.پس احتمال دادند زیادی تنوین را (۲)اینکه این جمع ها شباهت به آحاد و واحدها دارد زیرا گفتند صواحبات یوسف(در حالی که فقط زلیخا بوده)پس چون جمع شد جمع آحاد منصرفه قرار دادند در حکم آن.پس آن را صرف کردند.

ابو الحسن اخفش گوید:و بسیاری از عرب موالی را موالیات(۱) و فرزدق شاعر انشاد نموده و گفته:

فاذا الرّجال رأوا یزیدا رأیتهم

خضع الرّقاب نواکسی الأبصار

پس هنگامی که بزرگان یزید را دیدند می بینی تو ایشان را که سرها بزیر افکنده و چشمها را فرو بسته اند پس این(سلاسل و قواریر)مثل جمع نواکس است.و کسی که بدون تنوین و الف قرائت کرده.پس او قرار داده آن را مانند

۱- ۱) کسایی در کتاب اتّحاف و غیر او از کوفیّین گفته اند:که بعضی از اعراب تمام ما لا ینصرف را صرف میکنند مگر افعل التّفضیل و در تمام قرآنها اتّفاق کرده اند بر نوشتن سلاسلا و کانت قواریرا بالف ولی در قواریر من فضّه اختلاف کرده بعضی با الف و برخی بدون الف ثبت کرده اند.(شعرایی)

قول خدای تعالی (لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ) و ملحق کردن الف در سلاسل و قواریر نظیر الحاق الف است در قول خدا(الظّنونا،و السّبیلا و الرّسولا)شبیه میشود بالف اطلاق در قوافی شعر از جهت اینکه مانند آن کلام تمام و کامل است.

لغات:

الدّهر:مرور شب و روز و جمعش ادهر و دهور است.

النّطفه:اصلش آب کم و گاهی بر آب زیاد هم اطلاق میشود.امیر المؤمنین علی علیه السّلام هنگامی که خوارج را یاد فرمود.گفت کشتارگاه آنها نزدیک نطفه یعنی نهر نهروان است و جمع آن نطاف و نطف است.

شاعر گوید:

و ما النّفس الاّ نطفه بقراره

اذا لم تکدّر کان صفوا غدیرها

و نیست نفس مگر نطفه ای در جایگاهش که متمایل بکارهای خیر و صلاح است بطبیعت خودش وقتی که عوارض آن را کدر نکند و هر مولودی به فطرت توحید و پاک متولّد میشود.

مفرد امشاج مشیج است و مشجت هذا بهذا یعنی این را باین مخلوط کردم و اوست ممشوج و مشیج و مفرد ابرار بار و بر است مثل ناصر و انصار.

و الکاس:ظرفیست که در آن شراب باشد.

عمر بن کلثوم گوید:

صددت الکاس عنّا ام عمرو

و کان الکاس مجراها الیمینا

ام عمرو(کنیه زینت که مورد نظر شاعر بوده)شراب را از ما دریغ داشت و حال آنکه عادت بر این جاریست که از سمت راست شروع میکنند.

ص: ۱۴۰

او فی بالعقد:وفا کرد بآن پس وفا نمود لغت اهل حجاز است و وفی لغت تمیم و اهل نجد است.

النّذر:تعهّد بر کار خوبیست که انسانی آن را بر خود واجب میکند نذر ینذر.یعنی نذر کرد و نذر میکند.

عنتره شاعر گوید:

الشاتمی عرضی و لم اشتمها

و النّاذرین اذا لم ألقهما دمی

آن دو نفر عرض مرا دشنام دادند و حال آنکه من دشنام ندادم آنها را و نذر کننده گانی که میگویند هر آینه اگر ما عنتره را دیدیم البتّه او را خواهیم کشت.شاهد این بیت کلمه النّاذرین.نذر کنندگانست.

المستطیر:یعنی منتشر و پراکنده.اعشی گوید:

فبانت و قد اسأرت فی الفؤاد

صدعا علی نائها مستطیره

پس(آن زن)جدا شد و حال آنکه در دل باقی گذارده بود شکافی که ناله و اندوه از فراق او طولانی و دائمی است شاهد این بیت کلمه مستطیر است القمطیر:بدی شدید و سخت را گویند و قد اقمطر الیوم اقمطرارا،به تحقیق که روز سخت بدی بود سخت بودنی و روز قمطریر و قماطر روزیست که گویا آن روز بهم پیچیده است.

شاعر گوید:

بنی عمّنا هل تذکرون بلاءنا

علیکم اذا ما کان یوم قماطر

پسر عموهای ما قطعا بخاطر دارید حمله و وبلاء ما را بر خودتان در آن هنگامی که روز بسیار سختی بود.شاهد این بیت کلمه قماطر است.

بعضی گفته اند هل در آن بیت بمعنای قد و قطعا است.

ص:۱۴۱

شاعر گوید:

ام هل کثیر بلی لم یقض عبرته

اثر الاحبّه یوم البین مشکوم،

یعنی آیا بتحقیق پاداش میدهد عاشق گریانی را که بر فراق دوستان خود بسیار گریسته است.شاهد این بیت کلمه هل است که بمعنای قطعا آمده است.

اعراب:

جمله (لَمْ یَکُنْ شَیْئاً) در محلّ رفع است زیرا که آن صفت حین است تقدیرش اینست(لم یکن شیئا مذکورا)و امشاج جایز است صفت برای نطفه و جایز است هم بدل و هم وصف باشد مانند قول ایشان که میگویند برمه اعشار و ثوب اسمال.و(نبتلیه)در محلّ نصب است بنا بر حالیت.

إِمّٰا شٰاکِراً وَ إِمّٰا کَفُوراً

.دو حال هستند از ها در(هدیناه)یعنی راهنمایی کردیم سپاس گذار و ناسپاس را و(عینا)در منصوب بودن او چند وجه است.

(۱)اینکه بدل از کافورا باشد وقتی کافور را اسم عین قرار دادی پس بدل کلّ از کلّ میشود(۲)اینکه بدل از قول خدا (مِنْ کَأْسٍ) یعنی مینوشند از چشمه ای پس«من»که حرف جارّ است حذف و وصل بفعل شده پس او را نصب داده.

(۳)اینکه منصوب باشد بنا بر مدح و تقدیرش اینست یعنی چشمه ای که- میآشامند آن را یعنی آب آن را زیرا چشمه نوشیدنی نیست بلکه آب چشمه نوشیدنی است.

شأن نزول:

خاصّه یعنی عموم شیعیان و امامیّه و اهل سنّت روایت کرده اند که آیاتی از این سوره.آیه إِنَّ الْأَبْرٰارَ یَشْرَبُونَ تا آیه (وَ کٰانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً) در

بارهٔ علی علیه السّلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام و کنیز آنان(فضّه) نازل شده.

و قصّه طولانی و اجمالش اینست:

ابن عبّاس و مجاهد و ابی صالح روایت کرده اند که حسن و حسین علیهما السّلام مریض و بیمار شدند.پس جدّشان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با بزرگان عرب از آنها عیادت کرد و گفتند ای ابو الحسن ای علی اگر نذری برای شفاء فرزندانت نمایی خداوند آنها را شفا دهد.پس نذر کردند اگر خدای سبحان آنها را شفا داد سه روز روزه بگیرند و فاطمه سلام اللّه علیها همین قسم نذر نمود و خادمه آنها فضّه هم همین طور نذر کرد.پس شفا یافتند در حالی که چیزی موجود نداشتند.پس علی علیه السّلام از مردی یهودی سه صاع جو قرض نمود.و بروایتی آن جو را بعنوان دستمزد گرفت که برای او پشمی بریسد و آن جو را آورد نزد فاطمه علیها سلام.پس یک صاع آن را آرد نمود و نان پخت و علی علیه السّلام نماز مغرب را در مسجد گذارد(با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله)و بخانه آمد.فاطمه آن نان را نزد او گذارد تا افطاری نماید که مستمندی آمد و اظهار کرد من فقیرم پس آنچه داشتند از ما حضر باو دادند و جز آب چیزی نچشیدند،پس چون روز دوّم شد صاع دوّم را فاطمه(ع)آرد نمود و نان ساخت و در موقع افطار پیش علی علیه السّلام نهاد و تا خواستند افطار کنند که یتیمی درب خانه آمد و طعام خواست پس همگی سهام خود را به او دادند و جز آب چیزی نچشیدند.و روز سوّم فاطمه سلام اللّه علیها ما بقی جو را مهیّا نمود برای افطارشان و چون خواستند میل کنند که اسیری درب خانه غذا خواست فورا طعام انحصاری خود را باو دادند و جز آب چیزی نچشیدند

پس چون روز چهارم شد که نذرشان را اداء کرده بودند علی علیه السّلام با حسن و حسین علیهما السّلام آمد نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و حال آنکه اثر ضعف و ناتوانی در آنها ظاهر بود پس رسول خدا(ص)گریست و جبرئیل.

نازل و سوره(هل اتی)را آورد.

و در روایت عطا از ابن عبّاس اینست که علی بن ابی طالب علیه السّلام خود را اجیر نمود که یک شب باغ نخل و خرمای آن مرد یهودی را آب یاری کند به مقدار سه صاع جو.پس چون صبح شد اجرت خود را گرفت و یک سوّم آن را آرد نمود و با آن غذایی بنام حریره پخت و چون آماده شده و خواستند افطار کنند که مسکینی آمد.پس آن را باو دادند سپس برای روز دوّم ثلث دیگر را آماده ساختند و چون حاضر شد و خواستند افطار کنند یتیمی آمد و سؤال کرد.پس باو دادند و برای روز سوّم ما بقی را پختند و چون آماده شد اسیری از مشرکین آمد و سؤال کرد.پس او را خورانیدند و تمام شد نذرشان،و احدی این روایت را در تفسیرش یاد کرده.

علی بن ابراهیم(قمّی)گوید که پدرم حدیث کرد از عبد اللّه بن میمون از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام که نزد فاطمه علیها سلام جویی بود پس آن را عصیده(که قسمی از حریره باشد)ساخت و چون پخته شد و آن را در مقابل آنان گذارد و مسکینی آمد و گفت(رحمکم اللّه)پس علی علیه السّلام بر خاست و ثلث دیگر غذا را باو داد سپس اسیری آمد و گفت رحمکم اللّه پس علی علیه السّلام ثلث سوّم که باقی غذا بود باو داد و ابدا آن را نچشیدند و خدا آن آیات را نازل فرمود در بارهٔ ایشان و این فضیلت جاریست در بارهٔ هر مؤمنی که برای خدای عزّ و جل این کار را نماید و این مطلب دلالت دارد که این سوره در مدینه نازل شده است.

ابو حمزه ثمالی در تفسیرش گوید:حدیث کرد مرا ابو عبد اللّه حسن ابن حسن که این سوره تمامش مدنی است و در شأن علی و فاطمه علیهما السّلام نازل شد.

حدیث کرد ما را سیّد ابو الحمد مهدی بن نزار حسینی قاینی گفت خبر داد ما را حاکم ابو القاسم عبید اللّه پسر عبد اللّه حسکانی.گفت حدیث کرد مرا ابو نصر مفسّر گفت حدیث کرد مرا عمویم ابو حامد بطور املاء و دیکته،گفت حدیث کرد مرا ابو یوسف یعقوب بن محمّد فزاری مقری گفت حدیث کرد ما را محمّد بن یزید سلمی گفت حدیث کرد ما را زید بن موسی گفت حدیث کرد ما را عمرو بن هارون از عثمان بن عطاء از ابن عبّاس گفت اوّل چیزی که در مکّه نازل شد سوره(اقراء(۱)باسم ربک)پس از آن سورهٔ(ن و القلم)(۲)سپس مزّمل (۳)آن گاه مدّثر(۴)پس از آن(تبّت)(۵)پس(اذا الشمس کورت)بعد (سبح اسم ربک الاعلی)(۷)بعد و اللیل(۸)اذا یغشی بعد و الفجر(۹)بعد و الضحی(۱۰)بعد ا لم نشرح(۱۱)بعد و العصر(۱۲)بعد و العادیات (۱۳)بعد انا اعطیناک الکوثر(۱۴)بعد الهیکم التکاثر(بعد ا رأیت)(۱۶)- بعد کافرون(۱۷)بعد الم تر کیف(۱۸)بعد قل اعوذ برب الفلق(۱۹)بعد قل اعوذ برب الناس(۲۰)بعد قل هو اللّه احد(۲۱)بعد و النجم(۲۲)بعد عبس(۲۳)بعد انا انزلناه(۲۴)بعد و الشّمس(۲۵)بعد بروج(۲۶)بعد و التین بعد لایلاف(۲۸)بعد القارعه(۲۹)بعد قیامت(۳۰)بعد الهمزه.

(۳۱)(ویل لکل همزه لمزه)بعد ۳۲ و المرسلات بعد ۳۳ ق بعد ۳۴ لا اقسم بهذا لبلد بعد ۳۵ الطّارق بعد ۳۶-اقتربت الساعه بعد ۳۶ ص بعد ۳۷ الاعراف بعد ۳۸ قل اوحی بعد ۳۹ یس بعد ۴۰-الفرقان بعد ۴۱

الملائکه بعد ۴۳-کهیعص بعد ۴۳-طه بعد ۴۴-الواقعه بعد ۴۵ الشّعراء بعد ۴۶-النّمل بعد ۴۷-القصص بعد ۴۸-بنی اسرائیل بعد ۴۹-یونس بعد ۵۰-هود بعد ۵۱-یوسف بعد ۵۲-الحجر بعد ۵۳-انعام بعد ۵۴-و الصّافات بعد ۵۵-لقمان بعد ۵۶-القمر بعد ۵۷-سبا بعد ۵۸-الزّمر بعد ۵۹-حم المؤمن بعد ۶۰-حم السّجده بعد ۶۱-حمعسق بعد ۶۲-زخرف بعد ۶۳-دخان بعد ۶۴-جاثیه بعد ۶۵-احقاف بعد ۶۶-و الذّاریات ۶۷-غاشیه بعد ۶۸-کهف بعد ۶۹-نحل بعد ۷۰-نوح بعد ۷۱-ابراهیم بعد ۷۲-انبیاء بعد ۷۳-مؤمنون بعد ۷۴-الم تنزیل بعد ۷۵-طور بعد ۷۶-الملک بعد ۷۷-الحاقه بعد ۷۸-ذو المعارج بعد ۷۹ عم یتساءلون بعد ۸۰-النّازعات بعد ۸۱-انفطرت بعد ۸۲-انشقت بعد ۸۳-روم بعد ۸۴-عنکبوت بعد ۸۵-مطفّفین و اینها که هشتاد و پنج سوره است در مکّه نازل شد.آن گاه در مدینه نازل شد ۸۶-بقره بعد ۸۷-انفال بعد ۸۸-آل عمران بعد ۸۹-احزاب بعد ۹۰-ممتحنه بعد ۹۱-نساء بعد ۹۲-اذا زلزلت بعد ۹۳-حدید بعد ۹۴ سورهٔ محمّد(ص)بعد ۹۵-رعد بعد ۹۶-سورهٔ الرّحمن بعد ۹۷-سوره هل اتی بعد ۹۸-الطّلاق بعد ۹۹ لم یکن بعد ۱۰۰-حشر بعد ۱۰۱ اذا جاء نصر اللّه بعد ۱۰۲-النّور بعد ۱۰۳-الحج بعد ۱۰۴-منافقون بعد ۱۰۵-مجادله بعد ۱۰۶-حجرات بعد ۱۰۷ تحریم بعد ۱۰۸- جمعه بعد ۱۰۹-تغابن بعد ۱۱۰-صف بعد ۱۱۱-مائده بعد ۱۱۲ التّوبه پس این بیست و هشت سوره است که در مدینه نازل شد. (۱)

۱- ۱) مترجم گوید:در این حدیث ذکر سورهٔ فاتحه که سورهٔ حمد

و روایت کرده آن را استاذ احمد زاهد باسنادش از عثمان بن عطاء از پدرش از ابن عبّاس در کتاب ایضاح و در آن ذکر کرده که هر وقت،اوّل سوره ای در مکّه نازل میشد در مکّه آن گاه خدا آنچه میخواست در مدینه بآن سوره اضافه میفرمود.

و باسنادش از عکرمه و حسن بن ابو الحسن بصری روایت کرده که اوّل سوره ای که در مکّه از قرآن نازل شد بنا بر این ترتیب سورهٔ اقرء باسم ربک و سورهٔ ن و مزّمل تا گفته او که میگوید و آنچه در مدینه نازل شد.ویل للمطففین و بقره و انفال و آل عمران و احزاب و مائده و ممتحنه و نساء و اذا زلزلت و حدید و سورهٔ محمّد صلّی اللّه علیه و آله و رعد و رحمن و هل اتی علی الانسان،تا آخرش. (۱)

(۱)

(باشد نیست و مسلّما در اصل نسخه بوده و در این چاپها افتاده،و سوره هایی که در مدینه نازل شده در این نسخ ۲۷ سوره است و سورهٔ حمد بنا بر اینکه مدنی باشد ذکر نشده یا از قلم راوی افتاده و یا از صحّاف و بنا بر روایاتی که مصنّف بعد از این حدیث ذکر کرده از سعید بن مسیّب از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام سورهٔ فاتحه در مکّه نازل شده.

ص:۱۴۷

۱- ۱) مترجم.محمّد-رازی گوید:شأن نزول سوره دهر و آیات- مذکور را در باره خاندان رسالت بیشتر بلکه نزدیک باتّفاق از مفسّرین،و محدّثین اهل سنّت و قاطبه امامیّه نقل کرده و قبول نموده اند و هیچ کس منکر آن نیست مگر کسی که ناصبی باشد مانند سیّد قطب لعنه اللّه که در تفسیر فی ظلال القرآنش متعرضّ نشده و انکار نموده و در بعضی از موارد هم اهانت و جسارت بساحت مقدّس سیّد الموحّدین امام المتقین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصّلاه و السّلام نموده و حتّی افتراء و تهمت به آن حضرت زده خدا او را در آتش با موالیانش غاصبین و ظالمین آل محمّد علیهم السّلام محشور فرماید.آمین یا ربّ العالمین.

۱)

خلاصه از جمله افرادی که مفصّل داستان شأن نزول این سوره را در کتاب شواهد التنزیل نقل کرده عبید اللّه بن عبد اللّه معروف بحاکم حسکانی حنفی است که میگوید خبر داد ما را احمد بن ولید بن احمد به اینکه من بر او از اصلش خواندم.گفت خبر داد ما را ابو العبّاس واعظ(و یا)ابو عبد اللّه، محمّد بن فضل فحوی در بغداد در سال ۳۳۱ در قسمت رصافه بطور املاء گفت خبر داد ما را حسن بن علی بن زکریّای بصری خبر داد ما را هیثم بن عبد اللّه رمانی گفت حدیث کرد مرا علی بن موسی الرّضا علیه السّلام از پدرش و او از پدرش جعفر بن محمّد او از پدرش محمّد او از پدرش علی او از پدرش حسین او از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام گفت وقتی حسن و حسین مریض شدند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آنها عیادت کرد بمن فرمود:ای ابو- الحسن اگر برای خدا نذری میکردی جهت شفای فرزندانت امید دارم که خداوند بسبب آن نذر آنها را شفاء دهد.پس من گفتم(علیّ للّه نذر)بر من است برای خدا نذری اگر شفاء یافتند دو حبیب من از بیماریشان که سه روز روزه بگیرم.پس فاطمه هم گفت منم نذر کردم اگر فرزندانم از کسالتشان بهبودی یافتند سه روز روزه بگیرم.فضّه خادمه هم گفت منهم نذر کردم اگر آقایان من خوب شدند سه روز روزه بگیرم.پس خداوند لباس عافیت بر آنها پوشیده و شفا یافتند.و آنها در این هنگام صبح کردند که در نزد آنها چیزی از خوراکی نه زیاد و نه کم یافت نمیشد.پس آن روز را روزه گرفتند،و علی علیه السّلام آمد بازار نزد شمعون بن حانای یهودی و از او سه صاع جو قرض گرفت و آورد بخانه نزد فاطمه علیها السّلام و آن حضرت یک صاع آن را آرد کرده و خمیر نمود و پنج نان پخت و علیّ علیه السّلام نماز مغرب را با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بجا آورد.و داخل منزل شد تا افطار کند و فاطمه علیها سلام نان جو و قدری نمک نسائیده و آب خالص نزد آن حضرت گذارد،پس وقتی آمدند افطار کنند که مسکین درب منزلشان آمد و گفت السّلام علیکم یا اهل بیت محمّد.مسکین هستم از اولاد مسلمین اطعام کنید مرا خدا شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند.پس علی علیه السّلام گفت:

فاطم ذات الرّشد و الیقین یا بنت خیر النّاس،اجمعین اما ترین البأس المسکین جاء الینا جائع حزین

و باسنادش از سعید بن مسیّب از علی بن ابی طالب علیه السّلام که گفت پرسیدم از پیامبر از ثواب قرآن پس مرا خبر داد از ثواب سوره سوره های قرآن بنا بر آن طوریکه از آسمان نازل شده.و اوّل سوره ای که بر او نازل گردید در مکّه سوره فاتحه الکتاب بود آن گاه اقراء باسم ربک سپس ن تا اینکه گفت و اوّل سوره ای که در مدینه نازل گردید سوره بقرهٔ بود پس از آن انفال پس از آن آل عمران پس از آن احزاب،پس از آن ممتحنه،پس از آن نساء،پس از آن اذا زلزلت پس از آن حدید پس از آن سوره محمّد،پس از آن رعد پس از آن سورهٔ الرّحمن،پس از آن هل اتی تا آنجا که گفت.پس این سوره هایی است که در مدینه نازل شده سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود تمام قرآن یکصد و چهارده سوره است و تمام آیات آن(۶۲۳۶)ششهزار و دویست و سی و شش آیه و تمام حروف قرآن سیصد و بیست یکهزار و دویست و پنجاه حرف (۳۲۱۲۵۰)رغبت نمیکند در فرا گرفتن قرآن مگر سعادتمندها و متعهّد- قرائت آن نمیشود مگر اولیاء خدا.

(۱)

(قد قام بالباب له حنین یشکو الی اللّه و یستکین کلّ امرء بکسبه رهین ای فاطمه صاحب عقل و یقین.ای دختر بهترین تمام مردم.آیا نمیبینی مسکین بیچاره را که گرسنه و غمگین در خانه ما آمده و ناله میکند و بخدا مینالد و شکایت میکند.هر انسانی در گرو اعمالش میباشد. پس فاطمه سلام اللّه علیها در پاسخ آن حضرت گفت: امرک عندی یا ابن عم طاعه ما بی لئوم و لا ضراعه اعطیه و لا ندعه ساعه نرجو له الغیاث فی المجاعه و نلحق الاخیار و الجماعه و ندخل الجنّه بالشّفاعه پسر عمو جان فرمان شما نزد من مورد اطاعت و مرا هیچ ملامت و ناراحتی نیست.آنچه دارم او را میدهم و یک ساعت هم تأخیر نمی اندازم امید داریم

(۱)

برای دادرسی در حال گرسنگی،و ما ملحق میشویم به نیکان،و جماعت پاکان و بشفاعت پیامبر(ص)داخل بهشت میشویم پس دادند بآن سائل نانهای خود را و خوابیدند آن شب را،و جز آب خالص چیزی نچشیدند و چون صبح شد فاطمه علیها سلام صاع دوّم را آرد و خمیر و پنج قرص نان ساخت و علی علیه السّلام نماز مغرب را با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خواند و بمنزل آمد که افطار کند پس فاطمه علیها السّلام نان جو و نمک زبر و آب خالص در پیش آن حضرت گذارد و چون همگی نزدیک شدند که تناول کنند یتیمی در خانه آمد و گفت السّلام علیکم یا اهل بیت محمّد.من یتیمی از اولاد مسلمین هستم پدرم در رکاب پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در روز احد شهید شد مرا طعام دهید خداوند شما را از غذاهای بهشت اطعام کند.پس تمامی سهام خود را به یتیم دادند و گرسنه خوابیدند و جز آب خالص،چیزی نچشیدند.و چون روز سوّم شد فاطمه صاع سوّم را آرد و خمیر و پنج قرص نان پخت و آن روز هم روزه گرفتند و علی علیه السّلام نماز مغرب را با پیغمبر گذارد و داخل منزل شد تا افطار کند و فاطمه آن نانها را با نمک درشت و آب خالص حاضر نمود تا میل کند که اسیری درب خانه ایستاد و گفت السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوه مرا طعام دهید خداوند بشما طعام دهد.پس نانهای خود را باو دادند و خود گرسنه خوابیدند و جز آب چیزی نچشیدند و چون روز چهارم شد علی علیه السّلام و حسن و حسین در حالی که مانند جوجه میلرزیدند،و فاطمه و فضّه با آنها توانایی رفتن نداشتند از ناتوانی و ضعف.پس پیامبر آمده گفت بار خدایا اینها خاندان منند که از گرسنگی بخطر افتادند. پروردگار من بر ایشان رحم فرما و ایشان را بیامرز.خدایا آنها را حفظ نما و فراموششان مکن.پس جبرئیل نازل شد و گفت ای محمّد خداوند تو را سلام میرساند و میفرماید:دعاء تو را در بارۀ آنها مستجاب کردم،و آنها را سپاس میگویم و از آنها راضی هستم.و بخوان. إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً تا آنجا که گوید إِنَّ هٰذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً ..

(میگویم)سخن در این زمینه توسعه یافت حتّی نزدیک شد که از اسلوب کتاب خارج شود و چه بسا بما نسبت زیاد سخنی و اطناب بدهند، و لیکن مقصود اینست که بعض اهل تعصّب(و نواصب)طعن زده در این قصّه و گفته این سوره در مکّه نازل شده پس چگونه در بارهٔ خاندان رسالت باشد که در مدینه اطعام طعام نموده اند و استدلال بمکّی بودن سوره نمود و از روی جرأت بر خدای سبحان و دشمنی با خاندان رسالت گفته این موضوع اطعام و نزول سوره هل اتی در باره آنها ساختگی است و من دوست داشتم که حقّ واضح و آشکار گردد در این مورد و دلیلی در معنای آن وارد و پرده از عداوت و دشمنی این دشمن عنود در ادّعایش بردارم علاوه بر این چنانچه می بینی این مطلب در بر دارد سرور از پنهانی و درهای نهفته از این علمی که سبب نور آن روشن و بتابش آن روشنایی بیشتری میشود و آن معرفت و شناسایی ترتیب سوره هاست در تنزیل و منحصر بودن عدد سوره ها بطور اجمال و تفصیل بار خدایا ما را مدد نما بتأیید خودت و کمک فرما بتوفیقت(فانت الرّجاء و الامل)پس تو آرزو و امید مایی و بر فضل تو است تکیه گاه و توکّل ما.

تفسیر و مقصود:

(هَلْ أَتیٰ)

یعنی البتّه آمده (عَلَی الْإِنْسانِ) یعنی آیا نیامده بر انسان (حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ) که چیز باشد مگر اینکه (لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً) زجاج گوید:بجهت اینکه او خاک و گل بود تا در آن روح دمیده شد و بنا بر این پس هل در اینجا استفهام و مقصود بآن تقریر است.

جبائی گوید:و آن تقریر است بنا بر لطیف ترین وجوه و تقدیرش این است:ای آنکه منکر صانع و قدرت اویی آیا بر تو نگذشته(یا نیامده)حسن و

قتاده و سفیان و جبائی گفته اند:زمانهایی که چیز ذکر شدنی نبودی سپس ذکر شدی و هر کس در ذات و باطن خودش میداند که موجودی نبود سپس بوجود آمد.پس در این موضوع اندیشه و فکر کرد میفهمد که برای او صانعی بوده که او را بوجود آورده و خالقی که او را ایجاد و احداث نموده و مقصود به انسان هم آدم علیه السّلام اوّل کسی است که بنام آدم مرسوم گشته.

ابی مسلم گوید:مقصود از این انسان تمام انسانهاست و الف و لام برای جنس است.

و بعضی گفته اند:که گذشت بر آدم علیه السّلام چهل سال که نبود- چیز مذکوری نه در آسمان و نه در زمین بلکه یک جسد و کالبد افتاده از گل بود پیش از آنکه روح در آن دمیده شود. (۱)

عطاء از ابن عبّاس روایت کرده که خدا آدم را ایجاد کرد بعد از یکصد و بیست سال.

عیاشی باسنادش از عبد اللّه بن بکیر از زراره روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت باقر علیه السّلام از سخن خدا (لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً) فرمود چیزی بود ولی یاد شدنی نبود.و نیز باسنادش از سعید حدّاد از حضرت

۱- ۱) مترجم گوید:کلمه حین مانند ساعت و عین معانی عدیده و اطلاقات متعدّده دارد و در فهمیدن آن دانایان یکسان نیستند و شاهد بر این مصاحبه شگفت انگیز است که ابو الفتوح رازی در تفسیرش ج ۱ ص ۱۳۷ نقل نموده و ما عینا آن را برای دوستان مینگاریم.میگوید مرد عربی در عصر ابو بکر نزد وی آمد و گفت من نذر کرده ام که یک(حین)با عیال خود سخن نگویم.اکنون تکلیف من چیست و تا چه مدّتی با وی نباید حرف بزنم.ابو بکر گفت باید تا قیامت با وی حرف نزنی زیرا خداوند در قرآن میفرماید: وَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلیٰ حِینٍ .برای شما در روی زمین قرارگاه و متاع است تا روز قیامت(اعراف-

باقر علیه السّلام روایت نموده که گفت مذکور در علم بود ولی در آفریده ها نبود و عبد الاعلی مولی آل سام از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام مثل آن را روایت نموده و از حمران بن اعین روایت کرده که گفت پرسیدم از آن حضرت که فرمود چیز تقدیر شده بود ولی چیزی موجود نبود.و در این دلالت است بر اینکه معدوم معلوم است اگر چه مذکور نباشد و معدوم را هم چیز مینامند.پس وقتی انسان حمل بر جنس انسانی شد پس مقصود اینست که او پیش از ولادتش معلوم نیست و معروف و یاد شده نیست که او کیست و باو چه اراده شده،بلکه

(۱)

(آیه ۲۴)چون مراد از حین در این آیه قیامت است. اعرابی از جابر خاست و به نزد عمر بن خطّاب رفت و از او نیز همین سؤال را نمود.عمر گفت تا چهل سال باید با عیالت سخن نگویی.زیرا خداوند در قرآن فرموده: (هَلْ أَتیٰ عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً) چون این نشان میدهد که حضرت آدم چهل سال بین آب و گل بوده است. (سورهٔ دهر آیه ۱). اعرابی سپس به نزد عثمان رفت و همان سؤال کرد.عثمان گفت: تا یک سال باید از سخن گفتن با عیالت خود داری کنی،زیرا خداوند در قرآن میفرماید: تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها (سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۲۵)چون میوهٔ درختان در ظرف یک سال حاصل میشود. اعرابی آن گاه بخدمت(امیر المؤمنین)علیه السّلام شرفیاب شد و سؤال خود را عرضه داشته.حضرت فرمودند چنانچه در شب نذر کرده ای باید تا صبح از سخن گفتن با عیالت خود داری کنی،و هر گاه در روز نذر نموده ای باید تا شب از این عمل پرهیز نمایی زیرا خداوند در قرآن فرموده (فَسُبْحانَ اللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ) (سوره روم آیه ۱۷)پس منزّه است خدا هنگامی که شام میکنید و منزّه است خدا هنگامی که صبح میکنید.اعرابی از این جواب شاد گردید،و در حالی که میگفت «اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ» سورهٔ انعام آیهٔ ۱۲۴-از خدمت حضرت روانه گردید.

معدوم بود سپس در صلب پدرش بوجود آمده پس از آن در رحم مادرش تا وقت ولادتش. و بعضی گفته اند:مقصود از آن علماء و دانشمندان اند زیرا آنها یاد نمیشدند پس خداوند سبحان آنها را بعلم در میان خواصّ و عوام مردم حیات و مماتشان مذکور ساخت. (۱)

عمر بن خطّاب شنید مردی را که این آیه را قرائت میکرد.پس گفت ای کاش آدمی بر آن حالی که اوّل بود که مذکور نبود باقی بود نمیزائید.و تولید مثل نمیکرد.و فرزندان او مبتلا نمیشدند.سپس خدای سبحان گفت (إِنّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ) یعنی فرزندان آدم علیه السّلام را (مِنْ نُطْفَةٍ) یعنی از آب مرد و زن که از آن فرزند بوجود میآید (أَمْشاجٍ) ابن عبّاس و حسن و عکرمه و مجاهد گفته اند.یعنی مخلوط از آب مرد و آب زن(که در اصطلاح طبّی جدید اسپر میگویند)در رحم پس هر کدام از این دو آب بر دیگری غالب شود شبیه به او گردد (۲).

قتاده گوید:امشاج بمعنی اطوار است یعنی حالات مختلفه یک وقت بصورت نطفه و بعد بصورت علقه و بعد مضغه و بعد عظام تا اینکه انسانی میشود

۱- ۱) مترجم گوید:حضرت علی امیر المؤمنین علیه السّلام اشاره به همین موضوع فرموده در بیانش. هلک خزّان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدّهر اجسادهم مفقوده و اعیانهم فی القلوب موجوده .توانگران و مال داران- هلاک شوند امّا علماء مادامی که روزگار باقیست آنها هم باقی هستند بدنهای آنها از دیده ها مفقود ولی اعیان و آثار آنها در دلها موجود است.
۲- ۲) یعنی اگر آب مرد زیادتر باشد فرزند شبیه به پدر و یا عصبه پدری عمو و عمه شود و اگر آب زن فزونی کند فرزند شبیه بمادر و عصبه مادری،دایی و خاله شود.

(مترجم گوید:در جای دیگر فرموده) (وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً) .

مجاهد و ضحّاک و کلبی گفته اند:مقصود اختلاف رنگهای نطفه است.

پس نطفه مرد سفید و سرخ و نطفه زن سبز و زرد است.پس آن رنگ های مختلف است.و از ابن عبّاس نیز همین روایت شده است.

حسن گوید:نطفه مخلوط شود بجای حیض و وقتی زن حامل و آبستن شد دیگر حیض منقطع شود.

ابن مسعود گوید:امشاج آن رگهای(موئین است)که در نطفه است.

و بعضی گفته اند:امشاج.عبارت از طبیعتهائیست که در انسانست از حرارت و برودت و یبوست و رطوبت.خداوند آنها را در نطفه قرار داده سپس خدا آن را بنیه حیوانی معتدل الاخلاط نمود آن گاه در آن روح حیاتی دمید از آن برای چشم و گوش قرار داد (فَتَبارَكَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ) و این است سخن او که فرمود: فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً .پس او را شنوا و بینا نمودیم.

قول او (نَبْتَلِيهِ) یعنی او را امتحان و آزمایش میکنیم بآنچه که او را از افعال سخت (چون روزه در تابستان)تکلیف نمائیم تا ظاهر شود اطاعت یا نافرمانی او و او را پاداش دهیم بجهت این اعمال.

فرّاء گوید:یعنی (فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً) او را شنوا و بینا گردانیدیم تا آزمایش کنیم،یعنی او را متعهّد سازیم و امر و نهی باو کنیم.و مقصود اینست که ما باو دادیم آلت شنوایی و بینایی تا متمکّن از شنیدن و دیدن و معرفت تکالیف و وظائف شود.

(إِنّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ)

یعنی بیان نمودیم برای او راه را و تعیین کردیم برای او دلیل ها را و روشن ساختیم جهت او علّت را تا متمکّن از شناخت حق و باطل شود.

ص:۱۵۵

قتاده گويد:آن راه خوب و بد است.و بعضى گفته اند سبيل راه شناخت دينيست كه بوسيله آن بثواب ابدى ميرسند و لازمست هر مكلّف آن را به پيمايد و آن دليلهاى عقلى و شرعيست كه شامل تمام مكلّفين است.

(إِمّٰا شٰاكِراً وَ إِمّٰا كَفُوراً)

فرّاء گويد:يعنى اگر سپاس گويد و اگر ناسپاسى نمايد بر پاداش و كيفر مجازات رسد زجاج گويد:يعنى اختيار نمايد يا سعادت و يا شقاوت را و مقصود اينكه يا بحسن اختيارش شكر و سپاس خدا را اختيار كند و اعتراف بنعمتهاى او نمايد.پس بحق برسد و يا اينكه(بسوء اختيارش) نعمتهاى خدا را كفران و انكار كند احسان خدا را پس گمراه از راه صواب،و حقّ شود.پس هر كدام را اختيار نمود پاداش داده شود بجهت آن و اين نظير كلام اوست كه ميگويد:فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر هر كس بخواهد ايمان آورد و هر كس بخواهد كفران نمايد.و در اين آيه دلالت است بر اينكه خداوند تمام خلقش را هدايت و راهنمايى كرده براى اينكه لفظ عام است آن گاه بيان فرمود آنچه را كه براى كافرها آماده ساخته و گفت (إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ) يعنى مهيّا نموديم بعنوان پاداش و كيفر كردار كفر و عصيانشان (سَلاٰسِلَ) يعنى در دوزخ چنانچه در سورهٔ ديگر فرمود (فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهٰا سَبْعُونَ ذِرٰاعاً) (وَ أَغْلاٰلاً وَ سَعِيراً) آتش بر افروخته اى كه بوسيلهٔ آن آنها را عذاب و عقوبت نمائيم در آن آن گاه ياد فرمود آنچه براى سپاس گزاران،و مطيعين آماده نموده و گفت:

(إِنَّ الْأَبْرٰارَ)

جمع برو آن كسيست كه خدا را اطاعت و كارهاى خوب نمايد.

حسن گويد:ايشان كسانى هستند كه مورچه اى را اذيت نميكنند و

شرّ و بدی را دوست ندارند.

و بعضی گفته اند:آنها افرادی هستند که حقوق واجبه و مستحبّه را اداء میکنند.و تمام خاندان رسالت علیهم السّلام و موافقین و طرفداران- آنها و بسیاری از مخالفین ایشان اتّفاق کردند که مراد از ابرار علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام است.و آیه مزبور و آیات بعد از آن متعیّن است که در بارهٔ آنها نازل شده.و نیز اجماع و اتّفاق کلّ است که ایشان ابرار هستند ولی غیر ایشان مورد خلاف است. (۱)

(یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ)

یعنی ظرفهایی که پر از شراب بهشتی است (کانَ مِزاجُها) یعنی طبیعت آن (کافُوراً) عطاء و کلبی گویند:آن چشمه ای است

ص: ۱۵۷

۱- ۱) مترجم گوید:مناسب دیدم در اینجا حدیث هشام بن حکم را در فضیلت علی علیه السّلام از نظر حضرات اهل سنّت نقل نمایم.شیخ بزرگوار مفید در کتاب اختصاص ص ۹۶ میگوید:احمد بن حسن گفت حدیث کرد برای ما عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی گفت هارون الرّشید لعنه اللّه.به جعفر بن یحیی برمکی گفت دوست دارم مناظره اهل کلام را بطوری که مرا نبینند بشنوم که هر چه میخواهند بی پرده و تقیّه بآن استدلال کنند پس جعفر دستور داد علماء مناظره در خانه او حاضر شوند و هارون هم در جایی نشست که سخن آنها را می شنید و او را نمی دیدند پس جمع شدند و منتظر شدند،تا هشام بن حکم بیاید و هشام وارد شد در حالی که پیراهن کوتاهی بر تن داشت و شلواری که تا نصف ساق پای او بود و بهمه سلام کرد و برای جعفر تشخّص و امتیازی قائل نشد.پس یک نفر از آنها گفت چرا علی علیه السّلام را بر ابو بکر ترجیح و تفضیل دهید و حال آنکه خداوند میفرماید: (ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنا) دوّمی از آن دو نفر که در غار بودند وقتی که برفیقش میگفت محزون مباش خدا با ماست. هشام گفت بگو آیا حزن و غصّه ابو بکر در این موقع برای رضای خدا بود

-

(۱)

یا نه.آن شخص ساکت شد.هشام گفت اگر پنداری برای رضای خدا بوده پس چرا پیامبر خدا او را منع فرمود (لاٰ تَحْزَنْ) آیا از اطاعت و رضای خدا او را نهی فرمود.و اگر گمان کنی که برای خود بود بدون رضای خدا. پس چرا افتخار کنی بچیزی که برای رضای خدا نبوده و البته میدانی که خداوند تبارک و تعالی چه فرموده وقتی گفت (فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَی-الْمُؤْمِنِينَ) یعنی(در سورهٔ فتح نزول سکینه بر پیامبر و بر مؤمنین فرمود)ولی در اینجا گفت (فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) یعنی فقط بر پیامبرش نزول سکینه نمود و بر ابی بکر نکرد چون مؤمن نبود. ۱-و لکن شما خودتان گفته اید و باور دارید و عموم اهل سنّت هم گفتند که بهشت مشتاق چهار نفر است ۱-علی ۲-مقداد ۳-عمّار ۴-ابی ذر غفاری.پس می بینیم که صاحب ما علی علیه السّلام داخل در این چهار نفر است و ابو بکر شما نیست.پس صاحب ما بر صاحب شما از این جهت فضیلت و برتری دارد. ۲-شما خودتان گفتید و عموم اهل سنّت هم گفتند و ما هم می گوییم که مدافعین از اسلام(در عهد رسول خدا در جنگ احد)چهار نفرند ۱ علی ابی ابی طالب ۲ زبیر بن عوام ۳ ابو دجّانه انصاری ۴ سلمان فارسی پس می بینیم که صاحب ما در این چهار نفر داخل است ولی ابو بکر صاحب شما نیست.پس صاحب ما بر صاحب شما ترجیح و برتری از این جهت دارد. ۳-و شما گفتید و ما هم گفتیم و همهٔ مردم هم گفته اند که قرّاء(اوّلیه)چهار نفرند ۱-علی بن ابی طالب(ع)۲-عبد اللّه بن مسعود ۳-ابیّ بن کعب ۴-زید بن ثابت.پس می بینیم که صاحب ما در اینها داخل و صاحب شما نیست.پس صاحب ما علی علیه السّلام فضیلت بر صاحب شما دارد. ۴-شما گفتید و ما هم گفتیم و همه مردم هم میگویند که مطهّرون و پاکان از آسمان چهار نفرند:۱-علی بن ابی طالب ۲-فاطمه ۳-حسن ۴-حسین علیهم السّلام.پس می بینیم که صاحب ما داخل در این چهار نفر است در این فضیلت ولی صاحب شما ابو بکر نیست.پس ما از این جهت صاحب خود را بر صاحب شما تفضیل و ترجیح دادیم. ۵-شما گفتید و ما هم گفتیم و عامّهٔ مردم هم میگویند (إِنَّ الْأَبْرٰارَ)

در بهشت و فرّاء هم همین را اختیار کرده و دلالت میکند بر این معنی گفته او عینا و آن مانند تفسیریست برای کافور.

مجاهد و مقاتل گفته اند:کافور چیزی است که بوی خوشی دارد یعنی چشمه ای که ممزوج و آمیخته با بوی کافور است و مثل کافور دنیا نیست.

قتاده گوید:آمیخته بکافور و سر بسته بمشک خواهد بود.ابن کیسان گوید:یعنی خوشبو بکافور و مشک و زنجبیل است.

(عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ)

چشمه ای که مینوشند از آن بنده گان خدا ابن عبّاس گوید:یعنی اولیاء خدا یعنی این شراب از چشمه ای است اولیاء اللّه مینوشند و اختصاص به عباد اللّه دارد از جهت تشریف و بزرگداشت آنها فرّاء گوید.نوشیدن آن و نوشیدن از آن در معنی یکیست چنانچه میگویند:

سخن گفتم بسخن خوبی و سخن نیکویی.

عنتره شاعر گوید:

شربت بماء الد حرضین فاصبحت

عسرا علی طلاّ بک ابنه مخزم

(۱)

(-(شاهد مترجم از این حدیث این جمله است)چهار نفرند ۱ علی بن ابی طالب ۲-فاطمه ۳ حسن ۴ حسین.پس میبینم که صاحب ما داخل است در این گروه ابرار و صاحب شما ابو بکر نیست.پس ما صاحب خود را بر صاحب شما از این جهت فضیلت و برتری میدهیم ۶-شما گفتید،و ما هم می گوییم و عامّه مسلمین هم میگویند،که شهیدان چهار نفرند ۱-علیّ بن ابی طالب ۲-جعفر بن ابی طالب ۳-حمزه بن عبد المطّلب ۴-عبیده بن حارث بن عبد المطّلب.پس میبینم که صاحب ما علی داخل در این گروه شهیدانست و صاحب شما ابو بکر نیست.پس ما صاحب خود علی علیه السّلام را از این جهت بر صاحب شما تفضیل میدهیم.پس هارون در غضب شد و پرده

آشامیدم از آب دحرضین و صبح کردم در حالی که ای دختر مخرم مشکل بود یا بنده گان تو کنایه از اینکه روز سختی بود.

و فرّاء گفته:

شربن بماء البحر ثم ترفّعت

متی لجج خضر لهنّ نشیج

آشامیدند زنها از آب نهر بزرگ یا دریا آن گاه بالا پریدند هنگامی که موج های متحرّک برای آنها ایجاد صدا و ناله کرده بود.

(یُفَجِّرُونَهٰا تَفْجِیراً)

مجاهد گوید:یعنی این چشمه آنها را هر جا که میخواستند از منازل و قصورشان میبرد.

و التّفجیر:شکافتن زمین است بجریان آب گوید:و نهرهای بهشت جاریست بدون داشتن گودی و شیب پس هر وقت مؤمن اراده میکند،که نهری جاری سازد خطّی میکشد پس از آن موضع آب میجوشد و بدون زحمت جاری میشود.آن گاه توصیف فرمود:خدای سبحان گروه ابرار را و گفت:

(یُوفُونَ بِالنَّذْرِ)

مجاهد و عکرمه گفته اند:یعنی آنان در دنیا به این صفت بودند که وفا بنذر و عهد خود مینمودند و ایفاء بنذر اینست که آنچه نذر کرده برای آن انجام دهد و وقتی نذر طاعت و عبادتی نمود آن را تمام کند و وفای بآن نماید.

قتاده گوید:یعنی تمام کنند آنچه را که از واجبات خداوند بر آن واجب

(۱

(-را حرکت داد.جعفر دستور داد فورا مردم خارج شوند چون احساس خطر کرد.پس مردم با بیم و هراس بیرون رفتند و هارون وارد مجلس شد و گفت کی بود این مناظر ای پسر زن بد نام.بخدا تصمیم گرفتم او را بکشم،و بعد بآتش بسوزانم..

کرده بود.

(وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً)

یعنی میترسند روزی را که شرّ آن فاش و پراکنده و تمام جهات را احاطه کرده و عذاب را شرّ نامیده برای اینکه خیری در آن برای اهل عقاب نیست گر چه در ذات و حقیقت خود نیکو باشد برای اینکه مستحقّ و شایسته این عذاب بوده است.

و بعضی گفته اند:مراد بشرّ در اینجا موارد هول و ترس روز قیامت،و سختی های آنست.

(وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلیٰ حُبِّهِ)

یعنی اطعام طعام میکنند با حبی که بر طعام انحصاری خود دارند.یعنی میخورانند طعام موجود و منحصر خود را با نیاز شدیدی که بر آن دارند.خداوند سبحان آنها را توصیف فرموده بایثار و مقدّم داشتن دیگران بر خودشان (وَ یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ- خَصاصَةٌ) دیگران را بر خود اختیار میکنند و مقدّم میدارند گر چه اختصاص،به خودشان داشته باشند.ابو سعید خدری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حدیث نموده که فرموده هیچ مسلمانی نیست که مسلمانی را مهمان نمود در گرسنگی و اطعام نماید مگر آنکه خدا او را از میوه های بهشت اطعام نماید،و نیست مسلمانی که مسلمانی را از برهنگی بپوشاند مگر آنکه خداوند او را از لباسهای بهشت بپوشاند و کسی که در تشنگی مؤمنی را سیراب کند خدا او را از شربتها و آب های سر بسته بهشتی سیراب کند.

ابن عبّاس گوید:یطعمون یعنی اطعام طعام میکنند با میل مفرط و محبّتی که بآن دارند و بعضی گفته اند هاء حبّه کنایه از خدای تعالی است یعنی اطعام طعام میکنند برای حبّ خدا. (۱)

ص:۱۶۱

۱- ۱) مترجم گوید:و هذا هو الحق که مراد از ضمیر و هاء حبّه خدای

(مِسْكِيناً)

يعنى مستمندى كه چيزى براى او نيست. (وَ يَتِيماً) او از اطفاليست كه برايش پدرى نيست يعنى مرده است يا كشته شده (وَ أَسِيراً) و قتاده گويد آن كسى است كه از بلاد مشركين گرفته شده باشد.مجاهد،و سعيد بن جبير گفته اند كه آن محبوس و زندانى از اهل قبله است.و برخى گفته اند كه مراد از اسير زنست.

(إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ)

يعنى براى طلب رضاى خدا خالصا للّه و خالص از رياء و طلب پاداش.و آن قول اوست (لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً) ما از شما نه پاداشى ميخواهيم و نه سپاسى.شكور مصدر است مانند قعود و جلوس.

سعيد بن جبير و مجاهد گفته اند:آنها اين مطلب را بزبان نياوردند و لكن خداوند سبحان دانست آنچه در دل آنها بود پس ستايش نمود آنها

۱)

(سبحان باشد.بقرينه آيات بعد إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً .علاّمه طباطبائى هم در الميزان اين قول را نقل كرده و گفته يطعمون الطّعام حبّا للّه لا طمعا فى الثّواب.اطعام طعام ميكنند براى- محبّت بخدا نه بطمع ثواب و گر چه ايشان اين قول را ردّ ميكنند براى توضيح و بيان خدا در آيۀ بعد كه ميفرمايد إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ .ميگويم بنا بر مبناى خود ايشان تفسير آيه به آيه.آيه مذكور تفسير حبّه را مينمايد.يعنى بمحبّت خدا اين كار را ميكنم.مضافا اينكه ما ميدانيم خاندان رسالت اصلا محبّت و علاقه اى بدنيا و ما فيها ندارند تا چه رسد بمختصر طعامشان.اگر كسى بگويد چه مى گويى در بارۀ اين آيه لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّى تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ .هرگز بمقام نيكويى نخواهيد رسيد تا اينكه از آنچه دوست داريد انفاق كنيد.خواهيم گفت اوّلا اين براى عموم افراد است آنها در سطح بالاتر هستند و ثانيا آنها انفاق ميكنند جان خود و از جان عزيزتر خود را كه دوست دارند مثلا حضرت حسين عليه السّلام فرزند گرام خويش على اكبر را جلوتر از همه بميدان شهادت ميفرستد.

را برای خلوصشان تا اینکه رغبت پیدا کند در انفاق و اطعام خالصانه هر کس که بخواهد و مقصودشان اینست که ما باین اطعام مطالبه تلافی و جبران در این دنیا نمیکنیم و انتظار و توقّع سپاس گویی شما را هم نزد مردم نداریم بلکه ما برای خدا اطعام نموده ایم.

(إِنّٰا نَخٰافُ مِنْ رَبِّنٰا يَوْماً)

یعنی عذاب روزی که (عَبُوساً) یعنی روز سختی که چهره ها در آن گرفته و زشت میشود.آن روز توصیف بعبوس کرده،برای سختی و شدّتی که در آن روز هست و این مانند یوم صائم و لیل قائم است.

ابن عبّاس گوید:کافر در آن روز چنان گرفته و عبوس میشود که جاری میشود از میان دو چشمش عرقی مانند قطران مس آب شده از شدّت حرارت.

(قَمْطَرِيراً)

ابی عبیده و مبرّد گویند:یعنی دشوار و سخت.حسن گوید:سبحان اللّٰه چه قدر نامش شدید است و آن از اسمش سخت تر است قتاده گوید:قمطریر آنست که چهره ها را ترس و پیشانیها و میان دیده ها را از شدّت ناراحتی قبض میکند.

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱۱ تا ۲۲]

اشاره

فَوَقاهُمُ اَللّهُ شَرَّ ذٰلِکَ اَلْیَوْمِ وَ لَقّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً (۱۱) وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَریراً (۱۲) مُتَّکِئِینَ فِیها عَلَی اَلْأَرائِکِ لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً (۱۳) وَ دانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِیلاً (۱۴) وَ یُطافُ عَلَیْهِمْ بِآنِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَکْوابٍ کانَتْ قَوارِیرَا (۱۵) قَوارِیرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِیراً (۱۶) وَ یُسْقَوْنَ فِیها کَأْساً کانَ مِزاجُها زَنْجَبِیلاً (۱۷) عَیْناً فِیها تُسَمّی سَلْسَبِیلاً (۱۸) وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً (۱۹) وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً (۲۰) عالِیَهُمْ ثِیابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً (۲۱) إِنَّ هٰذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً (۲۲)

ص: ۱۶۴

ترجمه:

۱۱-پس خدای تعالی ایشان را از بدی آن روز نگاهدارد و ایشان را (در قبال ترش رویی کافران و بیم گنهکاران)تازه رویی و شادمانی پیش آرد.

۱۲-و برای آنکه شکیبا شدند بهشتی و جامه ابریشمی بایشان پاداش دهد.

۱۳-در حالی که در آن بهشت بر تختهای آراسته تکیه کننده گان باشند که در آن بهشت آفتاب و سرمایی نبینند.

۱۴-در حالی که سایه های درختان بهشت بر ایشان نزدیکست و چیدن میوه هایش سهل و آسان است.

۱۵-و جامهایی از نقره و کوزه هایی بزرگ بیدسته که مانند شیشه- باشند دور ایشان میگردانند.

۱۶-آبگینه هایی از نقره که ساقیان آن ظرفها را(فرا خور سیرابی بهشتیان)اندازه کرده اند اندازه کردنی(دقیق).

۱۷-و در بهشت نوشابه ای بایشان بنوشانند که زنجبیل بهشت به آن آمیخته شده باشد.

۱۸-(و آن زنجبیل)چشمه ایست در بهشت آن سلسبیل نامیده شده است.

۱۹-و کودکانی که(بهیئت کودکی)همیشه میمانند دور ایشان- میگردند چون بنگری ایشان را آنها(از صفای رنگ)مروارید پراکنده(یا از صدق ریخته)شده پنداری.

ص :۱۶۵

۲۰-و چون به بهشت دیده افکنی نعمتی بسیار و ملکی بزرگ را می بینی.

۲۱-در حالی که بر اندام ایشان جامه های حریر سبز و استبرق باشد و بدستبندهایی از سیم آراسته شوند و پروردگارشان نوشابه ای پاک بایشان بنوشاند.

۲۲-آری این کرامتها شما را است پاداش و کوشش شما پسندیده شده است.

قرائت:

شعبی و عبید بن عمیر(قدّروها)بضمّ قاف ولی مشهور(قدّروها)به فتح قاف قرائت کرده و اهل مدینه و حمزه(عالیهم)بسکون یاء و دیگران- (عالیهم)بفتح یاء و اهل بصره و ابو جعفر و ابن عامر(خضر)برفع(و استبرق) بجرّ.و ابن کثیر و ابو بکر(خضر)بجرّ(و استبرق)برفع.و نافع و حفص هر دو را برفع و حمزه و کسایی و خلف هر دو را بجرّ قرائت کرده اند.

دلیل:

کسی که قدّروها بفتح خوانده معنایش اینست در خاطر و دل خودشان اندازه کردند.پس همانطور که پیش بینی کردند و اندازه گرفتند آمد.و کسی که بضمّ قرائت کرد اینطور خیال کرده که این برای ایشان اندازه شده یعنی خدا بر ایشان تقدیر کرده و اندازه گرفته.

ابو علی صاحب تفسیر گوید:ضمیر در(قدّروها)یا برای دختران بهشتی است و یا برای ملائکه.یعنی اندازه گرفتند بر پروردگارشان که نه

ص :۱۶۶

چیزی کم شود و نه زیاد.و آنکه قدّروها بضمّ خوانده پس او باین معنی اراده کرده و لفظ آن قدّروا علیها.پس جار را حذف کرده چنانچه از قول شاعر در شعر حذف شده است.

کانّه واضح الاقراب فی لقح

اسمی بهنّ و عزّته الاناصیل

شاهد این بیت کلمه عزّته است که عزّه علیه الاناصیل بوده و(علی حرف جرّ از آن حذف شده پس وقتی حرف جار حذف شد فعل متّصل شد و همین طور قول خدا(قدّروها)مگر اینکه معنی چنین است تقدیر شد بر ایشان یعنی بر پروردگارشان.پس وارونه شد چنانچه گوید:

لا تحسبنّ دراهما سرقتها

تمحو مخازیک الّتی بعمّان

گمان مکن که درهم هایی که دزدیدی محو و نابود میکند رسواییها،و کارهای زشتی که در عمّان کردی و بنا بر این تأویل میشود قول خدا که میفرماید (مٰا إِنَّ مَفٰاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ) و مانند اینست آنچه ابو زید حکایت کرده(اذا طلعت الجوزاء او فی العود فی الحرباء)وقتی ستاره جوزاء طلوع کرد عود در حرباء اشراف میکند.

و کسی که عالیهم بنصب یاء خوانده محتمل است بدو جهت باشد (۱) حال باشد و(۲)ظرف و امّا حال ممکن است که عامل در آن یکی از دو چیز باشد (۱)لقاهم(۲)جزاهم و مانند آنست در حال بودن (مُتَّكِئِينَ فِيهٰا عَلَى الْأَرٰائِكِ) .

پس اگر بگویی چرا متّکئین صفت جنّت نباشد و حال آنکه ذکر آن،در جنّت شده.

گفته شود این جایز نیست آیا نمیبینی که اگر اینطور باشد هر آینه لازم

ص :۱۶۷

آیـد ترا که ضـمیری که در اسم فاعل است از جهت اینکه صـفت جنّت است ظاهر باشد و حال آنکه فعل برای آن نیست.پس وقتی جایز نشـد حال خواهـد بود و همین طور است آیه (وَ دٰانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلاٰلُهٰا) مگر اینکه در این آیه دو امر جایز است(۱)حال باشد(۲)منصوب بنا بر مفعول به بودن باشد و معنا چنین باشد(و جزاهم جنّه و حریرا)پاداش ایشان بهشت و ابریشم بهشتی است یعنی پوشـیدن حریر و ابریشم بهشتی و داخل شـدن بهشت و نزدیک بودن سایه های بهشتی بر آنها.و بنا بر این فرض مانند آیه (وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ است)برای کسی که بترسد از مقام و عظمت پروردگارشان دو بهشت است.

پس اگر حمل بر این نکردی و گفتی که عارض میشود در آن واداشـتن صفت را جای موصوف و حال آنکه این در کلامشان مطرح نیست،و وقتی حمل بر حالیت کردی میشود مانند آنچه عطف کردی قول او(متّکئین وَ دٰانِیَةً عَلَیْهِمْ) را و همچنین (عٰالِیَهُمْ ثِیٰابُ سُندُسٍ) معطوف است بنا بر اینکه- منصوب بر حالیت باشـد،پس ثیاب سـندس مرفوع باسم فاعل و ضـمیر بر میگردد به صـاحب حال از قول خـدا(عالیهم)و بنا بر قرائت اعمش که قرائت نادر و کم است(عالیتهم)و بمنزله قول او(خاشـعا ابصارهم) و (خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ) میباشد.

و کســی کـه آن را ظرف قرار داده و عـالی را بمعنی فـوق گرفتـه آن را جـاری مجرای فـوق دانســته در ایـن مطلـب.و کســی که(عـالیهم)بسـکون یـاء قرائت کرده آن را مبتـداء و ثیاب سـندس را خبر آن و عالیهم مبتـداء در محل جماعت میشود چنانچه خبرهم جماعت میشود.و گاهی هم اسم فاعل در جای جماعت آمده است.

ص :۱۶۸

شاعر گوید:

الا انّ جیرانی العشّه رائح

دعتهم دواع من هوی و منادح

بدانید که همسایه های من امشب حرکت میکنند و موجب کوچیدن- آنها هوای بهتر و زمینهای وسیع تر است و در قرآن آمده (مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ) . (فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا) پس گویا از جهتی که بمعنای مصدر قرار داده آن را مفرد آورده از قبیل گفته او.که میگوید(و لا خارجا عن فی زور کلام)و گاهی جامل و باقر گفته اند و قصد کرده اند کثرت را و بصیر نحوی ملقّب به جامع العلوم اشکال بر او کرده این کلام را و باو نسبت بد فکری را داده و گفته (عالیهم)بسکون یاء صفت ولدان و پسران بهشتی است.یعنی دور ایشان میگردد پسرانی که بالای ایشان لباس سندس است پس ثیاب رفع داده سندس را باسم فاعلی که صفت است بر موصوف.

ابو علی گوید بتوفیق خداوند میگویم:که من میبینم چنانچه بینش- این فاضل بیمار و علیل است نظرش هم بی مورد و مختل است.پس ابو علی را مبتلا به بیماری خود دانسته و نظری بپایان این آیه نکرده که خداوند سبحان میفرماید (وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً) سپس عقب آن فرمود إِنَّ هٰذا كانَ لَكُمْ جَزاءً پس بشناسد که ضمیر در(عالیهم)همان ضمیر در(سقاهم)و آن ضمیر مخاطبین در(لکم)است.و این ضمیر ممکن نیست که بر گردد مگر به ابراری که جزاء داده شده و مثابند نه پسران جاودانی که خود از جمله ثواب و پاداش ایشان است.بار خدایا سپاس و شکر تو راست بر تأیید و توفیقت.

برگشتیم بسخن ابو علی:گوید و بنا بر قیاس گفته ابو الحسن(اخفش) جایز است در(قائم اخواک)و عمل کردن اسم فاعل عمل فعل را و گر چه اعتماد

ص :۱۶۹

بر چیزی هم نکند.که (ثِیابُ سُندُسٍ) مرفوع بعالیهم باشد و مفرد بودن عالیا برای این باشد که فعل مقدّم است.

ابو علی گوید:و بهتر قرائت آنست که گفته خضر را برفع و استبرق بجرّ است بجهت اینکه خضرا تمام صفت برای تمام موصوف و آن ثیاب است و امّا استبرق مجرور است از جهت اینکه جنس است که ثیاب بآن اضافه شده- چنانچه به سندس اضافه شده مثل اینکه میگویند لباس خز و کتان و غیره و بر این دلالت میکند قول خدا وَ یَلْبَسُونَ ثِیاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ . و کسی که خضر و استبرق هر دو را بجرّ قرائت کرده پس او جرّ داده خضر را که آن جمع بر سندس برای اینکه معنایش اینست که این لباس از این جنس است.و ابو الحسن(اخفش)اجازه داده توصیف این اجناس را بجمع پس گفت:می گویی اهلك النّاس الدّینار الصّفر و الدّرهم البیض مردم را نابود میکند دینار زرد و درهم سفید(طلا و نقره)بنا بر تقبیح و توبیخ آنها باین کار.

و کسی که استبرق را مرفوع خوانده قصد کرده استبرق را عطف بر ثیاب کند مثل اینکه گفته ثیاب استبرق پس مضاف که ثیاب باشد حذف نموده،و استبرق را جای آن قرار داده چنانچه وقتی تو می گویی بر اوست خز یعنی بر اوست لباس خزّ نه اینکه بر دوش او حیوانیست که نامش خز و سنجاب است و بنا بر همین معناست قول شاعر که گفت:

کانّ خزّا تحته و قزّا

و فرشا محشوه أوزّا-

گویا زیرا و پوست خز و ابریشم و فرشهایی است که پر از پر قو و مرغابیست.

لغت:

الوقایه:بمعنی حفظ و منع از اذیّت.وقاه یقیه وقایه و وقاه توقیه.

ص:۱۷۰

نگهـداشت او را و نگه میدارد او را نگهداشـتنی.رؤبه گوید:(انّ الموقی مثل ما وقیت)و از اوست اتقاه و توقاه و اصل شـر ظهور پس آن ظهور ضـرر و زیانست و از این بابست(شـررت الثّوب)وقتی که خورشـید یا باد آن را ظاهر سازد گفت(و حتّی اشـرت بالا کف المصاحف)و ظاهر نمودم و از آنست شرر الفار به جهت ظهور آن به پرانیدن آن.

النّضره:رنگهای زیبا و گیاه خوب و نضیر و نضر بمعنای خوش رنگی و زیبایی است.

السّرروره:اعتقاد رسـیدن بمنافع است در آینده.عـدّه ای گفته انـد- سـرور لـذّتیست در قلب پس حسب متعلّق بچیزی که در آن منفعت باشد پس ناچار است از داشـتن متعلّقی مانند سرور بمال و فرزند و سرور باکرام،و بزرگداشتی و سرور به سپاس و شکر و سرور بثواب.

الارائك:حجله هایی است که در آن عروس و همسـر باشـد مفروش:اریکه است.زجاج گویـد:اریکه هر چیزیست که بآن تکیه شود از بالشهای نرم یا غیر آن.

الزّمهریر:جائیست که سردتر از همه سردخانه ها باشد.

الزّنجبیـل:قسـمی از ادویه چینی که خوش طعم زبـان را میسوزانـد آن را بـا عسـل مرّبا نموده و دفع مرضـهایی را با آن مینمایند وقتی آن را با شراب ممزوج کردند لذّتش بیشتر میشود و عرب با زنجبیل خود را خوشبو میکند.

شاعر گوید:

کانّ القرنفل و الزّنجبیل

باتا بفیها و أریا مشورا

گویا قرنفل(میخك)و زنجبیل در دهان آن زن(معشوقه)با عسل آمیخته و آب دهانش شیرین و معطّر است.

شاهد در اين بيت كلمه قرنفل و زنجبيل است كه بهم در آميخته شده است.

السّلسبيل:شراب ملايم و لذيذ است گفته ميشود شراب سلسل،و سلسال و سلسبيل.

الولدان:پسران جمع وليد و نوزاد.السّندس:لباس ديباج ابريشم گرانقدر و زيباست.

استبرق:ديباج درشتيست كه داراى برق و درخشندگى است.

اعراب:

زجاج گويد:عامل در ثمّ (وَ إِذٰا رَأَيْتَ ثَمَّ) معناى رأيت است يعنى و وقتى ديدى بچشمت در آنجا.فرّاء گويد و وقتى ديدى آنچه در آنجا و زجاج او را غلط دانسته در اين موضوع و گفته بنا بر اين تفسير ما موصوله است بقول او (ثمّ)و جايز نيست انداختن موصول و گذاردن صله.و ليكن در معنا رأيت متعدّى به(ثمّ)است.

ابو على گويد:ميگويم جايز است كه مفعول رأيت محذوف و ثمّ ظرف باشد و تقديرش اين باشد و هر گاه ديدى آنچه ما ياد كرديم در آنجا(و اذا رأيت ما ذكرناه ثم).

تفسير و مقصود:

آن گاه خداوند سبحان خبر داد بآنچه از پاداش آماده نموده براى ابرارى كه آنها را در آيات اوّليه تعريف نموده بود و گفت (فَوَقٰاهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ) يعنى خداوند آنها را حفظ نموده و باز ميدارد از آنها ترسها و سختيهاى

روز قیامت را (وَ لَقّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً) یعنی از آنها با این کیفیّت استقبال میکند (وَ جَزاهُمْ) یعنی پاداش ایشان (بِما صَبَرُوا) بآنچه صبر کردند بر طاعت خدا و دوری نمودند از معصیت خدا و شکیبایی کردند مصیبتها و سختیهای دنیا را (جَنَّةً) بهشتی که در آن ساکن میشوند (وَ حَرِیراً) از لباس ابریشم بهشت که میپوشند و بر روی آن می نشینند (مُتَّکِئِینَ) یعنی مانند پادشاهان جلوس، میکنند (فِیها) در آن بهشت (عَلَی الْأَرائِکِ) .

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده گفته اند یعنی تکیه میدهند بر همسران بهشتی خود در حجله های بهشت.

زجاج گوید:هر چه بر آن تکیه شود آن اریکه است.

ابی مسلم گوید:ارائک فرشهایی است که بالای آن تختهاست.

(لا یَرَوْنَ فِیها)

نمی بینند در آن بهشت (شَمْساً) خورشیدی که از حرارت و سوز آن اذیّت شوند (وَ لا زَمْهَرِیراً) و نه سردی که از سرمای آن ناراحت شوند.

(وَ دانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلالُها)

یعنی سایه های درختان بهشتی نزدیک آنها است.و بعضی گفته اند:که سایه های بهشتی را خورشید از بین نمیبرد.

چنانچه در دنیا از بین میبرد (وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِیلاً) .

مجاهد گوید:یعنی و تسخیر شده و آسان میشود چیدن و گرفتن میوهٔ آن تسخیر شدنی.اگر بر خیزد میوه ها بالا رود باندازه بلندی آن و اگر بنشیند میوه ها پائین آید تا دست رس شود و اگر بخوابد باز آویخته شود تا دستش، بآن برسد.

و بعضی گفته اند:دستشان از آنها برای دوری و پاداشتن خاری خالی بر نمیگردد.

ص:۱۷۳

(وَ یُطٰافُ عَلَیْهِمْ)

یعنی میگردد اطراف این ابراری که تعریفشان گذشت (بِآنِیَهٍ مِنْ فِضَّهٍ وَ أَکْوٰابٍ) جمع کوب و آن لیوانهای بی دسته از نقره است.

مجاهد گوید:اکواب بمعنی اقداح جمع قدح و کاسه های بزرگ است (کٰانَتْ)این ظرفها و قدحها (قَوٰارِیرَا) یعنی آبگینه و بلور (مِنْ فِضَّهٍ) از نقره (مانند نقره سفید)حضرت صادق علیه السّلام میفرماید:چشم نفوذ میکند در نقره بهشتی چنانچه در شیشه نفوذ میکند(مترجم گوید:یعنی همانطوری که از خارج ظرف بلوری و لیوانهای شیشه ای داخل آن دیده میشود ظرفهای نقره ای بهشت هم داخلش از خارجش دیده میشود)معنایش اینست که اصل آن ظرفها از نقره است در آن جمع شده سفیدی نقره و صفای شیشه پس از خارج داخلش دیده میشود.

ابو علی گوید:اگر سؤال شود چگونه شیشه از نقره است و حال آنکه شیشه از ریگ و نزدیک آنست و چیزی اگر بچیزی نزدیک شد و تماس آن با آن زیاد و سخت شد گفته میشود این از آنست گر چه در حقیقت از آن نباشد (۱)- مانند قول بعیث شاعر:

الا اصبحت خنساء خارمه الوصل

و ضنّت علینا و الضّنین من البخل

آگاه باش و بدان که خنساء صبح کرد در حالی که تارک وصلی بود و بر ما امساک

۱- ۱) مترجم گوید:مثل بیان پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله در بارهٔ جناب سلمان. السّلمان منّا اهل البیت سلمان از ما خاندان است در حالی که ایشان نه هاشمی و نه قرشی و نه عرب است بلکه ایرانی از اهل اصفهان و یا شیراز بوده.ولی چون تماس زیاد و پیوند و هم بستگی سختی در اطاعت خدا و پیامبر داشته و روحا و عملا نزدیک بآنها بوده از آنان شده است.

نمود و امساک از بخل است.

شاهد این بیت کلمه ضنین است که از بخل و امساک است.

و صدت فاعدانا بهجر صدودها

و هنّ من الاخلاف قبلک و المطل

و اعراض کرد خنساء پس ستم کرد ما را بسبب دوری و اعراضش و حال آنکه آنها از یادگارهای قبل از تو و بزرگان بوده اند.

شاهد این بیت و هنّ من الاخلاف است.

شاعر گوید:

الا فی سبیل اللّه تغییر لمّتی

و وجهک ممّا فی القواریرا صفّر

آیا در راه خدا تغییر نمیدهی رفقاء مرا و حال آنکه صورتت از آنچه در شیشه است زردتر است پس بنا بر این جایز است که شیشه از نقره باشد یعنی در صفا و سفیدی نقره باشد و جایز است فرض شود حذف مضاف را یعنی از صفاء فضّه و قواریر دوّم بدل از قواریر اوّل و تکرار نیست.

ابن عبّاس گوید:که شیشه و آبگینه هر زمین از خاک آن زمین است و زمین بهشت نقره است و برای همین آبگینه آن مانند نقره و از آنست.

(قَدَّرُوها تَقْدِیراً)

یعنی اندازه گرفتن کاسه را بر اندازه خواست،و میل آنها نه کم و نه زیاد از رأی آنها و ضمیر در(قدّروها)راجع به ساقیان و خدمتگزارانیست که سقایت میکنند زیرا آنها اندازه میگیرند آن گاه سقایت میکنند ربیع و قرظی گفته اند:اندازه میگیرند بقدر پر شدن کف دستها یعنی لیوانها و یا قدحها.باندازه میل و اشتهاء آنهاست بزرگ نیست و سنگینی بر کف دست از برداشت آن نمیکنند.

و بعضی گفته اند:پیش از آمدنشان در دل خودشان اندازهٔ آن

ظرفها را میگیرند.پس میآید بر همان مقدار که فرض کرده و اندازه گرفته اند و ضمیر در قدّروا راجع به شاربین است (وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا) یعنی در بهشت (كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلاً) یعنی سقایت میشوند در بهشت در کاسه هایی که مزاج و طبیعت زنجبیل است.مقاتل گوید:شباهت بزنجبیل دنیا ندارد.

ابن عبّاس گوید:هر چه که خدا در قرآن از نعمتهای بهشتی یاد نموده و آن را نام برده برای آن مانندی در دنیا نیست ولی خدا آن را موسوم به نامی که در دنیا معروف است نموده.

و زنجبیل چیزیست که عرب خود را بآن خوشبو میکرد و برای همین خدا آن را در قرآن یاد کرد و وعده داد که ایشان را در بهشت سقایت کند از کاسه هایی- که آمیخته بزنجبیل بهشت است.

(عَيْناً فِيها تُسَمّى سَلْسَبِيلاً)

یعنی آمیخته است شراب بهشتی به زنجبیل و زنجبیل از چشمه ایست که آن چشمه موسوم بسلسبیل است.

ابن اعرابی گوید:نشنیدم سلسبیل را مگر در قرآن.

زجاج گوید:سلسبیل صفت است برای هر چیزی که در غایت سهولت و نرمی و صفا باشد یعنی بدرستی که آن زنجبیلی است که بسهولت و نرمی در گلو وارد میشود.

ابی عالیه و مقاتل گفته اند:سلسبیل نامیده شده بخاطر اینکه روا نست در راه ها برایشان و در منازلشان میجوشد از زیر عرش از بهشت عدن برای اهل بهشت ها.

قتاده گوید:سلسبیل نامیده شده برای اینکه آبش مطیع ایشان هر طور و هر جا بخواهند مصرف میکنند.

ص :۱۷۶

(وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ)

طواف میکنـد ایشان را پسـران جاودانی بهشت تفسـیرش گـذشت (إِذا رَأَیْتَهُمْ) یعنی وقتی دیدی این گروه پسـران را (حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً) پنداری که ایشان مروارید پراکنده اند از صفا و زیبایی و زیادی.پس یاد فرمود رنگ و بسیاری آنها را.

و بعضـی گفته انـد: تشبیه فرمود آنها را به پراکنده گی برای پراکندگی ایشان در خدمت.زیرا اگر آنها در یک صف و ردیف بودند آن را تشبیه بمنظوم و ردیف شده مینمود.

(وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ)

یعنی وقتی چشم انـداختی در آنجـا یعنی بهشت و برخی گفته انـد:یعنی و وقتی دیـدی چیزهـا را در آنجا (رَأَیْتَ نَعِیماً) دیـدی نعمتهای گرانقدر را (وَ مُلْکاً کَبِیراً) و ملک بزرگی را امام صادق(ع)فرمود:

زایل و فانی نمیشود.

و بعضـی گفته انـد:ملـک وسـیعی یعنی که نعمتهای بهشتی از جهت زیادی قابل وصف نیست.و بـدرستی که بعضـی از آنها را تعریف میکند.

و بعضی گفته:مراد از ملک کبیر.اجازه خواستن فرشتگانست،از ایشان و درود آنهاست بر ایشان بسلام.

و بعضی گفته:مقصود از ملک کبیر آنست که بهشتیان چیزی را اراده نمیکنند مگر آنچه فورا بر آن توانا میشوند.

و بعضـی گفته انـد:که کمترین آنها از جهت درجه و رتبه از مسـیر هزار سال نگاه میکند در ملک خودش می بیند نقطه دور و آخر آن را،چنانچه میبیند اوّل و نزدیک آن را.

و بعضی گفته اند:آن ملک همیشگی و ابدیست در نفوذ امر و حصول

آرزوها و ایده هاست.

عالِيَهُمْ ثِيابُ سُندُسٍ)

بالای آنها لباس سندس بهشتی است.

کسی که عالی را ظرف و بمعنای فوق قرار داده.پس آن بمنزلهٔ گفته تو است که بگویی فوقهم ثیاب سندس.و کسی که آن را حال قرار داده پس به منزله ی قول تو است که می گویی یعلوهم ثیاب سندس.در حالی که عالیست ایشان را لباس سندس.و آن لباس های نازک و نرم است که میپوشند.

از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که در معنای آن فرمود بالای لباسشان آن را میپوشند (خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ) و آن لباس درشت و مقصود درشتی در رشته نیست بلکه درشتی و غلظت در بافته و ارزش است.

ابن عبّاس گوید:آیا نمیبینی این مرد را که بر اوست لباس و آنچه بالای آن پوشیده برتر و گرانقدرتر است (وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ) نقره شفّاف که داخلش از خارج دیده میشود چنانچه از بلور دیده میشود و آن برتر از درّ و یاقوت است و آنها از طلا و نقره بالاترند پس این نقره بالاتر و بهتر از طلا است و نقره و طلا در دنیا بهاء و قیمت چیزهاست.

و بعضی گفته اند:آنها گاهی خود را با طلا زینت میکنند و گاهی با نقره تا اینکه جمع کنند زینتهای خوب را چنانچه خداوند تعالی فرمود (يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) (۱)آراسته میشوند در بهشت بدستبندهایی از طلا

۱- ۱) مترجم گوید:در پنج موضع خداوند نام دستبندها و ظروف طلایی بهشت را برده ۱- يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِياباً خُضْراً مِنْ سُندُسٍ سورهٔ کهف آیه ۳۱(۲) يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً،وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ سورهٔ حج آیهٔ ۲۳(۳) يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ سورهٔ فاطر ۳۳(۴) فَلَوْ لا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ . زخرف آیه ۵۳(۵) يُطافُ عَلَيْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوابٍ سوره زخرف آیه ۷۱

و نقره گر چه قیمتش در دنیا از طلا پست تر است ولی نقره بهشتی در نهایت- خوبی مخصوصی است وقتی که بآن صفتی که ما یاد نمودیم باشد.و مقصود در آخرت چیزیست که لذّت و سرور بآن زیاد میشود نه اینکه ارزشش زیادتر باشد زیرا در آنجا قیمتی در کار نیست.

(وَ سَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ شَرٰاباً طَهُوراً)

و سیراب نماید ایشان را پروردگارشان از شراب پاک یعنی پاک از نجاستها که دست و پای آنها را آلوده مانند شراب دنیا نکرده باشد.

ابراهیم تیمی و ابی قلابه گفته اند:طهورا یعنی بول نجس نیست بلکه عرق و رطوبتی در بدنهای آنها میشود مانند رطوبت و عرق مشک و یک مرد بهشتی دارای شهوت و خوراک صد مرد از اهل دنیا میشود.پس وقتی خورد آنچه خواست داده میشود باو شراب طهور.پس پاک میکند باطن و درون او را و آنچه خورده رطوبت و عرق شده و از پوست بدنش خارج میشود در حالی که خشبوتر از مشک اذفر است و شهوت و اشتهایش بر میگردد و از نو شروع باکل و شرب و جماع میکند.

از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت شده که فرمودند پاک نمیکند آنها را از هر چیزی جز خدا زیرا طاهر و پاک از آلوده شدن بچیزی از بودنیها نیست مگر خدا.

(إِنَّ هٰذٰا)

یعنی آنچه از نعمتها و چیزهای لذّت بخش که توصیف شده (کٰانَ لَکُمْ جَزٰاءً) یعنی پاداش اعمال خوب و طاعتهای نیکوی شما است (وَ کٰانَ سَعْیُکُمْ) در آنچه رضای خدا و قیام شما بآنچه را خدا امر نمود.

(مَشْکُوراً)

یعنی قبول و پسندیده پاداش داده شده اید بر آن پس مثل آن

است که عمل شما را سپاس نموده است. (۱)

ص: ۱۸۰

---

۱ - ۱) محمّد فخر معروف بامام رازی گوید:موصوفین باین صفات مذکور بصیغه جمع مثل إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ و یوفون و یخافون تا آخر این آیات را اختصاص بجمع معیّن و معلومی چون خاندان رسالت دادند خلاف ظاهر است و دخول علی بن ابی طالب را در این آیات انکاری نیست و لکن او نیز داخل است در تمام آیاتی که دلالت بر شرح حال مطیعین دارد.پایان سخن رازی. و این مطلب را از او که در کمال تعصّب است تجاهل است زیرا هر چه در آن سبب نزول ذکر شده لفظش اعمّ از سبب وارد در آنست.چنانچه در سابق گذشت که آیۀ افک. إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ... در باره عایشه نازل شده بلفظ جمع و آیه تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ در سوره ی- ممتحنه در باره حاطب بن ابی بلتعه(که بمردم مکّه نامه مخفیانه نوشته بود که آنها را از تصمیم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای فتح مکه آگاه کند و خداوند با آن آیه پیامبر را اعلان کرد)نازل شده. و فخر رازی با اینکه خود اعتراف کرده که محمود بن عمر زمخشری معتزلی و واحدی اشعری در تفسیرشان گفته اند که آن آیات در بارۀ علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده و با اینکه نزول آیات در مدح آن حضرت تناقض با مذهب او ندارد و لکن بعضی از علماء مانند وی از ترس پیروی میکنند پادشاهان و سیاستمداران را،و بدون اختیار ترویج مینمایند امر و خواسته آنها را. و بنی عبّاس همواره از فرزندان علی علیه السّلام میترسیدند و منع میکردند از هر چیزی که تقویت آنها شود نصاری و یهود را بخود نزدیک کرده و کارهای دولت را بآنها واگذار میکردند ولی شرفاء و بزرگان از فرزندان رسول خدا را زندانی نموده و یا میکشتند. و میان اهل سنّت و شیعه بمقتضای مذهبشان چیزی نیست که موجب دشمنی و کینه توزی گردد مگر اینکه سیاست اجانب(ابن تیمّیه ها و ابن قیّمها و ابن حزم ها و محمّد بن عبد الوهّاب ها و و و را)تحریک کند که بجان هم بیفتند و در این زمان نیز ممکن نیست ایشان را یعنی سیاستمداران را که آنها را تحریک کنند بجهت نزدیکی مسافت و سهولت مخابرات و نیاز بمعاشرتهای

محبّت آمیز.و اهـل زمین بمنزله اهـل یـک خـانه هسـتند و برای مـاست که تأسّـی و پیروی از صـحابه نمـائیم زیرا آنهـا با اینکه اختلاـف در فروع احکـام بـا هم داشـتند و هیچکس از مسـلمین هم منکر این نیست و همچنین اختلاـف در بـارهٔ رجـالی مـانند جنـاب ابی طـالب که آیـا مؤمن بوده یا نه داشـته انـد و اعتقاد بایمان آن بزرگوار جزئی از اعتقادات ضـروریه دینیّه نیست.و نه اعتقـاد بکفرش.- (نسـتجیر بـاللّه)مـوجب کفر نمیشود و لاـزمست امسـاک و خود داری از بسـیاری از امور نمود بجهت تـادّب ببرادران مؤمن و منزّه بودن از چیزهایی که مفیـد فایـده نیست و پایان میـدهیم سـخن را بشـعری که منسوب بشافعی است. ا من غیره زوّجت فـاطم ا فی غیره هـل اتی (هـل اتی)آیـا به غیر علی علیه السّـلام فـاطمه زهراء علیها السّـلام ترویـج شـد آیا در باره دیگری سوره هل اتی آمـده است. مترجم گویـد:آری مطلب همین است اگر سـیاست شوم اسـتعمارگران بگذارد و هر روز در گوشه و کنار جهان مصر و سوریه و حجاز و غیره بر علیه- شـیعیان تبلیغات سوء نکنند و افتراء بدامن پاک آنها نزنند و آنها را بـدتر از یهود عنود معرّفی ننماینـد.اکنون می بینیـد که چگونه وهّـابیت در کشور ما رخنه کرده و جوانان خام و ساده لوح ما را اغوا و منحرف نموده انـد.اهل سنّت خود میداننـد که فرقه رسـتگار و ناجیه شـیعیانند چنانچه مشایـخ آنها میدانسـتند و اعتراف میکردنـد که علی مع الحق و الحق مع علی یـدور حیث ما دار و یا علی مع القرآن و القرآن مع علی یا حدیث شـریف ثقلین که فرمود انّی تارک فیکم- الثّقلین کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابدا ...و یا ده ها و صدها حدیث صحیح را در بـاره آن حضـرت و ابو بکر علنـا بالاـی منبر میگفت: (اقیلونی)اقیلونی و لست بخیر منکم و علی فیکم یـا عمر کرارا گفت لو لا علیّ لهلـک عمر.بـا این اعترافاتشـان آن حضـرت را کنـار زده و حقّ او را جهرا غصب و موجب هزارها سـتم و جنایت تا امروز شدنـد.در خطبه شقشـقیه نهـج البلاغه فرمود لقد تقمّصـها ابن ابی قحافه و انّه لیعلم انّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی.... هر آینه پسـر ابی قحـافه غصب خلاـفت نمود و لباس آن را در بر کرد و حال آنکه بطور قطع و یقین میـدانست مقام من از خلافت مقام میله آسیا بست که تا نباشد

(۱

بگردش نیایـد.بیش از این اطاله ندهم فقط این مطلب را بقصـیده آقای پیروی در فضائل آن حضـرت و نزول سورهٔ هل اتی در باره آن بزرگوار خاتمه میـدهم. شـیر خدا و لنگر عرش خدا علیست مرآت حق و آینه حق نما علیست در روز حشـر شافع امت محمّـد است بـاب النّجاه سلسـله انبیاء علیست بعـد از وجود اقـدس خاتم حبیب حق بر کلّ جنّ و انس ملک رهنما علیست کفو بتول و صـهر نبی باب مجتبی خونین جگر ز فاجعه کربلا علیست اوّل رجل که دین محمّد(ص)قبول کرد و ان دوّمین ز خمسـه آل عبا علیست سوّم نفر که مفتخر از او قبا شـده شـد منتظر نبی که رسـد از قفا علیست نفس نبی و باب علوم محمّد است چارم نفر که رفته بزیر کساء علیست در آیه شـریفه تطهیر کن نظر مقصود حق ز یذهب و ز انّما علیست زان ضـرب شـصت و کشـتن بن عبـد ود و کف نفس مخصوص آن حـدیث از مصـطفا علیست گر افتخار دیگری از بهر او نبود این افتخار بس که شه لا فتا علیست در جنگ بـدر و غزوه خنـدق صف احـد مردی که بود در خور صد مرحبا علیست دست خدا که فوق همه دسـتها بود دست علی ولیّ خـدا مرتضـی علیست شـاهی که کرده است عطـا در گه رکوع انگشـتری خویش بفردی گـدا علیست در موقع نماز و گه سـجده نیاز آن بنـده ای که شـد بر مولی فنا علیست جنگ آوری که تیر ز پایش کشـیده انـد و انگه نشد بدرد و الم آشنا علیست مردی که دست رد زده بر سینه جهان بر آن عجوزه هیچ نکرد اعتنا علیست بخشنده ای که کرده سفارش ز قاتلش بر جانشـین خود حسن مجتبـا علیست نام آوری که وصف از حـد فزون بود اوصاف او مفصّل و بی انتها علیست من را چه مایه ایست که مدح علی کنم قرآن تمام وصف علی هل اتا علیست از مشـکلات خود نهراسیده(پیروی) زیرا که یار و یاور و مشکل گشا علیست

ص :۱۸۲

[سوره الإنسان (٧۶): آيات ٢٣ تا ٣١]

اشاره

إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ اَلْقُرْآنَ تَنْزِيلاً (٢٣) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لاٰ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً (٢۴) وَ اُذْكُرِ اِسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً
(٢۵) وَ مِنَ اَللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً (٢۶) إِنَّ هٰؤُلاٰءِ يُحِبُّونَ اَلْعٰاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرٰاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً (٢٧) نَحْنُ خَلَقْنٰاهُمْ وَ
شَدَدْنٰا أَسْرَهُمْ وَ إِذٰا شِئْنٰا بَدَّلْنٰا أَمْثٰالَهُمْ تَبْدِيلاً (٢٨) إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شٰاءَ اِتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً (٢٩) وَ مٰا تَشٰاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اَللّٰهُ
إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً (٣٠) يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ اَلظّٰالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً (٣١)

ص :١٨٣

ترجمه:

۲۳-(ای رسول)البتّه ما قرآن بتو فرستادیم فرستادنی.

۲۴-پس برای حکم پروردگار خویش شکیبا باش و از مشرکان گنهکار یا ناسپاسی را فرمان مبر.

۲۵-و بامداد و شبانگاه نام پروردگارت را یاد کن. (۱)

۲۶-و در پاره ای از شب برایش سجده کن و او را در شبی در از بپاکی یاد کن. (۲)

۲۷-این گروه کافران سرای شتابنده را دوست میدارند و روزی را که سنگین است پشت سر خویش وامیگذارند.

۲۸-ما ایشان را آفریدیم و آفرینش ایشان را استوار کردیم و اگر بخواهیم بجای ایشان امثالشان را(در خلقت)میآوریم.

۲۹-البتّه این سوره پندیست پس هر که(خیرات را)خواهد بسوی خوشنودی پروردگار خویش راهی برگیرد.

۱- ۱) از روایات خاندان رسالت علیهم السّلام استفاده میشود که مقصود از این ذکر نام خدا در صبح و شام گفتن سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر است و کسی که یک بار این ذکر را خالصا بگوید ثواب یک سال عمره قبول شده باو داده میشود.

۲- ۲) احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از حضرت امام رضا علیه السّلام پرسید مراد از این تسبیح چیست فرمود نماز شب است علی بن ابراهیم قمّی نیز در تفسیر خود گوید مراد از این تسبیح نماز شب است و مراد از (لَیْلًا طَوِیلًا) پاره ای از شبهای دراز(زمستان)باشد. (مترجم)

۳۰-و شما نمیخواهید مگر وقتی که آن را خدا بخواهد البته خدا دانا و صلاح اندیش است.

۳۱-خـدای تعالی هر که را خواهـد در رحمت(در توفیق و هدایت یا در بهشت)خویش در آورد و برای سـتمگران شـکنجه ای دردناک آماده کرده است.

قرائت:

ابن کثیر و ابو عمر و ابن عـامر(ما یشاءون)با یاء قرائت کرده و دیگران از قاریان با تاء(ما تشاءون)و در قرائت نادره عبـد اللّه بن زبیر و ابان بن عثمان و الظّالمون باو او خوانده اند.

دلیل:

برهان کسـی که با یاء خوانـده قول خدای تعالی (فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ) است هر که بخواهد بگیرد.و برهان آنان که با تاء خوانده اند اینست که (فَمَنْ شاءَ) خطـاب بعموم است یعنی و نمیخواهنـد طاعت و اسـتقامت در فرمان خـدا را مگر اینکه خـدا بخواهـد یا محمول بر خطاب باشد.

و امّا قول او(و الظّالمون)پس آن بنـا بر استینـاف جمله است.ابن جنّی گویـد مثـل اینست که بگویـد:الظّالمون اعـدّ لهم عـذابا الیما.برای سـتمکاران عذابی دردناک کرده مهیّا کرده سـپس اینکه عطف شده جمله به ما قبلش و قطعا رفع سبقت گرفت و به مبتداء و اوّل آن که(من یشـاء)فاعـل یـدخل باشـد ولی قرائت جمـاعت قرّاء با یاء بهتر و جلوتر است و آن نصب باشـد زیرا معنای آن چنین است.و یعذّب الظّالمین عذاب میکند ستمکاران را و

چون این فعل را مخفی داشت و ظاهر نکرد.تفسیر نمود بقول خودش (أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً) مهیّا ساخت بر ایشان شکنجه ای دردناک.و این بیشتر از آنست که شاهدی برایش آورده شود.

زجاج گوید:نحویها میگویند اعطیت زیدا و عمرا اعددت له برّا.پس اختیار میکنند نصب عمر را بر این معنا که و بررت عمرا اعددت له برا.

شاعر گوید:

اصبحت لا احمل السّلاح و لا

املک رأس البعیران نفرا

و الذّئب اخشاه ان مررت به

وحدی و اخشی الرّیاح و المطرا

صبح نمودم در حالی که نمیتوانم اسلحه با خود بردارم و اگر شترم بگریزد قدرت گرفتن آن را ندارم و اگر تنهایی به گرگ بر خورد کنم میترسم از باد و باران به واسطه ناتوانی و پیری.

لغت:

الاسر:اصل و ریشهٔ آن بستر است و از آنست قطب مأسور ای مشدود یعنی پالان شتر که بسته بشتر است و از آنست اسیر برای اینکه او را محکم می بستند بقید و کند و گفته ایشان(خذ باسره)یعنی بگیر کمر او را پیش از آنکه فرار کند پس زیاد شد استعمال آن تا بمعنای تمامش را بگیر شد.

اخطل شاعر گوید:

من کلّ مجتنب شدید اسره

سلس القیاد تخاله مختالا

از هر اسب یا چیزی که در کنار است محکم بسته شده کشیدن آن سهل است که خیال میکنی آن را که متکبر و خود خواه است،شاهد این بیت کلمهٔ شدید اسره است.

ص:۱۸۶

اعراب:

زجاج گوید:در قول خدا (وَ لاٰ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً) یا گفت هذا او کذا بمعنای و او است زیرا تو هر گاه گفتی(لا تطع زید او عمرا)این را اطاعت کرده و دیگری را نکرد عاصی نیست برای اینکه تو امر نکردی او را که هر دو را اطاعت نکند.و وقتی گفتی (لاٰ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً) پس او دلالت کند بر هر یک از آنها که اهل است اینکه عصیان کند و هر دو تای آنها اهلند که معصیت نمایند چنانچه وقتی گفتی(جالس الحسن او ابن سیرین)پس مسلّما گفته ای که هر یک از آن دو نفر اهلیت دارند که با آنها مجالست کنی. (۱)

بصیر نحوی گوید:او هذه برای تخییر و اختیار کردنست(اذا قلت اضرب زیدا او عمروا)معنایش اینست که مخیّر هستی این را بزنی یا آن را ولی وقتی گفتی(لا تضرب زیدا او عمروا)معنایش اینست که هیچکدام را نزن پس حرام است بر او زدن هر دو بعلّت اینکه یکی از آنها در نفی تعمیم دارد دیگری را هم شامل میشود.

ابن کیسان حمل کرده نهی را بر امر و میگوید وقتی گفتی نه زن یکی از آن دو را حرام نکرده بر او زدن هر دو را.و البتّه در آیه حرام کرده طاعت آنها را

۱- ۱) مترجم گوید:اهل تاریخ و دانشمندان رجالی گفته اند:چون میان حسن بصری و ابن سیرین معبّر خواب معروف تنافر شدیدی بود و هیچ کدام حاضر نبودند که دوستان خود را ببینند که با طرف او مجالست دارد و اگر میفهمیدند با او متارکه میکردند برای همین گفتند یا با حسن بصری مجالست- کن و با ابن سیرین معاشرت مکن و یا بالعکس با ابن سیرین باش و بطرف- حسن بصری نرو که جمعشان نشاید.

برای اینکه یکی از آن دو بمنزله دیگریست در امتناع طاعت او آیا نمیبینی که اثم مانند کفران است.در این معنی سیبویه گوید:و اگر گفته بود(لا تطع آثما و لا تطع کفورا)هر آینه معنی منقلب میشد زیرا در این هنگام حرام نمیشد طاعت هر دو آنها.

تفسیر:

سپس خبر داد خدای سبحان از خودش و گفت (إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً) در آن شرف و تعظیم است.البتّه ما خودمان فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی.ابن عبّاس گوید:یعنی در مورد نزولش ما تفصیل دادیم آیه ای بعد از آیه ای و آن را یک مرتبه نازل نکردیم (۱)(فَاصْبِرْ) ای محمّد بر آنچه تو را امر نمودم بآن از تحمّل با رسالت (لِحُكْمِ رَبِّكَ) این که تبلیغ رسالت و قرآن نموده و عمل کنی بعضی گفته اند:که خداوند امر فرمود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به صبر و شکیبایی گر چه او را تکذیب کنند در آنچه آورده و بیم داده مر کسانی را که او را تکذیب نموده اند.

(وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ)

یعنی پیروی نکن از مشرکین مکّه (آثِماً) گنهکاری چون عتبه بن ربیعه.

(أَوْ كَفُوراً)

مقاتل گوید:یعنی ناسپاسی چون ولید بن مغیره را برای اینکه این دو نفر بآن حضرت گفتند از این دعوت و تبلیغت بر گرد ما تو را بی نیاز میکنیم بمال و عیال دادن.

قتاده گوید:کفور ابو جهل است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از نماز منع کرد و گفت هر آینه اگر دیدم محمّد را که نماز میخواند البتّه پا بر گردن او خواهم

۱- ۱) در سابق بیان کردیم که نزول قرآن دفعی و ابلاغش تدریجی بوده است.

گذاشت.پس این آیه نازل شد.

و بعضی گفته اند:که این تعمیم دارد در هر گنهکار فاسقی و کافری،از ایشان یعنی از همه مردم.روشن تر اینکه پیروی نکن کسی را که تو را بگناه،و یا ناسپاسی دعوت کند.و این بهتر است برای زیادتر فائده و نبودن تکرار.

(وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً)

یعنی اقبال کن بر شغل و کار خودت از ذکر خدا و دعاء و تبلیغ رسالت در صبح و شب و همیشه پس البتّه خدایا رو مؤیّد و یاور تو است.

و البکره:اوّل روز و الاصیل.عشی و آن اوّل شب است (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ) و بعضی از شب را برای خدا سجده کن.داخل شده به دلیل من تبعیضیّه.یعنی پس برای او در پاره ای از شب سجده کن.زیرا او را امر نکرد بقیام تمام شب.

و بعضی گفته اند: فَاسْجُدْ لَهُ .یعنی نماز مغرب و عشا را بخوان.

(وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً)

یعنی در شب دراز بعد از نماز واجبت نوافل بخوان.روایت شده از حضرت رضا علیه السّلام که از او سؤال کرد احمد بن-محمّد بن ابی نصر بزنطی از این آیه که این تسبیح چیست فرموده نماز شب است (إِنَّ هٰؤُلاٰءِ يُحِبُّونَ الْعٰاجِلَةَ) البتّه این گروه کافران دوست دارند- سرای شتابنده دنیا را یعنی اختیار میکنند لذّتها و منافع زود گذر را در دار دنیا (وَ يَذَرُونَ وَرٰاءَهُمْ) یعنی و ترک میکنند آینده را و میاندازند پشت سرشان (يَوْماً ثَقِيلاً) روز سخت و دشواری را یعنی ایشان ایمان بآن روز نمیآورند و برای آن روز کاری نمیکنند.

و بعضی گفته اند:یعنی پشت سرشان می اندازند و هر دو معنی هم

محتمل است.آن گاه خدای سبحان فرمود (نَحْنُ خَلَقْنٰاهُمْ وَ شَدَدْنٰا أَسْرَهُمْ) ما آنها را آفریدیم و استوار کردیم آفرینش آنها را.

مجاهد و قتاده گفته اند:یعنی ما تقویت نموده و محکم کردیم آفرینش آنها را.ربیع گوید:اسرهم یعنی مفصل های آنها را.حسن گوید:یعنی وصل کردیم بعضی از رگهای بزرگ و کوچک آنها را برگها و عصبهای دیگر و اگر بر این نظم و ترتیب استوار نشده بود هر آینه امکان نداشت عمل کند با آنها و فایده برد از آنها.

جبائی گوید: (شَدَدْنٰا أَسْرَهُمْ) یعنی ایشان را ما نیرومند و توانا گردانیدیم.

و بعضی گفته اند:یعنی ما آنها را تکلیف کردیم و سخت گرفتیم آنها را بامر و نهی تا اینکه تجاوز از مرز و حدود خدا نکنند چنانچه اسیر را محکم به کند و قید می بندند که فرار نکند.

(وَ إِذٰا شِئْنٰا بَدَّلْنٰا أَمْثٰالَهُمْ تَبْدِيلاً)

یعنی و وقتی ما خواستیم آنها را هلاک کنیم و بجای ایشان امثال آنها را بیاوریم میتوانیم ولی برای تمام شدن حجّت بر آنها آنان را باقی گذاردیم (إِنَّ هٰذِهِ) البتّه این سوره (تَذْكِرَةٌ) یعنی تذکّر و اندرز است که بسبب آن بیاد امر آخرت خواهند افتاد.

قتاده گوید:البتّه این رسالتیست که آن را ابلاغ می نمایی (فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً) پس هر که بخواهد راهی بسوی پروردگارش فرا گیرد.یعنی پس هر که خواهد بسوی خشنودی پروردگارش راهی را فرا گیرد به اینکه عمل به طاعت خدا و اجتناب از گناه و معصیت او نماید.و در این آیه دلالت است،که استطاعت پیش از عمل است. (۱)

۱- ۱) مترجم گوید:تنها این آیه نیست که دلالت بر استطاعت قبل از

(وَ مٰا تَشٰاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ)

ابی مسلم گوید:یعنی نمیخواهید اخذ طریق بطور اختیار بسوی رضا و خشنودی پروردگار نمائید مگر آنکه خدا شما را مجبور کند و ناچار بر این کار کند.پس در این هنگام میخواهید و حال آنکه فائده ای برای شما ندارد و تکلیف زایل است و خدا این مشیّت را نخواسته، است بلکه خواسته شما به حسن اختیارتان ایمان را اختیار نمائید تا مستحق ثواب شوید. (۱)

و بعضی گفته اند:یعنی نمیخواهند چیزی از عمل را بطاعت او مگر خداوند آن را خواسته و اراده کرده و نیست مقصود از آیه اینکه خدای سبحان میخواهد هر چه بنده میخواهد از معصیت و گناه و مباحات و غیر آن برای اینکه دلیلهای روشن دلالت دارد بر اینکه جایز نیست که خدای سبحان اراده کند کارهای زشت و اعمال قبیحه را و منزّه است از این و فرمود خدای سبحان (وَ لاٰ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ)

(۱)

(عمل داشته باشد بلکه ده ها آیه بر این مطلب دلالت دارد که از آنهاست آیه حج. وَ لِلّٰهِ عَلَى النّٰاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً. برای خداست بر مردم که حجّ کنند خانه خدا کعبه معظّمه را کسانی که استطاعت و نیروی بدنی و مالی و طریقی دارند.پس استطاعت قبل از اعمال حجّ است و آیات زکاه و آیه خمس و غیره.

۱- ۱) سعد بن عبد اللّه باسنادش از حضرت هادی علیه السّلام روایت نموده که فرمود:خداوند قلوب ائمّه علیهم السّلام مورد و جایگاه اراده خود قرار داده وقتی خدا چیزی بخواهد آنها هم میخواهند. میگویم در زیارت اوّل حضرت سیّد الشّهداء معروف بزیارت قتیل اللّه که اصحّ زیارات است این جمله است.ارادة الرّب فی مقادیر أموره تهبط الیکم و تصدر عن بیوتکم.اراده پروردگار در تقدیر و مقدّرات کارهای او بسوی شما فرود آمده و از خانه شما صادر میشود.

(وَ مَا اللّٰهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبٰادِ) خداوند برای شما سختی و ناراحتی نخواسته و خداوند نسبت به بندگانش اراده ظلم ننموده است.

(إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً)

بدرستی که خدا دانا و خیر اندیش است.

(يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ)

یعنی مؤمنین در بهشت داخل مینماید (وَ الظّٰالِمِينَ) یعنی ناسپاسان و کافران و مشرکین را مجازات نموده (أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً) برای آنان شکنجه دردناکی مهیّا ساخته است. (۱)

ص: ۱۹۲

۱- ۱) محدّث بحرینی در برهان گوید که کلینی باسنادش از محمّد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روایت نموده که گفتم إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فرمود(الولایه)گفتم. يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ فرمود در ولایت ما.

المرسلات مکّی است

اشاره

و آن بدون اختلاف(۵۰)پنجاه آیه است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر(ص)روایت نموده که هر که سوره(و المرسلات)را قرائت کند نوشته شود برای او که از مشرکین نیست.از امام جعفر صادق(ع)روایت شده که فرمود هر کس آن را قرائت کند خداوند آشنایی و شناسایی و معرفت بین او و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله قرار دهد.

توضیح:و وجه ارتباط آن با سورهٔ قبل.

چون خداوند سبحان پایان داد سورهٔ دهر را بذکر قیامت و آنچه برای ستمکاران در آن آماده نموده این سوره را بمثل آن افتتاح نمود و گفت:

ص :۱۹۳

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً (۱) فَالْعٰاصِفٰاتِ عَصْفاً (۲) وَ اَلنّٰاشِرٰاتِ نَشْراً (۳) فَالْفٰارِقٰاتِ فَرْقاً (۴) فَالْمُلْقِيٰاتِ ذِكْراً
(۵) عُذْراً أَوْ نُذْراً (۶) إِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَوٰاقِعٌ (۷) فَإِذَا اَلنُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَ إِذَا اَلسَّمٰاءُ فُرِجَتْ (۹) وَ إِذَا اَلْجِبٰالُ نُسِفَتْ (۱۰) وَ إِذَا
اَلرُّسُلُ أُقِّتَتْ (۱۱) لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ اَلْفَصْلِ (۱۳) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا يَوْمُ اَلْفَصْلِ (۱۴) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱-سوگند بفرستادگان پی در پی.

۲-سوگند ببادهای سخت و زنده.

۳-سوگند ببادهایی که پراکنده کنان ابرند پراکندنی.

۴-سوگند بفرشتگانی(یا بآیه های قرآن)که جدا کننده محقّ از باطلند جدا کردنی.

ص: ۱۹۴

۵-سوگند بفرشتگان که وحی را به پیغمبران القاء میکنند.

۶-برای عذر آوردن(اهل حق بوسیله توبه)یا برای بیم دادن (اهل باطل).

۷-بی گفتگو آنچه بشما وعده میدهند واقع میشود.

۸-پس آن گاه که ستارگان ناپدید شوند.

۹-و آن گاه که آسمان شکافته گردد.

۱۰-و آن گاه که کوه ها،از جای خود کنده شوند.

۱۱-و آن گاه که پیامبران گرد آورده(یا در اوقات مختلفه بر انگیخته) شوند.

۱۲-(در این وقت گفته میشود)پاداش و کیفر برای کدام روز تأخیر شده است.

۱۳-(پس جواب آید که)برای روز جدا کردن(مؤمن از کافر).

۱۴-و تو چه دانی که روز جدا کردن چیست.

۱۵-در آن روز وای بر تکذیب کنان.

قرائت:

اهل حجاز و شام و ابو بکر و یعقوب و سهل(عذرا)را بسکون ذال قرائت کرده و(او نذرا)را بضمّ ذال و محمّد بن حبیب از اعشی و برجمی از ابی بکر به ضمّ هر دو خوانده اند.

محمّد بن خالد از اعشی عذرا را بسکون ذال و نذرا بضمّ ذال مثل روایت حماد و یحیی از ابی بکر قرائت نموده اند و دیگران از قاریان بسکون ذال در هر دو عذرا او نذرا.

ص: ۱۹۵

ابو جعفر(وقتت)بواو و تخفیف خوانده و اهل بصره غیر از دویس بواو و تشدید و دیگران از قاریان(اقتت)بالف و تشدید قاف خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:النّذر به تثقیل و نذیر مثل نکر و نکیر و هر دوی آنها دو مصدرند و جایز است در نذیر دو قسم ۱-اینکه مصدر باشد مثل نکیر و عذیر الحیّ ۲-اینکه فعیل باشد اراده شود باو منذر اسم فاعل چنانچه الیم بمعنی مولم است.و جایز است تخفیف نذر بنا بر حدّ تخفیف در عنق و عنق و اذن و اذن.

ابو الحسن گوید: عُذْراً أَوْ نُذْراً یعنی اعذار یا انذار و گاهی هر دو مخفّف خوانده میشود و آنها دو لغت اند.و امّا منصوب بودن عذرا پس بر سه جهت است ۱-اینکه بدل از ذکر در قول خدا (فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْراً) (۲)اینکه مفعول ذکرا یعنی پس سوگند بفرشتگان که ذکر عذر یا نذر میکنند.(۳)اینکه منصوب باشد بنا بر اینکه مفعول له است و جایز است در قول کسی که عذرا یا نذرا ضمّ داده اینکه جمع عاذر یا عذور و النّذر جمع نذیر باشد.

حاتم گوید:

ا ماویّ قد طال التّجنّب و الهجر

و قد عذّرتنی فی طلابکم العذر (۱)

ای مآویه دوری و هجران تو طولانی شد و حال آنکه قطعا من کوتاهی نکردم

۱- ۱) ماوی مخفّف ماویه همسر حاتم طائی است.و عذر جمع عاذر است یعنی دوری کردی از ما و حال آنکه من کوتاهی در خواستن تو نکردم تا قبول نمود عذر را پذیرندگان عذر و حاتم طائی همان سخی و بخشنده معروف است و او را با ماویه همسرش قبل از آنکه او را ازدواج کند داستانیست که اینجا مجال ذکر آن نیست.

در طلبیدن تو و عذر خواستن بنا بر این شاهد این بیت کلمه عذر است که جمع عاذر است،پس عذرا و نذرا حال از القاء است گویا اینکه ایشان القاء ذکر میکنند در حال اعذار و انذار و کسی که(وقتت)بواو خواند برای اینست که اصل کلمه از وقت است و کسی که آن را تبدیل بهمزه نموده پس برای مضموم بودن واو است و واو اوّل وقتی در مثل وجوه و و عود و سوّم در مثل ادور مضموم شد بنا بر شایع تبدیل بهمزه میشود برای ثقیل دانستن ایشان(فیها)ضمّه را بر واو.

تفسیر و مقصود:

(وَ الْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً)

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و ابی صالح گویند یعنی بادها را پی در پی فرستادم مانند دویدن اسب.پس بنا بر این عرفا منصوب است بر حالیت از قول ایشان جاءوا الیه عرفا واحدا یعنی پی در پی.

ابن مسعود و ابی حمزه ثمالی از اصحاب علی(ع)از آن حضرت روایت کرده اند که آنها فرشتگانند که فرستاده بمعروف از امر و نهی خداینـد و بنا بر این مفعول له است و بعضـی گفته اند:مراد از مرسـلات پیامبرانند که بدعوت معروف آمده اند و ارسال نقیض امساك است.

(فَالْعٰاصِفٰاتِ عَصْفاً)

یعنی بادهای تند و سـخت.هبوب و عصوف وزش باد است بسـختی (وَ النّٰاشِرٰاتِ نَشْراً) آن بادهائیست که باران میآورد ابرها را برای باریدن پراکنده میکند پراکندنی چنانچه آبستن بارانست.

ابو حمزه ثمالی و ابو صالح گویند:آنها فرشتگانند که کتب سماوی را از خدای تعالی پراکنده میکنند.

ص: ۱۹۷

در روایت دیگری.ابو صالح گوید:آنها بارانهایی هستند که گیاه را میرویانند.

حسن گوید:بادهای رحمت هستند که خدای تعالی آن را پراکنده میکند پراکنده کردنی.

جبائی گوید:بادهایی هستند که ابرها را در فضا پراکنده و متفرّق میکند.

(فَالْفارِقاتِ فَرْقاً)

ابن عبّاس و ابی صالح گویند:یعنی فرشتگانی که میآورند چیزی که حقّ را از باطل و حلال را از حرام جدا میکند.

حسن و ابی حمزه و قتاده گفته اند:آن آیات قرآنیست که حق را از باطل و هدایت را از ضلالت و گمراهی تمیز میدهد.

مجاهد گوید:آن بادهائیست که ابرها را از هم جدا و دور میسازد.

(فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْراً)

(۱)

ابن عبّاس و قتاده گویند:یعنی فرشتگانی که

۱- ۱) دور نیست که مقصود از همه اینها فرشتگان باشد.بجهت اینکه چیزی که ملّت ها در آن شک ندارند اینست که قوا و نیروهای طبیعی در افعال ایشان مستقلّ نیستند.پس باد و باران و آسمان و زمین مسخّر بامر خدایند مانند قلم در دست نویسنده و ارّه در دست نجّار.پس آنچه را که مینگری از- مصلحتها و حکمتها که در کارهای آنهاست دلالت میکند بر اینکه فاعل آن صاحب اراده و داناست.چنانچه دلالت کردن خط بر معانی و علوم میرساند به اینکه نویسنده تنها قلم نیست بلکه دانشمندیست که اندیشه میکند و مینویسد و حکماء الهی هم این را انکار ندارند مگر اینکه ایشان میگویند کفایت میکند بر این کار یک فرشته که آن را عقل فعّال مینامند.بامر خدا تدبیر میکند.ولی اهل شرع گویند فرشتگان بسیاری هستند که از طرف خدا بهر گروه کاری واگذار شده است و حکماء و فلاسفه دلیلی بر وحدت عقل ندارند. (شعرایی)

به پیامبران الهی القاء ذکر و وحی مینمایند و آنها هم بامّتهای خود ابلاغ میکنند.مثل اینکه گوید حاملین ذکر که القاء کننده هستند ذکر را تا اینکه- مخاطبین فرا گیرند.و القاء انداختن چیزیست بر غیر و دیگری (عُذْراً أَوْ نُذْراً) - یعنی برای عذر و حجّت داشتن و ترسانیدن و معنای آن حجّت داشتن از خدا و ترسانیدن مر خلق خداست.

حسن گوید:(عذرا حجّتی که خداوند میآورد آن را برای عقاب کردن بنده گانش که آنها را عقاب نمیکنند مگر از روی حکمت و مصلحت(و نذرا)یعنی آگاهانیدن مورد ترس(که گناه و کیفر آن باشد)و این سوگندهاییست که خدای تعالی آن را یاد نموده.

جبائی گوید:خداوند سبحان به پروردگار این چیزها سوگند یاد نموده گوید جایز نیست سوگند و قسم مگر بخدای سبحان و غیر جبائی گفته خیر بلکه خداوند برای بزرگی موقعیّت و مأموریت آنها بخود آنها سوگند خورده است.

(إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ)

این جواب سوگندهاست و معنایش اینست که آنچه بشما خداوند از بعث و نشور و ثواب و عقاب پاداش و کیفر اعمال وعده داد هر آینه واقع خواهد شد.و بعضی گفته اند فرق بین واقع و کائن اینست که واقع نمیشود مگر اینکه حادث باشد مثل دیوار که واقع میشود بین منزل و کوچه برای اینکه دیوار از روشن ترین چیزهاست در حدوث و کائن اعمّ از آن است زیرا آن بمنزله موجود ثابت است که میشود حادث باشد و میشود قدیم باشد و حادث.سپس خداوند سبحان بیان کرد وقت وقوع آن را و فرمود:

(فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ)

یعنی وقتی آثار ستارگان نابود و نورشان تمام

و روشنایی آن از بین رفت (وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ) یعنی وقتی آسمان شکافته شد و در آن شکافها نمایان شد (وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ) یعنی هنگامی که کوه ها از جای خود کنده شد مثل قول او که گفته (یَنْسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً) و برخی گفته اند:

نسفت یعنی بسرعت و شتاب میرود که در روی زمین اثر و نشانه ای باقی نمیماند (وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ) یعنی موقعی که پیامبران جمع میشوند برای آن وقت که روز قیامت باشد تا شهادت و گواهی بر امّتها دهند.و آن قول او است که میفرماید (لِأَیِّ یَوْمٍ أُجِّلَتْ) ابراهیم و مجاهد و ابن زید گویند.یعنی برای کدام روز تأخیر افتادند و بر ایشان اجل را مثل زده برای جمع ایشان،که بندگان خدا از این روز تعجّب میکنند.

و بعضی گفته اند:اقتت.یعنی شناخته شود وقت حساب و جزاء برای اینکه ایشان در دنیا نمیدانستند چه وقت ساعت و موقع آن خواهد بود.

و برخی گفته اند:شناخته شود ثواب و پاداش اعمالشان در این روز و امام صادق علیه السّلام فرمود اقّتت یعنی بر انگیخته شود در وقتهای مختلف سپس این روز را خدای سبحان بیان فرمود و گفت (لِیَوْمِ الْفَصْلِ) یعنی روزی که خداوند میان مردم قضاوت و داوری کند آن گاه این روز را بزرگداشته و فرمود:

(وَ مَا أَدْرَاکَ مَا یَوْمُ الْفَصْلِ)

نمیدانی چه روز بزرگیست روز فصل و داوری پس خبر داد حال کسی که تکذیب کند آن روز را و گفت (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) در این روز وای بحال کسانی که تکذیب کننده گان باشند.این تهدید و بیم دادنست و البتّه بیم دادن و وعید را تخصیص داد بکسانی که روز قیامت را انکار نموده و بآن تکذیب نمودند.بجهت اینکه تکذیب بقیامت موجب تمام گناهها میشود گر چه با آن ذکر نشده و عامل در ظرف محذوف است و دلالت میکند بر آن قول

خداونـد. إِنَّمـا تُوعَـدُونَ لَواقِعٌ .و تقـديرش اينست.پس وقتی سـتاره هـا تاريـک و آسـمان شـكافته و كوه ها از جا كنـده شـد و پيامبران گرد آمدند قيامت واقع شود و روز رستاخيز آيد.

ص :۲۰۱

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱۶ تا ۲۸]

اشاره

أَ لَمْ نُهْلِكِ اَلْأَوَّلِينَ (۱۶) ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ اَلْآخِرِينَ (۱۷) كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۹) أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ (۲۰) فَجَعَلْنٰاهُ فِي قَرٰارٍ مَكِينٍ (۲۱) إِلىٰ قَدَرٍ مَعْلُوم (۲۲) فَقَدَرْنٰا فَنِعْمَ اَلْقٰادِرُونَ (۲۳) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۴) أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ كِفٰاتاً (۲۵) أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً (۲۶) وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ شٰامِخٰاتٍ وَ أَسْقَيْنٰاكُمْ مٰاءً فُرٰاتاً (۲۷) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸)

ترجمه:

۱۶-آیا پیشینیان(چون قوم نوح و لوط و هود و ثمود و دیگران)را نابود نساختیم.

۱۷-با گناهکاران نیز اینچنین مینمائیم.

۱۸-در آن روز وای بر تکذیب کنندگان.

۱۹-آیا شما را از آبی بی ارزش نیافریدیم.

۲۰-پس آن را در قرارگاهی استوار(رحم مادر)قرار دادیم.

۲۱-تا مقداری معیّن(زمان ولادت و بنا بر معروف و متعارف نه ماه و نه روز و نه ساعت و).

ص :۲۰۲

۲۲-(بر آفرینش)توانا بودیم و چه نیک تواناییم.

۲۳-در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۲۴-آیا زمین را در بر گیرنده(و محلّ سکونت شما)نگردانیدیم.

۲۵-زندگان و مردگان را.

۲۶-و در زمین کوه های استوار بلند گردانیدیم و آبی خوشگوار بشما نوشانیدیم(آن روز وای بر تکذیب کنندگان).

قرائت:

اهل مدینه و کسایی(نحوی)فقدّرنا بتشدید خوانده و دیگران،به تخفیف و در قرائت شواذ(نتبعهم بجزم خوانده شده است).

دلیل:

گذشت در جلوتر که قدّر و قدر بیک معنی است و تخفیف بهتر است به جهت قول خدا (فَنِعْمَ الْقادِرُونَ) و کسی که تشدید داده قصد کرده که هر دو لغت را بیاورد چنانچه گفته میشود جادّ مجدّ و مثل قول خدای سبحان فَمَهِّلِ الْکافِرِینَ أَمْهِلْهُمْ که بهر دو لغت آورده.و کسی که جزم داده نتبعهم را پس او دو احتمال داده.

۱ اینکه او عین را ساکن نموده برای سنگینی حرکات پی در پی.

۲ اینکه عطف باشد بر نهلک چنانچه می گویی(ا لم ازرک ثمّ احسن الیک)آیا تو را دیدار نکنم سپس بتو احسان کنم پس معنای این قرائت این است که او اراده میکند قومی را که ایشان را خدای سبحان نابود ساخت بعد از قومی قبل از ایشان بنا بر اختلاف اوقات و اعصار پیامبران بسوی ایشان پیامبر

ص :۲۰۳

بعد از پیامبری.

و امّا رفع بنا بر قرائت مشهور.پس برای استیناف کلام یا بنا بر این است که خبر مبتداء محذوف باشد.

لغت:

القرار:مکانیست که امکان توقّف زیاد در آنست...

القدر:مقدار معلوم و معیّنی که کم و زیاد در آن نیست.و القدر مصدر از قول ایشان قدر یقدر قدرا یا قدر(یعنی اندازه گرفت و تقدیر نمود)پس کسی که تشدید داده جمع بین دو لغت نموده چنانچه اعشی گوید:

و انکرتنی و ما کان الّذی نکرت

من الحوادث الاّ الشیب و الصّلعا

انکار نمودی مرا و موجب انکار تو نشد از حوادث مگر پیری و ریختن موی پیش سر من شاهد این بیت کلمه انکرتنی و نکرت است که بیک معنی آمده.

و کفت الشّیء:یکفته کفتا و کفاتا یعنی وقتی که او را در بر گیرد و از آنست حدیث

اکتفوا صبیانکم .یعنی آنها را بخود بچسبانید و مثل آنست که ضمّوا مواشیکم حتّی تذهب محمه العشاء گوسفندهایتان جمع کنید تا سیاهی شب برود و گفته میشود بظرف کفت و کفیت و ابو عبیده گوید کفاتا یعنی ظرفها.

و الرّواسی:یعنی ثابت ها.

و الشّامخات:یعنی بلندها و از آنست شمخ بانفه وقتی از روی تکبّر و خود خواهی آن را بلند کند.

و ماء فرات:و زلال و عذب و نمیر تمامی از عذوبت و گوارایی است.و از آنست که نهر بزرگی معروف را فرات گویند.

ص:۲۰۴

شاعر گوید:

اذا غاب عنّا غاب عنّا فراتنا (۱)

و ان شهد احدی فیله و فواضله

اگر مسافرت کند و دور شود از نظرها فرات ما فرو رود و اگر حاضر گردد بچشد فایده ها و نعمتهای خود را.

ابن عبّاس گوید:ریشه و منبع آبهای شیرین عالم چهار است(۱) جیحون (که در نزدیکی سمرقند و بخارا در خاک شوروی است)و از آنست دجله.(۲) سیحون نهر بلخ(۳)فرات کوفه(۴)نیل مصر

ص: ۲۰۵

۱- ۱) مترجم گوید:فرات همان نهر معروف کوفه و کربلا است که در اشعار عربی و فارسی در مدایح و مصائب اهل بیت رسالت بخصوص حضرت سیّد- الشّهداء و اهل بیت عطشانش یاد شده و در اخبار هم مدح آن رسیده که بعضی از آنها را یاد مینمائیم. ۱-در اصول کافی از ضریس کناسی روایت شده که گفت بحضرت باقر علیه السّلام عرض کردم مردم میگویند که این نهر فرات ما از بهشت میآید پس چگونه است و حال آنکه آن از مغرب میآید و چشمه ها در آن میریزد. فرمود:بدرستی که برای خدا بهشتی است که آن را در مغرب آفریده و آب این نهر فرات شما از آنجا میآید و ارواح مؤمنین هم از قبورشان در هر شام و عصری بآنجا میرود و از میوه های آن میخورد و متنعّم بنعمتهای آن میشود و با یکدیگر ملاقات و معارفه میکنند و وقتی صبح میشود از آن بهشت بیرون آمده و در هوا پرواز میکنند وقتی خورشید سرزد بگورهایشان میروند و در هوا هم همدیگر را دیده و میشناسند... ۲-در سفینه البحار محدّث قمّی است که در فرات دو ناودان از ناودان بهشتی است و اینکه فرشته ای است که در هر شب از آسمان بفرات فرود آید و با دو سه مثقال مشک بهشت است که در فرات میریزد و نیست نهری در مشرق و مغرب زمین که برکتش از او بیشتر باشد.و نوزادی که حنک و حلق او را با آب فرات بردارد دوستدار خاندان رسالت خواهد بود.امیر المؤمنین علیه السّلام-

(۱)

اعراب:

احیاء منصوب است به اینکه مفعول قول او کفاتا باشـد معنایش این است اینکه در بر گیرد زنـده ها و مردگان را پس بنا بر این کفاتا مصدر است و اگر جمع کفت باشد.پس عامل در احیاء خواهد بود و تقدیرش در بردارد زنده ها یا در بر میگیرد زنده ها و مرده ها را.

تفسیر:

سپس خداونـد سـبحان یـاد نمود آنچه را که با مکـذّبین نخستین نموده پس گفت (أَ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ) آیا کافرهای نخست را هلاـک نکردیم به عـذاب و شـکنجه در دنیا چون قوم نوح و عاد و ثمود را وقتی تکـذیب کردنـد، پیغمبران خود را (ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ) سپس دیگران را بسر نوشت آنها مبتلا نکردیم چون قوم لوط و ابراهیم را(نتبعهم)را عطف بر نهلک نکرد تا

(۱)

(فرمود:اگر اهل کوفه حنک و کام فرزندان خود را با آب فرات بر دارند هر آینه از شـیعیان ما خواهند بود. تشـنه آب فراتم ای اجـل مهلت بـده تا بگیرم در بغل قبر شـهید کربلا امام صادق علیه السّـلام بخالـد بن جریر فرمود.اگر من نزد شـما بودم هر روز بفرات آمـده و شسـتشو میکردم در آن.و روایـات در مـدح آن بسـیار است و معجزه ای از امیر المؤمنین علیه السّـلام در بحار و کتب معتبره راجع بفرات نقل شده که مجال ذکر آن نیست.

ص :۲۰۶

۱- ۱) یعنی نهرهای معروفه نزد ایشان نه در تمام زمین چنانچه مردی از ما میگویـد شـعراء چهار نفرنـد پس آنها را میشـمارد و قصد میکنی در زبانت. متنبّی شاعر گوید:سیر کردم تا جیحون از زمینهای آمد را و آمد اکنون در بلاد در ترکیّه است و دلالت میکند بر اینکه جیحون در اینجاست رود سیحان بالف

مجزوم شود بلکه استیناف نموده و از سر گرفت.

مبرّد گوید:تقدیرش اینست ثم نحن نتبعهم و غیر از استیناف جایز نیست زیرا. أَ لَمْ نُهْلِكِ ماضی است و ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ مستقبل است و مویّد آن قول حسن بصریست که آخرین مردمی هستند که قیامت بر ایشان قیام کند.

(كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ)

یعنی چنانچه ما هلاک کردیم مردم ستمگر و کفّار گذشته و پیشین را همانطور با تکذیب کنندگان از اهل مکّه خواهیم نمود و البتّه ایشان را هلاک و نابود کرد.در روز بدرکه کشته شدند و گاهی میشود هلاکت و نابودی بگردیدن چیز یا انسان بجایی که نمیداند کجاست آنجا یا باعدام و نابودی او یا به پنهانی مکان او و گاهی هم بمردن و گاهی به مسخ شدن بصورت سنگ و جمادی خواهد بود (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) یعنی روز پاداش و جزاء (لِلْمُكَذِّبِينَ) به تکذیب کنندگان پس ایشان کیفر میشوند بسخت ترین عذابها و شکنجه ها.

(أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ)

آیا ما شما را نیافریدیم از آب کم و ناچیزی یعنی ناچیز کم فایده.و در آفرینش انسان بر این کمال از خواص صحیحه و عقل شریف و تمیز و نطق و بیان از یک قطره و یا ذرّه آب ناچیز بزرگترین اعتبار و روشنترین حجّت و برهانست بر اینکه برای او صانع و آفریدگار و مدبّر دانا مصلحت اندیشی است و منکر این مانند آنست که با براهین روشن عقلی مکابره کند.

۱)

(در بلاد ترک است و در دریای روم میریزد و بهتر این است که مقصود ابن عبّاس همان سیحون نهر بلخ باشد که از بلاد عربی دور است.مترجم گوید: ممکنست که غیر از سیحون و جیحون بلخ و بخارا سیحان و جیحانی در ترکیه باشد.

(فَجَعَلْناهُ)

یعنی این آب ناچیز را قرار دادیم (فِی قَرارٍ مَكِینٍ) در قرارگاه محكم یعنی رحم (إِلی قَدَرٍ مَعْلُومٍ) یعنی تا مقداری از وقت معلوم مدّت حمل (فَقَدَرْنا) یعنی آفریدن آن را تقدیم كردیم كه چگونه باشد كوتاه یا بلند پسر یا دختر (فَنِعْمَ الْقادِرُونَ) یعنی ما خوب اندازه گیرنده ایم و جایز است كه وقتی كه ما قدر را مخفّف نمودیم معنی اینطور باشد یعنی توانا هستیم ما بر تمام این مطلب پس ما خوب توانا و نیرومندیم بر تدبیر این (۱)و ما قدرت داریم بر چیزی كه هیچكس نیروی آن را جز ما ندارد پس آنكه مخصوص مدح است حذف شده (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ) به اینكه ما آفریدیم مخلوقات را و ما هم آنها را بر میگردانیم و زنده میكنیم.

(أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً)

برای بندگان كه آنها را بر روی خود(به واسطه جاذبه زمین)نگهدارد.

(أَحْیاءً)

زنده ها را بر پشت خود در خانه ها و منازلشان (وَ أَمْواتاً) قتاده و مجاهد و شعبی گویند در شكم زمین آنها را نگهدارد و بخود جذب و منضم نماید

ص: ۲۰۸

۱- ۱) به چهار چیز در جنین و رحم مادر استدلال برای اثبات خدا شده. ۱-آفریدن و ایجاد كردن زنده از منی مرده. ۲-قرار دادن آن در رحم كه آن قرارگاه شایسته و برای او قوّه ماسكه است و اگر نبود در رحم نیروی ماسكه منی بآسانی از آن خارج و دفع میشد. ۳-تقدیر توقّف نه ماه در آنجا و ضرورت زایمان و وضع حمل در موقع احتیاج و نیاز طفل بطعام و دفع بول كردن بدون مهلت و تأخیر. ۴-تقدیر جوارح ظاهری از چشم و گوش و زبان و دست و پا و غیره باندازه حاجت.(شعرایی)

بنان گوید ما برای تشییع جنازه ای با شعبی بیرون رفتیم پس شعبی نگاهی بجبانه گورستان کرد پس گفت اینست کفات مردگان سپس نظری به خانه کرد و گفت اینست کفات زنده ها و از حضرت علی امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است.

و بعضی گفته اند:کفاتا یعنی وعاء و ظرف و هذا گفته یعنی ظرف آن و قول او أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتاً یعنی بعضی از آن زمینها میرویاند و گیاهها و بذرها را زنده میکند و بعضی از آنهم(غیر ذی ذرع و شوره زار است)چیزی از آن سبز نمیشود هذا یکون احیاء و امواتا منصوب است بنا بر حالیت و بنا بر قول اوّل بنا بر مفعول به بودن (وَ جَعَلْنا فِيها رَوَاسِيَ شامِخاتٍ) یعنی کوه های ثابت بلند.

(وَ أَسْقَيْناكُمْ ماءً فُراتاً)

ابن عبّاس گوید:یعنی قرار دادیم برای شما نوشیدن از آب گوارا (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) باین نعمت ها و اینکه آنها از طرف خداست.

و بعضی گفته اند:در این روز وای بحال تکذیب کننده گان پیامبران و قرآن و البتّه این جمله تکرار شده برای اینکه خداوند نعمتها را شمرده پس در موقع ذکر هر نعمتی فرموده وای بر حال مکذّبین.پس این را تکرار نمیگویند و البتّه گذشت جهت تکرار در سورۀ الرّحمن.

ص :۲۰۹

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۲۹ تا ۴۰]

اشاره

اِنْطَلِقُوا إِلىٰ مٰا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۹) اِنْطَلِقُوا إِلىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلاٰثِ شُعَبٍ (۳۰) لاٰ ظَلِيلٍ وَ لاٰ يُغْنِي مِنَ اَللَّهَبِ (۳۱) إِنَّهٰا تَرْمِي بِشَرَرٍ
كَالْقَصْرِ (۳۲) كَأَنَّهُ جِمٰالَتٌ صُفْرٌ (۳۳) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴) هٰذٰا يَوْمُ لاٰ يَنْطِقُونَ (۳۵) وَ لاٰ يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۶) وَيْلٌ
يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) هٰذٰا يَوْمُ اَلْفَصْلِ جَمَعْنٰاكُمْ وَ اَلْأَوَّلِينَ (۳۸) فَإِنْ كٰانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ (۳۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰)

ترجمه:

۲۹-بسوی آتشی که آن را دروغ میشمردید بروید.

۳۰-بسوی دودی(یا آتشی)که سه شاخه دارد(یکی بطرف بالا و یکی بطرف راست و یکی بطرف چپ)بروید.

۳۱-آن ظلّ نه سایه گستر است و نه(از دوزخی چیزی)از شعله آتش را دفع میکند.

۳۲-البتّه آن آتش شراره ای پرتاب میکند مانند کوشکی بزرگ.

۳۳-گویا که آن شراره آتش شترانی زرد رنگست.

ص: ۲۱۰

۳۴-در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۳۵-این روز روزیست که کافران سخن نگویند.

۳۶-و بایشان اجازه(عذر خواهی)ندهند تا اینکه عذر خواهی کنند.

۳۷-در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۳۸-این روز جدا کردن(مؤمن از کافران)است شما را(ای تکذیب تکذیب کنان این امّت)و نیز پیشینیان را گرد آوریم.

۳۹-پس اگر شما حیله ای(چاره ای برای رفع عذاب)دارید پس آن حیله را با من بجای آرید.

۴۰-در این روز وای بر تکذیب کننده گان.

قرائت:

رویس از یعقوب روایت کرده که(انطلقوا)دوّم را بفتح قرائت نموده و دیگران از قاریان بکسر لام در هر دو...و اهل کوفه غیر ابی بکر جماله«مفرد» بدون الف خوانده اند ولی یعقوب(جمالات)جمع و با الف و ضمّ جیم از ابن عبّاس و سعید بن جبیر و غیر آنها هم همین روایت شده و دیگران،از قاریان جمالات با الف و کسر جیم و در شواذ قرائت ابن عبّاس و سعید بن جبیر بخلاف هم است مانند(کالقصر)بفتح قاف و صاد. (۱)

دلیل:

کسی که انطلقوی دوّم را بفتح خوانده پس او اوّلی را حمل کرده بر امر و دوّمی را بر خبر و جمالات جمع جمال بالف و تاء بنا بر تصحیح بناء است چنانچه

۱- ۱) یعقوب فقط یاء را در کیدون در حال وصل و وقف ثابت دانسته است

بنا بر تکسیرش جمائل آید.

ذو الرّمه گوید:

و قرّبن بالزّرق الجمائل بعد ما

تقوّب عن غربان أوراكها الخطر

شترها نزدیک تل ها و پشته های ریک شدند بعد از آنکه با دم خود مرتّبا برانهای خود زده و آن را مجروح نمودند شاهد این بیت کلمه جمائل است که جمع بکسر آمده.

و امّا جماله.پس تاء ملحق به جمالا- شده برای تأنیث جمع چنانچه ملحق به فحل و فحاله و ذکر و ذکاره شده.و کسی که جمالات بضمّ قرائت کرده پس آن جمع جماله و آن شراع و ریسمانی از ریسمان های کشتی هاست و گفته میشود از زنجیرهای جسر و پل متحرّک است.

زجاج گوید:و جایز است که جمع جمل جمال و جمالات باشد- چنانچه گفته میشود رخال جمع رخل است.و کسی که(کالقصر)بفتح صاد قرائت کرده پس آن جمع قصره گرفته یعنی گویا آن گردنهای شتر است.

و بعضی گفته اند:القصر ریشه درخت است و مفرد آن قصره است مجاهد هم همین طور خوانده گوید و آن برگ و شاخه درخت است.

حسن گوید:قصره و قصر مانند جمره و جمر و آن ریشه های درختست گوید:و مردم آن را بر روی بام منزلها و قصرهایشان قرار میدهند(و مقصود علف و گیاهانیست بر روی سقف گذارده و روی آن گل اندود میکنند).

ابن جنّی گوید:ابو علی برای ما حدیث کرد که قصر در اینجا بمعنی قصرها و آن خانه هائیست از گل که وقتی در کنار آب منزل میکردند میساختند

معنی:

سپس خدای سبحان بیان نمود آنچه بایشان گفته میشود برای کیفر و مجازات تکذیبشان و فرمود (انْطَلِقُوا إِلىٰ مٰا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ) یعنی مالکین و موکّلین دوزخ بایشان میگوید بروید بسوی آتشی که شما انکار مینمودید و آن را دروغ می پنداشتید و اعتراف بصحّت آن در دنیا نداشتید.و انطلاق منتقل شدن و رفتن از جائیست بجای دیگر بدون توقّف.سپس ذکر فرمود موضع و محلّی را که ایشان را امر فرمود بآنجا بروند.و فرمود (انْطَلِقُوا إِلىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلاٰثِ شُعَبٍ) یعنی بروید بسوی آتشی که برای آن سه شعبه است آن را ظل و سایه نامید برای سیاهی آتش جهنّم و دوزخ.

مجاهد و قتاده گفته اند:آن دود جهنّم است که از سه طرف احاطه بکفّار دارد شعبه ای از بالای سر و شعبه ای از سمت راست و شعبه ای از سمت چپ.و دود را ظلّ و سایه نامیده چنانچه فرمود (أَحٰاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُهٰا) یعنی از دود غلیظ سیاه بآنها احاطه نمود.

و بعضی گفته اند:زبانه ای از آتش بیرون آید پس احاطه بکافر مانند خیمه ای نماید پس از آن سه شعبه منشعب گردد.پس در آن دود غلیظ خفقان آور باشد تا از حساب فارغ شود.

سپس خداوند سبحان آن سایه را تعریف نمود و فرمود (لاٰ ظَلِيلٍ) سایه بانی نیست که مانع از آزار باشد و مانند آنست کنین.پس ظلیل از ظلّه و آن پرده است و کنین از کن.پس سایه این دود کفّار را مستغنی از حرارت و سوزش آتش نمیکند و آن قول خداست (وَ لاٰ يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ) و شعله و زبانه آتش است که بلند میشود وقتی که بر افروخت و آن سه رنگ سرخ و زرد

و سبز است.یعنی کفّار وقتی طلب سایبانی از آن ظلّ و سایه میکنند،آن سایه حرارت زبانه و شعله آتش را از ایشان دفع نمیکند.سپس خداوند سبحان آن آتش را تعریف فرمود و گفت (إِنَّها تَرْمِی بِشَرَرٍ) بدرستی که آن آتش می پراند جرقّه ای باطراف (کَالْقَصْرِ) یعنی مانند در بزرگی.و بیم آن پرواز و پرش آنست بر کافرها از هر جهت.پناه بر خدا میبریم از آن،از ابن عبّاس و مجاهد نقل شده که گوید:قصر مفرد قصور است از بناها و عرب شتر را تشبیه به قصور میکند.

اخطل گوید:

کانّه برج رومیّ یشیّده

لزّ بحصّ و آجر و احجار

گویا که آن برج رومی است که آن را محکم با گچ و آجر و سنگ چسبانیده است.

عنتره گوید:

فوقفت فیها ناقتی و کانّها

فدن لأقضی حاجه المتلوّم

پس متوقّف نمودم در آن شترم را و مثل آنکه آن قصر و اطاق انتظار است بر آورم حاجت نیازمند منتظر را و فدن قصر است.

قتاده و ضحّاک و سعید بن جبیر گفته اند:کالقصر یعنی مانند ریشه و تنه درختان بزرگ سپس رنگ آن را تشبیه بجمالات صفر نمود و گفت (کَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ) حسن و قتاده گفته اند:گویا آن ریسمان و طناب سیاه است، برای اینکه سیاهی آن از زردی است.

فرّاء گوید:سیاه تر از شتر نمی بینی مگر اینکه آن مایل بزردی باشد و برای همین عرب شترهای سیاه را صفراء نامیده.

ص :۲۱۴

جبائی گوید:آن از زردیست برای اینکه آتش زرد رنگ است.

(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ)

در این روز وای بر حال تکذیب کنندگان از آتشی که اینست صفت آن.

(هٰذٰا يَوْمُ لاٰ يَنْطِقُونَ وَ لاٰ يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ)

این روزیست که کفّار سخن نمیگویند و بایشان اجازه نمیدهند تا عذر خواهی کنند.

بعضی گفته اند:در معنای آن دو قولست(اوّل)اینکه ایشان- سخنی نمیگویند که بحالشان فایده داشته باشد.پس مثل اینکه اصلا حرفی نمیزنند(دوّم)اینکه در قیامت پاسگاههایی هست که در بعضی از آنها حرف میزنند و داد خواهی میکنند و در بعضی از آنها هم بر دهان های آنان مهر خموشی زده و تکلّم نمیکنند.

قتاده گوید:مردی نزد عکرمه آمد.و گفت آیا دیده ای قول خدای تعالی (هٰذٰا يَوْمُ لاٰ يَنْطِقُونَ) را و باز قول او را (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ) پس شما در روز قیامت در نزد پروردگارتان داد خواهی میکنید پس عکرمه گفت در آن روز موقف و پاسگاه هائیست.که در بعضی از آنها سخن میگویند و داد خواهی میکنند.سپس مهر بر دهان آنها زده و دست و پای ایشان بسخن آید.پس در اینموقع است که آنها سخن نمیگویند.نحویها اجازه داده اند (هٰذٰا يَوْمُ لاٰ يَنْطِقُونَ) بنصب خوانده شود بنا بر اینکه آن اشاره بجزاء باشد نه اشاره بیوم و قول او(فیعتذرون)مرفوع است بنا بر اینکه عطف بر قول او (وَ لاٰ يُؤْذَنُ لَهُمْ) باشد.و تقدیر آن(فلا یعتذرون)-پس اعتذار نمیجویند.

و اگر گفته شود:فلا یعتذروا پس منصوب باشد هر آینه معنایش این

خواهد بود که اذن سبب و وسیله عذر خواهی ایشانست و لکن معنا اینست که اذن بایشان نمیدهند در عذر خواهی پس ایشان اعتذار نمیجویند.

(وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ)

در این روز وای بر تکذیب کنندگان از این خبر (هٰذا یَوْمُ الْفَصْلِ) این روز جدایی و فاصله میان اهل بهشت و آتش دوزخ است.

و بعضی گفته اند:این روز حکومت و داوری میان مردم و داد خواهی مظلوم از ظالم و فصل قضاوت بر ظاهر و باطن کار در آخرتست بخلاف دنیا برای اینکه در دنیا قاضی حکم میکند بر ظاهر کار و باطن را نمیداند،و نمی شناسد.

(جَمَعْناکُمْ وَ الْأَوَّلِینَ)

جمع میکنیم مکذّبین این امّت را با تکذیب کنندگان امّت های گذشته خداوند جمع میکند تمام مردم را در یک روز و در یک میدان.

(فَإِنْ کانَ لَکُمْ کَیْدٌ فَکِیدُونِ)

یعنی اگر برای شما چاره و حیله هست پس برای خودتان آن را بکار زنید.

و بعضی گفته اند که این توبیخ و سرزنش است از خدای تعالی برای کافرها و سر کوبی ایشانست و اظهار عجز ایشانست از دفاع از خودشان تا چه رسد که در بارهٔ دیگران چاره ای کنند.و این توبیخ برای اینست که شما بودید که در دنیا کارهایی میکردید که موجب خشم من بود و اکنون عاجز هستید از اینکه چاره ای بکنید و رسیدید به و بال و نتیجه کارها و اعمال زشتتان (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) در این روز وای بر تکذیب کننده گان.

ص :۲۱۶

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي ظِلاٰلٍ وَ عُيُونٍ (۴۱) وَ فَوٰاكِهَ مِمّٰا يَشْتَهُونَ (۴۲) كُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنّٰا كَذٰلِكَ نَجْزِي
اَلْمُحْسِنِينَ (۴۴) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵) كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ
اِرْكَعُوا لاٰ يَرْكَعُونَ (۴۸) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۹) فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۱-البتّه پرهیزکاران در سایه(درختان بهشت)و کنار چشمه سارها باشند.

۴۲-و میوه ها(برای پذیرایی ایشانست)از آنچه آرزو کنند،و بخواهند.

۴۳-(و بایشان بگویند بپاداش آن اعمال شایسته که پیوسته(در دنیا)میکردید بخورید و بیاشامید در حالی که گوارا باشد.

۴۴-آری ما نیکوکاران را اینچنین پاداش میدهیم.

۴۵-در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۴۶-(بایشان بگویند)بخورید و اندک زمانی بر خوردار شوید که شما گنهکارید.

ص:۲۱۷

۴۷-در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۴۸-و هر گاه بایشان گویند رکوع کنید رکوع نکنند(و یا آنکه نماز کنید نماز نخوانند).

۴۹-در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۵۰-پس بکدام کتاب بعد از قرآن میگروند(اگر بقرآن نگرویدند).

تفسیر و مقصود:

سپس خداوند سبحان مؤمنین و پرهیزکاران را یاد نمود و گفت (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) آن کسانی که از شرك و گناهان و اعمال زشت پرهیز کردند (فِي ظِلاَلٍ) در سایه هایی از درختان بهشت (وَ عُيُونٍ) چشمه سارهای که بدون جدول و شکاف زمین در پیش روی آنها جاری است برای اینکه برای آنها لذّتبخشتر است وقتی می بینند خوبی و صفای آب آن را و بعضی گفته اند(عیون)یعنی چشمه هایی که در لابلای درختان جاری است (وَ فَوَاكِهَ) جمع فاکهه و آن میوه درختانست (مِمَّا يَشْتَهُونَ) یعنی از جنس آنچه اشتها دارند و شهوت معنایی است در دل زمانی که خواهنده بآن بر خورد نمود لذّتی برای او خواهد بود و ضدّ شهوت نفرت و بی میلی است.سپس گفته میشود بایشان (كُلُوا وَ اشْرَبُوا) صورت آن صورت امر است و مقصود اباحه است.

و بعضی گفته اند:آن امر حقیقی است و خداوند سبحان از آنها خوردن و نوشیدن در بهشت میخواهد زیرا آنها وقتی دانستند که خدا دوست دارد که آنها در بهشت بخورند و بیاشامند خوشحال تر شوند پس بر گردانیدن خداوند ایشان را عبث و بیهوده نیست (هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) گوارا باد بر شما بآنچه در دنیا نمودید.یعنی خالص از زحمت و ناراحتی و

و هنیء منفعت خالص از آزار و رنج است.

و بعضی گفته اند:آن اذیّتی است که دیگر در پی آن رنج و ناراحتی نیست.

(إِنّا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ)

ما اینچنین نیکوکاران را پاداش- میدهیم.این نخست خبریست از خدای تعالی و بایشان نیز می گویند:

(وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ)

در این روز وای بر تکذیب کنندگان باین وعده سپس کلام را اعاده داد بر ذکر تکذیب کنندگان.پس خدای سبحان فرمود:

(کُلُوا)

یعنی بایشان میگویند بخورید (وَ تَمَتَّعُوا) بهره مند شوید در دنیا (قَلِیلاً) یعنی اندک زمانی پس البتّه مرگ خواهد بود و چاره ای از آن- نیست (إِنَّکُمْ مُجْرِمُونَ) یعنی ای مشرکها شما مستحق و شایسته عذابید (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) در این روز وای بر تکذیب کنندگان باین بیم و وعید (وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا) یعنی نماز بخوانید (لاٰ یَرْکَعُونَ) یعنی نماز نمیخوانند.

مقاتل گوید:این آیه در باره ثقیف نازل شده در وقتی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را امر بنماز نمود.و آنها گفتند ما منحنی و دو لاـ نمیشویم این برای ما زشت و سبک است پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود در دینی که رکوع و سجود نباشد خیری نیست.

ابن عبّاس گوید:مراد باین روز قیامت است هنگامی که آنها را- میخوانند که سجده کنند نمیتوانند (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) در این روز وای بر تکذیب کننده گان بوجوب نماز و عبادتها (فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ) یعنی پس بکدام کتاب بعد از قرآن تصدیق خواهید نمود و حال آنکه آن را

با اعجاز و نیکویی ترتیبش تصدیق نکردید.

پس مسلّم است کسی که بقرآن ایمان نیاورد با آنچه در آنست از دلیل ظاهر و نشانه روشن.ایمان بغیر آن نخواهد آورد. (۱)

۱- ۱) مترجم گوید:حاکم حسکانی حنفی در شواهد التّنزیل گوید (إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی ظِلاٰلٍ وَ عُیُونٍ) خبر داد ما را عقیل بن حسین از علی بن حسین از محمّد بن عبد اللّه از محمّد بن خالد ازرق در بصره از یحیی بن محمد بن یحیی بن محبوب در فساء از یعقوب بن سفیان گفت حدیث کرد مرا عبید اللّه بن موسی از اسرائیل از خصیف از مجاهد از عبد اللّه بن عبّاس در قول خدای تعالی (إِنَّ الْمُتَّقِینَ) گفت یعنی آن کسانی که از شرک و گناه کبیره و صغیره پرهیز نمودند.و ایشان علی و حسن و حسین علیهم السّلام در سایه درخت،و خیمه هایی از لؤلؤ و چشمه هایی از آب پاک که جاریست و میوه های مختلف از آنچه را که دلشان میخواهد و آرزو میکنند و بآنها گفته میشود بخورید و بنوشید گوارا و نوش جانتان باشد در بهشت مرگی و حسابی برای شما نیست سبب آنچه که در دنیا اطاعت کردید خدا را و ما همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران اهل بیت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را در بهشت.

سوره عمّ

اشاره

این سوره در مکّه نـازل شـده و دارای چهار اسم است ۱-سورهٔ عمّ ۲-سورهٔ نبأ ۳-سورهٔ معصرات ۴-و بعضـی هم آن را سورهٔ تسائل- نامیده اند.

آیات آن:

از نظر اهل مکّه و اهل بصره چهل و یک آیه و از نظر دیگران چهل آیه است.

اختلاف آن:

(عَذاباً قَرِیباً) از نظر مکّی ها و بصریها یک آیه است ولی در نزد دیگران

نیمی از آیه إِنّٰا أَنْذَرْنٰاکُمْ آیه سی و نهم است.

فضیلت این سوره:

ابیّ بن کعب از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود آن حضرت هر کس سوره عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ را قرائت کند خداوند در روز قیامت او را از شرابهای خنک بهشتی سیراب نماید.

و از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام روایت شده که فرمودند:

هر کس این سوره را قرائت کند و تا یک سال مداومت نماید از آن سال نمیگذرد، مگر اینکه موفّق بزیارت بیت اللّه الحرام میشود.

توضیح.و وجه ارتباط این سوره با سورهٔ قبل:

هنگامی که خداوند سبحان سورهٔ مرسلات را بذکر قیامت پایان داد،و تکذیب کننده گان را بیم داد افتتاح نمود این سوره را بذکر قیامت و ذکر دلایل قدرت بر بعث و انگیزش و بر گشت بعالم قیامت پس فرمود:

ص: ۲۲۲

[سوره النبإ (۷۸): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . عَمَّ يَتَسٰاءَلُونَ (۱) عَنِ اَلنَّبَإِ اَلْعَظِيمِ (۲) اَلَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلاّٰ سَيَعْلَمُونَ (۴) ثُمَّ كَلاّٰ سَيَعْلَمُونَ (۵) أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ مِهٰاداً (۶) وَ اَلْجِبٰالَ أَوْتٰاداً (۷) وَ خَلَقْنٰاكُمْ أَزْوٰاجاً (۸) وَ جَعَلْنٰا نَوْمَكُمْ سُبٰاتاً (۹) وَ جَعَلْنَا اَللَّيْلَ لِبٰاساً (۱۰) وَ جَعَلْنَا اَلنَّهٰارَ مَعٰاشاً (۱۱) وَ بَنَيْنٰا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدٰاداً (۱۲) وَ جَعَلْنٰا سِرٰاجاً وَهّٰاجاً (۱۳) وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلْمُعْصِرٰاتِ مٰاءً ثَجّٰاجاً (۱۴) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبٰاتاً (۱۵) وَ جَنّٰاتٍ أَلْفٰافاً (۱۶)

ص :۲۲۳

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱-مشرکان از چه میپرسند.

۲-از خبر بزرگ(که قرآنست میپرسند).

۳-آن خبری که ایشان در بارهٔ آن اختلاف دارند.

۴-نه چنین است بزودی خواهند دانست.

۵-پس نه چنانست(که ایشان گمان کردند)بزودی میدانند.

۶-آیا زمین را فراشی گسترده نگردانیدیم.

۷-و نیز کوه ها را میخهایی(برای زمین تا بدان استوار گردد).

۸-و شما را دو صنف(نر و ماده)بیافریدیم.

۹-و خواب شما را آسایشی گردانیدیم.

۱۰-و شب را پوششی قرار دادیم.

۱۱-و روز را وقت طلب معیشت گردانیدیم.

۱۲-و بر فراز شما هفت آسمان استوار بنا نهادیم.

۱۳-و(در آسمان)چراغی افروخته نهادیم.

۱۴-و از ابرها آبی بغایت ریزان فرو فرستادیم.

۱۵-تا بآن دانه و گیاه را برون آوریم.

۱۶-و نیز بوستانهای درهم پیچیده.

قرائت:

در شواذ و قرائت نادره عکرمه و عیسی بن عمر(عمّا یتساءلون)و ابن

زبیر و ابن عبّاس و قتاده(و انزلنا بالمعصرات)قرائت کرده اند.

دلیل:

ابن جنّی گوید:ثابت گذاردن الف در ماء استفهامیه وقتی بر آن حرف جرّ داخل شود ضعیف ترین دو لغت است.و روایتی از قطرب برای ما شد که حسان گفته است.

علی ما قام یشتمنی لئیم

کخنزیر تمرّغ فی رماد

برای چه آدم پستی به شتم و اهانت من قیام نمود مانند خوکی که در خاکستر غلطیده و خود را آلوده سازد.

شاهد این بیت ما قام است که علی حرف جرّ بر آن وارد شده و الف آن حذف نشده.

و گوید در قول خدا(بالمعصرات)وقتی از آن چیزی نازل شود پس به خودش فرمود آمده مثل قول ایشان(اعطیته من یدی شیئا و بیدی شیئا)و معنای آن یکیست هر دو اینست او را بدست خودم چیزی دادم.و معنای آن اینست که از اینجا یعنی اوّل بخشش از دست او بوده است.

شرح لغات:

النبأ:خبر بزرگ و از آنست نبی و پیامبر بر مذهب آنکه با همزه تلفّظ میکند.

المهاد:مقدّمه و اسباب کار فراهم کردن است و مهّد شیء تمهیدا یعنی تقیّه مقدّمه کردن.

الوتد:میخ مگر اینکه آن از میخ محکم تر و شدیدتر است.

السّبات:قطع عمل کردن برای استراحت است و از آنست سبت

ص :۲۲۵

انفه وقتی که آن را بریـد و از آنست روز شـنبه یعنی روزی که عمـل را بنـا بر عادتشان در شـریعت موسـی علیه السّـلام تعطیل میکردند.

الوهاج:بمعنی وقاد و آن شعله آتش است که دارای روشنایی و نور بزرگ باشد.

المعصـرات:ابرهایی که باران میبارد.ابر حمل آب میکنـد سـپس باد آن را میفشـرد و آن را جاری میسازد مثل جاری شدن آب بفشردن لباس و پیراهن و عصر القوم مطروا.

و الثجـاج:یعنی یـک دفعـه ریختـن مثـل ریختن خـون بـدن.گفته میشـود ثججت دمه اثجّه ثجا یعنی یـک دفعه ریختم خـونش را.میریزم ریختنی و قـد ثـجّ الـدّم یثّج ثجوجا و قطعا ریخت خون را میریزد ریختنی و در حدیث آمده بالاترین حج ها عج پس ثج یعنی در تلبیه(اللّهمّ لبیّک لبیّک لبیّک لا شریک لک لبیّک انّ الحمد لک و الملک...)صدا را بلند کردن و ریختن خون گوسفند و شتری که بعنوان هـدی و قربـانی برای خـدا در مکّه و منا الالفاف خلط ها و تـخ ها و لفّافه هایی که دورهم پیچیـده میشود و مفرد آن لفّ و لفیف است.

و گفته شده درخت پیچ و درختانی که پیچیده و باغهای پیچیده بهم.

اعراب:

(عمّ)اصـلش عن ما بوده نون را بواسـطه قرب مخرج با میم قلب به میم و در میم ما ادغام و الف را حذف کرده اند برای اتّصال ما بحرف جرّ تا اینکه مثل جزئی از او شـده و برای اینکه فرقی میان آن و میم اسـتفهام و خبر باشد و این حروفی که با آن الف ما ساقط میشود هشت حرف است ۱-عن می گویی عمّ ۲-من می گویی ممّ ۳-باء مثل بمّ ۴-لام مثل لم ۵-فی مثل فیم ۶-

ص:۲۲۶

الی مثل الی م ۷-علی مثل علی م ۸-حتّی مثل حتی م.

بصیر جامع علوم نحوی گوید: عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ بدل از عمّ نیست زیرا اگر بدل باشد هر آینه لازم میشود ما تکرار شود برای اینکه حرف جرّی که متّصل بحرف استفهام وقتی بر گشت نمود با حرفی که با آن استفهام شد،بر میگردد مثل گفته تو بچه قدر و اندازه لباس خریدی آیا به بیست درهم یا به سی درهم جایز نیست به بیست گفته شد بدون همزه پس وقتی چنین شد مثل قول او (عَنِ النَّبَإِ) متعلّق بفعل دیگری میشود غیر این فعل ظاهر (که یتساءلون)باشد.

معنی:

(عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ)

مفسّرین گفتند.هنگامی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مبعوث گردید و ایشان را خبر بتوحید و یکتایی خدای تعالی و به زنده شدن بعد از مرگ داد و بر ایشان قرآن تلاوت نمود.مشرکین در میان خود شروع به سؤال و جواب کردند و یعنی بطریق انکار و تعجّب از خودشان میپرسیدند.و میگفتند محمّد چه چیز آورده و چی بر او نازل شده پس خداوند تعالی نازل فرمود (عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ) یعنی از کدام چیز از هم میپرسید.

زجاج گوید:لفظ،لفظ استفهام و مقصود بزرگداشت قصّه است- چنانچه می گویی وقتی شأن و مقام زید را تعظیم کردی زید کیست و کدام است(یا وقتی مقام او را بزرگ داشتی می گویی کدام چیز را زیاد کردی) سپس ذکر فرمود که سؤال و جواب و پرسشهای آنها از چیست و گفت (عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ) و آن قرآن است.یعنی خبری که مقامش بزرگ است زیرا خبر از توحید و تصدیق پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و خبر از آنچه جایز و آنچه

جایز نیست و از بعث و نشور میدهد ضحّاک و قتاده گفته اند:یعنی خبر روز قیامت.و تأیید میکند این قول را آیه (إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً) روزی که مؤمن از کافر و حقّ از باطل جدا میشود روز موعد و قرار است.

و بعضی گفته اند:خبر بزرگ آنست که در آن اختلاف میکردند از اثبات صانع و صفات او و فرشتگان و پیامبران و روز انگیزش و بهشت و آتش و رسالت و خلافت.برای اینکه نبأ مطلق و شامل تمام این امور میشود.

(الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ)

پس بعضی تصدّق میکردند و برخی تکذیب و دروغ می پنداشتند (کَلاّ) یعنی نه امر آن طور که گفتند و تکذیب کردند نیست (سَیَعْلَمُونَ) بزودی میدانند و میفهمند عاقبت تکذیبشان را وقتی که پرده عقب رفت و مطالب روشن و آشکار شد (ثُمَّ کَلاّ سَیَعْلَمُونَ) سپس بزودی میفهمند این بیمی است در پی بیم.

ضحّاک گوید:کلاّ یعنی قطعا بزودی کفّار میفهمند عاقبت تکذیبشان را و مؤمنین بزودی میدانند نتیجه تصدیقشان را.

و بعضی گفته اند:نه چنین نیست بزودی میفهمند آنچه میرسد به ایشان در روز قیامت سپس قطعا بزودی میفهمند آنچه بایشان میرسد در دوزخ از عذاب و شکنجه پس بنا بر این تکرار نیست.آن گاه خداوند سبحان تنبیه فرمود ایشان را بر طریق استدلال بر صحّت و درستی این مطلب و فرمود (أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً) آیا زمین را قرار ندادیم آماده و مهیّا برای تصرّف و بهره برداری شما در آن.

قتاده گوید:مهادا یعنی بساط شما نگردانیدیم (وَ الْجِبالَ أَوْتاداً) کوه ها را میخهای زمین نگردانیدیم که مبادا اهلش را نابود کند.

(۱)

(وَ خَلَقْنٰاكُمْ أَزْوٰاجاً)

آیا شما را شکل شکل نیافریدیم یعنی بشکلهای- گوناگون که هر یک شکلی برای دیگریست.

و بعضی گفته اند:یعنی شما نر و ماده.مرد و زن نیافریدیم تا درست شود از شما تناسل و تولید مثل شده و بعضی از شما بهره مند از دیگری شود.

و بعضی گفته اند:یعنی صفهای مختلف سیاه و سفید و صغیر و کبیر و غیر اینها (وَ جَعَلْنٰا نَوْمَكُمْ سُبٰاتاً) در معنای این آیه مفسّرین بر چند وجه اختلاف کرده اند ۱-یعنی ما خواب را برای شما راحت و آسایش،برای بدنتان قرار دادیم ۲-ابن انباری گوید:خوابتان را قرار دادیم برای قطع کردن و بریدن اعمالتان و تصرّفتان ۳-قرار دادیم خوابتان را سبات که نه حقیقتا مرگ است و نه حیات و ادراک است (وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبٰاساً) ، یعنی شب را پرده ای که هر چیز را به تاریکی و سیاهی خود مستور و مخفی- میدارد (وَ جَعَلْنَا النَّهٰارَ مَعٰاشاً) و قرار دادیم روز را برای طلب معیشت و فراهم کردن وسایل زندگی.

ص :۲۲۹

۱- ۱) اطلاق کلمه ارض برای کرهٔ زمین اصطلاح علماء و دانشمندان علم هیئت است و در لغت نیست. معنای آن مگر بسیط و گسترده و دامنه داری در زیر گامهای موجودات که آن را خشکی گویند و آن یک پوست جامدیست بر روی مایع آب شده و ناچار آن در معرض میدان و اضطراب است و اگر نبود کوه ها که آن را سنگین بار نموده و پایه های آن را مشبّک قرار داده از سنگهای سخت هر آینه زلزله های دائمی بود و فرو رفتن و شکافهای عمیق و هلاک هزاران نفوس در هر روز بطور متواتر واقع میشد و لکن حکمت اقتضاء کرد که پوست زمین محکم شود سبب سنگها برای اینکه اهلش را نابود نکند. (شعرایی)

و بعضی گفته اند:یعنی قرار دادیم روز را وقت عیش های شما که تصرّف کنید در عیش های خودتان یا در جای و محلّ عیش و زندگی خودتان که در آن بخواهید از فضل پروردگارتان. (وَ بَنَیْنا فَوْقَکُمْ سَبْعاً) و بنا کردیم بالای سر شما هفت آسمان (شِداداً) محکم و استوار نمودیم ساختمان آن را و مستحکم گردانیدیم بناء آن را (وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً) یعنی خورشید را چراغ روشن و پر نور نمودیم برای جهان و آن را فروخته و پر فروغ نمودیم به نوری که بسبب آن روشن بشوند.پس نعمت نور بسبب خورشید نعمتی عام و شامل تمام موجودات میشود.

مقاتل گفته:در خورشید نور و حرارت قرار داده شده و الوهج جمع میکند نور و حرارت را.

(وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ)

مجاهد و قتاده و کلبی گویند:یعنی بادها که صاحب ابرهای بارانی هستند.

ازهری گوید:من بمعنای باء است مثل اینکه گفته بالمعصرات.و این مطلب برای اینست که ابر باران را میباراند.ربیع و ابی العالیه گویند که معصرات ابرهایی است که حامل بارانست و این روایت والبی از ابن عبّاس است.

(ماءً ثَجّاجاً)

یعنی ریزنده ای که در ریزش آن شدید است مجاهد گوید:یعنی(مدرارا)تند میبارد.قتاده گوید:یعنی پی در پی که پشت سرهم به بارد (لِنُخْرِجَ بِهِ) یعنی بآن آب باران (۱)(حَبًّا وَ نَباتاً) پس

۱- ۱) این آیه دلیل بر بطلان قول کسیست که گمان کرده که اسباب طبیعیّه تأثیری ندارد چنانچه اشاعره بر این عقیده و مذهب میباشند و

حبّ و دانه هر چیزی است که در بردارد شاخه و ساقه زراعتی که آن را درو میکننـد و میچینند.و نبات چراگاهیست از علف و محلّ زراعت و مثل آن.پس خدای سبحان جمع نموده میان آنچه از زمین میروید از آنچه دانه دارد و یا ندارد.

(خود بخود سبز میشود)و بعضـی گفته انـد:دانه ای که مردم میخورنـد و نبـات گیاهیست که از زمین میرویـد و حیوانات از آن تغـذیه مینماینـد (وَ جَنّٰاتٍ أَلْفٰافاً) یعنی باغهایی که پیچیـده بـدرختان است.و تقـدیرش اینست که ما بیرون میآوریم بسـبب آن درختـان پیچیـده بهم را.پس کلمه شـجر حـذف شـده به جهت دلالت کلام بر او و آن را جنّت گفته انـد بجهت درخت آن را میپوشاند،و مستور مینماید.

(۱)

(ایشان منکر علّت هسـتند و میگوینـد:جبر محض است و حقّ اینست که این اسـباب مهیّا کننده موادند برای پذیرفتن صورت از خـدای تعـالی و برای آن فی الجمله تـأثیر است و لیکن مسـخّر بـامر خـداست و برای همین بیرون آوردن را نسـبت بخـود داده (لِنُخْرِجَ بِهِ) آن گاه آب را با باء سببیت ذکر نمود.

[سوره النبإ (۷۸): آیات ۱۷ تا ۳۰]

اشاره

إِنَّ يَوْمَ اَلْفَصْلِ كٰانَ مِيقٰاتاً (۱۷) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوٰاجاً (۱۸) وَ فُتِحَتِ اَلسَّمٰاءُ فَكٰانَتْ أَبْوٰاباً (۱۹) وَ سُيِّرَتِ اَلْجِبٰالُ فَكٰانَتْ سَرٰاباً (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كٰانَتْ مِرْصٰاداً (۲۱) لِلطّٰاغِينَ مَآباً (۲۲) لاٰبِثِينَ فِيهٰا أَحْقٰاباً (۲۳) لاٰ يَذُوقُونَ فِيهٰا بَرْداً وَ لاٰ شَرٰاباً (۲۴) إِلاّٰ حَمِيماً وَ غَسّٰاقاً (۲۵) جَزٰاءً وِفٰاقاً (۲۶) إِنَّهُمْ كٰانُوا لاٰ يَرْجُونَ حِسٰاباً (۲۷) وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا كِذّٰاباً (۲۸) وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ كِتٰاباً (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلاّٰ عَذٰاباً (۳۰)

ترجمه:

۱۷-بی تردید روز جدا شدن(مردم از یکدیگر)وعده گاه و قرارگاه است.

۱۸-روزیست که در صور دمیده میشود پس(شما از گور)گروه گروه بیائید ۱۹-و آسمان شکافته شود پس آسمان(از بسیاری شکافها)دارای درهایی گردد.

۲۰-و کوه ها رانده شود پس از آن مانند سرابی باشند.

ص: ۲۳۲

۲۱-حتما دوزخ کمینگاهیست.

۲۲-برای سرکشندگان و ستمکاران جایگاهست.

۲۳-در آن دوزخ روزگاری متوالی درنگ میکنند.

۲۴-در دوزخ خنکی نمیچشند و نه نوشابه ای(میآشامند).

۲۵-مگر آبی جوشان و چرکی دوزخیان.

۲۶-پاداشی که مطابق کردارشان است.

۲۷-زیرا که ایشان بحساب امیدوار نبودند.

۲۸-و آیه های ما را بطور افراط دروغ پنداشتند.

۲۹-و هر چیزی(از اعمال بندگان)را در کتابی نوشته ایم(و آن را بشمار آورده ایم).

۳۰-پس عذاب را بچشید که هرگز برای شما جز شکنجه ای نمیافزایم.

قرائت:

اهل کوفه غیر اعشی و برجمی(و فتحت)بتخفیف قرائت کرده و باقی به تشدید خوانده اند. حمزه لابثین را(لبثین)بدون الف و دیگران با الف(لابثین)خوانده اند و در کلمه غسّاق خلاف است و در سوره(ص)ذکر شد(بآنجا رجوع شود)و از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام(و کذبوا بآیاتنا کذابا)مخفّف روایت شده و در قرائت مشهور(و کذبوا بآیاتنا کذابا)به تشدید است و در قرائت نادره ابو حاتم از عبد اللّه بن عمر کذّابا بضمّ کاف و تشدید ذال حکایت شده.

دلیل:

ابو علی(طبرسی)گوید:فتحت بتشدید موافق تر است و قول خدای

تعالی را (مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوٰابُ) و از دلیلهای آنکه بتخفیف خوانده گفته خدا (فَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ أَبْوٰابَ كُلِّ شَيْءٍ) و دلیل آنکه لابثین بالف قرائت کرده آمدن مصدر است بر وزن و فعل لبث و او از باب شرب یشرب(شربا)و لقم یلقم (لقما)(لبث یلبث لبثا)است نه از باب فرق یفرق زیرا اگر از این باب بود هر آینه مصدر آن مفتوح العین میشد.پس وقتی ساکن شد(عین الفعل) لازم است که اسم فاعل آن بر وزن فاعل مثل شارب و لا قم باشد چنانچه لبث مثل لقم است.

و کسی که لبثین قرائت کرده اسم فاعل را فعلا- قرار داده و گاهی غیر حرفی از این قبیل بر وزن فاعل و فعل آمده است.و کذاب مصدر کذب چنانچه کلام مصدر کلم و همین طور است قاعده در آنچه زیادتر بر سه حرف باشد بلفظ فعل و در آخرش الفی زیاد شود مثل قول تو که می گویی(اکرمته اکراما)و امّا تکذیب پس سیبویه خیال کرده که تاء عوض از تضعیف و یائی که قبل از لام الفعل است مثل الف است و امّا کذاب.مصدر کذب است.

اعشی گوید:

فصدقته و کذّبته

و المرء ینفعه کذّابه

پس او را تصدیق نموده و تکذیب کردم.و تکذیب کننده گان سود میدهند آدمی را پس آن مثل کتاب مصدر کتب است و امّا کذّاب بضمّ کاف پس ابو حاتم گفته وجهی برای آن نیست مگر اینکه جمع کاذب باشد،و منصوب بر حالیّت باشد یعنی و تکذیب کردند بآیات ما در حال کذبشان.

طرفه گوید:

اذا جاء ما لا بدّ منه فمرحبا

به حين يأتى لا كذاب و لا علل (۱)

وقتی آمد چیزی که چاره ی از او نیست.پس مرحبا و آفرین بر آن هنگامی که میآید که نه دروغگویانی است و نه علّتی.

شاهد در این بیت کلمه کذاب است که بمعنی تکذیب آمده.

لغت:

المیقات:انتها و پایان مقداریست برای وقوع امری از اموری تعیین شده و آن از وقت است چنانچه میعاد از وعد و مقدار از قدر است.

المرصاد:آن محلّ آماده برای امر است بنا بر امید وقوع امر در آن.

ازهری گوید:مرصاد مکانیست که دشمن در آن کمین میکند.

احقاب جمع است و مفرد آن حقب از قول خدا (أَمْضِیَ حُقُباً) یعنی روزگاری دراز و بعضی گفته اند مفرد آن حقب بفتح قاف و واحد حقب حقبه است.

گوید:

و کنّا کند مانی جذیمه حقبه

من الدّهر حتّی قیل لن یتصدعا (۲)

۱- ۱) میگویند طرفه بیست و شش سال عمر کرد و بامر عمرو بن هند پادشاه حیره کشته شد برای کدورتی که در اثر چشم چرانی طرفه بخواهر عمرو شده بود در مجلس او پس بر او غضب کرد و طرفه هم او را هجو نمود.پس عمرو رگ اکحل او را قطع نمود و خون ریزی از آن شد تا مرد.مانند مرحوم میرزاتقی خان امیر کبیر مرد مبارز و انقلابی ایران که با آن همه خدماتی که باستقلال کشور نمود،و داماد محمّد شاه و شوهر خواهر ناصر الدّین شاه قاجار بود با سعایت بیگانه پرستان و اجانب مورد خشم شاه قرار گرفت و تبعید بکاشان و محکوم باعدام و بامر شاه رگ او را زدند و آن قدر خون از او آمد تا در حمّام باغ فین مرد و جنازه اش حمل بقم و در صحن مطهّر در بقعه جوار حرم مقدّس حضرت فاطمه معصومه علیها سلام مدفون گردید.

۲- ۲) در منتهی الارب یاد شده که ندمانی جذیمه

و بودیم ما مانند ندیمان جذیمه(پادشاه حیره)مدتی طولانی از روزگار تا اینکه گفته شد هرگز جدا نمیشوند.

شاهد این بیت کلمه حقبه است که بمعنی مدّت دراز و طولانی است

اعراب:

یَوْمَ یُنْفَخُ

:منصوبست برای اینکه آن بدل از یوم الفصل است.و افواجا منصوب است بر حالیت.

(لاٰ یَذُوقُونَ فِیهٰا بَرْداً)

جمله است جایز است حال از(لابثین)باشد و تقدیرش،توقّف میکند بدون اینکه چشنده باشند.و جایز است اینکه صفت برای قول خدا.احقابا باشد و تقدیرش مدّتها توقّف کنند که در آن نچشیده باشند(خنکی و نوشیدنی را)و اجزاء مصدر است نهاده شده در محلّ حال.

(وَ کُلَّ شَیْءٍ)

منصوب بفعل پنهان است که قول خدا و احصیناه تفسیر میکند آن را.و کتابا منصوب بر مصدریت است برای اینکه کتب در معناء احصی است و جایز است که در جای حال باشد یعنی نکتبه و تقدیرش(احصیناه- کاتبین)است.

تفسیر و مقصود:

سپس خدای سبحان یاد نمود اعاده و بعث را(در روز قیامت) برای آگاهیدن بر اینکه آیات گذشته متذکّر صحّت بعث است.پس گفت (إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ) یعنی روز داوری که خداوند در آن روز حکم میکند میان-

(۲)

(کنایه از فرقدین و جذیمه پادشاه حیره و دو ندیم او مالک و عقیل است که چهل سال با او منادمت و مصاحبت داشتند و از او جدا نشدند مانند فرقدین و در میان عرب ضرب المثل گردیدند.

مردم (کانَ مِیقاتاً) برای آنچه خدا وعده داده از پاداش و حساب و ثواب و عقاب (یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ) معنای صور گذشت (فَتَأْتُونَ أَفْواجاً) - یعنی گروه گروه تا اینکه در قیامت همه بطور کامل حاضر باشند.

و بعضی گفته اند:دسته دسته از هر جا و مکانی برای حساب،و هر دسته ای با شکل و قیافه خودش میآید.

و بعضی گفته اند:که هر امّتی با پیامبرش میآید و برای همین فوج فوج آمده اند.

(وَ فُتِحَتِ السَّماءُ)

یعنی شکافته میشود برای فرودن آمدن فرشتگان (فَکانَتْ أَبْواباً) یعنی صاحب درها.

و بعضی گفته اند:در آن راه هایی پیدا شود که پیش از آن نبوده (وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ) یعنی کوه ها از جای های خود کنده شود و از بین برود.

(فَکانَتْ سَراباً)

یعنی مانند آب نما گردد که گمان شود کوه است و حال آنکه نیست.و در حدیث از براء بن عازب روایت شده که معاذ بن جبل نزدیک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در منزل ابو ایّوب انصاری نشسته بود پس معاذ گفت یا رسول اللّه آیا قول خدای تعالی که میفرماید: «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً» را دیده ای.پس پیامبر فرمود:ای معاذ از امر بزرگی سؤال کردی آن گاه چشمان مبارکش را فرو بست سپس فرمود:ده طائفه از امّت من بطور پراکنده محشور میشوند.خداوند آنها را از میان مسلمین، مشخّص فرموده و صورت بعضی از آنها بشکل میمون و بوزینه و برخی را به صورت خوک و بعضی هیکلشان منکوس وارونه است پاهایشان بالا و صورتشان پائین آن گاه بصورتشان کشیده میشوند بر روی زمین.و بعضی از آنها

نابینایند و رفت و آمد میکنند و بعضی کر و گنگ هستند.و بعضی زبانهای خود را میجوند پس چرک از دهانشان جاری میشود که اهل محشر از بوی گند آن ناراحت میشوند.و بعضی دست و پایشان بریده و بعضی از ایشان،بر شاخه هایی از آتش آویزانند.و بعضی از آنها عفونتشان از مردار گندیده بدتر است.و بعضی از ایشان بلباسهایی از مس گداخته شده در آتش که چسبیده به بدنشان است ملبوسند.

امّا آنهایی که بصورت میمونند آنها سخن چینان از مردمند.و امّا آنهایی که بر صورت خوکند.پس آنها حرام خورها که از راه حرام کسب میکنند.و امّیا آنها که وارونه اند آنها ربا خورانند.و نابینایان قضات و دادستانهایی هستند که در حکمشان ستم میکنند.و کر و لالها افرادی هستند که باعمال خود مغرورند و آنهایی که زبان خود را میجوند دانشمندانی هستند که بعلمشان عمل نکرده اند.و نیز قاضی هایی هستند که اعمالشان مخالف گفتارشان بوده و دست و پا بریده آنهایی هستند که همسایگان را اذیّت میکردند و دار آویختگان بر شاخه های آتش افراد سازمانی هستند که در میان مردم و حکومت دولت سعایت کرده(و پرونده سازی نموده و مردم را بزندان و تبعید و اعدام مبتلاء مینمودند)و آنهایی که عفونتشان از مردار بدتر است افرادیند که از شهوات و لذّتهای حرام کامیاب میشدند و حقوق مالی خدا را(از زکاه و خمس و...)نمی پرداختند.و آنهایی که لباسشان از مس گداخته در آتش است آنها اهل کبر و مفاخرت است. (۱)

۱- ۱) و این حدیث دلالت میکند بر تجسّم ملکات باطنه در آخرت.و

۱)

چنـانچه در دنيا نمی بينـد انسانی آنچه در فضائل و سـعادت هايی حاصل برای نفس اوست بسـبب اعمال حسـنه همين طور در آخرت نمیبينـد آنچه در دنيا بر او بود از جمال و تندرستی و كمال جسم بلكه نفس انسانی در اينجا ظاهر ميشود بصـفاتش بعد از آنكه در دنيا از بين رفته بود و بـدن در اينجا مقهور و نابود است بعـد از آنكه ظاهر بود حكمش و بـدن سايه نفس است در اينجـا معلول آنست نفس را از آنچه اراده ميكنـد بـاز نميـدارد چنـانچه در دنيا بود و تعلّق و بسـتگی آنها بآن بـدن نوعی ديگر است از بسـتگيها نه مثـل تعلّق آن در دنيـا بواسـطه روح بخـاری و حركت قلب و جريـان خون و غير اينها. مترجم محمّـد رازی گويـد:اخبـار و احـاديث بسـياری در تجسّم ملكات است و اينكه مردم به سـراير و ضـماير خويش محشور ميشونـد.و افرادی از اولياء حقّ هسـتند در اين عالم كه ضـمير و باطن و صفات بهيميّه انسانها را می بينند و ميشناسند و مظهر يا ستّارند كه سر پوشی ميكننـد و بنـده گان خـدا را رسوا نميكنند. و بقول شاعر: مصـلحت نيست كه از پرده برون افتد راز ور نه در عالم رندان خبری نيست كه نيست ديگری گويد: هر كه را اسـرار حقّ آموختند مهر كردند و دهانش دوختند از بعضـی از اهل دل و حال شـنيدم كه ميگفت يكی از بزرگـان دائمـا ذكرش اين بود ای خر آدم نشـدی ای خر آدم نشـدی يكی از دوسـتان،و مريـدان خـاص او گفت وقتی بـاو اصـرار كردم اين چه ذكريست.گفت تعهّـد نمـا تـا من زنـده ام اين راز را فـاش نكنی پـذيرفتم.گفت در نجف اشـرف كه تحصـيل ميكردم استادی داشتم كه بنام آخوند ملا حسينقلی همدانی كه مربّی اخلاق و عالم ربّانی و سالك حقيقی و دارای كرامات و صاحب مكاشـفات،و منامات بود.ما ميديديم هر وقت بحرم مطهّر امير المؤمنين علی عليه صـلوات المصـلّين مشـرّف ميشـد بـا آداب خاص و خضوع و خشوع مخصوص ميرفت و وقتی بيرون ميآمـد عبا بسـر انـداخته و سـر بزير افكنـده و بعجله بمنزل خود ميرفت و ما از نحو تشـرّف و از اين وضع برگشت ايشان تعجّب ميكرديم تا روزی در صحن مطهّر كه مراقب ايشان بودم وقتی با آن كيفيّت بيرون آمد و بشـتاب ميرفت كه سـر راه بر او گرفته و او را سوگند بصاحب قبر مطهّر علوی علی مشرفها السّلام دادم كه

(إِنَّ جَهَنَّمَ كٰانَتْ مِرْصٰاداً)

بدرستی که دوزخ کمینگاه است مبرّد گوید یعنی آن آماده برای ایشان و پاسداران و پاسبانان دوزخ در کمین کفّار هستند که آنها را گرفته و در آتش اندازند.مقاتل گوید:مرصد زندانی است که در آن مردم را حبس میکنند و بعضی گفته اند:راهیست که برای گنهکاران گذارده و آن محلّ ورود و کمینگاه ایشانست و این اشاره به اینست که دوزخ برای گنهکاران

(۱)

(علّت آن گونه تشرّف و اینگونه مراجعت چیست. گفت امّا آن گونه تشرّف وظیفهٔ هر کسی است که عارف بمقام ولیّ اللّه اعظم امیر المؤمنین علیه السّلام باشد که با کمال خضوع و خشوع مشرّف گردد.و امّا علّت اینگونه مراجعت برای اینست که اثر تشرّف با معرفت بحضور و پیشگاه حضرت علی علیه السّلام عوض شدن و رنگ ولایت گرفتن و باز شدن چشم،و گوش ملکوتی است و چون حقایق و بواطن اشیاء و اشخاص منکشف و مکشوف میگردد برایم نمیخواهم چشمم بیکی از دوستانم بیفتد که مبادا آنها را بغیر صورت ظاهر ببینم پس گفتم قهرا از آنها کدورت و تنفّری حاصل شود و باید با مردم زندگی کنم. پس گفتم استاد سؤال دیگری دارم و شما را قسم بحقّ علی علیه- السّلام میدهم که جواب مرا بدهید.گفت به پرس.گفتم مرا بچه صورت میبینی.بسیار ناراحت شد و گفت اگر قسم نداده بودی نمیگفتم.تو را به صورت خر میبینم.و چون بخود مراجعه کردم دیدم راست میگوید.صفت بهیمیّت خری در من موجود است.برای همین از آن تاریخ همواره بنفس خویش خطاب میکنم ای خر آدم نشدی.ای خر آدم نشدی. و این مترجم از این قبیل قضایایی از بزرگان اطّلاع دارم که مجال ذکر آن نیست و حدیث ابو بصیر و حضرت صادق علیه السّلام در عرفات و یا منی معروف است که میگوید:گفتم یا بن رسول اللّه ما اکثر الحجیج،چه اندازه حاجی زیاد است امام فرمود: (ما اقلّ الحجیج و اکثر الضجیج) چه مقدار حاجی کم و سرو صدا زیاد است تعجّب کردم.امام علیه السّلام تصرّف در چشم من نموده دیدم حیوانات وحشی و اهلی از درّنده گان و غیره زیاد ولی انسان و حاجی حقیقی بسیار کم است.

بر کمین است واحدی از آنها را رها نمیکند.

(لِلطّاغِینَ مَآباً)

یعنی برای آن کسانی که تجاوز از حدود و مرزهای الهی نمودند و در معصیت خدا طغیان ورزیدند بازگشتی است که بآن رجوع میکنند پس گنهکار بواسطۀ گناهش در آن است سپس بسوی آن بر میگردد.

(لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً)

یعنی در آن زمانی طولانی توقّف میکنند و در معنای احقاب قول هایی ذکر شده.

۱-اینکه معنای احقاب.زمانی است که انقطاع برای آن نیست هر وقت حقبی بگذرد حقبی دیگر بعد از آن آید و حقب هشتاد سال از سال- های آخرت(که سال نوری باشد) (۱).

۲-مجاهد گوید:اینکه احقاب چهل و سه حقب است و هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال و هر سال سیصد و شصت روز و هر روز هزار سال است.

۳-حسن گوید:خداوند تعالی چیزی را یاد نکرده مگر اینکه برای او مدّتی قرار داده که در پایان آن تمام میشود و برای اهل آتش و دوزخیان مدّتی قرار نداده بلکه فرموده (لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً) .

قسم بخدا نیست آن مگر اینکه وقتی حقبی میگذرد حقب دیگری داخل میشود سپس حقب دیگر تا ابد الآبدین پس برای احقاب عددی جز خلود

۱- ۱) نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر که برابر پنجاه هزار فرسخ است سیر میکند و در هر دقیقه که شصت ثانیه است سه ملیون فرسخ سیر میکند،و در هر ساعت که شصت دقیقه است یکصد و هشتاد ملیون فرسخ سیر میکند و در هر روز که بیست و چهار ساعت است چهار صد و سی و دو ملیون فرسخ میرود و در هر سال که سیصد و شصت شبانه روز است پانزده ملیارد و پانصد و پنجاه و دو ملیون فرسخ سیر مینماید.و اللّٰه اعلم.

و جاودانی در آتش نیست.و لکن یاد کرده اند که یک حقب هفتاد هزار سال است و هر روز از این سالها هزار سال دنیوی است.

۴-اینکه مجاز آیه.توقّف و مکث میکنند در آن دوزخ حقبهایی که نمیچشند در این حقبها نه خنکی و نه نوشیدنی را مگر(حمیم و غّساق)آن گاه مکث میکنند در آن که جز حمیم و غسّاق چیز دیگری از اقسام عذاب را نمیچشند پس این وقت گذاری انواع عذاب و شکنجه است نه برای توقّفشان در آتش و این بهترین قولها میباشند.

۵-خالد بن مهران گوید:بدرستی که مقصود بآن اهل توحید است و نافع از ابن عمر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود بیرون نمیآید از آتش کسی که داخل آن شد تا حقبهایی در آن توقّف کند.و حقب شصت و هفت سال و سال سیصد و شصت روز و هر روز هزار سال از سالهایی است که حساب آن را دارید.پس هیچکس امید ندارد که از آتش بیرون آید و عیاشی باسنادش از حمران روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت ابا جعفر (امام محمّد باقر)علیه السّلام از این آیه.پس گفت این آیه در باره آن کسانی است که از آتش خارج میشوند و از احول(ابو جعفر مؤمن طاق)هم مثل این روایت شده.و قول خدا:

(لاٰ یَذُوقُونَ فِیهٰا بَرْداً وَ لاٰ شَرٰاباً)

ابن عبّاس گوید:مقصود خواب و آب است.ابو عبیده گوید:برد در اینجا نوم است.و انشاد کرد.فیصدّنی عنها و عن قبلاتها البرد.

یعنی خواب پس مانع شد مرا از او و بوسیدن و در برگرفتن او(یعنی معشوقه و محبوبه او)مقاتل گفته:در دوزخ نمیچشند خنکی و سردی که از

حرارت و سوزش آتش ایشان را فایده ای دهد و نه آبی که از عطش و تشنگی- سودی بخشد.

(إِلاّ حَمِیماً)

و آن آب داغ پر سوزش و حرارت است.

(وَ غَسّاقاً)

و آن چرک و خون اهل آتش است.

(جَزاءً وِفاقاً)

مقاتل گوید:یعنی موافق عذاب آتش شرک است به جهت اینکه هر دوی آنها بزرگ است.زیرا گناهی بزرگ تر از شرک نیست و عذابی سخت تر از آتش نیست.زجاج گوید:پاداش میشوند پاداشی که موافق اعمالشان باشد.و آن از ابن عبّاس و قتاده و مجاهد روایت شده و وفاق بر مقدار جریان دارد.پس جزاء و پاداش(کیفر کردار)موافق است برای اینکه آن بر مقدار در استحقاق اعمال جریان دارد. (إِنَّهُمْ کانُوا لا یَرْجُونَ حِساباً) حسن و قتاده گویند:یعنی ما این عذاب را در باره گروه کفّار نمودیم برای اینکه ایشان ترس از حساب نداشتند.یعنی ایمان به بعث و حساب نداشتند.ابی مسلم گوید:خوف پاداش اعمال و کیفر کردار نداشتند و گمان نمیکردند که برای ایشان حسابی باشد.

هذلی گوید:رجاء در اینجا بمعنی خوف و ترس است.

اذا لسعته النحل لم یرج لسعها

و خالفها فی بیت نوب عواسل

وقتی که مگس و زنبور عسل گزید ترسی نیست مر گزیدن او را و در کندو عسلهایی بجا خواهد گذاشت.

شاهد در این بیت:کلمه لم یرج است،که بمعنی خوف و ترس آمده است.

(وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا)

یعنی تکذیب کردند بآنچه را که انبیاء آوردند.

و بعضی گفته اند:تکذیب بقرآن نمودند.

و بعضی گفته اند:تکذیب بحجتهای خدایی نموده و آنها را تصدیق نکردند.

(کِذّاباً)

یعنی تکذیب کردنی.

(وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنٰاهُ کِتٰاباً)

یعنی و هر چیزی از اعمال را در لوح محفوظ بیان نمودیم و مانند آن است:

(وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنٰاهُ فِی إِمٰامٍ مُبِینٍ)

(۱)

و بعضی گفته اند:یعنی و هر چیز از اعمالشان را ما حفظ میکنیم تا آنها را بسبب آن اعمال پاداش- دهیم بیان فرمود که این حفظ و احصاء واقع است بکتابت برای اینکه کتابت در حفظ کردن چیز ابلغ و رساتر از احصاء و شمردنست.

و جایز است که کتاب حال و تأکید باشد یعنی ما آن را احصاء نمودیم در حالی که آن نوشته بود برای ایشان و کتاب بمعنای مکتوب و نوشته است.

(فَذُوقُوا)

یعنی پس گفته میشود باین گروه کفّار بچشید آنچه شما در آنید از عذاب.

(فَلَنْ نَزِیدَکُمْ إِلاّٰ عَذٰاباً)

یعنی پس هرگز زیاد نشود شما را مگر عذاب بعلّت اینکه هر عذاب و شکنجه ای میآید بعد از وقت اوّل پس آن زیاد است بر ایشان.

۱- ۱) مترجم گوید:یعنی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و اوست که عالم بهمه چیز است از علویات و سفلیّات و اوست باب مدینه علم و حدیث انا مدینه العلم و علی بابها متّفق علیه سنّی و شیعه است.

[سوره النبإ (۷۸): آیات ۳۱ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفٰازاً (۳۱) حَدٰائِقَ وَ أَعْنٰاباً (۳۲) وَ كَوٰاعِبَ أَتْرٰاباً (۳۳) وَ كَأْساً دِهٰاقاً (۳۴) لاٰ يَسْمَعُونَ فِيهٰا لَغْواً وَ لاٰ كِذّٰاباً (۳۵) جَزٰاءً
مِنْ رَبِّكَ عَطٰاءً حِسٰاباً (۳۶) رَبِّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا اَلرَّحْمٰنِ لاٰ يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطٰاباً (۳۷) يَوْمَ يَقُومُ اَلرُّوحُ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ
صَفًّا لاٰ يَتَكَلَّمُونَ إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ اَلرَّحْمٰنُ وَ قٰالَ صَوٰاباً (۳۸) ذٰلِكَ اَلْيَوْمُ اَلْحَقُّ فَمَنْ شٰاءَ اِتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ مَآباً (۳۹) إِنّٰا أَنْذَرْنٰاكُمْ عَذٰاباً
قَرِيباً يَوْمَ يَنْظُرُ اَلْمَرْءُ مٰا قَدَّمَتْ يَدٰاهُ وَ يَقُولُ اَلْكٰافِرُ يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرٰاباً (۴۰)

ترجمه:

۳۱-البتّه رستگاری و سعادت(یا جای رستگاری)برای پرهیزکاران است.

۳۲-باغچه هایی و تاکستانهایی(باغهای انگور).

۳۳-و دخترانی پستان تازه بلند شده هم سال(برای پرهیزکارانست) ۳۴-و جامی لبریز از شراب نیز

ص: ۲۴۵

۳۵-در آن بهشت سخن بیهوده و دروغ بهم بستن(یا سخن دروغ نمیشنوند).

۳۶-پاداش دادنی از پروردگار تو است که آن پاداش عطای کافی (و پسندیده)است.

۳۷-(پروردگار تو)پروردگار آسمانها و آنچه میان آنها و زمین است که خدای بخشاینده است و قادر نیستند که با وی سخن بگویند(و در باب ثواب و عقاب از او سؤال کنند).

۳۸-روزی که جبرئیل و فرشتگان صف کشیده بپای ایستند سخن نگویند جز آنکه خدای بخشنده بوی اجازه بدهد و براستی سخن گوید.

۳۹-آن روز روزیست که مسلّما آمدنی است پس هر که خواهد بسوی پروردگارش(به ایمان و کردار پسندیده)بازگشتی فرا گیرد.

۴۰-البتّه شما را از شکنجه نزدیک بیم میدهیم روزی که شخص بآنچه دو دستش از پیش فرستاده بنگرد و کافر بگوید ای کاش من خاک بودمی.

قرائت:

کسایی(و لا کذابا)بتخفیف ذال قرائت کرده و باقی بتشدید.و اهل حجاز و ابو عمرو ربّ السّماوات برفع خوانده و دیگران بجرّ.عاصم و ابن عامر و یعقوب و سهل الرّحمن را بجرّ قرائت نموده و ما بقی از قاریان به رفع خوانده اند.

دلیل:

جایز است (وَ لا کِذّاباً) مصدر کذب باشد پس معنایش لا کذبا باشد و

ص :۲۴۶

و جایز است که مصدر کاذبه مکاذبه و کذابا باشد.و بتشدید ممکن است مصدر کذّب باشد.

فرّاء گوید:یک اعرابی در راه مکّه گفت ای ابا ذکریا آیا قصار بهترست نزد تو یا حلق.قصدش این بود تقصیر کنم مویم را بچینم یا سرم را بتراشم و کسی که (رَبِّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ) برفع قرائت کرده(ربّ) را اسم اوّل را از جری که قبل از آن در قول خدا (جَزٰاءً مِنْ رَبِّكَ) بود قطع کرده و آن را مبدء و الرّحمن خبر او قرار داده سپس استیناف نموده (لاٰ يَمْلِكُونَ مِنْهُ) را و کسی که (رَبِّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ) الرّحمن را بجرّ خوانده پیروی کرده دو اسمی را که قبل از آن مجرور بودند در قول خدا (جَزٰاءً مِنْ رَبِّكَ) و (رَبِّ السَّمٰاوٰاتِ) و کسی که الرّحمن را مرفوع خوانده پیروی کرده (رَبِّ السَّمٰاوٰاتِ) جرّی که در قول خدا (مِنْ رَبِّكَ) را و الرّحمن را استیناف گرفته (لاٰ يَمْلِكُونَ) را خبر الرّحمن.

لغت:

الحدیقه:بهشت و باغ محدود و محاط را گویند.و جمع آن حدائق است و از آنست احدق القوم بفلان.وقتی که اطراف او را بگیرند و از آنست حدقه چشم برای اینکه پلک ها بآن احاطه دارد.

الاعناب:جمع عنب و آن میوه(انگور)تاکستانست پیش از آنکه خشک شود و چون خشک شد کشمش و مویز خواهد بود.

الکواعب:جمع کاعب و آن دختر و دوشیزه جوانیست که تازه پستانهای او بزرگ شده است.

الأتراب:جمع ترب و آن دختر بچّه های هم سالند که با یکدیگر با

خاک بازی میکنند.

الدّهاق:کاسه ها و لیوانهایی است که مزیدی در پری آن نیست.و اصل دهق فشار سخت است.ادهقت الکائس ملاتها.کاسه پر و لبریزست گفت«یلذّه بکاسه الدّهاق»به کاسه لبریز لذّت میبرد.

(عطاء حسابا)یعنی فراوان کافی گفته میشود(احسبت فلانا)یعنی باندازه کفایت باو دادی تا گفت بس است مرا.

شاعر گوید:

و نقفی ولید الحیّ ان کان جائعا

و نحسبه ان کان لیس بجائع

ایثار میکنم ما در بچّه را اگر گرسنه باشد و اگر هم نباشد آن قدر باو میدهیم تا بگوید بس است.

شاهد این بیت کلمه بخشنده است که باندازه کافی دادن است.

اصمعی گوید:گفته میشود حسبت الرّجل به تشدید:یعنی او را اکرام نمودم.و سرود:

اذا اتاه ضیفه بحسبه

من حاقن او من صریح یحلبه

وقتی میهمانی برای او آمد او را احترام نماید و پذیرایی کند از شیری که در ظرف است و یا از پستان بدوشد.

شاهد در این بیت کلمه بحسبه است که بمعنی اکرام آمده.

اعراب:

حدائق بدل از قول خدای تعالی(مفازا)بدل بعض از کلّ،و همچنین است ما بعد آن.و اترابا صفت کواعب است.جزاء منصوب بمعنای اینکه البتّه برای پرهیزکاران رستگاریست.یعنی پاداش دهد ایشان را

ص :۲۴۸

پاداش دادنی.و به بخشد بایشان بخششی.پس معنای جزاهم و اعطاهم یکیست. یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ ظرف است برای قول او سبحانه (لاٰ یَمْلِکُونَ) و قول او«صـفّا» منصوب بر حالیت است.و «یَوْمَ یَنْظُرُ» ظرف است برای قول او(عـذابا)زیرا آن بمعنای عذاب کردن و شکنجه دادنست.

تفسیر و مقصود:

اشاره

سپس خداوند سبحان تعقیب نمود بیم دادن کفّار را بوعده دادن پرهیزکاران و نیاکان پس گفت (إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ) یعنی آنهایی که ترسیدند از خدا بدوری کردن از شـرک و گناه (مَفٰازاً) یعنی رسـتگاری و نجات تا حال تندرستی و خوشـحالی.و بعضی گفته انـد:مفـاز موضع و محـلّ رسـتگاری است و گفتنـد برای هلاکتهـا مفـازه بر طریق و روش تفاّل مثل اینکه گفته انـد:منجاه محل نجات است و بعضی گفته اند:مفازا محلّ نجات است بسوی جایگاه و تفریحگاه و آن نجات از آتش بسوی بهشت است.

سپس این رستگاری را توضیح داد و گفت (حَدٰائِقَ وَ أَعْنٰاباً) یعنی درختان بهشت و میوه های آن.

(وَ کَوٰاعِبَ أَتْرٰاباً)

قتـاده گویـد:یعنی دوشـیزه گـانی که تازه پسـتانهای آنها بالا آمـده و همه همسال یکدیگرنـد.و معنایش یکسان بودن خلقت و هیکل و صورت و سن است که بهم شبیه و هم شکلند.

ابو علی جبائی گوید:اترابا یعنی یکسانند بر مقدار همسرانشان در زیبایی و صورت و سن.

(وَ کَأْساً دِهٰاقاً)

ابن عبّاس و قتاده و حسن گویند:یعنی جامهای پر و لبریز.مجاهد و سعید بن جبیر گویند:جامهای پشت سر هم که بشارب

و نوش كننده آن ميدهند.ابو هريره گويد:يعنى جامهاى پى در پى.

مقاتل گويد:يعنى باندازه تشنگى آنها (لاٰ يَسْمَعُونَ فِيهٰا) يعنى نميشنوند در بهشت (لَغْواً) يعنى سخن بيهوده كه فايده در آن نباشد (وَ لاٰ كِذّٰاباً) يعنى تكذيب كردن بعضى از آنها بعض ديگر را ابو عبيده گويد:

كسى كه بتخفيف خوانده اراده كرده.و لا مكاذبه.ابو على فارسى گويد:

كذبا يعنى و نه دروغ را (جَزٰاءً مِنْ رَبِّكَ) يعنى آنچه پرهيزكاران مى كند پاداش ايشانست از پروردگار تو بر تصديق ايشان خدا و پيامبر او صلّى اللّه عليه و آله.

(عَطٰاءً)

يعنى به بخشد خداوند ايشان را بخششى (حِسٰاباً) ابو عبيده و جبائى گويند:يعنى كافى.و بعضى گفته اند:حسابا يعنى بسيار.و برخى گفته اند:(حسابا)يعنى بقدر استحقاق و بحسب و اندازه عمل و كردار.زجاج گويد:يعنى باندازه اى كه كفايت كند ايشان را و در آنست كه آنچه بخواهند (رَبِّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ) گذشت معناى آن.و معنايش اينست آنكه بمؤمنين پاداش ميدهد او پروردگار آسمان و زمين و تدبير كننده آنها و آنچه ما بين آنها و متصرّف در آنها بر طبق و وفق اراده و خواسته خداى نعمت دهنده بر مخلوقات مؤمن و كافر ايشان است (لاٰ يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطٰاباً) يعنى اختبار ندارند اينكه از او سؤال كنند مگر در آنچه آنها اجازه داده شده مثل قول او كه ميفرمايد: (وَ لاٰ يَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ ارْتَضىٰ) شفاعت نميكنند مگر براى او افراد پسنديده.و قول او (لاٰ تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ) احدى سخن نميگويد مگر باجازه او.و خطاب توجّه دادن كلام است بكسى كه درك آن سخن نمايد بصيغه و لفظى كه آگاهى از مقصود دهد بر

روش تو و به تو(انت ربک)مقاتل گوید:مردم توانایی و قدرت سخن گفتن با پروردگار را ندارند مگر باذن او (یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَهُ صَفًّا) یعنی در این روز.

و اختلاف در معنی روح شده در اینجا بر چند قول:

«روح چیست»

(۱)مجاهد و قتاده و ابو صالح گویند:بدرستی که روح خلقی از مخلوقات خدای تعالی است بر صورت بنی آدم و از جنس فرشتگان نیستند در یک صف می ایستند.و فرشتگان در صف دیگر.آنها لشگری هستند و اینها لشگری.

(۲)شعبی گوید:آن دو صف پروردگار عالمیانست در روز قیامت صفی از روح صفی از فرشتگان.

(۳)ابن مسعود و عطاء از ابن عبّاس گوید:البتّه روح فرشته ای از فرشتگانست نیافرید است خداوند خلقی بزرگتر از او وقتی روز قیامت شد او به تنهایی در یک صف می ایستد و فرشتگان تمامی در صف دیگر.پس بزرگی آن روح مانند صف فرشتگانست.

(۴)عطیه از ابن عبّاس روایت کرده:که ارواح مردم با فرشتگان در بین دو نفخه می ایستند پیش از آنکه ارواح باجساد بر گردد ضحّاک گوید:

روح جبرئیل است.وهب گوید:که جبرئیل علیه السّلام در مقابل خدا عزّ و جلّ ایستاده و شانه اش میلرزد خداوند عزّ و جلّ خلق میکند از هر لرزش وی صد هزار فرشته.پس فرشتگان صفهایی هستند در مقابل خدای تعالی که سرهای خود را بزیر انداخته(از هیبت و جلالت خداوند)پس وقتی- خداوند بایشان اجازه سخن داد.میگویند:لا اله الاّ انت و درست یعنی

گویند لا اله الاّ اللّه و علی بن ابراهیم باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام.روایت نموده که فرمود:روح فرشته ایست بزرگتر از جبرئیل،و میکائیل.

حسن گوید:بدرستی که روح اولاد و فرزندان آدم است و قول خدا که فرمود:(صفّا)یعنی برگزیده گان (لا یَتَکَلَّمُونَ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ) و ایشان مؤمنین و فرشته ها هستند (وَ قٰالَ) یعنی در دنیا (صَوٰاباً) یعنی شهادت به توحید داده و گفتند لا اله الاّ اللّه.و بعضی گفته اند:که کلام در اینجا شفاعت است یعنی شفاعت نمیکنند (إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ) حسن و کلبی گویند:مگر در بارهٔ کسی که خداوند برای او اجازه داده شفاعت میشود و معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام روایت کرده که از این آیه از آن حضرت سؤال شد.پس فرمود:قسم بخدا ما هستیم اذن داده شدگان در روز قیامت برای شفاعت و گوینده گان صواب.گفت عرض کردم فدایت شوم چه می گویید شما.فرمود:تمجید میکنیم خدا را و صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرستاده و شفاعت میکنیم برای شیعیان و پیروانمان.و پروردگار ما میپذیرد.عیاشی هم همین روایت را بدون سند نقل کرده (ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ) یعنی این روز حقّ است و شکّی در وقوع و وجود آن که قیامت است نیست (فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلیٰ رَبِّهِ مَآباً) پس هر کس بخواهد که بسوی پروردگار خود مرجعی بگیرد یعنی برای طاعت خدا و معنایش اینست پس هر کس بخواهد عمل صالح انجام دهد که به سوی پروردگار خود بر گردد پس البتّه علّتها بر طرف و راهها آشکار و پیامبران تبلیغ رسالت نمودند.و مآب مفعل از اوب بمعنای رجوع و بر گشتن است.

ص:۲۵۲

عبید گوید: (۱)

و کلّ ذی غیبه یؤوب

و غائب الموت لا یؤوب

(۱) و هر صاحب غیبت و مسافری بر میگردد ولی مسافر مرگ بر نخواهد گشت شاهد در این بیت کلمه یؤوب است که بمعنای رجوع و بر گشت آمده است.

سپس خداوند سبحان کفّار مکّه را بیم داد و فرمود (إِنّٰا أَنْذَرْنٰاکُمْ عَذٰاباً قَرِیباً) البتّه ما بیم میدهیم شما را بعذاب نزدیک یعنی عذاب در آخرت زیرا هر چه آینده نزدیک است (یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مٰا قَدَّمَتْ یَدٰاهُ) روزی که آدمی منتظر میشود جزاء و پاداش آنچه مقدّم داشته.پس اگر طاعت و عبادت نموده- منتظر ثواب خواهد بود و اگر گناه و معصیت نموده منتظر عقوبت و عذاب خواهد بود.

و بعضی گفته اند:یعنی البتّه هر کس در آن روز بعملش نگاه میکند از خوب و بد که در پرونده ثبت گردیده پس امیدوار ثواب خداست بر اعمال صالحه و شایسته اش و میترسد.عقاب و شکنجه بر اعمال بدش را.

(وَ یَقُولُ الْکٰافِرُ)

در این روز کافر میگوید (یٰا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرٰاباً) یعنی آرزو

۱- ۱) عبید بن ابرص از شعراء جاهلیت و معاصر امرء القیس یا کمی از او جلوتر بوده منذر بن ماء السّماء پادشاه حیره او را در غریّین در روز یؤس و شومش کشته و قصّه آن طولانی است و از اشعار خوبش از این قصیده است: من یسأل النّاس یحرمو و سائل اللّه لا تخیب هر کس از مردم سؤال کند او را محروم نمایند ولی آنکه از خدا خواهد نااامید نشود. باللّه یدرک کلّ خیر و القول فی بعضه تلغیب قسم بخدا که بهر خیری میرسد.و قول در بعضی از آن فاسد است. و اللّه لیس له شریک علاّم ما اخفت القلوب و برای خدا شریکی نیست.برای چه دلها میترسد.

میکنـد کـه ای کـاش خـاک بـود و عـود نمیکرد و محاسـبه نمیشـد تـا اینکـه از عـذاب آن روز خلاـص و راحت باشـد.زجاج گوید:معنای (یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً) اینست ای کاش من روز قیامت زنده نمیشدم.

عبیـد اللّه بن عمر گویـد:روز قیـامت که شود زمین کشـیده شود و مسطّح گردد و تمـام جنبنـده ها و شاخـداری که با شاخش گوسـفندی را زده است مجاهـد گویـد:روز قیـامت قصـاص میشـود از حیـوان شاخـداری کـه حیـوان بی شـاخی را شـاخ زده ....گوینـد:بـدرستی که خداونـد جمع میکنـد میـان وحشـیها و هـوام و پرنـدگان و هر چیزی را جز جنّ و انس را پس میگوید کیست پروردگار شـما پس میگوینـد الرّحمن الرّحیم.پس خداونـد بایشان میگوید بعد از آنکه قضاوت میان آنها نمود حتّی از شاخ دار قصاص کند که بی شاخی را شاخ زده.البتّه ما شـما را ایجاد کردیم و برای فرزندان آدم شـما را تسـخیر نمودیم و شما در روزهای زنـدگیتان مطیع بودیـد.پس بر گردید بسوی آنکه بودید خاک باشـید.پس خاک میشود.پس وقتی کافر این منظره را دید آرزو میکند که ای کاش من در دنیا بر صورت و قیافه خوک بودم روزیم مانند روزی آنها و در آخرت بودم خاک.

و بعضی گفته اند:مراد بکافر در اینجا ابلیس و شیطانست که آدم را سرزنش کرد به اینکه از خاک آفریده شده و افتخار بآتش نمود.پس در روز قیامت وقتی بزرگواری آدم و فرزندان او را دید میگوید: یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً (۱)

۱- ۱) مترجم گویـد:حاکم حسـکانی در شواهـد التّنزیل گویـد:فرات بن ابراهیم کوفی گویـد:حـدیث کرد مرا جعفر بن محمّد فزاری از محمّـد بن حسـین از محمّـد بن حاتم از ابی حمزه ثمالی.گفت پرسـیدم از حضـرت باقر علیه السّـلام از قول اللّه تعالی (عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ) پس فرمود علی

(۱)

علیه السّلام باصحابش میفرمود:و اللّه منم نبأ عظیم چنان که اختلاف کردند تمام امّتها بزبانهای خودشان.قسم بخدا برای خدا خبری بزرگتر از من نیست و نه آیه ای بزرگتر از من. و نیز ابو النصر در تفسیرش باسنادش از ابان بن تغلب روایت کرده که پرسیدم از حضرت باقر علیه السّلام از قول خدا. عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ .فرمود: النّبإ العظیم علی علیه السّلام است و در باره او اختلاف کردند(برخی او را خدا و برخی او را امام و خلیفه بلا فصل و اهل سنّت او را خلیفه چهارم و...) و در باره رسول خدا اختلافی نبوده(که نبأ عظیم باشد). و نیز باسنادش از عبد خیر از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت نموده که فرمود صخر بن حرب(ابو سفیان)لعنه اللّه آمد تا در کنار رسول خدا- نشست.پس گفت کار بعد از شما برای کیست.فرمود برای آنکه او در نزد من بمنزله هارون است از موسی.پس خدا نازل کرد. عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ یعنی اهل مکّه میپرسند از خلافت علی علیه السّلام (عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ اَلَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ .پس بعضی تصدیق نموده و برخی تکذیب کردند ولایت او را (کَلاّٰ سَیَعْلَمُونَ ثُمَّ کَلاّٰ سَیَعْلَمُونَ) و آن ردّ است بر ایشان بزودی میشناسند خلافت او را که حقّ است وقتی که در گورشان از ایشان پرسیدند پس نمیماند مرده ی در شرق و غرب و نه در خشکی و نه در دریا مگر اینکه نکیر و منکر میپرسند از او و میگویند بمرده خدای تو کیست و دین تو چیست و پیامبر و امام تو کیست و در تفسیر برهان از اصول کافی باسنادش از ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که گفت گفتم بآن حضرت فدایت شوم شیعیان شما میپرسند از تفسیر این آیه (عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ) پس فرمود:تفسیر این با من است اگر بخواهم خبر میدهم بایشان و اگر نخواهم نمیدهم.سپس فرمود لکن بتو خبر میدهم تفسیر آن را.گفتم عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ فرمود:آن در بارهٔ امیر المؤمنین علی علیه السّلام است.میفرمود:امیر المؤمنین نیست برای خدا آیه ای بزرگتر از من و نه خبری که از من بزرگتر باشد. و این روایت را صفّار هم در بصائرش نقل کرده و در آخرش دارد که هر آینه البتّه خداوند ولایت مرا بر امّتهای گذشته واجب کرده بود پس آنها از پذیرفتن آن خود داری کردند.

(۱)

و باز کلینی باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده در قول خدا. عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ فرمود:نبأ عظیم ولایتست و پرسیدم از آن حضرت از قول خدا. هُنٰالِکَ الْوَلاٰیَهُ لِلّٰهِ الْحَقِّ .فرمود ولایه امیر المؤمنین علیه السّلام. و ابن بابویه گوید:حدیث کرد ما را حمزه بن محمّد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در ماه رجب سنه ۳۳۹ گفت حدیث کرد مرا پدرم از یاسر خادم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضاء علیهم السّلام از پدرش از پدرانش از حسین بن علی علیهما السّلام که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود یا علی انت حجّه اللّه تو حجّت خدا و تو باب خدا و تو راه و طریق بسوی خدا و تو نبأ عظیم (خبر بزرگ)و تو صراط مستقیم و تو مثل اعلی هستی. یا علی تو امام مسلمین و امیر المؤمنین و خیر الوصیّین و آقای راستگویانی یا علی تو فاروق اعظم و تو صدیق اکبری یا علی تو خلیفه من و تو اداء کننده دین من و تو وفا کننده بوعده های منی. یا علی تو اوّل مظلوم بعد از منی.یا علی تو جدا شده(از باطلی)یا علی تو مهجوری(و غریبی)گواه میگیرم خدا و کسانی که از امّت من حاضرند که حزب تو و پیرو تو حزب و پیرو من و حزب من حزب خداست و پیرو حزب دشمنان تو حزب شیطانست. پیروی شاعر معاصر گوید: دل بغیر از شاه مردان با کسی سودا ندارد بی(ولای مرتضی)دل داشتن معنی ندارد خواست گر روزی رود از این سرا با زاد و توشه بهتر از حبّ علی در دست خود کالا ندارد روز رستاخیز مغزش از حرارت می گدازد هر که در(ظل همایون علی)مأوی ندارد گر نباشد در کفش پروانه امضاء مولی راه بر او بسته جا در عالم بالا ندارد

(۱)

علیه السّلام را کنیه ابو تراب داد.گفت برای اینکه او صاحب زمین و حجّت خدا بر اهل زمین است و بقاء زمین و سکون آن بسبب و وجود آن بزرگوار است. حافظ گوید: ز نام اوست معلّق سماء و کرسی و عرش ز ذات اوست مطبق زمین چنین هنجار ابن عبّاس گوید:شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله میفرمود: وقتی که روز قیامت میشود و کافر می بیند آنچه خداوند تبارک و تعالی برای شیعیان علی علیه السّلام از ثواب و تقرّب و کرامت مهیّا نموده.میگوید ای کاش من تراب یعنی از شیعه علی علیه السّلام بودم.و این است قول خدای عزّ و جلّ: وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً .

ص :۲۵۸

سورهٔ النّازعات

اشاره

«در مکّه نازل شده» چهل و شش آیه است از نظر اهل کوفه.

و پنج آیه است از دید دیگران.

اختلاف آن:

در دو آیه است (وَ لِأَنْعٰامِکُمْ) حجازی و کوفی«طغی»عراقی،و شامی است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که سوره(و النّازعات)را قرائت کند نباشد توقّفش و حسابش در روز قیامت مگر

ص :۲۵۹

باندازه وقت نماز واجب تا اینکه داخل بهشت گردد و امام جعفر صادق ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمود.هر که این سوره را قرائت کند از دنیا نرود مگر سیراب و روز قیامت هم انگیخته نشود مگر سیراب و داخل بهشت هم- نگردد مگر سیراب.

توضیح.و وجه ارتباط با سورهٔ ما قبل:

چون خداوند سبحان سوره(عمّ)را بذکر احوال قیامت و مناظر هولناک آن پایان داد این سوره را بمثل آن شروع نمود.و فرمود:

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . وَ اَلنّٰازِعٰاتِ غَرْقاً (۱) وَ اَلنّٰاشِطٰاتِ نَشْطاً (۲) وَ اَلسّٰابِحٰاتِ سَبْحاً (۳) فَالسّٰابِقٰاتِ سَبْقاً (۴) فَالْمُدَبِّرٰاتِ أَمْراً (۵) یَوْمَ تَرْجُفُ اَلرّٰاجِفَةُ (۶) تَتْبَعُهَا اَلرّٰادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ وٰاجِفَةٌ (۸) أَبْصٰارُهٰا خٰاشِعَةٌ (۹) یَقُولُونَ أَ إِنّٰا لَمَرْدُودُونَ فِی اَلْحٰافِرَةِ (۱۰) أَ إِذٰا کُنّٰا عِظٰاماً نَخِرَةً (۱۱) قٰالُوا تِلْکَ إِذاً کَرَّةٌ خٰاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّمٰا هِیَ زَجْرَةٌ وٰاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذٰا هُمْ بِالسّٰاهِرَةِ (۱۴)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱-سوگند بفرشتگان که جان(کافران)را با سختی ستانند.

۲-سوگند به فرشتگان که ارواح(مؤمنان را)بمدارا بیرون آورند.

۳-سوگند بفرشتگان که(از آسمان بزمین و از زمین بآسمان چون شناگرانی که در دریا شنا کنند.

۴-سوگند بفرشتگان که(در فرمان برداری بر یکدیگر)پیشی گیرنده سبقت گرفتنی.

۵-سوگند بفرشتگان که(بفرمان خدا)تدبیر کارها میکنند.

۶-روزی که جنبانده(مراد دمیدن اوّل اسرافیل است که کوه ها و زمین را بلرزاند).

۷-و آن لرزش را صیحه ای(دمیدن دوّم اسرافیل در صور که خلق زنده میشوند)از پی در آید.

۸-آن روز دلهائیست که لرزانست.

۹-دیدگانشان(از بیم)سرافکنده است.

۱۰-میگویند آیا ما(از پس مرگ)بحال نخست باز گردانیده خواهیم شد.

۱۱-آیا ما آن گه که استخوانهای پوسیده شدیم(ما را مبعوث خواهند کرد).

۱۲-(منکران از روی استهزاء)گویند اگر راست باشد این بازگشتن در آن هنگام بازگشتنی زیان آور خواهد بود.

ص:۲۶۱

۱۳-بی گفتگو قیامت و بعث یک فریاد است.

۱۴-پس آن گاه ایشان در روی زمین همواری باشند(بعد از آنکه در درون زمین بودند.)

قرائت:

اهل کوفه غیر حفص و قتیبه و نصیر و رویس از یعقوب(ناخره)را با الف قرائت کرده و دیگران(نخره)بدون الف.ابو عمرو دوری و حمدون از کسایی نقل کرده که باکی نیست ناخره را خوانده شود یا نخره.و در قرائت شواذ ابی حیاه حفره بدون الف قرائت کرده و نافع(غیر قالون)و یعقوب(انّا لمردودون)بیک همزه بغیر مدّ.و(اذا کنّا)بدون همزه استفهام خوانده است.ابن عامر و کسایی(ء انّا لمردودون با دو همزه)و (اذا کنّا)را بیک همزه قرائت کرده چنان که گذشت.و ابن کثیر(انّا اذا کنّا)و(ء انّا لمردودون)را بیک همزه استفهام بدون مد خوانده و ابو عمر با استفهام در هر دو با همزه ممدوده قرائت کرده.و عاصم و حمزه و خلف در هر دو با همزه مشخّص خوانده و ذکر آن مشروحا در چند موضع گذشت.

دلیل:

نخره و ناخره دو لغت میباشند فرّاء گوید:نخره پوسیده و ناخره تو خالی را گویند زجاج گوید:ناخره بیشتر و بهتر است برای شباهتش بآخر آیات این سوره بعضی از آن به بعضی دیگر مثل خاشر و حافره.و امّا دلیل در حفره پس او اراده کرده حافره را مثل قرائت عموم پس الف حذف شده بجهت تخفیف چنان که در شعر زیر حذف شده.

اصبح قلبی صردا

-لا یشتهی ان یردا-الاّ عرارا عررا

صبح کرد دلم که خنک بود و بآب میل نداشت مگر به سبزی و نباتات که سخت مایل بود.

لغت:

الفرق:اسمیست که قائم مقام مصدر شده و آن غرق کردنست.گفته میشود اغرق فی النّزع.وقتی که در کندن شدّت میکند.

النشّط:نیز کندن است.از آنست حدیث ام سلمه.پس عمّار که برادر رضاعی ام سلمه بود آمد.و زینب را از دامنش کند و جدا کرد و نشط الوحش من بلد الی بلد یعنی وقتی حیوان وحشی را از شهری به شهری به نشاط و غصّه بیرون میکردند تنشط صاحبها یعنی بیرون میبرند او را از حالی بحالی.همیان بن محافه گوید:

امست همومی تنشط المناشطا

الشام بی طورا و طورا واسطا

غم و غصّه روز را شب نمود که از شام بطرزی بیرون میروم و از واسط عراق بطرز دیگر.

شاهد در این بیت کلمه تنشط است که بمعنای بیرون رفتن از حالی، بحالیست و انشطت العقده یعنی گره آن را گشود و نشطتها عقدتها گویا که از بستن باز شد.و الا نشوطه باز شدن گره است وقتی که دو طرفش را کشید.

گفته میشود گره بسته او باز نشد.

و الرّجف:حرکت چیز است از زیر غیر او بتردید و پریشانی.

و الرّجفه:زلزله بزرگ و شدید است.و ارجفوا یعنی مردم سخت لرزیدند بجهت پریشانی کارها.و هر چیزی که پیرو و پی گیر چیزی باشد.البتّه ردیف

ص :۲۶۳

او خواهد بود و ارداف نجوم پی در پی بودن بعضی از آن بعضی دیگر است و ارداف ملوك در جاهلیت آنهایی بودند که جانشین ملوك میشدند.و ردفان شب و روز است(که در پی هم خواهند بود). الوجیف:پریشانی و اضطراب شدید است.و قلب واجف.دل پریشان را گویند.و وجیف شتاب و سرعت در سیر است.او جف السیر- یعنی شتاب کرد در حرکت.و از عج الرّکاب فیه.یعنی در حرکت بشدّت و سختی رکاب زد.

الحافره:محفوره یعنی در گو(مثل ماء دافق)یعنی مدفوق و بعضی گفته اند:الحافره بمعنای زمین حفر شده است.و رجع الشیخ فی حافرته یعنی از جایی که آمده بود برگشت و این مثل برگشت قهقری بعقب برگشتن است.

شاعر گوید:

احافره علی صلع و شیب

معاذ اللّه من سفه و عار

آیا از ریختن موی جلوی سر و سفید شدن محاسن بر گشتی است پناه بر خدا میبرم از ننگ و سفاهت یعنی آیا بر گشتی بسوی جوانی و اوّل زندگیست شاهد در این بیت کلمه حافره است که بمعنی بر گشت بقهقری است.

یعنی آیا بر گشتی بسوی جوانی و اوّل زندگیست و گفته میشود النّقد عند الحافره یعنی قرار نمیگیرد سم اسب تا اینکه نقد و دریافت کند ثمن و جایزه مسابقه را برای این که جهت خویش نسیه فروخته نمیشود سپس بسیار شد این مثل تا در غیر حافر هم گفته شد.

السّاهره:یعنی روی زمین.و عرب روی زمین از بیابانهای خشک را ساهره گوید یعنی صاحب بیدار شبی.برای اینکه هر کس در آن باشد

ص :۲۶۴

از ترس آن نمیخوابد.امیّه بن ابی الصّلت گوید:

و فیها لحم ساهره و بحر

و ما فاهوا به لهم مقیم (۱)

و در آنست شکار حیوانات صحرایی و حیوانات دریایی و آنچه بخواهند بر ایشان در آنجا آماده است.

شاهد در این بیت کلمه ساهره است که بمعنی صحرای خوفناك آمده و دیگری گوید:

فانّما قصرك ترب السّاهره

ثم تعود بعدها فی الحافره

پس البتّه قصر تو در کنار بیابان خوفناکیست سپس بعد از آن بر میگردی در قبر و گورت.

شاهد در این بیت نیز کلمه السّاهره که بمعنای صحرای خوفناك است.

اعراب:

جواب قسم محذوف است بنا بر تقدیر(لیبعثنّ)و بعضی گفته اند:

جواب اینست.فی انّ ذلك لعبره.یعنی در این مطالب عبرت و تنبّه است روزی که میلرزانـد بشدّت لرزاندنی و دلها هم میطپد و یومئذ بدل میباشد از یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَهُ .

تفسیر:

(وَ النّازِعاتِ غَرْقاً)

مفسّرین در باره تفسیر آن اختلاف کرده اند بر چند

۱- ۱) امیّه بن ابی الصّیلت.از حنفاء بود که بانصاری معاشرت کرد ولی ایمان بایشان نیاورد و باسلام هم نگروید.تعریف میکند بهشت را که در آن از تمام اقسام گوشت ها موجود است و اینکه هر چه اراده کند نزدشان حاضـر خواهد بود او کسی بود که میگفت هر دینی در روز قیامت نزد خدا باطل است جز دین حنیفه

وجه(۱)اینکه مقصود از آن فرشتگانند که ارواح کفّار را از بدنهای آنها به لذّت و سختی میکشند چنان که فرو میبرد زه را در کمان و بشدّت آن را میکشد.و این معنی از علی علیه السّلام و مقاتل و سعید بن جبیر روایت شده.مسروق گوید:آن فرشتگانی هستند که جان اولاد آدم را از بدنشان بیرون میآورند.مجاهد گوید:آن مرگ است که جانها را ز بدنها بیرون میکشد.و این معنی،از حضرت صادق علیه السّلام هم روایت شده.(۲)مقصود از آن ستارگانی هستند که از افقی بافق دیگر کشیده میشوند یعنی طلوع و غروب میکنند و این معنی از حسن و قتاده و ابو عبیده و اخفش و جبائی نقل شده ابو عبیده گوید از محلّ طلوعشان فرو میآیند و در محلّ غروبشان غروب میکنند. (۳)عطا و عکرمه گویند النّازعات کمانهایی هستند که تیرها را رها میکنند و ناشطات یعنی اوهاق جمع وهق یعنی کمندها و بنا بر این پس قسم و سوگند بفاعل، آن است و ایشان مجاهدین در راه خدایند.

(وَ النّاشِطاتِ نَشْطاً)

در معنای آن قول هایی است(۱)آنچه ما ذکر نمودیم(یعنی کمندها).

(۲)علی علیه السّلام گوید:آنها فرشتگانی هستند که جان کفّار را از میان پوست و ناخنهایشان میکشند تا بسختی و غصّه از درونشان بیرون میآورند.و نشط یعنی جذب نمودن گفته میشود(نشطت الدّلو نشطا) یعنی آن را کشید(۳)ابن عبّاس گوید:آنها فرشتگانی هستند که جان مؤمنین را میکشند پس آن را میگیرند چنانچه عقال شتر را از دست آن میکشند وقتی آن را باز میکنند.و فرّاء حکایت کرده این قول را سپس گوید:و آنچه شنیدم از عرب اینکه میگویند.گویا از عقال کشیده است و نشطت الحبل

ربطته ریسمان بسته را کشید و انشطته حللته یعنی آن را باز نمود(۴)و نیز ابن عبّاس گوید:مقصود از آن جانهای مؤمنین است که در موقع مردن برای بیرون آمدن کشیده میشود.و این برای این است که هیچ مؤمنی نیست که وقتی مرگش میرسد بهشت را باو نشان داده میشود پیش از آنکه بمیرد.پس میبیند جای خود را در آن و می بیند همسران بهشتی خود حورالعین را پس جانش آماده میشود و خوشحال میشود که بیرون آید.

(۵)قتاده و اخفش و جبائی گویند:آنها ستارگانی هستند که از افقی به افق دیگر میروند.گفته میشود حمّار ناشط یعنی الاغ تند رو.

(وَ السّابِحاتِ سَبْحاً)

در آن نیز قول هایی است(اوّل)علی علیه- السّلام و کلبی گوید:آنها فرشتگانی هستند که ارواح مؤمنین را قبض میکنند و آنها را بملاطفت بیرون میآورند آن گاه آنها را میخوانند تا استراحت کنند مثل آنکه با وسیله ای که بسوی او انداخته شده در آب شنا میکند.(دوّم)مجاهد و ابی صالح گویند:آنها فرشتگانی هستند که بسرعت از آسمان نازل میشوند،و این چنانست که گفته میشود باسب(الجواد السابح)یعنی اسب شناوریست وقتی که در دویدن سرعت میکند و تند میرود(سوّم)قتاده و جبائی گویند آنها ستارگانی هستند که در فلک و مدار خود شنا میکنند.ابو مسلم گوید:آنها سواران مجاهدند که در دویدن شدّت میکنند مثل قول خدا (وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً) عطاء گوید:آنها کشتی هایی هستند که در آب شنا میکنند (فَالسّابِقاتِ سَبْقاً) در آن نیز قولهائیست(اوّل)مجاهد گوید:آنها فرشتگانی هستند که برای اینکه از فرزند آدم سبقت و پیشی گرفتند به خیر و ایمان و عمل صالح و ایمان و بعضی گفته اند:فرشتگانی که در رسانیدن وحی به پیامبران،از

از شیاطین سبقت گرفتند.علی علیه السّلام و مقاتل گویند آنها فرشتگانی هستند که در بردن ارواح مؤمنین به بهشت سبقت میگیرند(دوّم)ابن مسعود گوید:آنها جانهای مؤمنین است که از ملائکه ای که آنها را قبض و بسوی رحمت خدا و دین ثواب و کرامت او سبقت میگیرند(سوّم)قتاده،و جبائی گویند آنها ستارگانی هستند که بعضی از آنها بر بعض دیگر در سیر و حرکت سبقت میگیرند(چهارم)عطاء و ابو مسلم گویند:آنها سواران مجاهدند که در جنگ بعضی بر بعضی دیگر سبقت میگیرند.

(فَالْمُدَبِّرٰاتِ أَمْراً)

در آن نیز چند قول است(اوّل)علی علیه- السّلام فرمود:آنها فرشتگانی هستند که از این سال تا سال آینده تدبیر امور بنده گان خدا میکنند(دوّم)عبد الرّحمن بن سابط گوید: (1)مقصود از این جبرئیل و میکائیل و ملک الموت و اسرافیل علیهم السّلام است که تدبیر امور دنیا میکنند.فامّا جبرئیل علیه السّلام پس او موکّل ببادها و لشکریان خداست و امّا میکائیل پس موکل باران و بوئیدنیهاست و امّا ملک الموت پس موکّل قبض ارواح است و امّا اسرافیل پس او بر آنها فرمان خدا را نازل میکند.

(سوّم)علی بن ابراهیم قمّی (2)روایت نموده:که آنها افلاک هستند که امر خدای تعالی در آن واقع میشود.پس حکم الهی در دنیا جاری

ص :268

1- 1) عبد الرّحمن بن سابط از تابعین است و گفته میشود که او عبد- الرّحمن بن عبد اللّه بن سابط جحمی مکی است که در سال 118 وفات نمود و معاصر با حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام بوده است.و فرق بین قول او و قول اوّل که قول امام علیه السّلام باشد فرق بین عام و خاص است.

2- 2) مثل اینکه علی بن ابراهیم آن را در غیر تفسیرش روایت کرده برای اینکه در تفسیر این سوره موجود نیست.و منافاتی بین قول او و دو قول دیگر

میگردد.خداوند تعالی سوگند یاد کرده باین چیزهایی که تعداد نمود و بعضی گفته اند:تقدیرش اینست.و ربّ النازعات و پروردگار فرشتگان که جان کفّار را میگیرند و آنچه بعد از آن ذکر نموده و این ترک ظاهر است بدون دلیل و امام باقر و امام صادق علیهما السّلام فرمودند:که برای خدای تعالی است که بآنچه میخواهد از خلقش سوگند بخورد و نیست برای خلق او که سوگند یاد کنند مگر باو و دلیل در این اینست که خداوند سبحان سوگند میخورد بخلقش برای تنبیه بر موردی که در آن اعتبار و عبرت است و برای اینکه قسم دلالت میکند بر بزرگی شأن آنچه قسم باو خورده شده و جواب قسم محذوف است.پس مثل اینکه خداوند سبحان قسم خورده پس فرموده سوگند باین چیزها که هر آینه بر انگیخته خواهید شد و محاسبه خواهید گردید (یَوْمَ تَرْجُفُ الرّٰاجِفَةُ) روزی که صیحه میزند صیحه زننده ای بشدّت یعنی دمیدن و نفخه اوّلی که میمیرند در آن جمیع خلایق.

و الرّاجفه:صیحه بزرگی است که در آن تردد و اضطراب است مانند رعد وقتی که میخواهد به بارد (تَتْبَعُهَا الرّٰادِفَةُ) یعنی نفخه و دمیدن دوّم که در پی نفخه اوّل میآید و آن همان نفخه ای است که مردم با آن بر انگیخته و مبعوث میشوند و آن مثل قول اوست که فرمود:و دمیده شد در صور پس هر که در آسمان و هر که در زمین بود فریاد کشید مگر آنکه را خدا خواهد سپس دمیده شود در آن بار دیگر پس در این هنگام است که ایشان بر خاسته و

(۲)

(که گفته شد نیست.چون بعالم روحانی هم آسمان گفته میشود برای علوّ و بلندی معنوی آن و یا باعتبار اینکه اجسام آن در تحت تدبیر ملائکه است پس اگر گفته شود این آیات مذهب حکماء را که قائل بعقول عشره هستند و آنچه اشراقیون گفته اند در ارباب انواع تأیید میکند.می گوییم اگر آنچه گفته اند ملائکه را قصد کرده اند نزاعی با ایشان در اصطلاح نیست.(مترجم)

مینگرند.و یوم منصوب است بر معنی (قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ) در آن روز دلها در اضطرابست روزی که صیحه میزند(میکائیل)و معنای راجفه اضطراب سخت است و نیز این معنی گفته حسن و قتاده و غیر آنها است و بعضی گفته اند:

یعنی روزی که زمین میلرزد لرزیدن سختی و حرکت میکند حرکت بزرگی و آن قیامت است که از پی آن اضطراب سخت دیگری بعد از اوّلی خواهد بود و پیوسته میلرزد تا همه را نابود میکند.

ابن عبّاس گوید:معنای واجفه خائفه است یعنی ترسناک و مقصود از این صاحبان قلوب است یعنی دلها در قلق و اضطراب و پریشانی است و هیچ آسایش ندارد برای اینکه مشاهده میکند منازل هولناك قیامت را (أَبْصارُها خاشِعَةٌ) یعنی از هول و بیم این روز خوار و زبونست.عطاء گوید:مقصود دیدگان افرادیست که بغیر دین اسلام مرده اند.

(یَقُولُونَ أَ إِنّا لَمَرْدُودُونَ فِی الْحافِرَةِ)

یعنی این منکرین بعث از مشرکین قریش و غیر ایشان در دنیا وقتی بایشان گفته میشود که شما بعد از مرگ زنده میشوید.میگویند:آیا ما بر میگردیم باوّل حال و ابتداء امرمان پس ما زنده خواهیم شد چنان که بودیم.و حافره نزد عرب اسم اوّل چیز و ابتداء هر امر است ابن عبّاس و سدی گویند حافره زندگی دوّم یا زنده شدن دوّم است.و بعضی گفته اند حافره زمین گود شده است و معنای آن اینست آیا بعد از مرگ مان ما زنده بگورمان بر میگردیم.

(أَ إِذا کُنّا عِظاماً نَخِرَةً)

یعنی پوشیده و خاك شده و در معنی ایشان انکار بعث و قیامت را نموده و گفتند آیا ما وقتی مردیم زنده بر میگردیم و حال آنکه استخوانها ما پوسیده و خاك شده گفته میشود.نخر العظم ینخر فهو-

ناخر و نخر استخوان پوسیده و میپوسد پس او پوسیده است.

(قالُوا تِلْکَ إِذاً کَرَّةٌ خاسِرَةٌ)

یعنی کفّار میگویند این برگشت حتمی بعد از مرگ برگشت زیانست.و معنایش اینست که اهل آن زیانکارند برای ایشان از نعمتهای دنیا منتقل شدند بعذاب آتش.و خاسر آنست که- سرمایه اش از بین رفته باشد.و بدرستی که گفتند (کَرَّةٌ خاسِرَةٌ) بر معنای اینکه چیزی از آن بدست نیاید مثل خسران و زیانی که فائده ای از آن حاصل نشود.پس مثل اینکه ایشان گفته اند:آن مانند زیان رفتن سرمایه است که تجارتی با آن نشود پس همچنین باین بر گشت زندگی نخواهد آمد.

و بعضی گفته اند:یعنی اگر این مطلب همانطور است که محمّد(ص) میگوید که من مبعوث میکنم و عذاب مینمایم.پس این برگشت برای ما زیان آور است.سپس خداوند سبحان اعلام فرمود که بعث بر من سهل و آسان است پس گفت (فَإِنَّما هِيَ) یعنی نفخه دوّم (زَجْرَةٌ واحِدَةٌ) یعنی یک صیحه از اسرافیل است که میشنوند مردگانی که در دل خاک و زمین هستند پس زنده میشوند.و آن گفته خداوند است.

(فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَةِ)

حسن و قتاده و مجاهد و غیر ایشان گویند:و آن روی و پشت زمین است.و بعضی گفته اند:زمین را ساهره گفته اند برای اینست که همواره در شب و روز مشغول در رویانیدنست.و برای همین گفته شده بهترین مال چشمه آبست در زمین سست و نرم(حاصل خیز)که وقتی خوابیدی بیدار شوی در سحر آن و وقتی از آن غیبت و مسافرت نمودی گواهی دهد(که تو بآن رسیدی)سپس اسم شد برای هر زمینی.

و بعضی گفته اند:مقصود از این زمین عرصه و زمین قیامت است برای

آنکه آن اوّل موقف و پاسگاه پاداش است و ایشان در یک بیداری به سر میبرند که برای آن خوابی نیست.

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۱۵ تا ۲۶]

اشاره

هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ مُوسی (۱۵) إِذْ ناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً (۱۶) اِذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلی أَنْ
تَزَکّی (۱۸) وَ أَهْدِیَکَ إِلی رَبِّکَ فَتَخْشی (۱۹) فَأَراهُ الْآیَهَ الْکُبْری (۲۰) فَکَذَّبَ وَ عَصی (۲۱) ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعی (۲۲) فَحَشَرَ فَنادی
(۲۳) فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی (۲۴) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکالَ الْآخِرَهِ وَ الْأُولی (۲۵) إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَهً لِمَنْ یَخْشی (۲۶)

ترجمهٔ آیات:

۱۵-بطور قطع سخن موسی بتو رسید.

۱۶-آن دم که پروردگارش او را از وادی پاکیزه که نام او(بقولی)طوی است ندا کرد.

۱۷-بسوی فرعون برو زیرا که او در تکبّر از حدّ در گذشته است.

۱۸-پس بگو آیا تو میل داری که پاک شوی.

۱۹-و(هیچ میخواهی)تو را بسوی معرفت پروردگارت رهبری کنم تا به ترسی.

۲۰-پس موسی معجزهٔ بزرگ(عصا که اژدها شد و ید بیضاء)را باو

ص:۲۷۳

نشان داد.

۲۱-فرعون آن را دروغ پنداشت و نافرمانی کرد.

۲۲-سپس پشت کرد در حالی که(در ابطال کار موسی)کوشش میکرد ۲۳-پس فرعون(قوم خود را)جمع کرد و ندا در داد.

۲۴-و گفت منم پروردگار بزرگتر شما.

۲۵-پس خدا او را بعقوبت سرای دیگر(سوختن)و بشکنجه دنیا (غرق شدن در دریا)بگرفت.

۲۶-البتّه در این گرفتن برای هر که بترسد پندیست.

قرائت:

اهـل حجاز و بصـره(طوی)را بی تنوین قرائت کرده و دیگران،با تنوین خوانـده انـد.(و همچنیـن)اهـل حجاز و عبّاس و یعقوب(تزکّی به تشدید زاء و دیگران بتخفیف آن خوانده اند).

دلیل:

ابو علی(طبرسی)گویـد:ابو عبیده گفت(طوی)بضمّ اوّل و کسـر آن هر کس آن را بتنوین خوانده آن را اسم مؤنّث قرار داده و کسی که با تنوین خوانـده آن را ماننـد(ثنی)بر معنای تقـدیس شـده مرتبه ای بعد از مرتبه قرار داده.و از حسن روایت شده که او(طوی)بکسر طاء خوانده و گفته و طوی بمعنای برکت و تقدیس دو مرتبه است چنان که طرفه گوید:

أ عاذل انّ اللوم فی غیر کنهه

علیّ طوی من غیّک المتردّد

یعنی:ای عاذل سرزنش تو مرا در غیر مورد است و تکرار آن بر من از

ص :۲۷۴

گمراهی و خبث باطن تو است.یعنی سرزنش و ملامت تو بر من مکرّر است.

شاهد در این بیت کلمه طوی است که بمعنی تکرار در چیز آمده.

ابو علی گوید:کسی که طوی را صرف نکرده.گفته او احتمال دو امر است (۱)اینکه آن را اسم موضع یا بلد یا مکان قرار داده باشد.(۲)اینکه مانند زحل و حطم و لکع باشد.و قول او تزکّی معنایش پاکی از کفر باشد و مبتدا در لفظ محذوف و مقصود در معنی باشد و تقدیر این باشد(هل لک الی ذلک حاجه أو إربه)آیا برای تو باین تزکیه نیاز یا اقامت است.

شاعر گوید:

فهل فیها الیّ فانّنی

طبیب بما اعیی النطاس حذیما

پس آیا برای شما در آن نیازی بمن است.پس بدرستی که معالجه میکنم بیماری را که طبیب حاذق از علاج و تداوی آن عاجز شده است.

شاهد دارین بیت کلمه فهل لک است که بمعنای نیاز آمده.

و کسی که(تزّکی)خوانده،تتزکّی اراده کرده.پس تاء تفعل را در زاء ادغام نموده برای نزدیک بودن آن دو بهم.و کسی که تزکّی به تخفیف خوانده تاءای را که ادغام کننده ثابت کرده بود حذف نموده و تخفیف آن بحذف شبیه تر است.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان یاد نمود قصّه و سر گذشت موسی علیه السّلام را و گفت (هَلْ أَتاکَ) ای محمّد حَدِیثُ مُوسیٰ .مقصود از این استفهام هم تقریر و بیان داستان اوست (إِذْ ناداهُ رَبُّهُ) یعنی وقتی که خداوند او را صدا زد و فرا خواند پس نداء خواندن است به طرز ای فلانی.پس معنایش

اینست.باو گفت ای موسی (بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ) بمکان پاك و منزّه (طُویً) مجاهد و قتاده گویند:اسم بیابانیست.و بعضی گفته اند:دو بار تقدیس کردن و آن مکانیست که خدا در آن با موسی سخن گفته.

(اذْهَبْ إِلیٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغیٰ)

بسوی فرعون برو که او بلندی و تکبّر و کفر بخدا ورزید.و در بلندی کردن و سر از فرمان کشیدن و فساد و تباهی از حدّ و مرز تجاوز نموده.

(فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلیٰ أَنْ تَزَکّٰی)

ابن عبّاس گوید:یعنی پس بگو باو آیا برای تو است که پاك شوی از شرك و گواهی دهی که خدایی جز خدا نیست.و این تلطّف و مهربانی در فرا خواندنست.و معنایش اینست آیا برای تو رغبت و میل است که اسلام آوری و اصلاح شوی و پاك گردی.

(وَ أَهْدِیَکَ إِلیٰ رَبِّکَ)

یعنی و رهبری و دلالت کنم تو را بمعرفت،و شناسایی پروردگارت و اینکه او تو را خلق کرد و تربیت نمود.و بعضی گفته اند و اهدیك.یعنی ارشاد و هدایت کنم تو را براه حقّی که اگر آن را پیمودی تو را به رضا و خشنودی و ثواب خدا میرساند (فَتَخْشیٰ) یعنی پس بترسی از او و از آنچه تو را نهی نموده فاصله بگیری و در کلام حذفی است.تقدیره آن این اینست.پس آمد بسوی او و او را خواند بسوی خدا (فَأَرٰاهُ الْآیَةَ الْکُبْریٰ) یعنی عصا(که اژدها میشد)حسن گوید:آن آیه ید بیضا بود (فَکَذَّبَ) پس تکذیب کرد که از طرف خدا باشد (وَ عَصیٰ) و عصیان ورزید پیامبر خدا را و انکار پیغمبری او نمود (ثُمَّ أَدْبَرَ) سپس فرعون روگردانید برای اینکه بطلبد چیزی که معجزه و دلیل موسی را بشکند و باطل کند در آن معجزه بزرگ پس زیاد نشد برایش مگر گمراهی (یَسْعیٰ) یعنی در روی زمین به فساد

ص :۲۷۶

و تباهی عمل میکرد.جبائی گفته هنگامی که آن اژدها را دید در بزرگی ترسید از آن و رو گردانید و کوشش میکرد در فرار نمودن (فَحَشَرَ) یعنی بستگان و لشکرش را جمع نمود (فَنادیٰ) پس در میان ایشان صدا کرد.

(فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلیٰ)

پس گفت من پروردگار بزرگ شمایم و- پروردگاری بالای من نیست.و بعضی گفته معنایش اینست منم که به هر که بخواهم ضرر میرسانم و غیر من نمیتواند ضرری بمن وارد کند.و دروغ گفت آن ملعون.زیرا البتّه این صفت خدائیست او را و تمام مخلوق را ایجاد کرده و آفریده.

و بعضی گفته.که آن ملعون بت ها را ارباب قرار داد و گفت من پروردگار آنها و شمایم.

(فَأَخَذَهُ اللّٰهُ نَکالَ الْآخِرَهِ وَ الْأُولیٰ)

پس او را دریافت و گرفت خدا به عذاب آخرت و عذاب دنیا.نکال مصدر مؤکّد است.بجهت اینکه معنای فَأَخَذَهُ اللّٰهُ ،نکل اللّٰه به است. عذاب و شکنجه آخرت و اوّلی به اینکه در دنیا او را غرق نمود در آب و در آخرت هم او را عذاب میکند.و بعضی گفته.معنایش اینست.پس خداوند او را تعقیب و مجازات نمود بکلمه و سخن آخر و اوّلش پس قول آخرش (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلیٰ) و اوّلش (مٰا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِی) برای شما خدایی جز خودم نمیدانم.پس عقوبت نمود او را عقوبت این دو کلمه و در تفسیر از ابی جعفر امام باقر علیه السّلام آمده که بین این دو کلمه چهل سال فاصله بود.و بعضی گفته که او قبطیان را صدا زد و گفت من پروردگار بزرگ شمایم.پس این اژدها را از من باز دارید و نادانان ندانستند کسی که از ضرر ماری میترسد و بافرادی مانند خودش استعانت میجوید خدا نیست و

ص :۲۷۷

وهب از ابن عبّاس نقل نموده که گفت:موسی علیه السّلام گفت ای پروردگار من تو چهار صد سال فرعون را مهلت دادی و حال آنکه میگفت أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلىٰ و پیامبران تو را انکار مینمود و آیات و نشانه های تو را تکذیب میکرد پس خداوند باو وحی نمود که او خوش اخلاق و بی مانع بود دوست داشتم که او را در دنیا مکافات نموده و تلافی نمایم.و ابو بصیر از حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السّلام روایت نموده که گفت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود جبرئیل گفت گفتم ای پروردگار من فرعون واگذاردی و حال آنکه میگوید أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلىٰ پس گفت این را مثل تو میگوید که از فوت میترسد(یعنی او که هرگز نمیتواند از حکومت و مجازات ما فرار کند).

(إِنَّ فِی ذٰلِکَ)

بدرستی که در عقوبت و کیفری که بفرعون نمود در هنگام عصیان و تکذیبش (لَعِبْرَةً) یعنی موعظه و اندرز است (لِمَنْ یَخْشىٰ) برای کسی که از عذاب خدا ترسیده و از عقاب و عذاب و شکنجه های او واهمه کند و دلالت است بر اینکه ممکن است که عاقل بآن عبرت گیرد و میان حق و باطل تمیز دهد.

نظم و ترتیب:

جهت اتّصال و پیوند قصّه موسی بما قبل آن اینست که چون خداوند یاد مکذّبین و منکرین بعث و قیامت را مقدّم داشت پی گیر نمود آن را بحدیث و داستان موسی و تکذیب قومش او را و آنچه را که باو از شداید و سختی ها- رسانیده بجهت تسلیت پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و وعدهٔ نصرت و یاری که باو داد و او را تحریص بر صبر نمود برای اقتداء کردن بموسی علیه

السّلام و حذر داشت قوم او كه بايشان هم نازل ميشود آنچه بآنها نازل شد از بلاها،و اندرز گرفتن به سبب ايشان،و براى مؤكّد كردن حجّت بر ايشان.

ص :279

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۲۷ تا ۴۶]

اشاره

أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ اَلسَّماءُ بَناها (۲۷) رَفَعَ سَمْکَها فَسَوّاها (۲۸) وَ أَغْطَشَ لَیْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحاها (۲۹) وَ اَلْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِکَ دَحاها
(۳۰) أَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعاها (۳۱) وَ اَلْجِبالَ أَرْساها (۳۲) مَتاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعامِکُمْ (۳۳) فَإِذا جاءَتِ اَلطَّامَّهُ اَلْکُبْریٰ (۳۴) یَوْمَ
یَتَذَکَّرُ اَلْإِنْسانُ ما سَعیٰ (۳۵) وَ بُرِّزَتِ اَلْجَحِیمُ لِمَنْ یَریٰ (۳۶) فَأَمّا مَنْ طَغیٰ (۳۷) وَ آثَرَ اَلْحَیاهَ اَلدُّنْیا (۳۸) فَإِنَّ اَلْجَحِیمَ هِیَ اَلْمَأْویٰ
(۳۹) وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی اَلنَّفْسَ عَنِ اَلْهَویٰ (۴۰) فَإِنَّ اَلْجَنَّهَ هِیَ اَلْمَأْویٰ (۴۱) یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلسّاعَهِ أَیّانَ مُرْساها (۴۲)
فِیمَ أَنْتَ مِنْ ذِکْراها (۴۳) إِلیٰ رَبِّکَ مُنْتَهاها (۴۴) إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ یَخْشاها (۴۵) کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها لَمْ یَلْبَثُوا إِلاّ عَشِیَّهً أَوْ
ضُحاها (۴۶)

ترجمه:

۲۷-آیا شما از نظر آفرینش دشوارترین یا آسمان که خدا آن را بنا کرده است.

۲۸-سقف آن را بلند ساخت و آن را مستوی(بدون عیب)کرد.

۲۹-و شب آن را تاریک ساخت و روشنی آن را بیرون آورد.

۳۰-و از پس آفریدن آسمانها زمین را بگسترانید.

۳۱-و از زمین آب آن را(بوسیله چشمه ها)و چراگاه آن را بیرون آورد.

۳۲-و کوه ها را استوار ساخت.

۳۳-بخاطر برخورداری شما و چهار پایان شما(این موجودات را بیافرید).

۳۴-و چون بلیّه بزرگ بیاید(آنچه واقع شدنی است واقع میشود) ۳۵-روزی که آدمی هر چه کوشش کرده بیاد آورد.

۳۶-و دوزخ برای هر که ببیند آشکار شود.

۳۷-و امّا هر که از حدّ گذشت.

۳۸-و زندگانی دنیا را بر گزید.

۳۹-البتّه دوزخ آن جایگاه اوست.

۴۰-و امّا هر که از ایستادن نزد پروردگار خویش بترسد و نفس خود را از خواهشها باز دارد.

۴۱-البتّه بهشت آن جایگاه اوست.

۴۲-تو را(ای پیغمبر)از روز قیامت پرسند که آمدن آن کی خواهد بود.

ص: ۲۸۱

۴۳-تو از دانستن قیامت چه میدانی(علم بآن حق تو نیست و به تو تعلّق ندارد).

۴۴-بسوی پروردگار تو است نهایت علم بقیامت.

۴۵-و تو فقط هر که را از روز رستاخیز بترسد بیم رسانی.

۴۶-روزی که قیامت را ببیند چنین پندارند جز شبانگاهی یا چاشت گاهی درنگ نکرده باشند.

قرائت:

ابو جعفر و عبّاس از ابی عمرو(انما انت منذر)بتنوین قرائت کرده و دیگران بدون تنوین و در شواذ حسن و عمر بن عبید.و الجبال ارساها به رفع قرائت کرده و مجاهد(و الارض مع ذلک دحاها)خوانده عکرمه(و برزت الجحیم لمن تری)با تاء قرائت نموده است.

دلیل:

ابو علی طبرسی گوید:دلیل تنوین در قول خدای تعالی (إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ) بدرستی که اسم فاعل اینجا برای حال است و بر آن دلالت میکند قول خدا إِنَّما أُنْذِرُکُمْ بِالْوَحْیِ .پس مراد انذار در آینده نیست و البتّه میگوید در حال انذار میکنم و اسم فاعل بر قیاس فعل است.و کسی که اضافه کرده منذر را بمن تخفیف داده پس حذف کرده تنوین را چنان که حذف کرده از قول خدا (فَلَمّا رَأَوْهُ عارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِیَتِهِمْ) و مثل این از آنچه را که به لفظ اضافه آمده و مقصود باو انفصال است و جایز است (مُنْذِرُ مَنْ) بنا بر مثل هذا ضارب زید بالامس باشد.این زننده زید است در دیروز.برای اینکه او انذار نموده است.و کسی که (وَ الْجِبالَ أَرْساها) برفع خوانده است پس

او مثل قرائت کسی که(الظّالمون اعدّ لهم)قرائت کرده و بیان آن گذشت.و کسی که(و الارض مع ذلک)خوانده پس شاید او گفته که این تفسیر قرائت مشهور است برای اینکه مقصود در آن تربیت زمان نیست و مقصود اجتماع آسمان و زمین است در آفرینش نه اینکه زمان هر دو فعل یکیست و این مثل قول تو است که می گویی فلانی کریم است پس شنونده میگوید و او با این کرامت شجاع هم هست یعنی جامع دو صفت است و امّا قول کسی که(لمن تری)با تاء مفتوحه خوانده پس ممکن است که خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشد و مقصود (لمن تری یا محمّد من النّاس)باشد پس اشاره ببعض کند و مقصودش جنس و جمیع باشد مثل گفته لبید شاعر:

و لقد سئمت من الحیاه و طولها

و سؤال هذا النّاس کیف لبید

هر آینه من از زندگی و طول عمر و پرسش این مردم که ای لبید چگونه ای خسته شدم پس اشاره بجنس مردم کرده و ما میدانیم که همه آنها شاهد و حاضر در زمان او و نزد او نبودند و ممکن است که تاء در(تری)برای جحیم باشد یعنی برای کسی که آتش او را می بیند.

لغت:

السّمک:ارتفاع و بلندی در مقابل عمق و گودیست بجهت اینکه رفتن جسم است بسبب تألیف بطرف بالا و بعکس صفت عمق است و مسموکات آسمانهاست برای ارتفاع و بلندی آن و از آنست سخن امیر المؤمنین علیه السّلام.یا داعم المسموکات.ای استوار کننده آسمانها و بلندیها.

فرزدق شاعر گوید:

انّ الّذی سمک السّماء بنی لنا

بیتا دعائمه اعزّ و اطول

ص :۲۸۳

آن خدایی که آسمان را محکم و بلند نموده برای ما خانه ای بنا کرده که پایه های آن محکم تر و درازتر است.

التّسویه:قرار دادن یکی از دو چیز است در حد یا در حکم خود به مقدار و اندازه دیگری.

الغطش:ظلمت و تاریکی است و اغطشه اللّه.یعنی خدا آن را تاریک و ظلمانی نمود و اغطش آنست که در چشمش شبیه عمش یعنی:آب ریزش داشته و ضعیف باشد و فلاه غطشاء یعنی بیابانی که در آن هدایت و راه بیرون رفتن نیست.

الدحو:بسط و گسترش است دحوت.ادحو.دحوا و دحیت.

ادحی.دحیا دو لغت میباشند.

امیّه بن ابی الصّلت گوید:

دار دحاها ثم اعمر بابها

و اقام بالآخری الّتی هی امجد

منزلی که آن را گسترش داد سپس درب آن را تعمیر نمود و در منزل دیگری اقامت نمود که آن رفیع تر و بهتر بود از منزل اوّل.شاهد این بیت کلمه دحاها که بمعنای گستردنست.

و اوس گوید:

ینفی الحصی من جدید الارض مبترک

کانّه فاحص او لاعب داح (۱)

سیلی که شن و ریگ را از روی زمین بسرعت میبرد مثل اینکه آن سیل

۱- ۱) اوس بن حجر تمیمی از شعراء جاهلیت است و جدید الارض روی زمین و ابترک سرعت کردن است و هر وقت شعری از این قصیده دیدم که در باره

جستجو کننده یا بازی کننده گسترش دهنده است.

الطّامه:حادثه و بلیّه بزرگ گفته میشود این اطمّ از آنست یعنی بلندتر از آن است و طم الطائر الشّجره یعنی پرنده از بالای درخت بلند شد.بلیّه و حادثه ای که نیروی دفع آن نیست طامّه نامیده میشود.

اعراب:

و الارض (۱)منصوب بفعل مضمریست که تفسیرش ظاهر شده و همین طور قول او وَ الْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا . مَتٰاعاً لَکُمْ مفعول له است.برای اینکه معنایش اینست برای نفع بخشیدن بشما و جایز است که منصوب به مصدریت باشد.

زیرا که معنای قول خدا (أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا) سود دادن به این چیزهاست و قول خدا (فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْویٰ) تقدیرش هی المأوی له است یعنی دوزخ آن برای او جایگاه است زجاج و جمعی گفته اند الف و لام بدل از ضمیریست که عود میکند.یعنی آن جایگاه اوست و مقصود اینکه معنی بر میگردد بآن دوزخی که آن جایگاه اوست نه اینکه الف و لام بدل از هاء باشد و این چنانست که انسان میگوید ای فلانی چشمت را به بند پس الف و لام بدل از کاف نیست و اگر چه معنی غض ظرفک یعنی چشمت را به پوش باشد.برای اینکه مخاطب میشناسد که تو او را امر به بستن چشم غیر او نمیکنی گفت:

(۱)

ابر و باران بوده و به تمام آن بر خورد نکرده ام و مثل اینکه تعریف سیل را میکند و شن ها و ریگ ها را از روی زمین برده و بآن گسترش میدهد.

---

۱ - ۲) در سابق یاد آور شدیم که ارض در لغت اطلاق به کره ارض نمیشود بلکه بر زمین بسیط کشیده شده زیر قدمهای ما اطلاق میشود و ممتنع نیست که اوّل

فغضّ الطّرف انّک من نمیر

فلا سعد ابلغت و لا کلابا

پس چشمت را به پوش و به بند که تو از قبیله نمیری پس نه بقبیله سعد رسیده ای و نه به همّیت قبیله کلاب و همین طور است معنا در آیه.و جواب اذا در قول خدا (فَإِذٰا جٰاءَتِ الطّٰامَّةُ الْکُبْریٰ) در قول او (فَأَمّٰا مَنْ طَغیٰ) و ما بعد از آن است.و قول خدا أَوْ ضُحٰاهٰا .ضحی را اضافه به عشیّه نموده.و غداه و عشیّه و ضحوه و.پس بدرستی که معنی فَإِذٰا جٰاءَتِ الطّٰامَّةُ الْکُبْریٰ اینست که البتّه امر چنین است.و قول خدا او ضحاها.ضحی را اضافه به عشیّه نموده.و غداه و عشیّه و ضحوه و ضحی برای روزیست که در آنست.پس اگر گفتی اتیتک صباحا و مساء مسائه و صباحه پس معنایش آمدم تو را در صبح است و مساء بعد از صباح آید و اتیتک مساء آمدم تو را در عصر و صباح بعد از مساء خواهد آمد و می گویی اتیتک العشیه و غداتها آمدم تو را شام و صبح آن.

تفسیر:

هنگامی که خداوند سبحان آنچه را که موسی آورد از عصا و ید بیضاء و غیره و او را با فرعون روبرو و بآنچه در دنیا و آخرت فرعون را عقوبت نمود مقدّم داشت.پند و موعظه ای برای مردم عصر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود و تحذیری-برای ایشان از مثال ها پشت سر آن منکرین بعث و قیامت را مخاطب نمود و گفت (أَ أَنْتُمْ) آیا شما ای مشرکین منکرین قیامت (أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمٰاءُ) یعنی

(۲

(کره ی خلق کرده باشد که بر آن قشری که قابل رفتن و زراعت کردن باشد- نباشد به اینکه بر تمام سطح آن آب باشد یا مایع آب شده آتشی سپس بر آن این قشری که موسوم بزمین است حادث شده باشد به اینکه خشکی از زیر آب بیرون آید یا اینکه سرد شود و جسم آتشی منجمد گردد تدریجا.و اوّل خروج خشکی از دریا از موضع کعبه باشد و از آن زمین گسترش یابد برای اینکه آن وسط زمین قدیم است تقریبا از جزایر خالدات تا دریای چین از جهت طول و از عرض ده درجه جنوبی تا ۵۰ درجه شمالی و عرض مکّه ۲۰ درجه و ۴۰ دقیقه است.(شعرایی)

آیا خلق شما بعد از مرگ در نزد شما سخت تر است در باطن و ضمیر شما،یا آسمانها و حال اینکه هر دو در قدرت خدای تعالی یکسانست و این مثل قول اوست که میفرماید: (لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ) هر آینه خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق مردم.سپس شروع کرد پس بیان نمود خدای سبحان که چگونه خلق کرد آسمانها را و گفت (بَناها) بنا کرد خدای تعالی آن خدایی که بزرگ بر او نیست خلق چیزی (رَفَعَ سَمْکَها) بلند نمود سقف آن و آنچه از آن بلندتر است.

(فَسَوّاها)

پس آن را استوار نمود بدون شکاف و سستی و تفاوت و برخی گفته اند سوّاها یعنی آن را محکم گردانید و قرار داد آن را در تصرّف فرشته ها (وَ أَغْطَشَ لَیْلَها) ابن عبّاس و مجاهد و قتاده گویند:یعنی شبش را تاریک و ظلمانی نمود (وَ أَخْرَجَ ضُحاها) یعنی روز آن را روشن نمود و شب و روز را اضافه به آسمان نمود برای اینکه منشأ تاریکی و روشنایی بسبب غروب و طلوع خورشید بنا بر آنچه که خداوند عزّ و جلّ تدبیر نموده از آسمانست.

(وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِکَ دَحاها)

یعنی بعد از آفرینش آسمان پهن نمود آن را از گسترش و آن بسیط است.ابن عبّاس گوید:البتّه خداوند تعالی زمین را بعد از آسمان گسترش داد اگر چه زمین پیش از آسمان آفریده شده و آن در زیر کعبه مجتمع بود.پس آن را پهن نمود.

مجاهد و سدی گویند:معنایش و زمین را با این گسترش داده است چنان که گفت: (عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِکَ زَنِیمٍ) یعنی مع ذلک با این (أَخْرَجَ مِنْها) - یعنی از زمین (ماءَها) ابن عبّاس گوید:و معنایش اینست:نهرها،و دریاها و چشمه سارها را جاری ساخت (وَ مَرْعاها) از آنچه مردم و حیوانات

میخورند.

ابن عبّاس گوید:سپس خداوند سبحان بیان نمود باین تمام منافعی که متعلّق بزمین است از آبهایی که زندگی هر چیزی از حیوانات و درختها و میوه جات و دانه ها و چشمه ها و بآن حاصل میشود تمام رزقها و روییدنیهایی که برای مواشی و حیوانات صلاحیت دارد و آن را چرا میکند به اینکه آن را در جایش میخورد.

(وَ الْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا)

یعنی کوه ها را در میانه های زمین ثابت و استوار نمود.

(مَتٰاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعٰامِکُمْ)

یعنی خداوند سبحان:آفرید زمین را و از آن آبها و چراگاه ها را بیرون آورد و کوه ها را استوار و ثابت نمود بآنچه که در دل آنست از معدنها برای منفعت و سود شما و منفعت حیوانات شما که بآن سود برید و بهره مند شوید.و چون خداوند سبحان باین چیزها دلالت بر صحّت و درستی بعث و روز قیامت نمود.توصیف کرد روز قیامت و انگیزش را،پس گفت:

(فَإِذٰا جٰاءَتِ الطَّامَّةُ الْکُبْریٰ)

و آن قیامت است برای اینکه آن بر هر بلیّه هولناک غالب است و از این رو گفته میشود هیچ بلیّه ای نیست مگر اینکه بلیّهٔ بالای آنست و قیامت بالای هر بلیّه و طامّه است.پس آن بلیّه بزرگ است.

حسن گوید:آن نفخه دوّم است.و بعضی گفته اند:آن تاریکی شدید بزرگی است که چیز را بشدّت می پراند. و بعضی گفته اند:که این هنگامیست که اهل بهشت را بسوی بهشت میرانند و اهل آتش را بسوی دوزخ و آتش میکشانند (یَوْمَ یَتَذَکَّرُ الْإِنْسٰانُ مٰا سَعیٰ) یعنی بلیّه بزرگ میآید در روزی که

آدمی متذکّر میشود آنچه را که از خوب و بد کرده است.

(وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ)

یعنی آتش ظاهر میشود (لِمَنْ یَریٰ) پس مردم آن را می بینند در حالی که سر پوش از آن برداشته شده و آن را از نزدیک مشاهده کرده و مینگرند.

(فَأَمّٰا مَنْ طَغیٰ)

یعنی از حدّ و مرزی که خداوند برای او گذارده تجاوز کند و مرتکب گناه ها شود (وَ آثَرَ الْحَیٰاهَ الدُّنْیٰا) (۱)و دنیا را بر آخرت اختیار نماید.

(فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْویٰ)

پس البتّه آن دوزخ برای او جایگاه است و ایثار اراده چیز است بر روش ترجیح و برتری دادن او بر غیر او (وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ) و امّا کسی که ترسید مقام مسئله پروردگارش را از آنچه بر او فعل یا ترکش واجب است.

(وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَویٰ)

و باز داشت نفس خود را از محرّماتی که آن را میل نمود.

مقاتل گوید:البتّه آدمی عزم گناه و معصیت میکند پس بخاطرش میآید توقّفش را برای حساب.پس آن را ترک میکند.

(فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْویٰ)

یعنی آن قرارگاه و جایگاه اوست سپس خداوند

ص :۲۸۹

۱- ۱) این آیه دلالت دارد بر اینکه بر گزیدن زندگانی دنیا بر آخرت اساس و سرمایه هر گناه است و این برای اینست که مادّیین موجود را منحصر در این جسم- محسوس میبینند و فقط بهمین هم اکتفاء میکنند و غیر دنیا اهمّیت نمیدهند پس انکار قیامت و زنده شدن و فرشتگان و قبر و بهشت و آتش میکنند و اعتراف بسعادت و شقاوت ندارند مگر بآنچه راحت بشر است در حیاه دنیا وقاحت و زشتی لذّتها را درک نمیکنند مگر وقتی که از لذّت قوی تر و عمومی تر دنیوی ممنوع شوند پس دوستی دنیا سرمایه هر گناهیست.

سبحان خطاب نمود پیامبرش را و فرمود:

(یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَهِ أَیّانَ مُرْساها)

یعنی چه وقت قیامت بنا بر آنچه را که آن را ستوده قیام میکند. (فِیمَ أَنْتَ مِنْ ذِکْراها) یعنی نیستی در چیزی از علم آن و یاد آن و خلاصه یعنی نمیدانی آن را حسن گوید:یعنی نزد تو علمی بوقت آن نیست و فقط میدانی که آن بدون تردید خواهد آمد و بعضی گفته که یعنی این نیست از آنچه مربوط و متّصل بچیزی باشد که برای آن مبعوث شده ای و جز این نیست که تو مبعوث شده ای برای دعوت مردم.و بعضی گفته که آن حکایه از قول ایشانست که تو بسیار یاد قیامت میکنی.پس آن چه وقت خواهد بود.

(إِلی رَبِّکَ مُنْتَهاها)

یعنی بگو بایشان اجراء قیامت با خداست.و منتهی محلّ رسیدن چیز است.پس مثل اینکه گفته است:

(الی امر ربّک منتهی امرها)بسوی امر پروردگار است نهایت امر قیامت که آن را بر پا کند.برای اینکه نهایت امر آن بذکر آن و وصف آن و اقرار به آن با پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم و نهایت امر آن بقیام آن با خداست توانایی بر آن ندارد مگر خدای سبحان.و حسن گفته است.یعنی با پروردگار است نهایت علم آن نمیداند هیچکس وقت آن را مگر خداوند سبحان.

(إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ یَخْشاها)

یعنی البتّه تو ترساننده هستی کسی را که از قیام آن بترسد.یعنی انذار و ترسانیدن تو مسلّما نفع میدهد کسی را که از آن میترسد و امّا کسی که ترس ندارد از آن مثل آنست که تو نه ترسانیده ای.

(کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها)

یعنی مثل اینکه ایشان قیامت را بالعیان میبینند (لَمْ یَلْبَثُوا) مکث نکردند در دنیا (إِلاّ عَشِیَّهً أَوْ ضُحاها) مگر اندازه آخر روز یا

اوّل روز و مثل آنست كه:

(كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مٰا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّٰ سٰاعَةً مِنْ نَهٰارٍ) گويا ايشان روزى مى بينند كه وعده داده شده اند مكث و توقّف نكرده اند در دنيا مگر ساعتى از روز را و گذشت بيان آن.

قتاده گويد:يعنى ايشان وقتى آخرت را ديدند دنيا در چشمشان كوچك مى‌آيد حتّى گويا ايشان در دنيا اقامت نكردند مگر باندازه آخر روز يا مقدار اوّل اين روز.

سورهٔ عبس

اشاره

و نامیده میشود سوره سفره در مکّه نازل شده است.

عدد آیات آن چهل و دو آیه حجازی و کوفی و چهل و یک آیه بصری و چهل آیه شامی و مدنی اوّل است.

اختلاف آیات آن در سه آیه است.

(وَ لِأَنْعٰامِکُمْ) حجازی و کوفی (إِلیٰ طَعٰامِهِ) شامی است غیر یزید بریدی (الصّاخه)غیر قرائت شامی.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود و کسی که سوره عبس را قرائت کند روز قیامت میآید در حالی که صورتش خندان و

خوشحال است.

و معاویه بن وهب از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود و هر کس سورهٔ عبس و تولّی(و اذا الشّمس کوّرت)را بخواند در زیر عرش خدا از بهشتها و در سایه خدا و کرامت او در بهشتش خواهد بود و این بر پروردگارش بزرگ نیست.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

هنگامی که خداوند سبحان سورهٔ و النّازعات را بذکر انذار و ترسانیدن کسی که از قیامت به ترسد پایان داد شروع کرد این سوره را بذکر انذارش، مردمی که امید دارند اسلامشان را و اعراض او از کسی که میترسد و گفت:

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۲۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . عَبَسَ وَ تَوَلّٰى (۱) أَنْ جٰاءَهُ اَلْأَعْمىٰ (۲) وَ مٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ اَلذِّكْرىٰ (۴) أَمّٰا
مَنِ اِسْتَغْنىٰ (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى (۶) وَ مٰا عَلَيْكَ أَلاّٰ يَزَّكّٰى (۷) وَ أَمّٰا مَنْ جٰاءَكَ يَسْعىٰ (۸) وَ هُوَ يَخْشىٰ (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى (۱۰)
كَلاّٰ إِنَّهٰا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شٰاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرٰامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قُتِلَ
اَلْإِنْسٰانُ مٰا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ اَلسَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمٰاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذٰا شٰاءَ
أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلاّٰ لَمّٰا يَقْضِ مٰا أَمَرَهُ (۲۳)

ص: ۲۹۳

ترجمه:

بنام خدای بخشاینده مهربان:

۱-روی خود را ترش کرد و روی بر گردانید.

۲-بآنکه نابینا نزد او آمد.

۳-و توجه دانی ممکنست او پاک شود.

۴-یا از قرآن پند گیرد در نتیجه پند دادن تو باو سودی دهد.

۵-و امّا آن کس که توانگری دارد(از ایمان بی نیازی میکند).

۶-پس تو باو اقبال میکنی.

۷-و حال آنکه اگر او پاک(دل)نشود بر تو ایرادی نیست.

۸-و امّا آنکه شتابان سوی تو(برای تحصیل دانش)آمده.

۹-و از خدا میترسد.

۱۰-پس تو از او روی گردانیده(بدیگران مشغول میشوی).

۱۱-نه چنین است البتّه این قرآن پندیست.

۱۲-هر که خواهد آن را یاد(ضبط)کند.

۱۳-این قرآن در صفحاتیست که آن بزرگست(نزد خدا و آن لوح

ص :۲۹۴

محفوظ است).

۱۴-بلند مرتبه و(از هر گونه خطا و نقصی)پاکیزه است.

۱۵-بدست نویسنده گان(از فرشتگان که آن را از لوح محفوظ استنساخ کرده اند).

۱۶-(آن فرشتگان نزد خدا)بزرگان نیکوکارند.

۱۷-مرگ بر آدمی چه ناسپاس است.

۱۸-خدا او را از چه آفرید.

۱۹-از آب منی بیافریدش پس(آنچه از ترکیبات و هیأت صلاح او بود)اندازه نهاد.

۲۰-پس راه(بیرون آمدن از شکم مادرش)را آسان کرد.

۲۱-سپس او را بمیراند و در گورش جای دهد.

۲۲-پس از آن هر وقت خواهد او را زنده گرداند.

۲۳-نه چنانست آدمی هنوز آنچه را خدای دستورش انجام نداده است-۲۳ آیه.

قرائت:

عاصم و برجمی(فتنفعه)بنصب قرائت کرده و دیگران برفع خوانده و اهل حجاز تصدّی بتشدید خوانده و ما بقی تصدّی بتخفیف و در شواذ قرائت حسن(آن جاءه)و ابی جعفر باقر علیه السّلام تصدی بضمّ تاء و فتح صاد و تلهّی نیز بضمّ تاء قرائت کرده و ابی حیات و شعیب بن ابی حمزه(نشر) بدون الف قرائت کرده اند.

دلیل:

ابو علی(طبرسی)گوید:کسی که(فتنفعه)برفع خوانده آن را عطف بما تقدّم از مرفوع نموده و کسی که بنصب قرائت کرده پس بنا بر اینست که آن جواب است بسبب فاء برای اینکه متقدّم موجب نیست پس مثل اینکه قول خدای تعالی بذکر معطوف بر یزکّی در معنا که شاید از او تذکّری باشد،پس انتفاع برد و همین طور است قول خدای تعالی (لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبٰابَ أَسْبٰابَ السَّمٰاوٰاتِ فَأَطَّلِعَ) شاید من برسم اسباب و وسائل را.اسباب آسمان رفتن را پس اطّلاع پیدا کنم و قول خدا(تصدّی)یعنی تعرض.پس کسی که بتشدید صاد قرائت کرده تاء را در صاد ادغام نموده و کسی که بتخفیف خواند تتصدّی اراده کرده و تاء را حذف نموده و در آن ادغام نکرده.و ابن فلیح و بزی از ابن کثیر(تلهیّ)بتشدید تاء (1)بنا بر تشبیه منفصل تلهّی را بمتّصل (عَنْهُ تَلَهّٰی) و جایز است وقوع ساکن بعد حرف لین چنان که جایز است مدّ دادن و او ثوب در متّصل مثل(لبس الثّوب).

(تمود الثوب فی المتّصل)و حکایت کرده سیبویه(فلا تناجوا)و کسی که(آن جاءه)بلفظ استفهام قرائت کرده.پس تقدیرش الان جاءه الاعمی است.مثل اینکه از اوست.پس تعلّق بمحذوف گرفته که عبس،و تولّی دلالت بر آن دارد.و امّا بنا بر قرائت مشهور(فان جاءه)در موضع و محلّ نصب به(تولّی)است بجهت اینکه آن فعل نزدیک تر باوست پس

۱- ۱) در تفسیر تبیان بتشدید لام است ولی بتشدید تاء اصحّ است زیرا مخفّف بی ادغام آن تتلهّی مثل تتصدّی است و امّا تلهیّ بتشدید لام از بحث- خارج است.مرحوم محقّق و استاد شعرایی در پاورقی گوید:بزی عند تلهّی باشباع ضمّه هاء و تشدید تا (عَنْهُ تَلَهّٰی) و مد واو خوانده است.

مثل اینکه گفته است اعراض کرد برای آمدن اعمی و آن مفعول له است،و کسی که تصدّی قرائت کرده.پس معنایش اینست میخواند تو را خوانندهٔ از زینت دنیا و بشارت آن که تو بسوی او اقبال میکنی و بنا بر این قول اوست.

(تلهّی)یعنی از او روی گردانیده و کسی که(نشره)خوانده پس بنا بر این است که آن لغتی در(انشره).

لغت:

التّصدی:تعرّض به چیز است مثل تعرّض ماهیگیران بآن.

الصّحف:جمع صحیفه و عرب هر نوشته ای روی کاغذ را صحیفه گوید چنان که کتاب هم گوید ورقه نازک باشد یا جلد گوسفند و غیره باشد.

السّفره:نویسنده گان کتابهای حکمت و فلسفه را گویند و مفرد آن سافر و واحد اسفار سفر و اصل آن کشف از قول ایشان(سفره المرأه)زمانی که صورتش را باز کند و سفره القوم.وقتی که بین ایشان اصلاح شود گوید:

و ما ادع السّفاره بین قومی

و ما امشی بغشّ ان مشیت

من رها نکنم اصلاح میان قوم خود را و اگر بین ایشان راه روم بخیانت و تزویر قدم نگذارم.

شاهد این بیت کلمه سفاره است که بمعنای اصلاح بین مردم باشد.

البرره:جمع بار و آن فاعل بر است و(بر)کار مفید و سودمندی است که جلب دوستی میکند و ریشهٔ آن توسعه دادن نفع است و از آنست(برّ)به فتح تاء که بمعنای بیابان و خشکی باشد و آن را(بر)نامیده اند بجهت توسعه داشتن نفع بآن و از آنست(بر)بضمّ گندم و طعام است که نفع و سود همه در آن توسعه دارد.

اقبره:برای او قبری قرار داد و الاقبار جمع قبر است برای دفن مرده در آن و گفته میشود(اقبرنی فلانا)یعنی قرار داد فلانی مرا که او را دفن کنم.و قابر کسی را گویند که مرده را با دست خود دفن نماید.

اعشی گوید:

لو اسندت میتا الی نحرها

عاش و لم ینقل الی قابر (۱)

اگر مرده ای را تکیه دهد بسینه و گلویش زنده شود و نقل بسوی گور نشود(در این بیت معشوقه خود را تعریف و توصیف و مبالغه در وصف او نموده) شاهد این بیت قابر است که بمعنی گور کن و دفن کننده است.

حتّی یقول النّاس ممّا رأوا

یا عجبا للمیّت النّاشر

تا مردم از آنچه دیدند تعجّب نموده و بگویند ای عجب و شگفت،بر مرده ای که زنده شده و راه میرود.

الانشار:زنده شدن برای تصرّف است بعد از مرگ مثل باز شدن لباس بعد از جمع شدن.

اعراب:

(ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ)

سبیل منصوب است بفعل مخفی است،که تفسیر آن را این ظاهر میکند.تقدیرش(ثمّ یسر السّبیل یسر له)یعنی برای انسان سپس جار و مجرور(له)حذف شده و قول او سبحانه (كَلاّ لَمّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ)

۱- ۱) این بیت از قصیده ی او میباشد که امیر المؤمنین علیه السلام- استشهاد ببیت او نموده.شتان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر.و او از شعراء جاهلیت بوده است و حضرت در خطبه شقشقیه خود متمثل به بیت مزبور او شده.

یعنی آنچه امر کرده او را بآن(ما امره به)پس باء حذف شده و تقدیرش ما امره پس هاء اوّل حذف شده و هاء مانده برای ما موصوله و هاء محذوف برای انسان (قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَکْفَرَهُ) .

شأن نزول

بعضی از مفسّرین گفته اند:آیات در باره عبد اللّه بن ام مکتوم نازل شده و او عبد اللّه بن شریح بن مالک بن ربیعه فهری از بنی عامر بن لوی است.و این در وقتی بود که او آمد خدمت رسول خدا(ص)در حالی که آن حضرت با عتبه بن ربیعه و ابو جهل بن هشام و عبّاس بن عبد المطّلب،و ابی و امیّه پسران خلف مشغول صحبت بود و آنها را بسوی خدا میخواند و امید مسلمان شدن آنها را داشت.

پس ابن مکتوم گفت ای پیامبر خدا بخوان برای من و از آنچه خدا به تو آموخته بمن بیاموز پس شروع کرد بصدا زدن پیغمبر(ص)و مکرّر آن حضرت را فرا خواند و نمیدانست که آن حضرت اشتغال دارد و با دیگری مشغول صحبت است تا آثار کراهت در صورت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برای قطع کلامش ظاهر و آشکار شد و در خاطر خود گفت که این بزرگان قریش خواهند گفت که نابینایان و برده گان پیروی او را نموده اند.پس از آن نابینا اعراض نموده و بآن مردمی که با آنها مکالمه میکرد توجّه نمود.پس آیات مزبور نازل شد و بعد از این جریان هر وقت پیامبر او را میدید باو میفرمود مرحبا بکسی که خداوند مرا بسبب او توبیخ فرمود و باو میگفت آیا حاجتی داری و دو بار او را در دو غزوه در مدینه جانشین و خلیفه خود فرمود.

انس بن مالک گوید او را در روز جنگ قادسیّه دیدم که زرهی در بر و

پرچم سیاه بر دست داشت.

سید مرتضی علم الهدی قدّس اللّه روحه گوید:در ظاهر آیه دلالتی نیست بر اینکه مقصود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشد.بلکه آن صرفا خبر است و تصریح نکرده که مقصود کیست و در آن آیه چیزیست که دلالت میکند بر اینکه مقصود و مراد غیر پیامبر است.زیرا عبوس بودن از صفات پیامبر(ص) با دشمنانی که جدای از اسلام هستند نیست تا چه رسد بمؤمنین ارشاد شده آن گاه توصیف نمود به اینکه او توجّه و التفات بتوانگرها و اعراض و تنفّر از مستمندان دارند که هیچ شباهت باخلاق کریمه آن حضرت ندارد.و مؤیّد این قول گفته خدای سبحانست در وصف آن حضرت که فرمود (وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ) بدرستی که هر آینه دارای خلق و خوی بزرگی هستی و قول او (لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ) و اگر تو بد اخلاق و سخت دل باشی مردم از اطراف تو پراکنده میشوند.پس ظاهر اینکه مراد از قول خدای سبحان (عَبَسَ وَ تَوَلّی) غیر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است.و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که آن در مردی از بنی امیّه (۱)که در خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نشسته بود و ابن ام مکتوب آمد و در کنار او نشست و چون او را دید فاصله گرفت از او و خود را جمع کرد و روی ترش نمود و از او روی گردانید پس خداوند سبحان این را حکایت نمود و بر او ناروا داشت.

۱- ۱) در بعضی از روایات و تفاسیر شیعه تصریح شده که او عثمان بن عفان اموی بوده و در بعضی از روایات عبد الرّحمن بن عوف را که نیز از وابستگان بنی امیّه و پسر عموی و یا پسر خاله عثمان بوده و در شوراء هم برای عثمان فعّالیت و با او بیعت کرده بود یاد نموده و بنظر حقیر هم پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله اعلی و اجل و ارفع از این است که بر مؤمن صالحی چون ابن امّ مکتوم روی ترش نموده و از او اعراض نماید و با مشرکین پلید گرم گیرد.

پس اگر گفته شود اگر خبر اوّل صحیح باشد آیا عبوس بودن گناه است یا نه.پس جواب داده میشود.که عبوس و انبساط برای نابینا بی تفاوت و یکسانست زیرا او نمی بیند که برایش دشوار باشد.پس گناهی نیست.

پس جایز است که خداوند سبحان پیامبرش را برای این مورد،عتاب و سرزنش قرار دهد تا اینکه او را به بیشتر محاسن اخلاقی دریابد و او را بر بزرگی و عظمت حال مؤمنی که بطلب ارشاد آمده آگاه نماید و او را متوجّه سازد که الفت گرفتن با مؤمن که بر ایمانش استوار بماند سزاوارتر از الفت گرفتن با مشرك است بطمع ایمان آوردن او.

جبائی گوید:در این عتاب دلالت است بر اینکه فعل(عبوس شدن) در ما بعد معصیت است بجهت نهی و امّا در گذشته.پس دلالتی ندارد که آن معصیت بوده قبل از اینکه خداوند نهی از آن کند و خداوند سبحان نهی نفرمود مگر در این وقت.و بعضی گفته اند:که این کاری که نابینا کرد یك نوع از بی ادبی بود.پس او را بسبب اعراض از او نیکو ادب نمود مگر اینکه ممکن است که توهّم و خیال شود که اعراض از او برای فقر و ناداری او بوده و اقبال و توجّه به بزرگان مشرکین قریش جهت ریاست ایشان و بزرگ داشت ایشان.پس خداوند سبحان او را برای این خاطر سرزنش فرمود.و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که هر وقت عبد اللّه بن ام مکتوم را میدید میگفت آفرین،آفرین بر تو.نه بخدا قسم که دیگر هرگز خدا مرا در بارهٔ تو سرزنش نکند و آن قدر باو محبّت و مهربانی نمود که او از حیا و خجالت از حضور در مجلس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله خود داری مینمود. (1)

۱- ۱) فخر الدّین رازی علیه ما علیه در تفسیر کبیرش گوید:مفسّرین اجماع

تفسیر:

(عَبَسَ)

یعنی ناراحت شد و رو ترش کرد (وَ تَوَلّی) یعنی از وی روی گردانید (أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی) اینکه نابینایی نزد او آمد (وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ) یعنی شاید این نابینا (یَزَّکّی) بوسیله عمل صالح و آنچه از تو فرا میگیرد پاک و منزّه شود (أَوْ یَذَّکَّرُ) یعنی متذکّر شده و بآنچه از مواعظ قرآن یاد میگیرد متّعظ شده و اندرز گیرد. (فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری) پس او را در دینش نفعی بخشد.گفته اند:و در این لطف بزرگی است از خدا بر پیامبرش زیرا در بارۀ عبوس خطاب نکرد،و

(۱)

(کرده اند که آنکه عبوس شد و اعراض کرد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و سیوطی در تفسیر درّ المنثور از عایشه نقل کرده که گوید:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مجلسی از وجوه و سران قریش که از ایشان ابو جهل بن هشام و عتبه بن ربیعه بود نشسته بود و میگفت آیا خوب و نیکو نیست اگر من به چنین و چنان آمدم و آنها میگفتند چرا بخدا قسم.پس ابن ام مکتوم آمد و آن حضرت با قریش مشغول بود پس چیزی سؤال کرد و آن حضرت اعراض نمود پس خدا نازل نمود (أَمّا مَنِ اسْتَغْنی فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی) وَ أَمّا مَنْ جاءَکَ یَسْعی وَ هُوَ یَخْشی فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی) مترجم گوید:امّا اینکه فخر الدّین گفته اجماع مفسّرین...درست نیست زیرا غالبا بلکه اغلب مفسّرین امامیّه گفته اند: مقصود از عَبَسَ وَ تَوَلّی .عثمان و یا شخص دیگری از بنی امیّه بوده.چنان که محدّث بحرینی در تفسیر برهان و علی بن ابراهیم قمّی و محدّث کاشانی و شیخ طوسی در تبیان و ده ها نفر دیگر گویند آیه مذکور در باره عثمان و ابن ام مکتوم نازل شده است. شیخ طوسی قدّس اللّه سرّه در تفسیر تبیان فرموده اینکه حضرات- اهل سنّت گفته اند فاسد است.بعلّت اینکه پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله مقامش بالاتر از این صفات(رذیله)است.و چگونه او را به عبوس و بد اخلاقی معرّفی میکند و حال آنکه در قرآن او را معرّفی به (لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ)

ص:۳۰۲

نفرمود(عبست)و چون از عبوس گذشت برگشت بخطاب پس فرمود (وَ مٰا يُدْرِيكَ) سپس فرمود (أَمّٰا مَنِ اسْتَغْنىٰ) يعنی کسی که در میان قومش بزرگ و مستغنی از مال است (فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى) يعنی تو توجّه باو نموده و اقبال باو

(۱)

(نموده(سورۀ قلم آيۀ ۴)و در بارۀ وی گفته (وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) (آل عمران آيه ۱۵۹)و چگونه اعراض ميکند،و روی ميگرداند از کسی که قبل از اين او را تعريف نموده و فرموده (وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ) سورۀ انعام ۵۲ و دور نساز کسانی که خدا را شبانه روز ميخوانند و کسی که پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و اخلاق نيکوی او را شناخته باشد و آنچه خداوند تعالی او را از مکارم اخلاق و خوش صحبتی ممتاز فرمود و حتّی گفته اند که با هيچکس هرگز مصافحه نميکرد:که دستش را زودتر از طرف بکشد.پس کسی که دارای اين صفات و ملکاتست چگونه به کوری که برای اسلام آمده رو ترش ميکند مضافا بر اينکه پيامبران عموما از اين اخلاق که موجب نفرت و آزردگی خاطر مردم است از قبول قولشان منزّه هستند. و قومی گفته اند:که اين آيات در بارۀ مردی از بنی اميّه که خدمت- پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بود و ابن امّ مکتوم فقير آمد و او ابراز تنفّر کرد نازل شده و خداوند تعالی آن را حکايت و نيز توبيخ و سرزنش نمود. مترجم گويد:دکتر شريعتی هم که در سيمای محمّد(ص)اين قضيّه را با آب و تاب نقل کرده از تفسير نوين پدرش که او هم پيروی از اهل سنّت کرده گرفته و بنظر حقير قضيّه از اصل از اختراعات و اکاذيب و مجعولات بنی اميّه است که برای تنزيه عثمان جعل کرده و از عايشه که افعال و حرکاتش با پيغمبر ص و خاندانش مانند خورشيد نيم روز است نقل کرده و حال آنکه اگر کسی اهل اطّلاع و تاريخ باشد ميفهمد که عايشه در آن زمان يا نبوده و يا بآنچه بوده و سران قريش مانند ابو جهل و ديگران هم در جنگ بدر که در سال اوّل هجرت واقع شد کشته شدند و قبل از آنهم هرگز در مکّه با پيامبر مجالست نداشتند،و امثال ابن امّ مکتوم ها که از مستضعفين بودند نميتوانستند در آنجا علنا تظاهر باسلام کنند بلی اين قضيّه واقع شده در مدينه در باره عثمان و ابن ام مکتوم چنانچه مفسّرين ما نقل کرده اند.که ابن ام مکتوم مؤذّن پيغمبر در مدينه بوده است.

میکنی (وَ مٰا عَلَيْكَ أَلاّٰ يَزَّكّٰى) یعنی چه چیز تو را ملزم داشته که باو التفات کنی اگر اسلام نیاورد و از نجاست کفر پاک نگردد زیرا بر تو نیست مگر ابلاغ و رسانیدن (وَ أَمّٰا مَنْ جٰاءَكَ يَسْعىٰ) و امّا آن کسی که نزد تو میآید و کوشش دارد یعنی ابن امّ مکتوم که عمل که در خیر میکند (وَ هُوَ يَخْشىٰ) و حال آنکه او میترسد از خدای عزّ و جلّ (فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى) یعنی تو از او تغافل نموده و از او مشغول بدیگری میشوی (كَلاّٰ) یعنی دیگر تکرار نکن و تنفّر کن از آن (إِنَّهٰا تَذْكِرَةٌ) یعنی آیات قرآنی تذکّر و موعظه است برای مردم.

(فَمَنْ شٰاءَ ذَكَرَهُ)

هر کس خواهد آن را یاد کند.یعنی تنزیل یا قرآن یا وعظ و اندرز را و معنا اینست.پس کسی که خواهد آن را یاد کند یاد کند و در این مطلب دلالت بر اینست که بنده قدرت بر فعل دارد و در آن مخیّر است و قول خدا(کلّا)در آن دلالت بر اینست که در آینده برای او نیست که بتواند کاری کند.و امّا گذشته پس نهی و منعی از این در آن تقدّم نیافته پس معصیت نیست.سپس خداوند سبحان خبر به جلالت و عظمت مقام قرآن نزد خود داده و فرموده (فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ) ابن عبّاس گوید:یعنی این قرآن یا این تذکره و خاطر نشان در کتابهای بزرگی نزد خداست و آن لوح محفوظست و بعضی گفته اند:یعنی کتب پیامبران که بر آنها نازل شده مثل قول خدای سبحان (لَفِي الصُّحُفِ الْأُولىٰ) .

(مَرْفُوعَةٍ)

در آسمان هفتم.و بعضی گفته اند:مرفوعه یعنی خداوند آن را از دناست و پلیدی نجاستها بلند و دور داشته (مُطَهَّرَةٍ) یعنی آن را دست نباید بزند مگر پاکان.جبائی گوید:آن قرآن محفوظ از اینست که دست کفّار بآن برسد.برای آنکه آن در دست فرشتگان است در بهترین مکانها

حسن گوید:پاک است از هر پلیدی و ناپاکی.و بعضی گفته اند:پاک است از هر شک و شبهه و تناقضی. (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ) ابن عبّاس و مجاهد گویند یعنی نویسندگانی از فرشتگان.

و بعضی گفته اند:سفیران وحی بین خدای تعالی و بین رسولان او از سفاره و قتاده گوید:ایشان قاریان قرآنند که آن را نوشته و میخوانند فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند حافظ قرآنی که عامل بآن باشد با فرشتگان نویسنده گان قرآن بزرگواران نیکوکارانند.

سپس خداوند ایشان را ستود و گفت (كِرامٍ) بزرگوارند بر پروردگارشان (بَرَرَةٍ) مطیعانند.

و بعضی گفته اند:بزرگوار از گناهند که خود را از گناه بلند و دور میدارند بر ره یعنی صالحین پرهیزکارانند.و مقاتل گوید:قرآن از لوح محفوظ نازل بآسمان دنیا شد شب قدر بنویسنده گانی از فرشتگان.آن گاه جبرئیل آن را نازل به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نمود.سپس خداوند سبحان یاد کرد تکذیب کننده گان قرآن را و فرمود (قُتِلَ الْإِنْسانُ) مجاهد گوید:یعنی معذّب و ملعون باد انسان و آن اشاره بهر کافر و ناسپاسی است.

ضحّاک گوید:و آن امیّه بن خلف(از سران قریش)است.و بعضی گفته اند:آن عتبه بن ابی لهب است که گفت من کافر به پروردگار نجم و ستاره ام وقتی که فرود آمد (ما أَكْفَرَهُ) یعنی چه اندازه کفر او سخت و چه اندازه گمراهی او آشکار است.و این تعجّب و شگفتی از اوست مثل اینکه گفته تعجّب کنید از او و از کفرش با بسیاری شواهد و ادلّه بر توحید و ایمان(باز ایمان نمیآورد)مقاتل و کلبی گویند:ما استفهامیّه است.یعنی چه چیز او را کافر نمود و موجب کفر

او شد.پس مثل اینکه گفته اینجا چیزی نیست که موجب کفر او شده و او را بکفر بخواند.پس چی او را بسوی کفر فراخواند با بسیاری نعمتهای خدایی بر او.سپس خداوند سبحان بیان نمود حال او را که سزاوار بود بر او که بداند خدا آفریدگار اوست.پس فرمود:

(مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ)

لفظ آن استفهام و معنایش تقریر و بیان است و بعضی گفته اند:معنایش اینست چرا نگاه باصل و ریشه خلقتش نمیکند که از چه چیز او را خدا آفریده تا او را دلالت و رهبری به یکتایی خدای تعالی کند.سپس تفسیر نمود و گفت:

(مِنْ نُطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ)

از نطفه آب کمی او را آفرید.پس او را طور طور گردانید ۱-نطفه ۲-علقه تا آخر خلقتش و بر اندازه معلومی از درازی،و کوتاهی و شنوایی و بینایی و حواس او و اعضاء او و مدّت عمر او و مقدار روزی او و تمام احوال او.

(ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ)

ابن عبّاس و قتاده گویند:یعنی آن گاه آسان نمود راه بیرون آمدن (۱)از شکم مادرش را تا از آن بیرون آمد.چون بچّه در رحم مادر سرش را به طرف سر مادر و پایش بسمت پای مادر است.پس خداوند در موقع ولادت آن را بر گرداند یعنی سر را بطرف پائین و پا را بسوی بالا و سر مادر گرداند تا بیرون آمدن او از رحم مادر آسان شود.

۱- ۱) حکیم و دانا بودن خالق و آفریدگار انسانی بدیهیّ و آشکار است زیرا از او این مخلوق عجیب و موجود ناشناخته صادر شده بعنایت و تدبیری که ممکن نیست از هیچکس مثل آن بوجود آید.بعلّت اینکه در ذات نطفه اقتضای حیاه و زندگی نیست و البتّه مقتضی هر چیز از لوازم لا ینفکّ آن چیز است.پس زنده بودن آن از ذات او نیست و نیز بتدبیر شکم مادر و حرارت

مجاهد و حسن و ابن زید گفته اند: (ثُمَّ السَّبِیلَ) یعنی راه دین را آسان و راه خیر و شرّ را برای او بیان نمود و او را مخیّر و متمکّن نمود از فعل خیر و اجتناب شرّ و مانند آن (وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ) است (ثُمَّ أَماتَهُ) یعنی در او ایجاد مرگ نمود.

و بعضی گفته اند:زندگانی را از او زایل نمود (فَأَقْبَرَهُ) ابی مسلم گوید او را طوری گردانید که مقبور شود و در گور رود و او را صاحب گور و قبر گردانید فرّاء گوید:او را مقبور گردانید و او را طوری نگردانید که طعمه و خوراک درّنده گان و پرندگان شود.

ابی عبیده گوید:امر شده که مدفون گردد (ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ) حسن گوید:یعنی هر وقت خدای تعالی خواهد او را از قبرش زنده کرده و بر انگیزد برای پاداش و حساب و ثواب و عقاب (کَلاّ) یعنی حقّا (لَمّا یَقْضِ) یعنی بجا نیاورد (ما أَمَرَهُ) اللّه به آنچه خدا او را امر نمود از اخلاص عبادتش و حقّ خدای تعالی که بر اوست با بسیاری نعمت او ادا نکرد.

مجاهد گوید:این مطلب تعمیم دارد در کافر و مسلمان که او را حقّ عبادتش عبادت نموده است.

(۱)

(غریزیّه که در مادر است نیست زیرا در آن و مانندهای آن اقتضای حیاه و زندگی از ذات آن نیست.پس چطور میتواند بدیگری حیاه و زندگی بخشد و مادر نیز خود میمیرد و اگر حیاه لازمه او بود نمیمرد.پس برای حیاه مبدء دیگری است برای اینکه هر چیزی که بعرض است واجب است که منتهی بچیزی شود که بالذّات است.پس اگر ما هزاران جسم خشک را جمع کنیم و آب بر آن نپاشیم. چیزی از او جدا نشود و امّا مقادیر و اندازه ها پس برای تو کافیست که یکی از این رگ ها را و شریانها را بدانی در بدن که اگر از آنچه را که هست تنگ تر یا وسیع تر شود تولید بیماریها کند علاجش غیر ممکن باشد.(شعرایی)

[سوره عبس (۸۰): آیات ۲۴ تا ۴۲]

اشاره

فَلْيَنْظُرِ اَلْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ (۲۴) أَنّا صَبَبْنَا اَلْماءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا اَلْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا (۲۷) وَ عِنَباً وَ قَضْباً (۲۸) وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً (۲۹) وَ حَدائِقَ غُلْباً (۳۰) وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ (۳۲) فَإِذا جاءَتِ اَلصّاخَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ اَلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸) ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُها قَتَرَةٌ (۴۱) أُولئِكَ هُمُ اَلْكَفَرَةُ اَلْفَجَرَةُ (۴۲)

ص: ۳۰۸

ترجمه:

۲۴-و باید آدمی بسوی خوراکش بنگرد.

۲۵-راستی ما آب را(از ابر)بریختنی(عبرت انگیز)بریختیم.

۲۶-سپس زمین را بشکافتی(عجیب)بشکافتیم.

۲۷-در آن زمین دانه را برویانیدیم.

۲۸-و انگور و رطب را.

۲۹-و درخت زیتون و خرما را.

۳۰-و باغهای مشتمل بر درختان(بزرگ و بر هم پیچیده)را.

۳۱-و میوه و چراگاه را.

۳۲-برای بر خورداری شما و چهار پایان شما.

۳۳-و چون آواز کننده(دمیدن دوّم اسرافیل)بیاید(آدمی هول و شداید بسیار ببیند).

۳۴-روزی که شخص از برادر خویش.

۳۵-و از مادر و پدر خویش.

۳۶-و از همسر خود و از فرزندانش فرار میکند.

۳۷-برای هر کس از ایشان در آن روزگاریست که او را مشغول میدارد ۳۸-چهره هایی که آن روز درخشانست.

۳۹-خندان و شادمانند.

۴۰-و چهره هایی که آن روز گردی بر آنها نشسته.

۴۱-تاریکی آن رویها را فراگرفته.

ص :۳۰۹

۴۲-اینگروه همان ناگرویدگان و تبه کارانند..

قرائت:

اهل کوفه(انا صببنا)را بفتح قرائت کرده و دیگران بکسر خوانده اند و در قرائت شواذ ابن محیص(یعنیه)بعین و فتح یاء خوانده است.

دلیل:

ابو علی گوید:کسی که بکسر خوانده تفسیر آن را نظر کردن(بطعامه) گرفته چنانچه براستی قول خدای تعالی (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) تفسیر برای وعده است و کسی که فتح داده.پس گفته است(انّا)پس معنی بنا بر بدل اشتمال است.برای اینکه این چیزها مشتمل بر بودن طعام و حدوث آن است.پس آن از قبیل (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرٰامِ قِتٰالٍ فِیهِ) (۱)میپرسند تو را از ماه حرام(بگو)جنگ و جدال در آن و (قُتِلَ أَصْحٰابُ الْأُخْدُودِ اَلنّٰارِ ذٰاتِ الْوَقُودِ) (۲)کشته شدند و یا مرگ بر یاران حفره های آتشی که صاحب شعله و گیرانه بود و قول خدا (وَ مٰا أَنْسٰانِیهُ إِلاَّ الشَّیْطٰانُ أَنْ أَذْکُرَهُ) (۳)و فراموش نکرد و یا از یاد نبرد مگر اینکه شیطان او را بفراموشی و غفلت مبتلا کرد.برای اینکه ذکر مشتمل بر مذکور است و معنای إِلیٰ طَعٰامِهِ .الی کون طعامه و حدوثه است و آن مورد اعتبار و معتبر است.

ابن جنّی گوید:قول خدا(یعنیه)بعین قرائت خوبی است امّا البتّه قرائت جماعت محکم تر و بهتر است از جهت معنی زیرا گاهی چیزی انسانی را کمک و یاری میکند ولی بینیاز نمیکند او را از غیر آن.آیا نمی بینی

۱- ۱) بقره:۲۱۷

۲- ۲) سوره بروج:۴

۳- ۳) کهف:۶۳

کسی که هزار درهم دارد و صد درهم از آن را برداشته و بسبب آن کمکی بکار و نیاز خود نمود از بقیّه آن که نهصد درهم است بینیاز نمیشود که آن را بدیگری بخشد بلکه بآن اهتمام نموده و در حفظ آن میکوشد و امّا هر گاه امر او را از غیر آن کفایت کرده بود قوی تر بود.پس بشناس این مطلب را.

لغات:

الحدیقه:باغ محدود را گویند و جمعش حدائق است و از آنست قول ایشان که میگویند:احدق به القوم.وقتی که او را احاطه و دوره کنند.

و الغلب:بمعنی غلاظ است.شجره غلبا.درخت تنومند را گویند فرزدق شاعر گوید:

عوی فاثار اغلب ضیغمیّا

فویل ابن المراغه ما استثارا

صدای سگ نمود پس تحریک کرد(جریر)مرا که او را هجو کنم پس وای بر پسر مراغه و آنچه که تحریک نمود (۱)شاهد این بیت کلمه اغلب ضیغمیّا است که بمعنای سخت و تنومند دلاور است.

و الأب:چراگاه از علوفه و گیاه و سایر روئیدنی است که آن را حیوانات و چهار پایان چرا میکنند و گفته میشود آب الی سیفه فاستله.یعنی مبادرت بشمشیرش نموده و آن را از غلاف کشید پس مبادرت آن مانند مبادرت چراگاه است بخروج و بیرون رفتن.اعشی گوید:

صرمت و لم اصرمکم و کصارم

اخ قد طوی کشحا و أب لیذهبا

بریدی دوستی را از من و من نه بریدم از شما مانند آن که برادری را قطع

۱- ۱) مراغه اسم و یا لقب مادر جریر شاعر معاصر و رقیب فرزدق است.

کرد و طومار دوستی را از روی عداوت بست و مبادرت برفتن نمود.

شاهد این بیت کلمه و أب لیذهبا.

و در بارهٔ الأب گوید:

جذمنا قیس و نجد دارنا

و لنا الابّ بها و المکرع

اصل و ریشه ما از قیس است و در شهر نجد است خانه و منزل ما و برای ما در آنجا چراگاه و نخلستانی در کنار آب است.

شاهد این بیت کلمه اب است که بمعنای چراگاه است.

الصّاخه:یعنی صاکه خراشیدن گوش بجهت شدّت صوت آن که کر کننده است.

القتره:دود و از آنست قتار باد سیاه زیرا آن مانند دود است.

اعراب:

فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ:

آن عامل در ظرف است(جار و مجرور)در قول خدا (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) برای هر کدام از ایشان در آن روز شغلیست که او را بی نیاز میگرداند.یعنی ثابت دارد برای هر کدام از ایشان آن شغل را در وقت آمدن صدای دوّم اسرافیل.

تفسیر:

و چون خداوند سبحان باو نمود خلقت پسر آدم را یاد کرد روزی او را برای اینکه عبرت بگیرد (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ) باید آدمی نگاه به طعامش که میخورد و او را تقویت و نیرو میبخشد از طعامهای لذیذی که میل او است چگونه خداوند آن را آفریده و برای روزی بنده گانش آماده ساخته.و

ص:۳۱۲

انـدیشه و فکر کند چگونه او را متمکّن از بهره برداری و انتفاع بآن نموده سـپس بیان کرد و گفت (أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) یعنی باران را نازل کردیم نازل کردنی.

(ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا)

آن گاه شـکافتیم زمین را شـکافتنی بگیاهها (فَأَنْبَتْنَا فِیهَا) پس رویانیـدیم در زمین (حَبًّا) یعنی از جنس حبوباتی که(ماننـد جو و گندم و برنج و و و..)تغذیه نموده و ذخیره میکند (وَ عِنَباً) انگور را امتیاز داد برای منافع بسـیار آن (وَ قَضْباً) ابن عبّاس و حسن گوید:آن رطبهای نارسی است از درخت خرما یکی بعد از دیگری می افتد و علوفه چهار پایان میگردد.

(وَ زَیْتُوناً)

و آن روغنی است که از فشردن زیت بدست میآید (وَ نَخْلًا) جمع نخله است (وَ حَدَائِقَ غُلْباً) یعنی باغهای محدود و محاطی که تنومنـد و بزرگ دارد.مجاهـد گفتـه اسـت غلبا بـاغیست که پیچیـده بـدرختان بزرگ باشـد (وَ فَاکِهَةً) یعنی سـایر میـوه هـای گوناگون (وَ أَبًّا) یعنی چراگاه و مراتع- چنانی که مردم آن را کشت کرده اند از آنچه را که چارپایان میخورند و بعضـی گفته اند:آب و چراگاه برای حیوانات چون میوه ها برای انسانهاست.

(مَتَاعاً)

یعنی منفعـت (لَکُمْ وَ لِأَنْعَامِکُمْ) معنـایش گـذشت آن گـاه یـاد کرد روز قیـامت را و فرمـود (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ) ابن عبّـاس گویـد:یعنی صیحه قیامت باین جهت نامیـده شـده برای اینکه گوش را میخراشد یعنی چنان بگوشـها میرسد که نزدیک میشود آن را کر کند.

و بعضـی گفتـه انـد:برای اینکـه همـه مردم آن را میشـنوند.و البتّه حرف تضـعیف صـاد قلب بیـاء شـده برای کراهیت و سـختی تضعیف.پس گفتند:

اصاخ چنان که گفتند تظنّیت در تظنّنت و تقضی البازی در تقضض. (۱)

ص :۳۱۳

۱- ۱) تقضی البازی جزئی از بیت عجاج است که میگوید:دانی جناحیه

سپس خداوند سبحان یاد کرد که در چه وقتی آن صدای گوش خراش و صیحه قیامت میآید.و فرمود: (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صاحِبَتِهِ) روزی که آدمی از برادر و مادر و پدر و همسرش (وَ بَنِیهِ) و پسرانش فرار میکند.

یعنی التفات و توجّهی بیکی از اینها برای بزرگی آنچه او در آنست و اشتغال او بخودش نمیکند اگر چه در دنیا اعتنا و توجّه کامل بآنها داشت.

و بعضی گفته اند:از آنها فرار میکند احتیاطا از مطالبه کردن آنها او را بآنچه میان او و آنها از ناراحتیها و سختیها و ستمها که بوده است.

و بعضی گفته اند:برای آگاهی و علم اوست که آنها برای او سودی ندارند و او را بی نیاز بچیزی نمیکنند.و ممکن است او مؤمن باشد و نزدیکان و فامیل او اهل آتش باشند.پس با آنها دشمنی کند و التفات بآنها نمی کند یا از ایشان فرار میکند برای اینکه نبیند بایشان از سختیها چه رسیده.

(لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ)

یعنی برای هر انسانی از ایشان امر و گرفتاری بزرگیست که او را از نزدیکانش مشغول و از ایشان او را منصرف میدارد و معنای یغنیه از زیادتی که بر اوست کفایت میکند او را یعنی در آن فضل برتری برای او از غیر او نیست.برای آنچه او در آنست از امری که او را احاطه نموده و سینه او را پر ساخته پس مانند بینیاز از چیزی در امر خود شده که توجّهی به آن ندارد.

و از عطاء بن یسار از سوده همسر گرامی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت

(۱)

(من الطور فعمر تقضی البازی(یعنی تقضض البازی)اذا البازی کسر یعنی باز دو بالش را جمع کرد و از کوه طور گذشت فرود آمد باز زیرا باز موقع فرود آمدن بال خود را میشکند و جمع میکند و در جزء اوّل ص ۱۲۷ گذشت ذکر بیت مذکور.

شـده که گویـد:رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله فرمود مردم عریـان و پـا برهنه و نـاتوان بر انگیخته میشونـد از شـدّت حرارت سیلاب عرق بدهن و پرده گوش آنها میرسد.گوید گفتم وای بر ما ای رسول خدا بعضـی از ما نظر بدیگری میکند فرمود:مردم در گرفتـاری و شـغلی هسـتند که توجّه باین ندارنـد و تلاوت فرمود (لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ) سـپس خداونـد احوال مردم را تقســیم نمـود در آن روز و گفـت (وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ) یعنی چهره هـایی در آن روز نـورانی و درخشـان (ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ) خنـدان و شادمان از خشـنودی و خوشـحالی بآنچه برای او از ثواب آماده ساخته شـده.و از وجوه اراده کرده صاحب چهرها را. (وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْها غَبَرَةٌ) و چهره هایی در آن روز غبار گرفته.یعنی و در هم است برای غصّه ای که دارند.

(تَرْهَقُها)

یعنی بالا میرود از آن و میپوشاند آن را(قتره)یعنی سیاهی و تیره گی در موقع دیدن آتش.

زید بن اسلم گوید:غبره چیزیست که از آسمان بزمین پائین میآید و قتره آنست که از سمت زمین بطرف آسمان بالا میرود.

(أُولئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ)

آن گروه ایشانند کافرهایی در ادیانشان.

(الْفَجَرَةُ)

گنهکـارانی در افعالشان و خوارج(نهروان)اسـتدلال کرده انـد باین بر اینکه کسـی که مؤمن نیست ناچار کافر است برای اینکه خداونـد سـبحان چهره ها را بدو گروه تقسـیم نموده و تعلّقی هم برای ایشان بآن نیست زیرا خداوند سـبحان یاد کرده در اینجا دو قسم چهره ها را متقابل و برابر یکدیگر چهره های مؤمنین و چهره های کفّار و چهره های فساق

از اهل نماز را یاد نکرد.پس جایز است که برای آنها صفت دیگری باشد به اینکه بر آنها(غبره)غباری باشد که تاریکی آن را نپوشانیده باشد یا بر آن زردی یا رنگ دیگری باشد. (۱)

۱- ۱) حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل ص ۳۲۴ گوید:خبر داد ما را عقیل بن حسین از علی بن الحسین از محمّد بن عبید اللّه و عمر بن محمّد- جمحی در مکّه گفتند خبر داد ما را علی بن عبد العزیز بغوی از ابو نعیم از حماد ابن سلمه از ثابت از انس بن مالک گفت سؤال کردم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از قول خدای تعالی وجوه یومئذ مسفره فرمود ای انس آن چهره ها چهره ما فرزندان عبد المطّلب من و علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین،و فاطمه هستیم از قبورمان خارج میشویم در حالی که نور چهره های ما مانند خورشید درخشان در روز قیامت است خداوند تعالی فرمود (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ) ، یعنی درخشان بنور است در زمین قیامت (ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ) بثواب چنانی که خدا ما را وعده داده.(مترجم) کلینی در کافی و مفید علیهما الرّحمه در اختصاص باسنادشان از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت نموده در قول خدای تعالی- (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ) یعنی باید بعلمش نگاه کند که از چه کسی فراگرفته.

سورهٔ کورت

اشاره

مکی است و بعضی مفسّرین آن را سورهٔ تکویر گفته اند.

آیاتش ۲۹-آیه میباشد.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس سورهٔ اذا الشّمس کوّرت را قرائت کند خداوند تعالی او را هنگامی که پرونده اعمالش باز میشود از رسوا شدن حفظ میکند.

عبد اللّه بن عمر گوید:پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله.فرمود:هر کس دوست دارد.در روز قیامت بمن نگاه کند سوره اذا الشّمس کوّرت را بخواند ابو بکر نیز روایت کرده که گفت به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله عرض کردم

ص :۳۱۷

یـا رسول اللّه چه زود پیر شـده ای فرمود:سوره هود و واقعه و مرسـلات و عم یتساءلون.و اذا الشـمس کورت مرا پیر و موی مرا سفید کرد.

و امّا روایتی که از انس بن مالك نقل شده که از او پرسـیدند آیا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله خضاب میکرد.گفت پیری و موی سفید شأن پیغمبر نبود پس گفته شد ای ابا حمزه آیا پیری خوب نیست.گفت همه شما پیری و سفید مویی را مکروه دارید.

پس وجه جمع بین آن حـدیث و حدیث انس ممکن است این باشد که مقصود از فرمایش آن حضـرت شـیّبتنی.اینست که اگر انسانی از چیزی پیر میشد هر آینه از قرائت و خواندن این سوره ها میشد.

و روایت شده که چون حضـرت علی علیه السّلام پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را غسل داد در محاسن آن حضرت چند دانه موی سفید دید.

و چیزی که ظاهر و آشـکار نمیشود مگر بعد از تفتیش و تجسّس چیزی نیست (یعنی پیری که معلوم نشد مگر بعد از تجسّس و دقّت پیری نیست).

توضیح و ارتباط این سوره با سورهٔ قبل:

چون خداونـد سـبحان سورهٔ عبس را بذکر روز قیامت و اهوال آن- افتتاح فرمود این سوره را نیز بذکر علامات و احوال قیامت شروع و فرمود:

ص :۳۱۸

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذَا اَلشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَ إِذَا اَلنُّجُومُ اِنْكَدَرَتْ (۲) وَ إِذَا اَلْجِبٰالُ سُيِّرَتْ (۳) وَ إِذَا اَلْعِشٰارُ عُطِّلَتْ (۴) وَ إِذَا اَلْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَ إِذَا اَلْبِحٰارُ سُجِّرَتْ (۶) وَ إِذَا اَلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَ إِذَا اَلْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹) وَ إِذَا اَلصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَ إِذَا اَلسَّمٰاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَ إِذَا اَلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَ إِذَا اَلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا أَحْضَرَتْ (۱۴)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان.

۱-آن گاه که خورشید درهم پیچیده شود(بی فروغ گردد).

۲-و آن گاه که ستارگان تیره شوند.

۳-و آن گاه که کوه ها(چون ریگ سیّال)رونده شوند.

۴-و آن گاه که اشتران ده ماهه آبستن فرو گذارده شوند.

۵-و آن گاه که جانوران وحشی گرد آورده شوند.

۶-و آن گاه که دریاها آمیخته شوند.

۷-و آن گاه که نفسها جفت کرده شوند.

۸-و آن گاه که از دختر زنده در گور شده پرسیده شود.

۹-بکدام گناه کشته شده است.

۱۰-و آن گاه که نامه ها گشوده شود.

۱۱-و آن گاه که آسمان بر کنده شود.

۱۲-و آن گه که دوزخ افروخته شود.

۱۳-و آن گاه که بهشت نزدیک شود.

۱۴-بداند هر کس آنچه حاضر ساخته است.

قرائت:

ابن کثیر و اهل بصره سجّرت بتخفیف خوانده و دیگران بتشدید قرائت کرده اند.و اهل مدینه و ابن عامر و عاصم و یعقوب و سهل.نشرت بتخفیف خوانده و دیگران بتشدید قرائت کرده اند.و اهل مدینه و ابن عامر و رویس و عاصم غیر یحیی و حماد.سعّرت.بتشدید خوانده و بقیّه بتخفیف قرائت کرده اند.

ابو جعفر.قتّلت بتشدید خوانده و دیگران بتخفیف قرائت کرده اند و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت شده.و اذا الموؤده سئلت بفتح میم و واو قرائت فرموده اند.و از ابن عبّاس نیز همین روایت شده است.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده و اذا المودّه سألت

بایّ ذنب قتلت و این قرائت ابن عبّاس و یحیی بن یعمر و مجاهد،و ابی الضّحی و جابر بن یزید است.

دلیل:

ابو علی گوید:دلیل(سجرت)بتخفیف قول خدا و البحر المسجور است.و بعضی در بارۀ بحر مسجور گفته اند که دو قسم است یکی خالی از همه چیز و یکی پر از بحر ممتلی و دریای پر گفته شاعر است در تعریف و عل اذا شاء طابع مسجوره تری حولها النبع و السّاسما هر گاه خواست ظاهر شود و طلوع کند در حالی که پر باشد از برکت که خواهید دید اطرافش درختان نبع و ساسم فراگرفته است.

شاهد این بیت کلمه مسجوره است که بمعنی پر و ممتلی آمده.

و دلیل تشدید.نشرت قول خدا صحفا منشّره است و دلیل سعرت بتخفیف قول خدا.و کفی بجهنّم سعیرا.پس سعیر بر وزن فعیل بمعنای مفعول است.و البتّه این از باب فعل میآید و دلیل کسی که سجرت،به تخفیف گفته اینست که اسناد فعل بضمیر بسیار است از باب و غفلت الأبواب و دلیل کسی که.نشرت بتخفیف خوانده.در رق منشور است.

و دلیل.سعرت بتشدید.آیه کلّما خبت زدناهم سعیر است پس این دلالت بر کثرت میکند و چیزی بعد از چیزی پس تشدید لازم آن شده است.

و کسی که.و اذا الموده سألت بفتح سین خوانده.مؤووده موصوف به سؤال و بگفته بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ .میباشد.و ممکن است خداوند این مودّه را کامل نموده در این حال و او را قادر و توانای بنطق و سخن نموده و گویا

نمایـد.تا اینکه بپرسـد بچه گناهی او را زنـده بگور کردنـد و کشـتند و تأییـد میکنـد آن را آنچه از پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود مقتولی که بظلم و ستم کشته شده روز قیامت میآید در حالی که از رگهای گردنش خون میریزد.رنگ آن رنگ خون و بویش بوی مشک است بقاتل و کشنده خود گل آویز و میگوید:

پرودگارا از این به پرس برای چه مرا کشت.

و کسی که قتلت،بتشدید خوانده مقصود.بآن تکرار فعل است.

برای اینکه مقصود از مودّه در اینجا جنس است.پس اراده تکرار جایز است.

و امّا کسی که.المودّه.بفتح میم و واو خواند.پس مقصودش باین رحم و خویشان است.و اینکه از قاطع رحم پرسیده میشود.چرا قطع رحم کردی و صله رحم ننمودی.

ابن عبّاس روایت کرده که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

مؤدّه و یا مودّه کسیست که در راه دوستی ما اهل بیت کشته شود.

و از حضرت باقر علیه السّلام است که فرمود:یعنی قرابه و خویشان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و کسی که در جهاد کشته شود و در روایت دیگری فرمود او کسیست که در راه دوستی و ولایت ما کشته و شهید گردد.

شرح لغات:

التکویر:پیچیدن بطریق دوری و دائره ای و از آنست دور عمامه.

کسّرت العمامه علی رأسی.عمامه را بر سرم گیرد و مدوّر پیچیدم اکورها کور او کوّرتها تکویر او طعنه فکوّره.آن گاه که آن را بطور جمعی و بسته انداخت و نعوذ باللّه من الحور بعد الکور:یعنی بخدا پناه میبریم از نقصان و کم بودی بعد

از زیادی و فراوانی.

الانکدار:منقلب و وارونه شدن چیز است بطرزی که بالای آن زیر قرار بگیرد.آن چنان که اگر آب بود کدر و تیره میشد.و اصل آن انصیاب است.

عجاج گوید: «ابصر خربان فضاء فانکدر» (۱)پرنده قمری سرابی دید پس بزیر آمده و سر نگون شد.

العشار:جمع عشراء آن شتریست که ده ماهه آبستن باشد و شتر در دوازده ماهگی میزاید.

السجر:اصل آن پر بودن است.لبید شاعر عصر جاهلیت گوید:

فتوسّطا عرض السّریّ فصدّعا

مسجوره متجاورا قلاّمها

پس کاروان و شتران در وسط نهر توقّف کردند.پس مزاحم شدند محلّی را که پر بود از گیاه قلام و نی که در کنار هم بودند.

شاهد این بیت کلمه مسجوره است که بمعنای پر آمده.و تنور مسجور تنور پر از آتش است.

الموؤده:از باب وأد یئد وأدا.زیر خاک کرد و زیر خاک میکند و عرب جاهلیّت دختر را زنده زیر خاک و گور مینمود بجهت ترس از تنگدستی.

قتاده گوید:قیس بن عاصم تمیمی خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شد و گفت من در جاهلیّت هشت دخترم را زنده بگور کردم.پس حضرت فرمود:از برای هر دختری یک بنده آزاد کن.گفت من صاحب شترم

۱- ۱) در دو صفحه قبل در تفسیر سوره عبس گذشت و بیت اوّل آن اینست دانی جناحیه من الطّور فمر تقضی البازی اذا البازی کسر. و بعد از آن این بیت است. ابصر خربان فضاء فانکدر. خربان جمع خرب و آن پرنده ای است که باو حباری و در فارسی قمری گویند.«شعرایی»

فرمود:پس بهر کس خواهی(از مستمندان)یک نفر شتر اهداء نما. (۱)

جبائی گوید:آن را موءوده نامیده اند برای اینکه سنگینی میکند در حالی که آن را بر آن افکنده اند تا بمیرد.و این اشتباه است زیرا موءوده از باب وادیه معتل الفاء و آنکه بمعنای ثقل است از آده یؤده.اثقله سنگین کرد او را و آن معتل العین است.و اگر مأخوذ از آن بود گفته میشد مؤدّه بر وزن معوّده.

از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از عزل(منی)پرسیدند فرمود این وأد خفی و کشتن نهانی(نطفه)است. (۲)

فرزدق شاعر گوید:

و منّا الّذی منع الوالدات

فاحیا الوئید فلم تواد

و بعضی از ما بودند که منع میکرد مادرها را از اینکه بچه سقط کنند.و یا اینکه خود عزل نماید و نطفه را در خارج رحم بریزد.پس زنده میداشت.

نوزاد را و زنده زیر خاک نمیکرد.شاهد این بیت کلمه وئید و لم تواد است که بمعنای زیر خاک شده است.

و گوید:

و منّا الّذی احیا الوئید و غالب

و عمرو منّا حاجب و الاقارع (۳)

ص:۳۲۴

۱- ۱) اهل سنّت خود اقرار دارند که خلیفه دوّم آنان عمر بن خطاب هم چندین دختر خود را در عصر جاهلیت زنده بگور کرد.

۲- ۲) مشهور فقهاء این نهی عزل را حمل بر کراهت کرده اند و بعضی از آنها حمل بر حرمت از زن آزاد دائمی مگر اینکه شرط کند با آن زن.و این حرمت و یا کراهت عزل و ریختن نطفه و منی در خارج رحم برای اینست که زن بوسیله انزال در داخل لذّت میبرد و کیف میکند.

۳- ۳) مادر فرزدق لیلی دختر جالس خواهر اقرع(و اقارع همان اقرع و عمرو و غالب است)و اقرع همان صحابی مشهور بسخاوت و بزرگواریست و در این

و بعضی از ما بودند که زنده کردند دختران زنده بگوری را و از ما بود غالب و عمرو و بعضی از ما بودند حاجب و اقارع.شاهد این بیت کلمه وئید است که مقصود همان دختران زنده بگور شده است.

الکشط:بمعنای کندن از شدّت و سختی چسبندگی است و کشط و قشط هر دو یکیست در معنی و در حرف و قرائت عبد اللّه و اذا السّماء قشطت. (۱)

التّسعیر:هیجان و طغیان آتش است تا شعله ور گردد.و از همین باب است.سعر.برای اینکه آن حال برای رفتن و پائین آمدن نرخ است در بازار.

اعراب:

شمس مرفوع بفعل ضمیر و مخفی است و تقدیرش اذا کوّرت الشّمس- کوّرت است و جایز نیست اظهار این فعل برای اینکه ما بعدش تفسیر آن را میکند.و البتّه اختیار باضمار و مخفی داشتن فعل شده برای اینکه در اذا معنی شرط خوابیده و شرط هم مقتضی فعل است.و جواب اذا شرطیه قول خدا

(۳

(دو بیت اشاره بقصه صعصعه جدّ فرزدق است که بر رسول خدا(ص) وارد و گفت من ۳۶۰ دختران زنده بگوری را خریدم هر کدام را بدو شتر ده ماهه آبستن و یک شتر نر آیا برای من در این اجر و ثوابیست فرمود پیغمبر(ص)این بابی از ابواب نیکی و احسان است و اگر اسلام آوری خدا پاداش آن را بتو دهد.

۱- ۱) ابو علی(ره)یاد نکرده که در میان عبد اللّه ها کدام مراد است آیا عبد اللّه بن عبّاس و یا عبد اللّه بن مسعود صحابی جلیل القدر صاحب قرآن مقصود است آیا عبد اللّه دیگری و اللّه اعلم. (مترجم)

عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا أَحْضَرَتْ

است.پس اذا.در محلّ نصب قرار دارد برای اینکه ظرف است برای علمت و بنا بر این جاری میشود امثال این آیه. وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ... و آیات بعد از آن.و جمله ای که آن فعل محذوف است با فاعلش بعد از اذا(اذا انکدرت النجوم...)در محلّ جرّ است بسبب اضافه شدن اذا بآن و تقدیرش اینست.وقت تکویر خورشید(و انکدار نجوم..)هر کسی میداند که چه کرده است و بآن پاداش داده میشود.بنا بر این در اینجا دوازده آیه است که با کلمه اذا.که ظرفست شروع شد و تمامی اضافه بجمله ها شده از آیه إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ تا آیهٔ وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ .و عامل در تمام آنها قول خدا آیه علمت نفس ما احضرت است.

تفسیر و مقصود:

خداوند سبحان خبر داد از قیامت و سختیهای آن و فرمود:

(إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)

ابن عبّاس و ابیّ و مجاهد و قتاده گفته اند:آن گاه که نور روشنایی خورشید تمام و تاریک و نابود شد.و بگفته ابی صالح و ربیع بن خثیم.آن گاه که خورشید افتاد و از بین رفت و بگفته زجاج آن گاه که روشنایی خورشید جمع و پیچیده شد چنانچه عمّامه پیچیده شود.و مقصود اینکه از تکوّر خورشید اینست که نورش جمع و بر چیده تا اینکه مثل آهن پاره تفتیده افتاده شود و نور و حرارتش تمام و خداوند برای بندگانش نور دیگری ایجاد نماید.

(وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ)

مجاهد و قتاده و(خواجه)ربیع خثیم گویند آن گاه که ستارگان فرو ریزند و بهم بخورند.میگویند طائر از هوا منکدر شد.

آن گاه سر نگون گردید.

جبائی گوید:آن گاه که ستارگان از تیره گی تغییر کنند و قول اوّل بهتر

ص:۳۲۶

است زیرا در آیهٔ دیگر فرمود:

(وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ) آن گـاه که تنـاثر نجوم شود.سـتارگان به هم بریزنـد.مگر اینکه بگویی اوّل نورش میرود آن گـاه بهم میریزند.

(وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ)

آن گاه که کوه ها از روی زمین روان گردند پس غبار و گرد پراکنده و آب نمایی شوند.

(وَ إِذَا الْعِشَارُ)

و آن گـاه که شتران ده مـاهه آبسـتن.و نیز بعـد از آنکه بچه خود را زائیدنـد.عشار گفته میشونـد و آنها گرانقـدرترین مال نزد عربنـد (عُطِّلَتْ) یعنی حمـل و بچّه خود را بـدون شـبان و شتربـان رها کننـد و بگفته جبائی و محکی از ابن عمرو عشار ابرهای معطّل هستند،که نمیبارند ازهری گوید:من در لغت این معنی را از عشار نمیشناسم.

(وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ)

آن گاه که حیوانات وحشـی جمع میشونـد تا قصاص بعضـی که بر دیگری شاخی زده و یا صدمه ای وارد نموده گرفته شود و خداونـد سـبحان وحوش و حیوانات را در آخرت محشور کنـد تا اینکه بآنچه اسـتحقاق دارند از عوض بر دردهایی که در دنیا بآنهـا رسـیده برسـند و داد بعضـی از برخی دیگر گرفته شود پس در آن وقت بآنها خواهـد رسـید آنچه از عوض ها اسـتحقاق دارند.

پس آنکه میگویـد: عوض همیشـگی است میگویـد آن حیوان برای همیشه در نعمت باقی خواهـد بود.و آنکه میگوید:مسـتحقّ عوض میشود.بطور انقطاع.

و بعضـی از ایشـان گوینـد:خداونـد از بـاب تفضّـل عوض را ادامه دهـد بآنهـا تـا اینکه غمّی بانقطاع آن عوض بر معوّض وارد شود.و بعضی از آنها

ص: ۳۲۷

گویند:وقتی خدا آنچه استحقاق داشت از عوضها بآنها داد آنها را خاک گرداند.

(وَ إِذَا الْبِحٰارُ سُجِّرَتْ)

یعنی آب گوارا و شیرین آنها را بر آب شورش ریخته و آب شورش را بر آب شیرینش آمیخته تا پر شود.

مجاهد و مقاتل و ضحّاک گویند:مقصود اینکه بعضی از دریاها جاری در بعضی دیگر شود تا تمام دریاها یک دریا شود و فاصله از میان آنها بر داشته شود.و بگفته ابن عبّاس بر افروخته شود پس آتشی شعله ور گردد و بگفته حسن و قتاده.خشک شده و آبش تماما بخار و یا بزمین فرو رفته و یک قطره از آنهم نماند.و بگفته جبائی پر از چرک و خون و کثافتی که از بدنهای اهل آتش در آتش روانست گردد.و اراده کرد بحار جهنّم را زیرا دریاهای دنیا که تمامی فانی و نابود شده اند.

(وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ)

عمر بن خطاب و ابن عبّاس و مجاهد و حسن و قتاده گویند:یعنی آن گاه که هر انسانی نزدیک بشکل و مثل خود میشود و خود را باو میچسباند و از انسان تعبیر بنفس شده و گاهی هم از روح تعبیر به نفس شده.پس مقصود اینست که هر انسانی نزدیک بمثل خودش از اهل آتش و اهل بهشت میگردد.و بگفته عکرمه و شعبی و ابی مسلم.آن گاه که ارواح باجساد نزدیک شده و زنده میشوند و بگفته جبائی آن گاه که فریب خورده به کسی که گوش زده و فریبش داده از انسان یا شیطان نزدیک میشود(تا حق خود را بگیرد)و بگفته عطاء و مقاتل.آن گاه که صالحین از مؤمنان بحور العین، نزدیک شده و با آنها ازدواج میکنند و نفوس کافران با شیطانها نزدیک میشوند.

(وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ)

ابن عبّاس گوید:یعنی هنگامی که دخترک

کوچک زنده بگور شده سؤال میکند.

در عرب جاهلیت عادت بر این جاری شده بود که چون وقت زایمان زن نزدیک میشد.گودالی حفر میکرد و بالای آن می نشست پس اگر دختری میزائید آن را نگاه میداشت.

شاعر ایشان گوید:

سمّیتها اذ ولدت تموت

و القبر صهر ضامن زمیت

آن دختر را وقتی بدنیا آمد(تموت)میمیری تو نام گذاردم و قبر شوهر ضامن سنگین و با وقاریست.

شاهد این بیت همان عمل سخیف زنده بگور کردن دختران معصوم است.و معنای سئلت گذشت.

(بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ)

فرّاء گوید:از دختر زنده بگور شده خواهند پرسید بچه جرم و گناهی کشته شدی و معنای سؤالش توبیخ و سرزنش قاتل اوست.

برای اینکه میگوید من بدون گناه کشته شدم.و این جاری مجرای قول خدای سبحانست بعیسی بن مریم علی نبیّنا و آله و علیه السّلام که بر طریق و روش توبیخ و ملامت قومش و اقامه حجّه بر آنها میگوید:

(أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ) آیا تو گفتی به مردم که تو را و مادرت را دو خدا بگیرند از غیر خدا.

ابی مسلم گوید:معنای سئلت.اینست که از قاتل آن مطالبه دلیل و علّت میشود در قتل آن دخترهای زنده بگور شده و از سبب قتل آنها سؤال میشود پس مثل اینکه گفته شده زنده بگور شده ها از قاتلش می پرسد چرا و به چه گناهی کشتی،این را و نظیر آن قول خداست انّ العهد کان مسئولا.البتّه

ص: ۳۲۹

از عهد و پیمان پرسیده خواهد شد و بنا بر این در اینجا کشنده گان حقیقته مسئول خواهند بود نه کشته شدگان و مسلّما آنها سؤال کننده از قتلشان هستند.

(وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ)

و آن گاه که پرونده اعمالی که فرشتگان در آن از خیر و شرّ صاحبش و اهلش نوشته اند باز میشود تا اینکه اصحابش آن را بخواند و اعمال ظاهر میشود پس بحسب آن پاداش داده شوند.

(وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ)

آن گاه که آسمان زایل و از جای خود نابود شود مانند جلا و پوستی که از تن شتر نابود و کنده میشود سپس خدا آن را می پیچد و جمع میکند.و بگفته زجاج آن گاه که آسمان کنده میشود چنان که سقف کنده میشود و بگفته دیگری آن گاه که آسمان از آنچه در آنست کشف و ظاهر میشود و معنای کشط بر داشتن تو است چیزی را از چیزی که پوشیده است چنان که پوست از کوهان شتر برداشته میشود.

(وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ)

و آن گاه که دوزخ بر افروخته و شعله ور میگردد تا اینکه شدّت و تندیش بر تندی افزوده گردد.

و قتاده گوید:بر افروختگی آن غضب و خشم خدا و گناهان بنی آدم است.

(وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ)

و آن گاه که بهشت نزدیک باهل آن گردد،برای دخول آنان.و بگفته بعضی نزدیک شود بآنچه در آنست از نعمتها.پس مؤمن سرورش زیاد و اهل آتش حدتشان زیاد شود.

(عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ)

یعنی آن گاه که این چیزها در قیامت شد در این وقت هر کسی میداند چه عملی حاضر کرده است.

چنانچه میگویند:احمدته و جدته محمودا.ستودم او را و یافتم او را ستوده و پسندیده.

و بعضی گفته اند:میداند در آن وقت چه اعمالی از خیر و شرّ حاضر کرده است.و احضار اعمال مجاز است برای اینکه آن باقی نمیماند.و معنی اینست چیزی از آن نفس کم و نابود نمیشود بلکه تمام اعمالش حاضر خواهد بود و بگفته بعضی مقصود پرونده های اعمال است.

ص:۳۳۱

[سوره التكوير (٨١): آيات ١۵ تا ٢٩]

اشاره

فَلاٰ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (١۵) اَلْجَوٰارِ اَلْكُنَّسِ (١۶) وَ اَللَّيْلِ إِذٰا عَسْعَسَ (١٧) وَ اَلصُّبْحِ إِذٰا تَنَفَّسَ (١٨) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (١٩) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي اَلْعَرْشِ مَكِينٍ (٢٠) مُطٰاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (٢١) وَ مٰا صٰاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (٢٢) وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ اَلْمُبِينِ (٢٣) وَ مٰا هُوَ عَلَى اَلْغَيْبِ بِضَنِينٍ (٢۴) وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطٰانٍ رَجِيمٍ (٢۵) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (٢۶) إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ (٢٧) لِمَنْ شٰاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (٢٨) وَ مٰا تَشٰاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِينَ (٢٩)

ترجمه:

١۵-سوگند یاد میکنم بستارگان پنهان شونده.

١۶-در روز که رونده در افلاك خود نهان شونده در بروج خود.

١٧-سوگند به شب آنکه پشت کند.

١٨-و بامدادی که دم زند(طلوع کند).

١٩-البتّه قرآن گفتار فرستاده ای(جبرئیل)بزرگوار است.

٢٠-نیرومند در پیشگاه صاحب عرش با منزلت است(در آسمان).

ص: ٣٣٢

۲۱-فرمانرواست در آنجا امین است.

۲۲-نیست هم نشین شما(محمّد)دیوانه.

۲۳-بعزّتم سوگند دید پیغمبر جبرئیل را در افق روشن.

۲۴-و نیست پیغمبر بر چیزهای پوشیده(که بدو وحی میشود)بخیل (که شما را تعلیم ندهد).

۲۵-و نیست قرآن سخن ابلیس رانده شده.

۲۶-پس(راه حق را گذاشته)بکجا میرود.

۲۷-نیست قرآن مگر پندی برای جهانیان.

۲۸-برای هر که بخواهد از شما آنکه(در راه خدا)مستقیم شود.

۲۹-و نمیخواهید(هدایت را)مگر آنکه بخواهد خدای که پروردگار جهانیان است.

قرائت:

اهل بصره غیر سهل و ابن کثیر و کسایی(بظنین)با ظاء خوانده.و دیگران با ضاد قرائت کرده اند.

دلیل:

ظنین آنست که مورد سوء ظنّ و بدگمانی و متّهم باشد از قول ایشان ظننت یعنی اتّهمت است نه از ظننت که متعدّی بدو مفعول باشد زیرا اگر از آن بود ناچار بود از ذکر مفعول دوّم و در اینکه مفعول دوّم ذکر نشده دلیل است بر اینکه آن از ظننت بمعنای اتّهمت است.و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله معروف به امین است و جناب ابو طالب(مؤمن قومش)پیغمبر را بصفت امین توصیف و

گفته است.

انّ ابن آمنه الامین محمّدا

عندی بمثل منازل الاولاد

البتّه فرزند آمنه(دختر وهب)محمّد صلّی اللّه علیه و آله امین است نزد من مانند مقام و منزلت فرزندانم-شاهد این بیت کلمه امین لقب محمّد(ص) است.

و کسی که به ضاد و ضنین قرائت کرده پس آن از بخل است.و معنی اینست که آن خبر بغیب میدهد.پس آن را بیان نموده و کتمان نمیکند چنانچه کاهن و جادوگر امتناع از خبر دادن میکند تا اینکه اجرت و شیرینی بر این کار بگیرد.

شرح لغات:

الخنّس:جمع خانس و الکنّس جمع کانس و اصل و ریشه هر دوی آنها بمعنای ستر است.و شیطان خنّاس است برای اینکه وقتی ذکر خدا میشود او پنهان میشود.یعنی فرار میکند و مخفی میشود.و کنّاس الطّیر پرنده،و وحشی،آشیانه و خانه ایست که آن را مخفی گاه خود قرار میدهد.و کواکب،و ستارگان در برجهای خود مخفی میشوند چون آهوها که در لانه و خانهٔ خود داخل میشوند.

و عسعس اللّیل:آن گاه که از اوّلش اقبال کند.و عسعس آن گاه که ادبار نماید و پشت نماید و آن از اضداد است.

علقمه بن قرط گوید:

حتّی اذا الصبح لها تنفّسا

و انجاب عنها لیلها و عسعسا

تا آن گاه که سفید صبح دمیده و هوا روشن گردد و تاریکی شبش بر طرف

و روز اقبال و شب ادبار نماید در این شعر تعریف غاری که مخفی گاه و یا منزل او بوده است مینماید.

شاهد این بیت عسعسا است که برای اقبال روز و ادبار شب آمده است.

العس:خواستن چیز است در شب و از آنست شبگرد(و عسس)گرفتن میگویند.عسعس اللّیل و سعسع شبگردی کرد.

اعراب:

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

.جواب قسم است.سپس رسول را توصیف فرمود:

تا قول خودش امین آن گاه فرمود: وَ مٰا صٰاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ و آن عطف بر جواب قسم است.و همین طور ما بعدش.و قول او:

(فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ)

اعتراض است.فرّاء گوید:عرب میگوید الی این تذهب.و این تذهب تا کجا میروی.و کجا میروی و میگویند.ذهبت الشّام و خرجت الشّام.تا شام(سوریا)رفتم.و از شام بیرون آمدم.و انطلقت السّوق.و ببازار رفتم گوید ما از عرب این سه حرف و مثال را شنیدیم.

فرّاء انشاد کرده و گفت:

تصیح بنا حنیفه اذ رأتنا

و ایّ الارض تذهب للصّباح

قبیله حنیفه وقتی ما را ببینند بر سر ما فریاد کند و هر زمینی که برای صبحگاهان بروند.با فریاد و داد خواهند رفت.

شاهد این بیت کلمه تذهب میباشد.مقصود اراده کرده(الی ایّ الارض)را و سیبویه از این سه مثال حکایت نکرده مگر.ذهبت الشّام را و بنا بر این معنی آمده (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ) و معنایش.فالی این تذهبون است و قول خدا. إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ نیز جواب قسم است.و قول خدا. وَ مٰا

تَشاؤُنَ

هم نیز داخل در جواب قسم است.و قول او لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ بـدل از قول او للعالمين.بدل بعض از کلّ است.پس تمام این مرکب از فعل و فاعل و از قسم و جوابهای آنست.

مقصود و تفسیر:

سپس خداوند سبحان آنچه در پیش فرمود مؤکّد نمود بقسم و فرمود:

(فَلا أُقْسِمُ)

یعنی فـاقسم.پس سوگنـد یـاد میکنم ولاـ زایـد است و مـا یاد کردیم اختلاف علماء را در باره لا در آیه (لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَهِ) (بِالْخُنَّسِ) و آنها ستارگانی هستند که روز پنهان میشوند و شب ظاهر میشوند. (الْجَوارِ) صفت خنّس است زیرا آنها در مدار و افلاك خود سیر میکنند (الْكُنَّسِ) نیز از صفات آن ستارگان است که متواری و پنهان در بروج خود میشوند چنان که، آهوان در لانه های خود پنهان میشوند.حضرت علی علیه السّلام میفرماید آنها پنج ستاره هستند:۱-زحل ۲-مشتری ۳-مریخ ۴-زهره-۵-عطارد (۱)و بعضی گفته اند:یعنی آنها در روز غایب و مخفی میشوند و

---

۱ - ۱) این پنج ستاره در عرف منجّمین و ستاره شناسان ستارگان پنجگانه متحیّر و سر گردان نامیده میشوند برای اینکه سیر آنها شباهت بسیر ماه و خورشید نـدارد بلکه مثلا از برج حمل به برج ثور سیر میکند و چند روزی در جای خود بی حرکت توقّف میکننـد سپس بر میگردنـد در مسیر خود دو مرتبه تـا داخـل برج حمل میشونـد از آخرش پس باز چنـد روز از حرکت میمانند سپس در سیر خود مستقیم میشوند و همچنین تا اینکه مشتری در یک دور یازده مرتبه رجعت و بر گشت دارد و زحل بیست و نـه رجعت و ایـن بنظم و قـدر معیّن و مرتّب ماننـد سـایر حرکـات فلکیه است و منجّمین قـدیم این را نسبت میـدادند بافلاک صغیری که محیط بزمین نیستند هر گاه ستاره ای در پائین خود سیر میکرد آن را میدیدی بر گشته است و هر گاه در بالا سیر میکرد آن را مستقیم میدیدی و آنها را فلک

دیده نمیشوند و در وقت غروبشان متواری میگردند.و اینست خنوس و کنوس آنها و بگفته ابن مسعود آنها گاو وحشی است و بگفته ابن جبیر آنها آهوان هستند.

(وَ اللَّيْلِ إِذا عَسْعَسَ)

حضرت علی علیه السّلام و ابن عبّاس و مجاهد و قتاده گویند:یعنی آن گاه که به تاریکی خود ادبار نمود و بگفته حسن آن گاه که بتاریکیش اقبال نمود.و بگفته جبائی آن گاه که به پردۀ خود جهان را تاریک نمود.

وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ)

یعنی آن گاه که صبح پرده از چهره خود بر گرفت و روشن نمود و مقصود اینکه روشنایی آن کشیده شد تا روز گردید.

(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ)

حسن و قتاده گویند:این جواب قسم است.

یعنی اینکه قرآن گفته فرستاده بزرگواریست بر پروردگارش و او جبرئیل علیه السّلام است.و آن کلام خدای تعالی است که بر لسان او نازل کرده یعنی آن را محمّد صلّی اللّه علیه و آله از جبرئیل علیه السّلام شنیده و از قبل و طرف خود نگفته است.و بعضی گفته اند:که آن را اضافه بجبرئیل علیه السّلام نموده برای اینکه خداوند تبارک و تعالی بجبرئیل فرمود برو خدمت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و باو چنین بگو.سپس جبرئیل(ع)را تعریف و فرمود:

(ذِي قُوَّةٍ)

یعنی در آنچه تکلیف باو شده و بآن مأمور گردیده از علم و عمل و تبلیغ رسالت.

(۱

(تدویر مینامیدند.و امّا امروز آنها را نسبت میدهند بامتزاج حرکت زمین با حرکت این ستارگان و شرح این بسیار مفصّل رجوع بکتب هیئت و نجوم شود.فخر رازی گوید:رجوع این ستارگان خنوس و کنوسشان مخفی شدن آنهاست در زیر نور خورشید.یعنی موقع سوختن یا در روز.(شعرایی)

ص :۳۳۷

و بعضی گفته اند:صاحب قدرت در نفس خود میباشد و از نیرو و توانایی او بود که شهرهای قوم لوط را با جلوی بالش کنده و تا آسمان رسانیده و آن گاه وارونه کرد.

(عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ)

یعنی متمکّن است نزد خدا صاحب عرش و آفریدگار عرش بلند مرتبه و بزرگ مقام و مرتبه است نزد او.چنانچه میگویند:

فلانی پیش پادشاه متمکّن و دارای نفوذ و قدرت است.و مکان بمعنای تقرّب و نزدیکی مقام است.

(مُطٰاعٍ ثَمَّ)

یعنی در آسمانها اطاعت شده است.فرشتگان آسمان او را اطاعت میکنند.گویند:از اطاعت فرشتگان بجبرئیل علیه السّلام اینست که او خازن بهشت را شب معراج امر کرد تا درهای بهشت را برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله باز کرد تا داخل آن شده و دید آنچه در بهشت است از طوبی و کوثر و انهار جاریه و حور العین و غیره را.و امر کرد مالک دوزخ را پس برای او گشود در جهنّم را تا بآن نظر فرموده.

(أَمِینٍ)

یعنی بروحی و رسالات خدا بسوی انبیاء و پیامبران امینست.

و در حدیث آمده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بجبرئیل علیه السّلام فرمود:چه اندازه نیکو خدا تو را ستوده.

(ذِی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ مُطٰاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ)

پس قوّه و نیروی تو چه اندازه و امانت تو چه بوده گفت امّا قوّه من اینکه مرا خدا بر انگیخت به سوی شهرهای قوم لوط و آن چهار شهر بود که در هر شهر چهار صد هزار جنگجو بود غیر از بچّه ها و زنها.پس آن را از پائین ترین زمین(یعنی از اعماق زمین)کنده و برداشتم تا اهل آسمان صدای خروس و مرغان و زوزه سگان آنها را شنیدند.

پس آنها را سرنگون و وارونه افکندم.و امّا امانت اینکه من امر بچیزی نشدم که آن را بغیر از اهلش و صاحبش بدهم و بگویم.

سپس خداوند سبحان جماعت کفّار را مخاطب ساخته و فرمود: (وَ مٰا صٰاحِبُكُمْ) نیست صاحب شما که شما را دعوت بخدا و اخلاص طاعت و عبادت او نموده (بِمَجْنُونٍ) دیوانه.و مجنون آنست که بر عقلش پرده ای باشد که درک و احساس امور را بر آنچه هست نکند.برای آفتی که او را فرو گرفته و برای فرو گرفتن آفت است که از شخص خواب ممتاز و مشخّص است.برای اینکه خواب آفت نیست.و این نیز جواب قسم است خداوند سوگند یاد کرده که قرآن را جبرئیل بآن حضرت نازل کرد و البتّه حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله.آن طور که اهل مکّه باو نسبت جنون میدهند نیست.

(وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ)

قتاده و مجاهد و حسن گویند:یعنی محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله جبرئیل علیه السّلام را دید بر صورتی که خدای تعالی او را به آن آفریده در جایی که خورشید طلوع میکند و آن افق اعلی از طرف مشرق است (وَ مٰا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ) ابن عبّاس و سعید بن جبیر و ابراهیم و ضحّاک گویند:یعنی بروحی خدای تعالی و آنچه او را از اخبار غیبی خبر میدهد متّهم نیست.زیرا احوال او ناطق و گویای بصداقت و امانت اوست.

و کسی که آن را با ضاد(ضنین)خوانده.مقصود و معنایش اینست که او در رسانیدن آنچه از خدا باو اعلام شده بخیل نیست چنانچه خداوند او را تعلیم نمود.

(وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطٰانٍ رَجِيمٍ)

و آن قول شیطان بگفته حسن که خدا او را رجم بلعنت و نفرین کرده نیست و بنا بر گفته بعضی دیگر آن قول شیطانی که به سبب تیر شهاب از آسمان رانده شده است نیست.و مقصود اینست که قرآن

گفته و قول شیطان رجیم که القاء باو کرده باشد نیست چنانچه مشرکین میگویند که شیطان باو القاء میکند همانطوری که بکاهنان و جادوگران القاء میکند سپس خداوند ایشان را توبیخ و ملامت کرده و میفرماید:

(فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ)

زجاج گوید:پس کدام راه را که از این راه روشن تر باشد و برای شما بیان کردم می پیمائید.

و بعضی گفته اند:یعنی شما از این قرآن که شفاء بیماریها و هدایت است بکجا عدول میکنید.

(إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ)

یعنی نیست قرآن مگر موعظه و تذکّر برای مردم که ممکن است ایشان بسبب آن بحقّ برسند و ذکر ضدّ سهو و نسیانست و ذاکر از چهار صورت خالی نیست.یا عالم است یا جاهل است یا مقلّد است یا شاکّ و یا سهو هیچ یک از اینها درست نیست زیرا آن ضدّ ذکر و یاد بود است.

(لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ)

برای کسی که از شما میخواهد بر امر خدا و طاعت او مستقیم باشد.خداوند سبحان یاد نمود که آن برای تمام خلق خدا بنحو عموم ذکر است.سپس تخصیص داد اهل استقامت را.برای اینکه برگشت منفعت به ایشانست چنانچه فرمود: إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ .البتّه میترساند کسی را که پیروی از قرآن نموده و خدا را در پنهانی به ترسد.(سوره یس) (وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ) و نمیخواهند مگر اینکه- بخواهد.خدایی که پروردگار عالمیانست.در آیه چند قول است(۱)جبائی گوید:یعنی نمیخواهند استقامت بر حقّ را مگر اینکه خدا این را از پیش خواسته باشد از جهتی که خدا شما را آفریده برای آن و تکلیف کرده شما را بآن پس مشیّت

او در مقابل و برابر خواست شماست(۲)ابی مسلم گوید:این خطاب بکفّار است.و مقصود اینست که شما اسلام را نمیخواهید مگر اینکه خدا بخواهد،و شما را بر آن مجبور نموده و ناچار بآن نماید و لکن این کار را نمیکند برای اینکه- خدا اراده نموده که شما در حال اختیار ایمان آورید تا مستحقّ ثواب شوید و اراده نکرده که شما را بر آن تحمیل کند.(۳)اینکه مقصود این باشد و شما اسلام را نمیخواهید مگر اینکه خدا بخواهد در استقامت بشما لطف و محبّت مخصوص نماید.برای آنچه در کلام است از معنای نعمت.

ص: ۳۴۱

سورهٔ انفطرت

اشاره

سورهٔ انفطار هم نامیده شده(۱۹)آیه است و در مکّه نازل شده.

فضیلت آن:

ابیّ بن کعب.از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود:

کسی که آن را قرائت نماید خداوند بعدد هر قبری یک حسنه و بعدد هر قطره ای صد حسنه باو عطا فرماید.و روز قیامت خداوند کار او را اصلاح فرماید.

حسن بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود کسی که این دو سوره را(۱)اذا السماء انفطرت(۲)و اذا السماء انشقت را قرائت کند و در نماز واجب و نافله این دو را جلوی چشم خویش قرار

دهـد(یعنی مرتّب بخوانـد و تأمل در آیات آن دو کنـد)خداونـد او را محجوب به حجاب و پرده ی نکنـد و چیزی او را مانع از خدا نشود و همواره بسوی خدا نظر و خدا باو نظر(رحمت)کند تا از حساب مردم فارغ شود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سورهٔ قبل:

چـون سـوره جلـوتر در ذکر هولهـا و خطرهـای روز قیـامت بود خداونـد این سوره را هم بمثـل آن افتتـاح نمود تـا متّصـل بـآن شود.اتّصال مانند بمانند.پس فرمود:

[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذَا اَلسَّمٰاءُ اِنْفَطَرَتْ (۱) وَ إِذَا اَلْكَوٰاكِبُ اِنْتَثَرَتْ (۲) وَ إِذَا اَلْبِحٰارُ فُجِّرَتْ (۳) وَ إِذَا اَلْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ (۵) يٰا أَيُّهَا اَلْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّكَ بِرَبِّكَ اَلْكَرِيمِ (۶) اَلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوّٰاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مٰا شٰاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلاّٰ بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ (۹) وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحٰافِظِينَ (۱۰) كِرٰاماً كٰاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مٰا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ اَلْأَبْرٰارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَ إِنَّ اَلْفُجّٰارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) يَصْلَوْنَهٰا يَوْمَ اَلدِّينِ (۱۵) وَ مٰا هُمْ عَنْهٰا بِغٰائِبِينَ (۱۶) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا يَوْمُ اَلدِّينِ (۱۷) ثُمَّ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا يَوْمُ اَلدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لاٰ تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ اَلْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ (۱۹)

ص: ۳۴۳

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱-آن گاه که آسمان شکافته میشود.

۲-و آن گاه که ستارگان فرو ریزند.

۳-و آن گاه که دریاها روان گرده شوند(تا یک دریا گردند).

۴-آن گاه که گورها زیر و زبر شوند.

۵-هر کس آنچه پیش فرستاد و آنچه پس گذاشته بداند.

۶-ای آدمی چه چیز مغرور کرد تو را بپروردگار کریمت.

۷-آن خدایی که آفرید ترا پس راست گردانید(اعضای)تو را و معتدل ساخت تو را(در آفرینش)در هر صورتی که خواست ترکیب کرد.

۸-نه چنانست بلکه دروغ می پندارید روز پاداش را.

۹-و البتّه بر(کردار و گفتار)شما نگهبانانند.

۱۰-از فرشتگان بزرگانند(نزد خدا)نویسندگانند.

ص: ۳۴۴

۱۱-اعمال شما را میدانند آنچه میکنید.

۱۲-بیشک نیکوکاران در بهشتند.

۱۳-و البتّه بدکاران(آنان که پیغمبر را تکذیب کردند)در دوزخند.

۱۴-در آیند بدوزخ روز جزا(روز قیامت).

۱۵-و نیستند بدکاران از دوزخ ناپدید(و گمشدگان).

۱۶-چه چیز دانا کرد تو را که چیست روز پاداش.

۱۷- ۱۸- ۱۹-و حکم در آن روز(پر وحشت)از آن خداست.

قرائت:

اهل کوفه و ابو جعفر(فعدلک)مخفّف بدون تشدید قرائت کرده و دیگران با تشدید خوانده اند و ابو جعفر.بل یکذّبون قرائت کرده و دیگران با تاء خوانده اند.ابن کثیر و اهل بصره.یوم لا تملک برفع خوانده و دیگران با نصب خوانده.و در شواذ.سعید بن جبیر ما اغرّک بربّک.قرائت کرده است

دلیل:

امّا عدلک با تشدید.معنایش اینست.خلقه تو را معتدل ساخت.

پس تو را در بهترین صوره بیرون آورد و ایجاد نمود.و امّا عدلک.بتخفیف پس معنایش اینست که بعضی از تو را معتدل به بعضی دیگر نمود پس خلقه تو معتدل شد متناسب آن و تفاوتی در آن نیست.

و قوله یکذّبون.با یاء خبر از کفّار است.و با تاء بنا بر خطاب بکفّار است.

و امّا جهت رفع در آیه. یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ آن البتّه خبر مبتداء محذوف است.ای(هو یوم لا تملک)یعنی روز قیامت روزی است که هیچ نفسی مالک

نیست.و امّا نصب.پس او وقتی گفت (وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا یَوْمُ الدِّینِ) چه چیز تو را دانا کرد که روز پاداش و قیامت چیست و آن جزاء و پاداش است گوید روز جزا روزیست که نفسی مالک نیست.پس یَوْمَ لاٰ تَمْلِکُ خبر جزاء مضمر شده است.

برای اینکه آن حدث است و اسماء زمان اخبار از حدث است.و جایز است منصوب بر وجه دیگر باشد و آن اینکه چون یوم در بیشتر چیزها جاری شده که ظرف باشد بر همان منوال که در اکثر امور است رها شده.و دلیل بر این اجتماع و اتّفاق قاریان و عرب است در قول خدای تعالی. وَ أَنّٰا مِنّٰا الصّٰالِحُونَ وَ مِنّٰا دُونَ ذٰلِکَ .و از آنچه تقویت و تأیید میکند نصب را در این آیه. وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْقٰارِعَةُ یَوْمَ یَکُونُ النّٰاسُ و آیه یَسْئَلُونَ أَیّٰانَ یَوْمُ الدِّینِ یَوْمَ هُمْ عَلَی النّٰارِ- یُفْتَنُونَ .پس نصب در یوم لا تملک نفس مانند این و مثل آن است.

ابو الحسن گوید:و اگر همه اینها مرفوع گردد خوب است جز اینکه ما اختیار کردیم آنچه همه مردم بر آن هستند و امّا کسی که.ما اغرّک قرائت کرده- جایز است که معنایش این باشد.

(ما الّذی دعاک الی الاغترار به)چه چیز تو را به غرور به پروردگارت فرا خواند.و جایز است که تعجّب باشد.و گفته اند:در آیه فَمٰا أَصْبَرَهُمْ عَلَی النّٰارِ این دو وجه را.و اغرّک جایز است که از غرو غراره باشد.پس معنایش این باشد.ما اجهلک و ما اغفلک عمّا یراد بک چه تو را نادان نمود و چه تو را غافل کرد از آنچه اراده بتو شده.و ممکن است که از غرور بر غیر قیاس باشد چنانچه در مثل گفته اند.اشغل من ذاق النحیّین. (۱)

۱- ۱) النّحی بکسر نون مشک و خیک روغن است.و ذات النحیّین زنی بود که شغلش روغن فروشی بود.پس مردی آمد از او روغن بخرد.پس

شرح لغات:

الانفطار:و الانشقاق:و الانصداد:مانند و مرادف در معنی یعنی شکافتن و پاره شدن است.

الانتثار:ریختن چیز است در جهات مختلف.

التّفجیر:سوراخ شدن و پاره شدن بعضی از جاهای آب است بر بعضی دیگر بنا بر تکثیر و زیادی و از آنست فجور.برای سوراخ شدن و جاری شدن صاحبش به بیرون رفتن بسوی بسیاری از گناهان.و از آنست فجر برای شکافته شدن آن بروشنایی و بعثرت الحوض بعثرته آن گه که زیر و زبر شود و بعثره و بحثره وارونه و پشت و رو کردن چیز است.

و الغرور:ظاهر کردن امریست که از روی جهل و نادانی توهّم و خیال شده است میگویند غره غرورا.و اغتره اغترارا حارث بن حلزه گوید:

لم یغرّوکم غرورا و لکن

رفع الآل جمعهم و الضّحاء

این بیت از سبعه معلّقه است.گوید:نیامد شما را ناگهان بلکه شما ایشان را در موقع ظهر و روشنایی روز میدیدید و آل بمعنای سراب است،و سراب و آب نما در موقع بلند شدن روز بنظر میآید.

(۱)

(سرخیکی را باز کرد پس مرد باو گفت نگاه دار تا خیک دیگر را به بینم بهتر است پس سر آن مشک باز را در دست گرفت پس آن مرد مشک دیگر را گشود و بزن گفت سر این را هم نگهدار بدستت پس چون هر دو دست آن زن بآن دو مشک روغن بند شد پس آن مرد از این فرصت سوء استفاده نموده عازم شد با آن زن مشغول کار شود پس آمد پشت سر زن در حالی که زن منحنی و دولا-و هر دو دستش مشغول به مشکها بود پس پیراهن آن را از عقب بالا-زده و کار او را ساخت و چون شهوت خود را آن طور که میخواست اعمال کرد سپس مسلمان شده و توبه نمود و او همان مردیست که-پیغمبر(ص)باو فرمود یا خوات خرید تو چگونه بود و تبسّم فرمود(و خوات اسم آن مرد است).(مترجم)

ص:۳۴۷

و شاهد این بیت لم یغرّوکم غرورا است.

اعراب:

قول خدا.

فِی أَیِّ صُورَهٍ مٰا شٰاءَ

.جایز است که ما زایده برای تأکید باشد.و معنی اینست.در هر صورتی که خواهد تو را ترکیب نماید بلند قامت و یا کوتاه قد.زشت و یا زیبا.و رکبک عطف بر عدلک است.پس و او حذف شده و ممکن است.ما در معنای شرط و جزاء باشد.پس معنی این باشد.در هر صورتی که خواست تو را در آن صورت ترکیب کند.ترکیب نمود.و بنا بر این قول خدا فی ایّ صوره صله از رکبک نمیباشد.برای اینکه سیبویه گوید:ان تضرب زیدا اضرب عمرا.اگر تو زید را زدی من عمر را میزنم و جایز نیست تقدیم عمرو را بر آن(که گفته شود اضرب عمروا ان تضرب زیدا)پس واجب است که قول خدا. فِی أَیِّ صُورَهٍ صله مضمر باشد نه صله عدلک.برای اینکه آن استفهام است.پس ما قبلش در آن عمل نمیکند.یصلونها در محلّ نصب است بنا بر حالیّت.و ممکن است در محلّ رفع باشد.پس خبر باشد.برای اینکه آن خبر بعد از خبر است.و تقدیرش اینست.انّ الفجّار لفی جحیم صالون.البتّه بدکاران هر آینه در دوزخ خواهند بود.

مقصود و تفسیر:

اشاره

(إِذَا السَّمٰاءُ انْفَطَرَتْ)

آن گاه که آسمان شکافته و پاره پاره شد و مانند آنست (یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمٰاءُ بِالْغَمٰامِ) روزی که آسمان بسبب ابرها پاره پاره میشود (وَ إِذَا الْکَوٰاکِبُ انْتَثَرَتْ) ابن عبّاس گوید:آن گاه که ستارگان ساقط شوند و فرو ریزند سیاهی که روشنایی برایشان نباشد. (۱)

ص: ۳۴۸

۱- ۱) قدماء از حکماء و فلاسفه نظرشان این بود که آسمانها هرگز

(وَ إِذَا الْبِحٰارُ فُجِّرَتْ)

قتاده و جبائی گویند آن گاه که بعضی از دریاها به بعضی دیگر باز میشوند.شیرینش در شور و شورش در آب شیرین.پس همه یک دریا شود.و بگفته حسن:یعنی آب دریاها بخشکد و تمام شود.

(وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ)

آن گاه که قبرها شکافته و زیر و زبر شود.یعنی خاکش وارونه و مردگانی که در آن هستند زنده برانگیخته شوند.و بگفته ابن عبّاس و مقاتل:یعنی خاک از روی مردگان کنار رود.پس از آن بیرون آیند در موقع بعث و روز قیامت. (۱)

(عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ)

بداند هر نفسی آنچه جلو فرستاده و آنچه مؤخّر داشته.و این مانند قول خدای سبحانست. يُنَبَّؤُا الْإِنْسٰانُ- يَوْمَئِذٍ بِمٰا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ .خبر میدهد انسان را در این روز بآنچه مقدّم و یا مؤخّر داشته است و ذکر آن گذشت.

عبد اللّه بن مسعود گوید:آنچه از خیر مقدّم دارد و از شرّ و آنچه مؤخّر دارد از سنّت نیکویی که بعد از آن مورد عمل قرار گیرد پس برای او اجر و پاداش

(۱

(از بین نمیروند و شکافته نمیشوند.و لکن حقّ اینست که کرات آسمانی مانند کرات خاکی و زمینی در معرض زوال و از بین رفتن هستند و خورشید و ماه روشنایی و نورشان از بین میرود و آنها مانند سایر ابر اجسام میمیرند چنانچه خدای تعالی خبر داده است پس در هر روز دست فعّال خدا در کار است.

۱- ۲) بعثرت القبور:کنایه از زنده شدن مردگانست.چون معهود در ذهن اینست که مرده در قبر است پس از این ملزوم ذهن منتقل بلازمش میشود مانند مثال زید کثیر الرّماد.زید خاکسترش زیاد است.زیرا از این جود و کرم زید فهمیده میشود گر چه خاکستر هم نداشته باشد و همین طور در اینجا زنده شدن فهمیده میشود گر چه مرده در قبر نباشد در دریا غرق شده و یا طعمه درنده گان صحرا و پرندگان شده و یا در حریق سوخته و ذغال شده باشد.(مترجم)

کسی خواهد بود که از آن سنّت و روش پیروی کرده است بدون اینکه چیزی از اجر و پاداش ایشان کم شود و یا سنت و روش بدی از خود گذارد چون(سینما و کاباره) پس هر کس از آن سنّت و بلکه بدعت بد(مانند بدعتهای عمری)پس برای او است وزر و گناه کسی که بآن عمل کرده است بدون اینکه چیزی از گناهان ایشان کم شود.و مؤیّد این است آنچه در حدیث آمده که سائلی در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایستاد و سؤال کرد.پس مردم ساکت ماندند آن گاه مردی چیزی باو داد پس مردم دیگر هم دادند.پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:کسی که سنّت خیری بگذارد.که مردم بآن سنّت و کار خیر عمل کنند برای اوست اجر و پاداش آن و مثل پاداش های کسانی که از آن پیروی کرده اند بدون اینکه چیزی از پاداش ایشان کم شود.و کسی که یک سنّت و آئین و روش بدی بگذارد.پس برای او وزر و گناه آن کسانی است که پیروی از او کرده اند خواهد بود و بدون اینکه از گناهان ایشان کم شود (۱)گوید:پس حذیفه بن

۱- ۱) مثلا کسی مسجد بسازد و یا مدرسه علمیّه ای بنا کند پس هر کس در آن نماز و عبادت کند و یا درس بخواند برای مؤسّس و بانی آن ثواب آن عمل و ثواب اعمال مردمی خواهد بود که در آن عبادت کرده اند و همین طور اگر مرکز فساد و گناهی چون سینما و کاباره و مثل آن بنا و تأسیس کند برای او گناه آن و گناهان مردمی است که در آن مرکز و مؤسّسه مرتکب شده اند بدون اینکه از گناهان- آنها کم شود.

یمان تلاوت نمود. عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ .میداند هر نفسی آنچه مقدّم و یا مؤخّر داشته است.

(یٰا أَیُّهَا الْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیم)

ای انسان چه چیز تو را مغرور به پروردگار کریمت کرده است.یعنی کدام چیز تو را مغرور نموده و تو را فریب داده و باطل را برای تو زیبا و حقّ جلوه داده تا او را مخالفت نموده و گناه نموده ای.و روایت شده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هر گاه این آیه را تلاوت میکرد.میفرمود:جهل و نادانی او او را فریب داده است.و مفسّرین در بارهٔ معنای کریم اختلاف کرده اند.

«معنای کریم از نظر دانشمندان»

بعضی گفته اند:کریم آن منعمی است که تمام افعال او احسان و انعام است که بسبب آن جز نفع و دفع زیان و ضرر نمیکند.

و بعضی گفته اند:کریم آنست که اعطاء میکند آنچه برای اوست و آنچه برای او نیست و طلب نمیکند چیزی را که برای اوست.

و بعضی گفته اند:کریم آنست که اندک پذیرفته و زیاد میدهد.

و بعضی گفته اند:از کرم خدای سبحان اینست که راضی به بخشودن گناهان نشده تا آن را تبدیل و تعویض بحسنات نمود بفضیل بن عیّاض (۱) گفتند

۱- ۱) فضیل بن عیّاض از راهزنان معروف خراسان بود که سلب امنیّت از مردم مخصوص مسافرین نموده بود شبی برای ربودن دختری که معشوقهٔ او بود و کسان او حاضر نبودن که دختر خود را براهزن بدهند.پس او عازم شد شبانه بخانه معشوقه رود و او را با خود به برد از بام مجاور منزل مقصود خواست عبور کند در نیمه شب صدای تلاوت قرآن شنید.که کسی میخواند أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّٰهِ... آیا وقت آن نشده که کسانی که ایمان بخدا

اگر خداوند تو را در روز قیامت در برابر خود نگه داشته محاکمه و استیضاح کند و بگوید مٰا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ .چه چیز تو را به پروردگار کریمت مغرور کرد چه خواهی گفت بخدا.گفت میگویم مرا مغرور کرد پرده های عفو و کرم آویخته تو.

یحیی بن معاذ گوید:اگر خداوند مرا در برابر خود نگاه داشته و بفرماید تو را چه چیز بمن مغرور کرد خواهم گفت مرا مغرور نمود احسان و نیکی تو در گذشته و حاضر.و بعضی از ایشان است که گوید.مرا حلم تو مغرور کرد ابی بکر و ردّاق گوید.کدام کریم مرا مغرور نمود.و البتّه خداوند سبحان فرمود(الکریم) اسماء و صفات دیگر خود را نفرمود.برای اینکه گویا او را تلقین نمود تا بگوید:

(غرّنی کرم الکریم).

عبد اللّه بن مسعود گوید:هیچیک از شما نیست مگر اینکه خداوند او را در روز قیامت استیضاح کند و بگوید یا بن آدم یا بن آدم ای پسر آدم ای پسر آدم چه چیز تو را مغرور بمن نمود ای فرزند آدم.چرا آنچه را که دانستی عمل نکردی.ای فرزند آدم چرا پیامبران را اجابت ننمودی.

امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:چه اندازه مغرور است بستر کردن و پوشیدن بر آن و مستدرج است باحسان بر او یعنی بسبب

(۱)

(آورده اند قلوبشان از یاد خدا بترسد.فضیل تا شنید بدنش لرزید و گریست گفت چرا الآن وقته حالا وقت آن شد برگشت و با حالت عجیبی هوا را کشت و بخرابه ای پناه و بتوبه و انابه پرداخت در همین حال قافله و کاروانی رسید شنید کسی فریاد زد اینجا نمانید زود بگذرید که میترسم فضیل رسیده و بر ما شبیخون زند و ما را غارت و بقتل رساند.ناله فضیل بلند و با خود گفت وای بر تو که بندگان خدا از تو در وحشت و مصونیت ندارند پس با حالی پریش از خراسان منطقه گناه و تجاوز خود بمکّه مهاجرت و در آنجا معتکف بتدارک و جبران ما فات پرداخت تا نامش از دفتر اشقیاء و تبه کاران محو و در دفتر نیکان و ابرار و عارفان و عابدان ثبت و از بزرگان روزگار گردید.(مترجم)

احسان حق باو توبه و رجوع بحقّ را تأخیر میاندازد.

(الَّذِی خَلَقَکَ)

آن خدایی که تو را از نطفه ای ایجاد کرد و حال آنکه تو چیزی نبودی (فَسَوّاکَ) پس تو را انسانی مستوی القامه گردانید که بشنوی و ببینی (فَعَدَلَکَ) یعنی تو را معتدل قرار داد.

مقاتل گوید:یعنی خلقت تو را معتدل در دو چشم و دو گوش و دو دست و دو پا نمود.مقصود اینکه میان آنچه برای تو از اعضایی که برای انسانی آفریده و بعضی از آنها دو تایی است عدالت و برابری قرار داد.دستی را بر دستی دیگر و پایی را بر پایی دیگر بلندتر نکرد و فزونی نداد.

(فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ)

مجاهد گوید:یعنی در هر کدام شباهتی از پدر یا مادر یا عمو و دایی قرار داد از حضرت رضا علیه السّلام از پدران معصومش از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت بمردی فرمود فرزند برای تو نیست.گفت ای رسول خدا چه اندازه آرزو دارم که برایم فرزندی باشد یا پسر و یا دختر حضرت فرمود:میخواهی فرزندت شبیه که باشد.عرض کرد شبیه مادر و یا پدر.فرمود چنین نگو زیرا که نطفه چون در رحم قرار گرفت خداوند هر نسبتی که میان او و آدم است حاضر فرماید آیا نخوانده ای این آیه را (فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ) در هر صورتی که خواهد تو را بآنصورت ایجاد کند یعنی در ما بین تو و حضرت آدم علیه السّلام.

عکرمه و ابی صالح گویند:در هر صورتی که خواهد از صورت خلق خود تو را ترکیب و ایجاد کند اگر خواست در صورت انسان و اگر خواست در صورت الاغ و خر و اگر خواست در صورت میمون.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود:اگر خواهد تو را بر غیر این صورت ایجاد نماید.یعنی خداوند سبحان قادر است که تو را هر گونه خواهد قرار

دهـد و لکن او تو را در بهترین صورتها و ارزیابی ها آفریـد تا گردیدی بر صورتی که تو بر آن هستی که هیچ حیوانی شبیه تو نیست.

و بعضـی گفته اند:در هر صورتی که خواهد از مرد و یا زن(نر و یا ماده)چاق و یا لاغر خوشگل و یا زشت دراز یا کوتاه (کَلّا) یعنی آن طور که شـما خیـال کردیـد نیست که بعثی و حسـابی نباشـد.و اینجـا جـای انکـار بعث و انگیزش نیست بـا روشـنی و آشکاری امر در آن و قیام دلیل بر آن.

(بَلْ تُکَذِّبُونَ)

مجاهد و قتاده گویند بلکه ای گروه کفّار شـما تکذیب می کنید (بِالدِّینِ) روز پاداشـی که آن جزاء و کیفر است بر انکار شما بعث و نشورا.جبائی گوید:شما تکذیب میکنید دینی را که محمّد صلّی اللّه علیه و آله برای شما آورده و آن اسلام است.

(وَ إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظِینَ)

و البتّه نگهبانانی هسـتند از فرشـتگان که آنچه شـما عمل کنیـد از طاعات و معصـیتها حفظ میکننـد برای شـما.آن گاه خـداوند فرشتگان حافظ را توصیف نموده و فرمود:

(کِراماً)

فرشتگانی که بر پروردگارشان بزرگوارانند (کاتِبِینَ) نویسندگانی که اعمال فرزندان آدم را مینویسند.

(یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ)

میدانند آنچه میکنید از خوبیها و بدیها.پس برای شـما آن را مینویسـند که چیزی از آنها بر شـما مخفی نماند.و بعضی گفته اند که فرشـتگان میدانند آنچه بنده میکند یا باضـطرار و یا باستدلال و بعضی گفته اند میدانند آنچه در ظاهر میکند غیر باطن.و در این آیه دلالت است که افعال بنده حادث از طرف خود آنهاست و خود ایشان هم حادث هسـتند غیر خدای تعالی و گر نه قول خدا(تفعلون)صحیح نبود.

ص :۳۵۴

(إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ)

البتّه ابرار و نیکان در بهشت اند و ابرار اولیاء مطیع خدایند در دنیا.

(وَ إِنَّ الْفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ)

و البتّه کفّار در دوزخ میباشند و آن کوه بزرگی از آتش است و مقصود از فجّار در اینجا کفّاری هستند که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را تکذیب نمودند.بدلیل قول خدا (یَصْلَوْنَها یَوْمَ الدِّینِ) یعنی ملازم آتش خواهند بود در روز قیامت برای اینکه در دوزخ میباشند.

(وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبِینَ)

یعنی غایب از آتش نیستند بلکه برای همیشه در آنند و حال آنکه یقینا بموجب دلائل اهل کبائر از مسلمین مخلّد در آتش نخواهند بود و برای اینکه خداوند سبحان یاد کرد(مکذبین بالدین)را قبل از این آیه.پس بهتر اینست که لفظ فجّار مخصوص و اختصاص بایشان باشد و نیز وقتی در کلام احتمال این معنی باشد تعلّق اهل وعید بلفظ عموم باطل است سپس خداوند سبحان برای بزرگ داشت روز قیامت فرمود:

(وَ ما أَدْراکَ ما یَوْمُ الدِّینِ)

و چه تو را دانا نمود که روز قیامت چیست برای شدتش آن را بزرگداشته و برای آگاهیدن بر بزرگی حال و بسیاری خطرها و بیمهای آن باز فرمود (ثُمَّ ما أَدْراکَ ما یَوْمُ الدِّینِ) مکرّر نمود این جمله را برای تأکید عظمت آن.

جبائی گوید:اراده نمود از (ما أَدْراکَ ما یَوْمُ الدِّینِ) اول نعمتهایی را که برای اهل بهشت است و از (ما أَدْراکَ....) دوّم آنچه عذاب برای اهل آتش است.

(یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً)

روزی که نفسی مالک نمیشود چیزی را برای نفسی.یعنی احدی مالک دفاع از غیر خودش از کسانی که مستحق عقاب

هستند نیست چنانچه بسیاری از مردم در دار دنیا مالک آن بودند.

(وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ)

و کار در آن روز برای خداست فقط.یعنی حکم در پاداش و ثواب و بخشودن و انتقام گرفتن منحصرا برای اوست.عمر بن شمر از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت نموده که فرمود:البتّه در آن روز و تمام روز برای خداست.ای جابر آن گاه که روز قیامت شد تمام حکّام نابود میشوند و نمیماند حاکمی جز خدا.

مقاتل گوید:یعنی روزی که نفسی مالک چیزی از برای منفعت انسان کافری نیست و معنای صحیح در آیه اینست که خداوند سبحان در دنیا بسیاری از مردم را مالک امور و احکامی نمود ولی در قیامت امر و حکمی برای غیر خدا نیست.

و بنا بر این اگر گفته شود.پس واجب است که شفاعت پیغمبر(ص)(و ائمّه- علیهم السّلام و علماء و دیگران)درست نباشد.جواب و پاسخ این است که شفاعت نمیشود مگر بامر و اذن خدا و آن از تدابیر پروردگار است.

ص:۳۵۶

سورهٔ مطفّفین

اشاره

سورهٔ تطفیف هم نامیده میشود(مکیّست)معدّل از قول حسن و ضحّاک و عکرمه گوید:که مدنی است گوید:ابن عباس و قتاده گفته اند مدنی است.

مگر هشت آیه از آن.و آن. إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا تا آخر سوره میباشد.

عدد آیات آن باجماع قاریان و مفسّرین ۳۶ آیه است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که آن را قرائت کند خداوند او را در قیامت از رحیق مختوم.جامهای دربسته سیراب نماید صفوان جمال از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام روایت کرده که هر کس در نماز واجبش قرائت کند ویل للمطففین را خداوند او را در روز قیامت امان

از آتش عطا کند نه آتش او را ببیند و نه او آتش را دیدار کند و بر جسر دوزخ عبور نکند و روز قیامت محاسبه نشود.

توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداونـد آن سوره را بذکر قیامت و آنچه در آن برای ابرار و فجّار مهیّا و آماده نموده است پایان داد در این سوره هم نیز یاد نمود احوال مردم را و فرمود:

[سوره المطففين (٨٣): آيات ١ تا ١٧]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ (١) اَلَّذِينَ إِذَا اِكْتٰالُوا عَلَى اَلنّٰاسِ يَسْتَوْفُونَ (٢) وَ إِذٰا كٰالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (٣) أَ لاٰ يَظُنُّ أُولٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ اَلنّٰاسُ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۶) كَلاّٰ إِنَّ كِتٰابَ اَلْفُجّٰارِ لَفِي سِجِّينٍ (٧) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا سِجِّينٌ (٨) كِتٰابٌ مَرْقُومٌ (٩) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (١٠) اَلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ اَلدِّينِ (١١) وَ مٰا يُكَذِّبُ بِهِ إِلاّٰ كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (١٢) إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا قٰالَ أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (١٣) كَلاّٰ بَلْ رٰانَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (١۴) كَلاّٰ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (١۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصٰالُوا اَلْجَحِيمِ (١۶) ثُمَّ يُقٰالُ هٰذَا اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (١٧)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱-وای بر کم فروشان.

۲-آنان که هر گاه بستانند به پیمانه از مردم برای خود تمام میستانند ۳-و هر گاه پیمانه کنند برای مردم یا وزن کنند برای ایشان میکاهند (حقوقشان را).

۴-آیا نمیدانند آن گروه که برانگیخته شدگانند.

۵-برای روز بزرگ.

۶-روزی که بایستند مردم برای(حکم)پروردگار جهانیان.

۷-نه چنانست البتّه نامه(اعمال)بدکاران در سجّین است.

۸-و چه چیز دانا کرد تو را که چیست سجّین.

۹-(کتاب)بدکاران نامه ای نوشته شده است.

۱۰-وای در آن روز بر آنان که دروغ میدارند.

۱۱-روز پاداش و کیفر را(و بدان ایمان نمیآورند).

۱۲-و تکذیب نمیکند آن را مگر هر ستمکاری از حد گذشته بزهکاری.

۱۳-هر گاه خوانده شود بر آن بزهکار آیه های ما گوید:افسانه های

پیشینیانست.

۱۴-نه چنانست بلکه غلبه کرده بر دلهایشان گناهانی که بدست- آورده اند.

۱۵-نه چنانست البتّه ایشان از(پاداش)پروردگارشان در آن روز محروم اند.

۱۶-پس بیگمان تکذیب کننده گان در آیندگان بدوزخند.

۱۷-سپس گفته میشود(بایشان)این آن عذابیست که پیوسته آن را دروغ می پنداشتید.

قرائت:

اهل کوفه غیر عاصم مگر یحیی ران بکسر راء(یعنی باماله)و باقی از قاریان بفتح آن(یعنی ترک اماله خوانده اند).

شرح لغات:

التّطفیف:کم کردن پیمانه و کم کشیدن است.

الطّفیف:چیز اندک و کم را گویند از طفّ الشّیء که آن کنار چیز است.

گرفته شده و در حدیث آمده

کلّکم بنی آدم طفّ الصّاع... شما فرزندان آدم کنار پیمانه هستید آن را پر نکرده اید.پس برای هیچ یک فضلی و مزیتی نیست مگر بتقوا و پرهیزگاری.و طفّ الصّاع.پیمانه سر خالی است که نزدیک به پر بودن است.یعنی بعضی از شما نزدیک ببعض دیگر است.و اناء طفان ظرفهایی است که پر نباشد.

الاکتیال:گرفتن به پیمانه(کشیدن با سنگ کیلو است)و مانند آنست

ص: ۳۶۰

اتزان و آن گرفتن و خریدن چیز است با وزن و کشیدن.و اذا کالوهم او وزنوهم عیسی بن یعمر(هم)را فضل قرار میداد در محلّ رفع او تأکید برای ضمیر در کالوا او وزنوا.و باقی از قاریان آن را ضمیر منصوب قرار میدادند و آن صحیح است و اهل حجاز میگویند وزنتک حقّک.حقّ تو را وزن کردم و کشیدم و کلتک طعامک گندم تو را پیمان کردم و قرآن هم بر این نازل شده.و غیر اهل حجاز میگویند:

وزنت لک برای تو کشیدم و کلت لک.برای تو پیمانه کردم و گفته میشود اخسرت المیزان و خسرته یعنی در کشیدن کم گذاردی.

السّجین:بر وزن فعیل از سجن است.ابن مقبل گوید:ضربا تواصی به الأبطال سجّینا)ضربتی را که شجاعان و قهرمانان سخت بآن توصیه میکردند و بعضی گفته اند:سجّین آن زندان و حبس ابدیست.برای اینکه این وزن برای مبالغه است.گویند شرّیت سکّیر و شرّیر.شرابخوار زیاد.بسیار مست کرده.آدم زیاد بد.

الرّقم:طبیعت خط است بآنچه در آن علامت برای چیزی است گفته میشود.رقمت الثّوب ارقمه رقما.پیراهن را رقم زدم.خط کشیدم.خط میزنم خط زدنی.

الرّین:اصل آن غلبه است.ران علی قلبه.یعنی بر دلش غالب شد و الخمر ترین علی قلب السّکران شراب بر قلب میگسار مست غالب میشود و الموت یرین علی المیّت مرگ بر مرده غلبه کرده و او را میبرد از جهان در حدیث عمر ابن خطّاب است که در بارهٔ آن گفت چون دین و قرض بر او غلبه کرد طلب دین و قرض نمود در حالی که اعراض از اداء آن داشت.پس صبح کرد در حالی که قرض احاطه کرده بود بمال او تا اینکه تمام مالش را غلبه کرده.

ص :۳۶۱

اعراب:

يَوْمَ يَقُومُ النّاسُ

.منصوب بقول خدا.مبعوثون است یعنی ا لا ـ یظنون انّهم مبعوثون یوم القیمه.آیا نمیدانند که ایشان در روز قیامت برانگیخته گانند .و بعضی گفته اند که در اصل(کلّا)دو قولست(۱)اینکه آن دو یک کلمه بدون ترکیب است برای ردع و زجر وضع شده است و جاری مجری اصوات مثل صه.بمعنای ساکت شو مه.آرام باش.و مانند آن دو است(۲)اینکه کاف تشبیه بر لا داخل شده و برای مبالغه در زجر با اعلان به ترکیب لفظ شدّد (کلّا)شده است.

شأن نزول:

عکرمه از ابن عبّاس نقل کرده که چون پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله وارد مدینه شدند.مردم آن بدترین انسانها بودند از جهت کم فروشی.پس خداوند عزّ و جلّ نازل کرد. وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ .پس متنبّه شده و بعد از آن خوب و کامل میکشیدند.

سدی گوید:چون پیغمبر(ص)وارد مدینه شد.در آن مردی بود که باو ابو جهینه میگفتند و او دو پیمانه داشت با یکی برای خود تمام و کمال پیمانه میکرد و با دیگری که کمتر و کوچکتر بود برای مردم پیمانه میکرد.پس آن آیات نازل شد.

مقصود و تفسیر:

(وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ)

وای بر کم فروشان و آنها مردمی بودند که در پیمانه کردن و کشیدن کم میکردند و حقوق مردم را در پیمانه کردن و وزن نمودن ضایع

ص: ۳۶۲

میکردند زجاج گوید:البتّه بآن مطفّف فرمود برای اینکه ممکن نبود برای آنها در پیمان کردن و کشیدن دزدی کنند مگر چیز کم و اندکی.سپس مطفّفین را تفسیر و بیان نمود.و فرمود:

(الَّذِینَ إِذَا اکْتٰالُوا عَلَی النّٰاسِ)

یعنی هر گاه میخواستند چیزی از مردم برای خود بستانند (یَسْتَوْفُونَ) پیمانه را بر ایشان کامل و پر میکردند و کشیدن و وزن کردن را یاد نکرد زیرا پیمانه کردن و کشیدنی که بهر دو آنها خرید و فروش صدق میکند یکی از آن دو صدق بر دیگری هم میکند.

(وَ إِذٰا کٰالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ)

یعنی وقتی برای مردم پیمان میکردند و یا میکشیدند (یُخْسِرُونَ) یعنی کم میگذاردند مقصود اینست که ایشان هر گاه برای غیر خودشان پیمانه کرده و یا وزن میکردند کم میدادند می گویی کلتک و و کلت لک.تو را پیمانه کردم و یا برای تو پیمانه نمودم چنانچه می گویی نصحتک موعظه کردم تو را و یا نصحت لک و یا برای تو موعظه نمودم از ابن مسعود روایت شده که گفت نماز پیمانه است.پس هر کس کامل آورد و تمام نماید خدا ثواب او را کامل دهد.و کسی که کم گذارد و ناقص آورد.شنیده اید البتّه که خداوند در مطفّف چه فرموده:آن گاه خدا مردم را از غفلت این گروه که امر خدا را ترک و از طریقه عدل و اقتصاد خارج شده اند بتعجّب آورده و فرمود (أَ لاٰ یَظُنُّ) یعنی آیا نمیدانند (أُولٰئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظِیمٍ) این گروه و دسته که البتّه ایشان بر انگیخته میشوند برای روز بزرگی که روز قیامت باشد.

ابن عبّاس گوید:مقصودش اینست آیا یقین و باور نکرده اند که هر که کم فروشی کند برای روز محاسبه مبعوث خواهد شد.سپس از این روز خبر داده و فرمود:

(یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ)

روزی که مردم قیام میکنند و میایستند برای پروردگار عالمیان.یعنی روزی که مردم از قبورشان بفرمان پروردگار عالمیان برای پاداش و یا حساب و کیفر کردارشان بر میخیزند و در حدیث آمده که مردم می ایستند در حالی که از شدّت حرارت و گرما عرق تا پرده گوش آنها رسیده و در حدیث دیگر است که مردم میایستند تا عرق باطراف گوششان میرسد.

و محتمل است که مقصود نیز این باشد آیا نمیدانند این گروه برای اینکه هر کس پاداش اعمال و روز بعث را پنداشت و در نفس و باطن خود هم آن را تقویت نمود.گر چه عالم بآنهم نباشد پس بر او واجب است که از آن احتراز کند برای ترس از عقابی که آن را پنداشته و تجویز نموده چنانچه اگر کسی گمان کند در رفتن راهی ناراحتی و سختی برای اوست.واجب است بر او که از رفتن در این راه اجتناب کند.

و در حدیث از سلیم بن عامر از مقداد بن اسود رضی اللّه عنه است که گفت شنیدم رسول خدا میفرمود:آن گاه که روز قیامت شود خورشید فرود آید تا باندازه یک میل یا دو میل بمردم و بندگان خدا نزدیک شود سلیم گوید:

نمیدانم آیا میلی که مسافت زمین است یا میلی که مردم برای سرمه بچشم خود میکنند.آن گاه گفت خورشید میتابد بر ایشان پس مردم باندازه اعمالشان در عرق فرود میروند.بعضی از ایشان تا پاشنه پای و بعضی تا گردنشان که لجام و دهن بندی بر دهان آنها میزند.گوید دیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اشاره با دستش بدهان مبارکش نمود و فرمود لجام و دهان بندی بر خود میزند.مسلم این روایت را در صحیح خود آورده است.

روایت شده که عبد اللّه بن عمر الخطّاب وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ را قرائت میکرد تا میرسید

بآیه یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ پس گریسته تا افتاد و از خواندن ماند.

(کَلّا)

آن ردع و زجر یعنی مرتدع شوید و ممنوع گردید از گناهان پس امر چنان که شما بر آن هستید نیست سخن در اینجا تمام و در نزد ابی حاتم سهل(کلاّ)مبتداء متّصل بما بعد بمعنای حقّا میباشد.

(إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ)

حسن گوید:یعنی کتاب ایشان که در آن اعمالشان از گناهان و معصیتهایشان ثبت شده است.

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و ضحّاک گفته اند:یعنی نوشته شده در پرونده آنها که در سجّین است و آن در زمین هفتم پائین ترین زمینهاست.

براء بن عازب گوید:پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:سجّین پائین ترین زمین هفتم است.

و شمر بن عطیّه گوید:ابن عبّاس آمد پیش کعب الاحبار و گفت مرا خبر ده از قول خدای تعالی. إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ گفت روح فاجر را به آسمان میبرند.پس آسمان از پذیرفتن خود داری میکند آن گاه آن را به زمین میآورند.پس زمین نیز قبول نمیکند.پس آن را بهفت زمین داخل مینمایند تا بسجّین میرسد و آنجا جای لشگر شیطانست.و مقصود در آیه اینست که کتاب و پرونده عمل آنها گذارده میشود.

ابو هریره از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که سجّین چاهیست در دوزخ سر گشاده و فلق چاهیست در آن سر بسته.

ابی مسلم گوید:سجّین اسم پرونده اعمال آنهاست و آن ظاهر قرآن است.یعنی آنچه خداوند بر کفّار نوشته یعنی واجب کرده بر ایشان از کیفر کردار در این کتابیست نامش سجّین است.و لفظش از باب سجن که بمعنی

شدّ و سختی است.و چیزی که دلالت میکند بر اینکه عرب سجّین را نمیشناخت آن قول خدا (وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا سِجِّینٌ) زجاج گوید:یعنی این از آن چیزها نیست که تو و قومت دانسته باشی.سپس برای تفسیر این گوید (کِتٰابٌ مَرْقُومٌ) یعنی پرونده معلومی است که در آن نوشته شده چیزهایی که آنها را ناراحت و چشمانشان را تیره و تار نماید.

و برخی گفته اند:معنای مرقوم اینست که بشری برای ایشان رقم زده مثل اینکه آنها را علاقه و نشانه گذارده که بآن کفّار شناخته میشود.و وجه صحیح و درست اینست که کِتٰابٌ مَرْقُومٌ تفسیر سجّین نیست برای اینکه سجّین چیزی از کِتٰابٌ مَرْقُومٌ نیست(زیرا گفته شد که سجّین محلّی است در انتهای،و عمق زمین هفتم).

و جز این نیست که کِتٰابٌ مَرْقُومٌ تفسیر کتاب یاد شده در آیه إِنَّ کِتٰابَ الفُجّٰارِ که آن کتاب مرقوم یعنی مکتوب و نوشته شده که حروف آن روشن و خوانا است (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) این تهدید است برای کسی که پاداش و کیفر کردار روز قیامت را تکذیب نموده و تصدیق نکند و صاحب نظم یاد کرده که این منتظم بقول خدا. یَوْمَ یَقُومُ النّٰاسُ است و البتّه قول خدا. کَلاّٰ إِنَّ کِتٰابَ الفُجّٰارِ و آنچه متّصل بآنست جمله معترضه بین آنهاست.آن گاه خدای سبحان تفسیر کرد مکذّبین را و فرمود:

(الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ)

آنهایی که تکذیب میکنند روز پاداش را زیرا کسی که باطل را تکذیب کند.وعید و بیم،متوجّه او نخواهد شد بلکه کسی که باطل را تکذیب کند ممدوح است آن گاه گفت (وَ مٰا یُکَذِّبُ بِهِ) یعنی تکذیب روز پاداش نکند (إِلاّٰ کُلُّ مُعْتَدٍ) مگر هر متجاوز از حقّ بباطلی (أَثِیمٍ) بسیار

ص:۳۶۶

گناه کنی.این جمله مبالغه در ارتکاب گناه اوست سپس معتد را توصیف به گناه کرده.بقول خودش (إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا) هر گاه بر آن معتد آيات قرآن ما خوانده شود.

(قٰالَ أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)

گويد اين افسانه گذشتگان و پيشينيان است و تقدير اينكه گويد اين اباطيل و افسانه پيشينيانست يعنى چيزيست،كه گذشتگان رقم زده و نوشته اند از چيزهايى كه اساس و ريشه ندارد.

(كَلاّٰ)

حقّا كه ايمان نميآورند. و بعضى گفته اند:امر چنانچه گفته اند نيست.آن گاه از سر گرفت و فرمود (بَلْ رٰانَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ) يعنى بر دلهاى آنها غلبه كرد (مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ) يعنى گناهانشان بر دلهاى آنها غلبه كرد.

حسن و قتاده گويند:رين.گناه بالاى گناه است تا دل بميرد،و تاريك شود. (1)فرّاء گويد:وقتى گناهان از ايشان زياد شد و قلوب و دلهاى ايشان را احاطه نمود.رين و غلبه بر قلوبشان مينمايد.

از عبد اللّه بن مسعود روايت شده كه گفت:البتّه مرد گناهى را مرتكب ميشود.پس در قلب او نقطه سياهى خواهد شد.آن گاه گناه ديگر ميكند نقطه سياه ديگرى در كنار آن خواهد آمد تا اينكه دل او مانند رنگ گوسفند سياه خواهد شد.

و عيّاشى باسنادش از زراره از حضرت ابى جعفر عليه السّلام روايت

---

۱ - ۱) اين آيه از دقيقترين علوم معارف و در نزد اهلش از معجزات نبوّت است و خلاصه ملكاتى كه حاصل براى نفوس ميشود از تكرار اعمال مكرّر از چيزهاييست كه منكرى ندارد.و هر گاه اين ملكات از چيزهايى شد كه منع از ادراك و احساس امور معنويّه و حقايق عقليه نمود.شايسته است كه بر آن اطلاق رين شود مانند غبار آينه و افرادى كه در امور مادّيّات و شهوات و علوم آن فرو رفته اند.بآسانى نيروى فهم عقليّات را ندارند.

کرده که فرمود:نیست هیچ بنده مؤمنی مگر اینکه در قلبش نقطه سفیدی است.پس چون گناهی نمود در این نقطه سیاهی بیرون آید.پس اگر توبه نمود این نقطه سیاه برود و اگر بگناه مداومت نمود آن نقطه سیاه بزرگ و زیاد شود تا نقطه سفید را بپوشاند پس وقتی قلب و آن نقطه سفید تاریک و پوشیده شد هرگز صاحبش بخیر و سعادت بر نگردد.و آن قول خدای تعالی است:

(کَلاّٰ بَلْ رٰانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ)

.

و حضرت ابو عبد اللّه صادق علیه السّلام فرمود:قلب تیره و گرفته شود پس هر گاه نعمتها و آیات خدا را بر آن یاد کردی و تذکّر دادی روشن و باز شود ابو مسلم گوید:اعتیاد ایشان بکفر و انس و الفت آنها بر آن و غفلتشان پرده و حجابی بر دلهایشان شد پس آنچه سود ایشان است تعقّل نمیکنند زیرا نیاندیشیدن عواقب و پایان کار و بسیاری گناه و فرو رفتن در فسق و فجور تقویت میکند دواعی در اعراض از توبه و اصرار بگناه را پس این مانند غالب بر قلوب شده و بر آن غلبه و حکومت کند(و او را از خدا و عبادت او باز دارد).

ابو القاسم بلخی گوید:در این آیه دلالت بر صحّت قول عدلیّه(امامیّه و معتزله)هست در تفسیر طبع و مهر بر دلها و گمراه کردن.برای اینکه خدای تعالی خبر داده که اعمال بدو آنچه از زشتیها که کسب نموده اند غلبه بر قلوب ایشان نماید.

(کَلاّٰ)

ابن عبّاس گوید:مقصودش اینست که تصدیق نمیکنند.سپس از سر گرفت و فرمود:

(إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ)

حسن و قتاده گویند:یعنی این گروهی را که خدا بکفر و فجور توصیفشان کرده در روز قیامت محجوب و ممنوع از

رحمت پروردگار و احسان و کرامت او هستند. (۱)

ابی مسلم گوید:ممنوع و محروم از رحمت و ثواب غیر مقبول و غیر مرضی، هستند.حضرت علی علیه السّلام فرمود:محروم از ثواب و کرامت خدایند.

(ثُمَّ إِنَّهُمْ)

سپس بعد از آنکه آنها منع از ثواب و کرامت شدند (لَصٰالُوا الْجَحِيمِ) ملازم دوزخ شوند و برای همیشه در آن خواهند ماند و غایب از آن نخواهند بود.ابو مسلم گوید:آنها آتش گیرانه و هیزم دوزخ خواهند بود.

(ثُمَّ يُقٰالُ)

آن گاه بآنها بجهت سرزنش و ملامت گفته میشود (هٰذَا) این است آنچه بشما از عذاب و عقاب نموده (الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ) آنکه در دار دنیا و دار تکلیف آن را تکذیب نمودید.و مثل ابن خطاب را تقریع و سر کوبی مینامند.برای اینکه خبر میدهد بچیزی که میکوبد غمّ و غصّه سخت را بر وجهی که فرمود:

---

۱ - ۱) این نیز از اسرار معارف الهیّه و از معجزات نبوّت است و محتاج به تأویل هم نیست زیرا حجاب از خدا بزرگترین عذابست و برای همین هم میبینی که اهل اللّه لذّت از مناجات و عبادت میبرند و بزرگترین نعمت نزد ایشان قرب بخدا و نماز شب خواندن لذیذترین لذّتها است نزد ایشان.(مترجم)

[سوره المطففين (٨٣): آيات ١٨ تا ٣٦]

اشاره

كَلاّٰ إِنَّ كِتٰابَ اَلْأَبْرٰارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (١٨) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا عِلِّيُّونَ (١٩) كِتٰابٌ مَرْقُومٌ (٢٠) يَشْهَدُهُ اَلْمُقَرَّبُونَ (٢١) إِنَّ اَلْأَبْرٰارَ لَفِي نَعِيمٍ
(٢٢) عَلَى اَلْأَرٰائِكِ يَنْظُرُونَ (٢٣) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ اَلنَّعِيمِ (٢٤) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (٢٥) خِتٰامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذٰلِكَ
فَلْيَتَنٰافَسِ اَلْمُتَنٰافِسُونَ (٢٦) وَ مِزٰاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (٢٧) عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا اَلْمُقَرَّبُونَ (٢٨) إِنَّ اَلَّذِينَ أَجْرَمُوا كٰانُوا مِنَ اَلَّذِينَ آمَنُوا
يَضْحَكُونَ (٢٩) وَ إِذٰا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغٰامَزُونَ (٣٠) وَ إِذَا اِنْقَلَبُوا إِلىٰ أَهْلِهِمُ اِنْقَلَبُوا فَكِهِينَ (٣١) وَ إِذٰا رَأَوْهُمْ قٰالُوا إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَضٰالُّونَ
(٣٢) وَ مٰا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حٰافِظِينَ (٣٣) فَالْيَوْمَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنَ اَلْكُفّٰارِ يَضْحَكُونَ (٣٤) عَلَى اَلْأَرٰائِكِ يَنْظُرُونَ (٣٥) هَلْ ثُوِّبَ اَلْكُفّٰارُ
مٰا كٰانُوا يَفْعَلُونَ (٣٦)

ترجمه:

۱۸-حقّا كه نيكان با نامهٔ اعمالشان در بهشت علیّين روند.

۱۹-و چگونه بحقيقت علّيين آگاه توانی شد.

۲۰-کتابیست نوشته شده.

۲۱-و مقرّبان درگاه حقّ بمشاهده آن مقام نائل شوند.

۲۲-البتّه نكوكاران در بهشت ابد متنعّمند.

۲۳-آنجا بر تختهای عزّت(تكيه زنند و)نعمتهای خدا را بنگرند.

۲۴-و در رخسارشان نشاط و شادمانی نعيم بهشتی پديدار است.

۲۵-و(ساقيان حور و غلمان)بآنها شراب ناب سر بمهر بنوشانند.

۲۶-كه بمشك مهر كرده اند و عاقلان بر اين نعمت و شادمانی ابدی بايد بشوق و رغبت بكوشند.

۲۷-تركيب طبع آن شراب ناب از عالم بالاست.

۲۸-سر چشمه ای كه مقرّبان خدا از آن مينوشند.

۲۹-كسانی كه بدكارند بر اهل ايمان ميخندند(و مسخره ميكنند).

۳۰-و چون بآنها بگذرند بچشم طعن و استهزاء بنگرند.

۳۱-و چون آن بد كاران بسوی كسان خود باز گردند بسخن مزاح و فكاهی با هم تفريح ميكنند.

۳۲-و چون مؤمنان را به بينند گويند اينان بحقيقت مردم گمراهی هستند.

۳۳-در صورتی كه ما آن بدان را موكل كار و نگهبان اعمال مؤمنان- نگردانيديم.

ص :۳۷۱

۳۴-پس امروز اهل ایمان بکفّار می خندند.

۳۵-و بر تختهای عزّت تکیه زده و نگاه میکنند.

۳۶-آیا پاداشتی که(در آخرت)کافران میدهند جز نتیجهٔ افعال زشتی است که در دنیا کردند.

قرائت:

ابو جعفر و یعقوب(تعرف)بضمّه تاء و فتح راء(نضره)را برفع خوانده و باقی از قاریان(تعرف)بفتح تاء و کسر راء و نضره بنصب قرائت کردند.و کسایی تنها خاتمه و آن قرائت علی علیه السّلام و علقمه است و دیگران از قاریان ختامه خوانده اند.ابو جعفر و حفص فکهین بدون الف خوانده و باقی از قرّاء(فاکهین)قرائت کرده اند حمزه و کسایی(هثوب الکفّار)بادغام لام در ثاء خوانده و مثل آن از ابی عمرو روایت شده و باقی از قاریان باظهار(لام هل) ثوب...قرائت کرده اند.

دلیل:

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ

.بنا بر خطابست و معنی در هر دو قرائت یکسان است ابو عبیده گوید:ختامه یعنی عاقبته.ابن مقبل گوید:

ممّا یفتّق فی الحانوت باطنها

بالفلفل الجوت و الرّمان مختوم

از آنچه در حانوت و دکّان بسته میشود که باطنش با فلفل سیاه و انار آمیخته و مهر شده است.مقصودش شراب نابیست که در تندی مانند فلفل سیاه است.شاهد این بیت کلمه مختوم است که بمعنای بمهر شده است.

ابو علی گوید: خِتامُهُ مِسْكٌ .مقصود بآن لذّت بردن دهان و خوشبو

ص: ۳۷۲

بودن آنست و خشبویی آن بـا خوش طعمی و مزگی باشـد. و اینماننـد قول خـدا. کٰانَ مِزٰاجُهٰا کٰافُوراً . کٰانَ مِزٰاجُهٰا زَنْجَبِیلاً .طبیعت آن آب مانند، کافور خنک و معطّر.و یا مانند زنجبیل گرم و تند شیرین است.یعنی زبان احساس خنکی و یا گرمی آن میکند.

و امّا قول کسایی.خاتمه.پس البتّه معنای آن آخر و پایان آن میباشـد چنانچه خاتم النّبیّین آخر پیامبران میباشـد.پس ختام مصدر و خاتم اسم- فاعل است مانند طابع و تابل.و عرب خاتم بفتح تاء و خاتم بکسـر و خاتام،و ختیام میگوید:سیبویه گوید:ابو عمرو هثـوب الکفّار را ادغـام کرده و ادغـام لاـم در ثـاء نیکـوست.گر چه از ادغـام لاـم در راء در خوبی کمـتر است برای تقـارب و نزدیکی لام براء.و جایز است.ادغام لام را در ثاء.برای اینکه گاهی لام را در شـین ادغام کرده اند.در آن بیتی که گوید:هشـیء یکفیک لائق مقصودش اینست هل شیء..آیا چیز لا یقی هست که تو را کافی باشد.

شرح لغات:

علّیون:علوّ(یعلو)فعـل مضـاعف است و برای همین بـا واو و نون از جهت تفخیم و تعظیم شـأن آن و تشـبیه کردن بچیزی که در عظمت شأن معقول است.

جمع آمده است.و آن مراتب عالیه ایست که محفوف و محاط بجلالت و بزرگی باشد.شاعر گوید:

فاصبحت المذاهب قد اذاعت

به الاعصار بعد الوابلینا

پس صـبح کردنـد مذهبها در حالی که قوم هر چه در حوضـی که با خاک در آن ریخته بود بعد از بارش آشامیده بودند اراده کرده قطره بعد از قطره نامحدود و همین طور تعظیم و بزرگداشت مقام عددی که بر عدد واحد و آحاد نیست مانند

ص :۳۷۳

عـدد سـی و چهل تا عـدد نود و عـدد بیست هم بر همین منوال جاری شـده است زجاج گویـد:(علیّون)نامیست برای بلنـدترین مکانها و اعراب آن مانند اعراب جمع است.برای اینکه آن بر لفظ جمع است چنانچه می گویی:هذا قنسرون.

این است قنسرون.و رأیت قنسرین.

الارائک:پشتی ها و مخطّه است که در حجله ها و اطاقهای پذیرایی گذارده میشود.

الرّحیق:مشروبیست که خالص باشد.

حسان گوید:

یسقون من ورد البریض علیهم

بردی تصفّق بالرّحیق السلسل

مینوشانیـدن هر کسـی را که بر ایشان در منطقه بریص وارد میشـد از آب خنک یا شـراب سـردی که از این ظرف بظرف دیگر میکردند.شاهد این بیت کلمه رحیق است که شراب خالص باشد.

خلیل گوید:رحیق بهترین و نیکوترین شرابست.

التّنافس:آرزوی هر یک از دو نفس است.مثل چیز نفیسـی را که برای آن دیگریست که برای او باشد.تنافسوا فی الشّـیء تنافسا آرزو کننـد در چیزی آرزو کردنی.و نـافسه و نفّس علیـه بالشّـیء آرزو کرد بر او چیزی را.ینفّس نفـاسه،آرزو میکنـد نفـاسه و گرانقدری را هر گاه بآن بخل ورزید برای بزرگی قدر آن نزد آن.و این چیزی که آرزوی آن میکند ارزنده و گرانقدر است.

المزج:ممزوج و مخلوط کردن مایعی بمایع دیگر است که بر خلاف آن باشد مانند ممزوج کردند شراب بآب(شیر با سرکه).

التسـنیم:چشـمه آبیست که از بالاـ بپـائین جاری میشود.از غرفه ها بر ایشان جاری میشود.و مشـتق از سـنام است و سـنمت العین تسنیما هر گاه از

بالا بر ایشان جاری شود.

التّغامز:اشاره کردن بعضی بر دیگری بچشم است از روی مسخره و عیبجویی گفته میشود چشمک زد.

الفاکهون اللاهون:شوخی و تفریح کردن از روی غفلت است و فکاهه شوخی کردن است.و اصل و ریشهٔ ثواب از رجوع است مثل اینکه رجوع میکند به عملش بر عامل و ثاب علیه عقله هر گاه رجوع کند.

اعراب:

عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

ممکنست مفعول منصوب باشد برای تسنیم یعنی مزاج و طبیعتش از چشمه ای باشد که از بالا بر ایشان میریزد.مانند قول خدای تعالی.او اطعام یتیما.و ممکنست که منصوب باشد بنا بر تقدیر. و یسقون من عین.و ممکن است منصوب بر حالیّت باشد و تسنیم معرفه و عینا نکره باشد.

مقصود و تفسیر:

اشاره

چون ذکر حال فجّار گذشت خدای سبحان در پی آن حال نیکان را یاد نموده پس فرمود:

(کَلّا)

یعنی افرادی که بعذاب ابدی خدا رسیده اند ایمان به آن نمیآورند.پس بنا بر این متّصل بما قبل آن میشود.و بعضی گفته اند:یعنی حقّا و متّصل بما بعدش میشود.

(إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ)

البتّه کتاب نیکانی که مطیع خدا هستند (لَفِی عِلِّیِّینَ) یعنی هر آینه در مراتب عالیه محفوف و پیچیده بجلالت است.قتاده و مجاهد و ضحّاک و کعب گویند:یعنی در آسمان هفتم و در آنجا ارواح مؤمناست.در

ص: ۳۷۵

روایت دیگر ضحّاك گوید:یعنی در سدره المنتهی و آن مکانی است که بآنجا تمام او امر و مقدّرات خداوندی منتهی میشود(و آن مقام جبرئیل علیه السّلام است)

گفتار بزرگان در معنی علّیون

ابن عبّاس گوید:علّیون بهشت است.فرّاء گوید:علّیون بلندی بعد از بلندی است که برای آن انتها و پایانی نباشد.و در روایت دیگری از ابن- عبّاس:علّیون لوحی است از زبرجد سبز آویخته در زیر عرش و در آن اعمال بندگان خدا نوشته شده است.

و از براء بن عازب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمودند:

علّیین در آسمان در زیر عرش خدا است.

(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا عِلِّيُّونَ)

و این بزرگداشت مقام این مرتبه و تجلیل امر آن و تنبیه بر اینکه تفصیل فضیلت و عظمت این مقام ممکن نیست علم پیدا کردن بآن مگر بمشاهده و دیدن از نزدیک(اللّهمّ ارزقنا)سپس فرمود:

(كِتٰابٌ مَرْقُومٌ)

یعنی آن کتابیست که در آن تمام طاعتها و آنچه موجب روشنی چشم آنان و مایهٔ خوشحالی آنهاست نوشته شد.ضدّ کتاب و پرونده فجّار که در آن چیزهایی مرقوم است که موجب بدی حال آنها و تاریکی چشم ایشانست.

مقاتل گوید:در آن کتاب برای ایشان خیرات نوشته شده در ساق عرش الهی و بر آن دلالت میکند قول خدا (يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) یعنی فرشتگانی که در علّیین هستند گواهی و حاضر میکنند کتاب مزبور را.یا این کتاب را هنگامی که بسبب و وسیلهٔ آن صعود و ارتقاء بمقام علّیین نمود.و مقرّبون آنهایی هستند که نزدیک بکرات خدا شده اند در بالاترین و بهترین مقامات.

عبد اللّه بن عمر گوید:اهل علّیین نگاه باهل بهشت میکنند از آن مقام و هر گاه مردی از آنها توجّهی بسوی بهشت نمود.بهشت از نور روی او روشن شود و اهل بهشت میگویند مردی از اهل علّیین بر ما توجّه و التفات نمود.

(إِنَّ الْأَبْرٰارَ لَفِی نَعِیمٍ)

یعنی نیکان در لذّتهای انواع نعمتهای- بهشتی قرار میگیرند.

(عَلَی الْأَرٰائِکِ)

بر اریکه ها و پشتی های بهشتی تکیه داده حسن گوید ما نمیدانستیم اریکه چیست تا مردی از یمن پیش ما آمد.پس معلوم شد که اریکه نزد آنها حجله(اطاق پذیرایی یا خوابگاه عروس و داماد است)که در آن تخت باشد.

(یَنْظُرُونَ)

نگاه میکنند آنچه را که به آنها از نعمتها و کرامتها داده شد مقاتل گوید:نگاه بدشمنانشان میکنند هنگامی که عذاب و شکنجه میشوند.

(تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیمِ)

یعنی وقتی آنها را دیدی میشناسی که ایشان بهشتی و اهل نعمت هستند بسبب آنچه در چهره های آنها نور و زیبایی و سفیدی و خرّمی میبینی.عطاء گوید:این بجهت اینست که خداوند فزونی در جمال و الوان آنها داده که هیچ تعریف کن نمیتواند توصیف آن نماید.

«گفتار مفسّرین در باره شراب بهشتی»

(یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ)

سقایت میشوند از شرابهای ناب و خالص از هر غش و آلودگی.

(مَخْتُومٍ)

آن سرابی که دست نخورده و سر بمهر و یا برای آن پایان و عاقبت است.و بگفته بعضی(مختوم)و سر بمهر و در شیشه سر بسته بمشک است

و آن غیر از شـرابیست که در نهرها جاریست.و بعضـی گفته اند مختوم یعنی ممنوع است از اینکه دستی بآن برسد تا سر آن را برای ابرار و نیکـان بـاز کننـد سـپس مختوم را تفسـیر کرده بقولش (خِتامُهُ مِسْکٌ) ابن عبّاس و حسن و قتاده گوینـد:یعنی آخر طعم و مزهٔ آن بوی مشـک دارد وقتی شارب و نوشـنده لبش را از آخرین جرعـهٔ آن بر میـدارد می یابـد بوی آن را ماننـد بوی مشک.

مجاهد و ابن زید گویند:ظرفها و شـیشه های آن را بجای گل و چوب پنبه و غیره که در دنیا بطریهای شراب(و نوشابه های غیر الکلی و غیره را)سر بسته میکنند با مشک سر بمهر و در بسته است.

مجاهد گوید:گل آن مشک است.و از ابی الدرداء روایت شده که آن شراب سفید است مانند نقره که با مشک در بسته و مهر شـده است شـراب ایشان و اگر مردی از اهل دنیا انگشـتش را در آن داخل کرده و بیرون آرد هیـچ صاحب روحی نمانـد مگر اینکه بوی خوش آن بدماغش رسیده و آرزوی آن را نماید سپس ترغیب و تشویق بآن نموده و فرمود:

(وَ فِی ذٰلِکَ فَلْیَتَنٰافَسِ الْمُتَنٰافِسُونَ)

یعنی پس هر آینه رغبت و تمایل پیـدا کننـد رغبت کننـدگان بمبادره و سـبقت گرفتن بطاعت خدای تعالی.و مانند آنست قول خـدای سـبحان (لِمِثْلِ هٰذٰا فَلْیَعْمَلِ الْعٰامِلُونَ) برای این مقام بایـد هر آینه عمل کننـد و کار نمایند عمل کنندگان.و بگفته مقاتل پس برای رسـیدن به این مقام بایـد نزاع کننـد نزاع کننـدگان.و بگفته زید بن اسـلم.برای این درجه باید سـعی و کوشـش کنند سعی کنندگان.و در حدیث آمد.کسی که در روز تابستان گرما روزه بگیرد خداوند او را در روز تشنگی قیامت سیراب کند از شراب سر بسته ناب بی غل و غش.

و در وصایای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السّلام است که کسی که برای خدا شراب را ترک کند و ننوشد خداوند او را از شراب خالص ناب سر بسته دست نخورده بهشتی سیراب نماید.

(وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ)

یعنی طبیعت و مزاج این شرابی که تعریف کردیم از تسنیم است و آن شرابیست که بآن آمیخته میشود از تسنیم که چشمه ای است در بهشت و آن بهترین نوشابه ها و شرابهای بهشتی است.مسروق گوید فقط آن را به مقرّبین میدهند و بآن کاسه ها و ظرفهای اصحاب یمین(راستگرایان را)آمیخته و ممزوج میکنند.پس خوشبو و معطّر میگردد میمون بن مهران از ابن عبّاس روایت کرده که از او پرسیدند از تسنیم گفت این از چیزهایی است که خداوند عزّ و جل فرمود پس هیچکس نمیداند آنچه را که برای آنها مستور و مخفی مانده از چیزهایی که چشمها را روشن و خیره میکند.و مانند این است گفته حسن پوشیده ها که خدا آن را برای اهل بهشت مخفی و ذخیره نموده.

مقاتل گوید:تسنیم خرابی است که از بالا بر اهل بهشت میریزد و منبع و چشمه بالا قرار دارد قتاده گوید:تسنیم نهریست که در هوا و فضا جاریست پس در لیوانها،و ظرفهای اهل بهشت باندازه نیازشان ریخته میشود آن گاه خداوند سبحان آن را تفسیر کرده و فرمود:

(عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ)

ابن مسعود و ابن عباس گویند:چشمه ای که آن مخصوص مقرّبان است که فقط آنها میآشامند از آن و برای دیگران از اهل بهشت ممزوج بآن میکنند (إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا) البتّه آنهایی که مرتکب جرائم شدند از کفّار قریش مانند ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اصحاب ایشان.

(كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا)

از کسانی که ایمان آوردند از اصحاب پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله مثل عمّار و خباب و بلال و غیر ایشان (يَضْحَكُونَ) میخندیدند بر

طریق مسخره و استهزاء بایشان در دار دنیا و محتمل است که از جدّیت و کوشش ایشان در عبادت و زیادی نماز و روزه ایشان میخندیدند.برای انکار ایشان روز قیامت و پاداش را.و ممکن است که ضحک ایشان از برای انکار و تعجّب ایشان بوده از قول و عقیده آنها به برگشتن و زنده شدن استخوان پوسیده و خاک شده و محتمل است که خنده ایشان برای علوّشان در کفر و جهلشان بوده و برای فریفتن مردم عوام که خود را بر حق و مسلمین بر باطلند میدانستند لذا میخندیدند.

(وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ)

هر گاه مؤمنان بر آن دسته مشرکان میگذشتند.

(یَتَغامَزُونَ)

به اینکه بعضی از آنها بدیگری بچشم و ابرو از روی استهزاء اشاره کرده یعنی میگفتند آیا این گروه بر حقّند و بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.وحی نازل شده و او پیامبر است و ما زنده خواهیم شد و امثال اینها.

مقاتل و کلبی گویند:این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه الصّلاه و السّلام نازل شده و این در وقتی بود که آن حضرت در میان جمعی از مسلمین میآمدند نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.پس منافقین بایشان مسخره کرده و خندیدند و با چشم و ابر و اشاره کردند سپس بسوی یاران و هم کیشان خود بر گشته و گفتند ما اصلع را(یعنی علی بن ابی طالب(ع)را)دیدیم و بر او خندیدیم.پس قبل از آنکه علی علیه السّلام با اصحابش به پیغمبر صلّی اللّه برسند آیه نازل شد.

و حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التّنزیل لقواعد التفضیل به اسناد خودش از ابی صالح از ابن عبّاس گوید: إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا .کسانی که مرتکب جریمه شدند.منافقین قریش بودند.و اَلَّذِینَ آمَنُوا .علی بن ابی

طالب علیه السّلام و اصحاب او هستند.

(وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ)

یعنی و وقتی گروه کفّار بسوی کسان خود بر میگشتند تعجّب کنان بودند بآنچه که ایشان در آن بذکر آنها- شوخی میکردند.

(وَ إِذٰا رَأَوْهُمْ قٰالُوا إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَضٰالُّونَ)

و وقتی ایشان را میدیدند میگفتند این گروه گمراهان از راه حق و صوابند نعمتهای دنیوی را بامید ثوابی که حقیقتی برای آن نیست و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را فریفته است ترک کرده اند سپس خداوند سبحان فرمود:

(وَ مٰا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حٰافِظِينَ)

یعنی این کفّار را نفرستاده اند که نگهبانان- مؤمنان باشند و مکلّف نشده اند که اعمال ایشان را حفظ کنند.پس چگونه بر ایشان طعنه میزنند و اگر مشغول بتکالیف خود میشدند که اعمال ایشان را حفظ کنند.پس چگونه بر ایشان طعنه میزنند و اگر مشغول بتکالیف خود میشدند برای آنها بهتر بود.

ابی مسلم گوید:یعنی ایشان را نفرستاده اند که شاهد و گواهان آنها باشند زیرا شهادت و گواهی کفّار بر مؤمنان پذیرفته نمیشود.یعنی ایشان گواهان بر آنها نیستند بلکه مؤمنان گواهان بر کفّار هستند و روز قیامت بر علیه آنها گواهی میدهند.

(فَالْيَوْمَ)

یعنی روز قیامت آن چنان روزیست که خداوند پاداش و کیفر کردار هر کس را خواهد داد.

(الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفّٰارِ يَضْحَكُونَ)

ابی صالح گوید:آن مردمی که ایمان آوردند از کفّار میخندند چنانچه کفّار در دنیا بایشان خندیدند.و این جهتش

اینست که دری برای کفّار بسوی بهشت باز میشود.و بآنها گفته میشود،از این در بیرون روید.پس کفّار سعی میکنند تا خود را بآن برسانند و چون رسانیدند در برویشان بسته میشود و از سمت دیگر باز میشود پس بطرف آن میروند و چون به آن نزدیک میشوند آن نیز برویشان بسته میشود و همین طور آنها را مأمورین دوزخ دست می اندازند.پس مؤمنین بایشان میخندند.

و بعضی گفته اند:میخندند از دست کفّار وقتی که آنها را در آتش میبینند و خود را در نعمتهای بی پایان بهشتی،و بگفته بعضی دیگر:جهت خنده اهل بهشت از اهل آتش اینست که ایشان چون دشمنان خدا و دشمنان آنان بودند.خداوند سبحان قرار داد برای مؤمنین سرور و خوشحالی در عذاب ایشان و اگر عفو و بخشش بر ایشان میشد و میبود جایز نبود که سروری برای مؤمنین قرار دهد.برای اینکه آن سرور متضمّن عداوت و دشمنی است و حال آنکه به سبب عفو عذاب بر طرف شود.و بزوال عذاب سرور مؤمنین هم زائل گردد.

(عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ)

یعنی مؤمنین بر پشتی ها و مخطّه ها تکیه داده و عذاب کفّار را نگاه میکنند سپس خداوند سبحان فرمود:

(هَلْ ثُوِّبَ الْكُفّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ)

یعنی آیا کفّار را پاداش داده اند هر گاه این عمل را با آنها بکنند.این آنست که یاد نمود بر آنچه که میکردند آن را از روی مسخره و استهزاء بمؤمنان در دار دنیا و آن استفهام است که بآن تقریر اراده میشود.و ثوّب بمعنی اثیب.ثواب داده شده است.

و بعضی گفته اند:معنایش متّصل بما قبل آن است.و تقدیرش اینست انّ الذّین آمنوا ینظرون هل جوزی الکفّار باعمالهم.آنهایی که ایمان آوردند نگاه میکنند که آیا به کفّار پاداش کردارشان داده میشود و جمله متعلّق بینظرون

میباشد.و بنا بر قول اوّل استیناف و از سر گرفتن کلام است محلّی از اعراب ندارد و فقط فرمود: هَلْ ثُوِّبَ الْکَفّارُ استعمال لفظ ثواب نمود در عقوبت باین جهت که ثواب در اصل لغت بمعنای جزاء و پاداش کردار است که عامل بر میگردد به سبب عملش گر چه در عرف و متفاهم مردم جزاء اختصاص به نعیم دارد بر اعمال صالحه.پس در اینجا بر اصل خودش استعمال گردیده.

و بعضی گفته اند:برای اینست که آمده در مقابل آنچه بمؤمنین شده است.یعنی آیا چنانچه مؤمنین را ثواب دادند کفّار را هم ثواب دادند.و این قول از طرف خدای تعالی است یا فرشتگان بمؤمنین میگویند برای آگاهانیدن ایشان بر اینکه کفّار بسبب کفر و مسخره کردنشان بمؤمنین آنچه استحقاق داشتند از عذاب سخت مجازات شدند تا اینکه سرور و خوشی بر سرورشان افزوده گردد.و محتمل است که این مژده را بعضی از مؤمنین به بعضی دیگر از خودشان میدهند.برای خوشحالی بآنچه بر کفّار نازل شده.و تمام این وجه ها فقط بنا بر قول اوّل متوجّه است که جمله جمله مستأنفه و از سر نو و متعلّق بما قبلش نباشد (۱).

ص: ۳۸۳

---

۱ - ۱) حاکم ابو القاسم حسکانی در شواهد التّنزیل ص ۳۲۶ طبع بیروت باسنادش از جابر بن عبد اللّه انصاری از پیامبر(ص)روایت نموده در قول خدای تعالی «وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِیمٍ» که آن بهترین و شریف ترین شراب بهشتی است که آن را آل محمّد مینوشند و ایشان مقرّبون و سابقون رسول خدا و علی بن ابی طالب و خدیجه کبری و ذرّیه ایشانند که پیروی از ایشان نمودند. و نیز باسنادش از ابن عبّاس روایت نموده در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا» گوید ایشان اولاد عبد شمس بنی امیّه هستند.علی علیه السّلام با چند نفر از یارانش بر آنها گذشتند پس آنها بآن حضرت چشمک زدند و گفتند اینها گمراهند پس خدای تعالی خبر داد آنچه برای دو گروه است در نزد او در روز قیامت.و گفت فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا .و ایشان علی علیه السّلام و یاران اویند.

سورهٔ انشقّت

اشاره

انشـقاق هـم نامیـده میشـود.در مکّه نـازل شـده(آیـاتش)بیسـت و سه آیـه بصـری و شـامی و بیسـت و پنـج آیـه از نظر دیگرانست.اختلاف آن در دو آیه است.(۱) کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ (۲) وَرٰاءَ ظَهْرِهِ هر دو از نظر حجازی و کوفی دو آیه است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.روایت نموده که هر کس سوره انشـقّت را بخوانـد خداونـد او را پناه دهـد از اینکه کتابش از پشت سرش باو داده شود.

توضیح:

چون خداوند سورهٔ مطفّفین را بذکر احوال قیامت پایان داد،این

ص :۳۸۵

سوره را نیز بمانند آن شروع نمود.پس بآن پیوست مثل پیوست مانند بمانند نظیر بنظیر.پس فرمود:

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذَا اَلسَّمٰاءُ اِنْشَقَّتْ (۱) وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ (۲) وَ إِذَا اَلْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَ أَلْقَتْ مٰا فِيهٰا وَ تَخَلَّتْ (۴) وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ (۵) يٰا أَيُّهَا اَلْإِنْسٰانُ إِنَّكَ كٰادِحٌ إِلىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاٰقِيهِ (۶) فَأَمّٰا مَنْ أُوتِيَ كِتٰابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحٰاسَبُ حِسٰاباً يَسِيراً (۸) وَ يَنْقَلِبُ إِلىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۹) وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِيَ كِتٰابَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً (۱۱) وَ يَصْلىٰ سَعِيراً (۱۲) إِنَّهُ كٰانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلىٰ إِنَّ رَبَّهُ كٰانَ بِهِ بَصِيراً (۱۵) فَلاٰ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَ اَللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ (۱۷) وَ اَلْقَمَرِ إِذَا اِتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ (۱۹) فَمٰا لَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَ إِذٰا قُرِئَ عَلَيْهِمُ اَلْقُرْآنُ لاٰ يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ (۲۲) وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ (۲۴) إِلاَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

ص: ۳۸۶

ترجمه:

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان:

۱-آن گاه که آسمان شکافته شد.

۲-و فرمان برد پروردگار خود را و سزاوار است(که فرمان برد).

۳-و آن گاه که زمین کشیده شود.

۴-و بیرون افکند آنچه را که در درون آنست و(از همه)تهی گردد.

۵-و فرمان برد زمین پروردگارش را و سزاوار است که اطاعت کند.

۶-ای آدمی البتّه تو کننده ای کاری را برنج تا برسانی آن را بسوی پروردگارت پس ملاقات کننده آن را.

۷-و امّا آنکه داده شود پرونده اعمالش را بدست راستش.

۸-پس بزودی حساب اعمال او کرده شود حسابی آسان.

۹-و باز گرد بسوی کسانش شادمان.

۱۰-و امّا آنکه داده شود نامه کردارش از پشت او(بدست چپش).

۱۱-پس بزودی بخواهد هلاکت خود را.

۱۲-و در آید آتش افروخته را.

۱۳-زیرا او در میان کسان خود(بمال و جاه)شادمان بود.

۱۴-البتّه او همی پنداشت آنکه هرگز باز نمیگردد(بخدای).

ص: ۳۸۷

۱۵-آری(او را بازگشتنی است)البتّه پروردگار او باو بیناست.

۱۶-سوگند یاد میکنم بسرخی که هنگام مغرب در افق دیده میشود.

۱۷-و سوگند بشب و آنچه شب گرد آورد.

۱۸-سوگند بماه آن گاه که کامل شود.

(۱۹)قطعا ای محمّد بالا میروی آسمانی را پس از آسمانی(بوقت معراج) ۲۰-چه شده که مشرکان قریش را که ایمان نمیآورند.

۲۱-و چون قرآن بر ایشان خوانده میشود سجده نمیکنند.

۲۲-بلکه آنان که کافر شدند قرآن را دروغ میدارد.

۲۳-و خدا داناتر است بنفاق و شرک که در دل خود نگاه میدارند.

۲۴-و بشارتشان بده بعذابی دردناک.

۲۵-لیکن آنان که ایمان آوردند و کارهای ستوده انجام دادند برای ایشان پاداشی تمام نشدنی و یا بدون منّت خواهد بود.

قرائت:

ابو جعفر و اهل عراق غیر از کسایی(یصلی)بتخفیف بفتح یاء قرائت کرده و دیگران یصلی بضمّ یاء و تشدید خوانده اند.ابن کثیر و اهل کوفه غیر از عاصم.لترکبنّ بفتح باء و دیگران بضمّ خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:دلیل یصلّی بالام مشدّده آیه شریفه. ثُمَّ الْجَحِیمَ- صَلُّوهُ است و دلیل یصلی با تخفیف لام آیه وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً و آیه. اِصْلَوْهَا الْیَوْمَ و این در قرآن بسیار است.و دلیل لترکبنّ گفته ابن عبّاس لترکبن السّماء

حالا بعد حال یک مرتبه مانند مهل و یک بار مثل دهان یعنی مرهم.

ابن مسعود گوید:لترکبنّ یا محمّد طبقا عن طبق و مجاهد گوید:امرا بعد امر و حسن گوید:حالا عن حال و منزلا عن منزل.ابو عبیده گوید لترکبنّ سنه کسی که قبل از شما بود.

ابو علی گوید:کسی که باء را فتحه داد.اراده کرده پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را و کسی که ضمّه داده باء را اراده کرده پیامبر(ص)و غیر او را.و ضمّه بمعنای مفتوحه میآید.و تفسیر کرده اند طبقا عن طبق را به حال بعد حال و مثل آنچه تفسیر کرده اند از اینکه معنای«عن»معنای بعد است قول اعشی میباشد.

ساد و الفی رهطه ساده

و کابرا سادوک عن کابر

آقایی کرد و خویشان او با سیادت و آقایی الفت داشتند و بزرگی بر تو سیادت کردند بعد از بزرگی مقصودش کابرا بعد کابر است پس عن متعلّق به سادوک.و متعلّق بکابر نیست و این را در قول نابغه بیان کرده اند:

بقیّه قدر من قدور تورثت

لآل الجلاح کابرا بعد کابر

باقیمانده دیکی از دیکهایی که بمیراث رسید.برای خاندان جلاح (نعمان)بزرگی بعد از بزرگی.در این دو بیت مدح نموده نعمان را به میهمان دوستی در دیکها و ظرفهایی که از پدرانش باو ارث رسیده بود.و گفتند بعد از تب عرق کرد.

شرح لغات:

الانشقاق:یعنی افتراق و جدایی کشیدگی از بستگی پس هر انشقاق و شکافی افتراق و پراکندگی است ولی هر افتراقی.انشقاق نیست.

و الاذن:استماع و شنیدن است عرب میگوید:اذن لک هذا الامر اذنا این کار را بتو رخصت داد رخصت دادنی.بمعنای استمع لک.گوش بسخن تو داد گوش دادنی.عدی بن زید گوید:

فی سماع یأذن الشّیخ له

و حدیث مثل ماذیّ مشار

در شنیدن طرب و غنائی که شیخ مرشد هم بآن گوش میدهد و حدیث مانند عسل مصفّی مشار است.

و نیز گوید:

ایّها القلب تعلّل بددن

انّ همّی فی سماع و اذن

ای آن چنان دلی که به طرب و لهو بستگی داری البتّه همّت منهم در شنیدن و گوش دادن بطرب و غناء است.

و دیگری گوید:

صمّ اذا سمعوا خیرا ذکرت به

و ان ذکرت بشرّ عندهم اذنوا

وقتی من بخوبی یاد شدم و شنیدند که خواهند بود و اگر نزد ایشان به بدی یاد شدم گوش فرا داده میشنوند.

الکدح:سعی و کوشش سخت است در کار و جدّیت در کار است.و میگویند کدح الانسان فی عمله.انسانی جدّیت میکند در کارش یکدح و ثور فیه کدوح کوشش و سعی میکند و آثاری از شدّت سعی در او میماند.

ابن مقبل گوید:

و ما الدّهر الاّ تارتان فمنهما

اموت و اخری ابتغی العیش اکدح

و نیست روزگار مگرد و مرتبه و دو منزل که در یکی از آن دومی میرم و در مرتبه دیگری طلب عیش میکنم و بسیار سعی مینمایم.

الحور:یعنی رجوع و بازگشت.حار یحور وقتی رجوع کند.و کلمته فما حار جوابا.با او سخن گفتم جوابی نداشت یعنی جوابی ردّ نکرد.و نعوذ باللّه من الحور بعد الکور.و پناه بخدا میبرم از برگشت در گناه بعد از توبه و رجوع بحقّ.یعنی رجوع و بازگشت بنقصان بعد از زیادتی و کمال.و حوّره وقتی که او را بسفیدی برگرداند.

و المخور:یعنی عقربک دور میزند تا بجای اوّلش بر گردد.

الشّفق:سرخی بین نماز مغرب و نماز عشاء آخر است و آن قول مالك و شافعی و اوزاعی و ابو یوسف و محمّد (1)و آن نیز قول خلیل(ابن احمد نحوی شیعی امامی مذهب)و مروی از ائمّه هداه علیهم السّلام است.

ثعلب گوید:آن سفیدی صبح صادق است و آن قول ابو حنیفه است فرّاء گوید:شنیدم بعضی از عربها میگفت.الثّوب احمر کانّه الشّفق.پیراهن سرخ مثل اینکه آن قرمزی افق است و شاعر گوید:

(احمر الکون کمحمر الشّفق)

سرخ رنگ مانند سرخی شفق بود و شاعر دیگر گوید قم یا غلام اعنّی غیر محتشم علی الزّمان بکاس حشوها شفق پس بر خیز بدون هیچ اعتنایی بر روزگار مرا کمك كن بکاسه ای که در آن مایع سرخ رنگ و شراب ناب باشد اصل شفق رقّت و ملایمت است و مثل آنست تشفیق در عمل و آن ملایمت و رقّت است بر اینکه خلل و نقصی در آن باشد.و اشفق علی کذا.وقتی بر آن رقّت کند و از هلاکت او بترسد.و ثوب شفق لباس نازك

۱- ۱) مالك بن انس امام مالکی مذهب ها.و شافعی محمّد بن ادریس شافعی امام شافعی مذهب ها.و اوزاعی یکی از رؤساء و امامان اهل سنّت در آن عصر بوده ولی اکنون مذهبش منسوخ شده و ابو یوسف قاضی شاگرد ابو حنیفه و محمّد بن حسن شیبانی نیز شاگرد ابو حنیفه و مذهب ابو حنیفه از این دو شاگردش منتشر گردیده است.(مترجم)

است پس شفق.قرمزی و سرخی رقیق است در مغرب بعد از غروب آفتاب.

الوسق:یعنی جمع و سقته.اسقه هر گاه جمع کردم.و طعام موسوق یعنی مجموع طعام.و الوسق الطّعام.طعام و گندم جمع شده بسیار از آنچه کیل و پیمانه میشود و یا وزن میشود.و مقدار آن شصت صاع است.

الاتساق:یعنی اجتماع کامل از باب افتعال از ثلاثی مجرّد وسق است و اصل طبق:بمعنای حالست.و عرب دواهی و مصیبتهای سخت را ام طبق و بنات طبق مینماید.گوید:قد طرقت بنکرها ام طبق.و در اینکه طبق به معنای حال است گوید:

الصّبر احمر و الدّنیا مفجّعه

من ذا الذی لم یذق من عیشه ریقا

صبر را میستایم و دنیا مرکز و معدن فجایع و مصیبتهای دردناک است و آن کیست که از زندگیش کدورتی نچشیده باشد.

اذا صفا لک من مسرورها طبق

اهدی لک الدّهر من مکروهها طبقا

هر گاه دنیا طبقی از خوشی و حالتی از سرور برایت تقدیم داشت روزگار هم از سختی و زشتیها طبقی بتو اهداء نماید.

و دیگری گوید:

انّی امرؤ قد حلبت الدّهر اشطر

و ساقنی طبق منه الی طبق

من مردی هستم البتّه که جزئیات روزگار را دوشیده و آزمایش نموده ام و حالتی از آن مرا بسوی حالت دیگر رانده است.

فلست اصبو الی خلّ یفارقنی

و لا تقبّض احشائی من الفرق

پس من بسوی دوستی نمیروم بزحمت که از من جدا شود و نه درون من از درد جدایی گرفته و ناراحت گردد.

ص :۳۹۲

اعراب:

زجاج گوید:جواب اذا قول خدا فملاقیه است و معنا اینست هر گاه روز قیامت شود انسان عملش را خواهد دید.(اذا کان یوم القیمه لقی الانسان عمله) و هاء قول خدا در فملاقیه ممکن است تقدیرش فملاق ربّک باشد و ممکن است فملاق کدحک یعنی عملک و سعیک باشد.و قول خدا. کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً بعضی گفته اند:الی در اینجا بمعنای لام است.و وجه درست و صحیح در آن این است که محمول بر معنی باشد برای اینکه معنایش اینست ساع الی ربّك سعیا.تو بسوی خدایت کوشش کردی کوشش کردنی بنا بر اینکه محتمل است که الی متعلّق بمحذوف باشد.و تقدیرش این باشد انّک کادح لنفسک صابرا الی ربّک تو برای خودت در رنج و کوشش و رونده بسوی پروردگارت هستی چنانچه قول خدا. وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ معنایش تبتّل من الخلق راجعا الی اللّه تعالی از خلق خدا به بر در حالی که رجوع بخدای تعالی داری یا رغبت و میل باو داری.و قول خدا. یَدْعُوا ثُبُوراً یعنی او میگوید:یا ثبوراه.پس مثل اینکه میخواند او را و میگوید یا ثبور تعالی.ای ثبور بیا.پس هذا یا انّک مثل چیزی است که در یا حسرتی.گفته شده.پس بنا بر این ثبورا مفعولا به. أَنْ لَنْ یَحُورَ است.

تقدیرش ان لن یحور است.پس ان در اینجا مخفّفه از انّ مثقّله است.و جایز نیست که آن ناصبه فعل باشد.برای اینکه جایز نیست دو عامل بر یک کلمه جمع شود.و قول خدا (فَما لَهُمْ) مبتداء و خبر است و لا یُؤْمِنُونَ جمله منصوبه در محلّ حال است و تقدیرش اینست ایّ شیء استقرّ لهم غیر مؤمنین.چه چیز برای ایشان که غیر مؤمنین هستند مستقرّ شده است.

تفسیر:

اشاره

(إِذَا السَّمٰاءُ انْشَقَّتْ)

هر گاه آسمان شکافته و از هم باز شود.و شکافته شدن آن از علامات قیامت است و این علامتها را در چندین موضع و آیه از قرآن یاد نموده است.

(وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا)

ابن عبّاس و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده گویند:

یعنی شنید و اطاعت کرد در شکافتن.و این توسّع است یعنی مثل اینکه آسمان شنید و تدبیر خدا را اطاعت کرد.

(وَ حُقَّتْ)

یعنی و سزاوار است بر آسمان که امر پروردگارش را که آن را آفریده شنیده و اطاعت نماید.

(وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ)

هر گاه زمین به مندک شدن و از بین رفتن کوه ها و تپّه ها کشیده شده و گسترش یافت تا مانند یک صفحه صاف گردید.

ابن عبّاس گوید:یعنی آن کشیده میشود مانند فرش عکاظی(که در سوق و بازار عکّاذ مکّه میآوردند)و در پهنا و توسعهٔ آن می افزود.و بگفته مقاتل یعنی زمین صاف میشود در آن هیچ بنا و کوهی نمی ماند مگر اینکه در خود زمین فرو میرود.

(وَ أَلْقَتْ مٰا فِيهٰا)

قتاده و مجاهد گویند:آنچه در جوف و درون زمین است از مردگان و گنجها بیرون میفتد مانند آیه. وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا .

(وَ تَخَلَّتْ)

یعنی درونش خالی شود و چیزی در آن باقی نخواهد بود و بگفته بعضی.یعنی بیرون افکند آنچه در شکم آنست از گنجها و معدنها و باقی نگذارد آنچه بر پشت آنست از کوه ها و دریاها.

(وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ)

این تکرار نیست زیرا آیه اوّل صفت آسمان است

ص :۳۹۴

و این در صفت زمین است و تمام اینها از علامت قیامت و امور بزرگی است که در آن واقع خواهد شد.و تقدیرش.اینست هر گاه این چیزهایی که ما ذکر کرده و شمردیم انسانی می بیند آنچه از خیر و شر مقدّم داشته و عمل نموده و بر این محذوف دلالت میکند قول خدای سبحان.

(یٰا أَیُّهَا الْإِنْسٰانُ إِنَّکَ کٰادِحٌ إِلیٰ رَبِّکَ کَدْحاً)

ای آدم تو ساعی در عملت هستی بسوی خدایت و قول خدا یٰا أَیُّهَا الْإِنْسٰانُ خطاب بتمام مکلّفین است از فرزندان آدم.و خداوند سبحان بفرد فرد انسان میفرماید:ای انسان ای آدم تو عملی را بزحمت و دشواری انجام میدهی برای اینکه آن را بسوی خدا حمل نموده و بحقّ تعالی برسانی.

(فَمُلاٰقِیهِ)

یعنی پس پاداش عملت را ملاقات کنی.قرار داده ملاقات پاداش کردار را ملاقات خود آن عمل برای بزرگداشت مقام آن.و بگفته بعضی یعنی پروردگارت را خواهی دید یعنی بسوی حکم او رونده هستی روزی که حکمی جز حکم او نیست.ابن انباری و بلخی گویند:جواب اذا قول خدا. أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ است و او زایده است مانند آیه کریمه. حَتّٰی إِذٰا جٰاؤُهٰا فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا .و این ضعیف است و قول اوّل وجیه است سپس خداوند سبحان- احوال مردم را در روز قیامت تقسیم کرد.و فرمود:

(فَأَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ)

یعنی کسی که داده شود پرونده عمل او که در آن اعمال نیک و بد.طاعت و معصیتش ثبت است.بدست راستش.

(فَسَوْفَ یُحٰاسَبُ حِسٰاباً یَسِیراً)

یعنی مناقشه در حساب او نشود،و حسنات و ثوابهای او را با گناهانش روبرو نموده و میسنجند یا بتوبه یا به عفو و بخشش.و بعضی گفته اند:حساب آسان تجاوز و گذشت از گناهان و ثواب

دادن بر حسنات است.و کسی که در حسابش مناقشه و خورده گیری شود عذاب خواهد شد.در خبر مرفوع و یا در روایت دیگر است که بعملش شناخته شود آن گاه از او صرفنظر شود و در حدیث دیگر است سه خصلت است که در هر کس باشد خدا حساب او را آسان کشیده و برحمتش او را داخل بهشت نماید گفتند:

آن کدام است ای رسول خدا فرمود هر کس تو را محروم کرد تو او را عطا کنی و هر که قطع رحم تو کرد تو او را صله نمایی و هر که بتو ظلم کرد تو او را ببخشی (وَ یَنْقَلِبُ) بعد از فراغت از حسابش بر میگردد (إِلیٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً) بسوی اهلش در حالی که خوشحال است بواسطه آنچه از خیر و کرامت باو رسیده و مقصود از اهل در اینجا همسران بهشتی او و حور العین است.

و بعضی گفته اند:مراد از اهل همسران و فرزندان و فامیل اویند که زودتر به بهشت رفته اند.و سرور اعتقاد و علم برسیدن نفع باو و یا دفع ضرر و زیان از اوست در آینده.

و عدّه ای گفته اند:سرور معنایی در قلب است که بسبب رسیدن به خواست قبلیش لذّت میبرد.میگویند خوشحال باش بسبب چنین امری از مال یا اولاد یا وصول بآرزو.

(وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِهِ)

کلبی گوید:و امّا کسی که پرونده عملش را از پشت بدست چپش داده شده بعلّت اینکه دست راستش بسته بگردنش میباشد و دست چپش پشت سرش قرار گرفته است.

مقاتل گوید:دست چپش پشت سرش بیرون آید.چون راستش با غل و زنجیر بگردنش بسته شده و جهت در این اینکه دادن کتاب و پرونده به دست راست علامتست برای فرشتگان و مؤمنان که صاحب این از اهل بهشت است.و این یک لطف و مهریست برای مردم در خبر دادن باین و کنایه ای است

از قبول اعمال او...و دادن کتاب بر صورت دیگر(بدست چپ)نشانه است برای ایشان بر اینکه صاحبش از اهل آتش است و علامت مناقشه در حساب و بدی عاقبت است.سپس خداوند سبحان حکایت نمود آنچه بوی میرسد.و فرمود (فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُوراً) پس بزودی تقاضا میکند و میخواهد هلاکت خود را وقتی کتاب خود را خواند.آن موقع است که میگوید: وا ثبورا وا هلاکاه.

(وَ یَصْلیٰ سَعِیراً)

جبائی گوید:یعنی داخل آتش شده و به آن عذاب شود.و بگفته برخی یعنی میگردد و طعمه آتش فروزان شعله ور و بگفته بعضی دیگر:یعنی برای همیشه در آتش معذّب خواهد بود.

(إِنَّهُ کٰانَ فِی أَهْلِهِ مَسْرُوراً)

او در میان کسان خویش در دنیا مسرور بود.امر آخرت برایش اهمّیت نداشت و متحمّل مشقّت عبادت نمیشد.پس خداوند بسرور و خوشحالیش تبدیل نمود غصّه ای که برایش ابدا باقی باشد و قطع نشود.

و امّا مؤمن اهتمام و کوشش بامور اخروی داشت پس خداوند تبدیل فرمود بغصّه او سروری در آخرت که زایل نشود و تمام نگردد.جبائی گوید:

در دنیا خوشحال و مسرور بود بگناهان خدای تعالی و ندامتی بر آنها نداشت و بعضی گفته اند:البتّه هر که معصیت کند و خوشحال بمعصیت و گناهش زیاد باشد پس پنداشته است که در روز قیامت بر نمیگردد و اگر یقین بقیامت و روز بعث داشت هر آینه دور بود که بگناهان خود مسرور باشد.

(إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ یَحُورَ)

یعنی او در دار تکلیف می پنداشت که هرگز در آخرت بحال زندگی بر نمیگردد.برای پاداش و کیفر کردارش پس مرتکب گناه شده و هتک محرّمات نموده و پرده نوامیس را پاره کرده.

مقاتل گویـد:گمان کرد که بسوی خدا بر نمیگردد پس خداوند سبحان فرمود:بلکه بر میگردند و مبعوث میشوند البتّه و مطلب چنان نیست که پنداشته است.

(إِنَّ رَبَّهُ كانَ بِهِ بَصِيراً)

البتّه پروردگار او باو بیناست از روزی که او را آفریـد تا هنگامی که او را بر گرداند.زجاج گوید:باو خدا بینا بود پیش از آنکه او را خلق نماید دانا بود به اینکه مرجع و بازگشتش بسوی اوست سپس خداوند سوگند یاد نمود و فرمود: (فَلا أُقْسِمُ) بیان این قسم در سورهٔ قیامت گذشت (بِالشَّفَقِ) یعنی سوگند بسرخی که در موقع مغرب در افق باقی میماند و بگفته بعضـی سفیدی که در صبح در افق دیده میشود.

(وَ اللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ)

عکرمه و غیر او گوید:سوگند بشب و آنچه از پراکندگی های در روز جمع میکند در تصرّف خودش.و این جهتش اینست که چون شب رو آورد هر موجودی پناه بآشیانه و لانه و خانه خود برد.

ضحّاك و مقاتل گویند:یعنی و آنچه شب سوق میدهد و میراند.برای اینکه تاریکی شب هر چیزی را بسوی مسکنش میراند و سوق میدهد.

ابی مسلم گوید:و ما وسق یعنی و آنچه ظاهر میسازد از ستارگان برای اینکه آنها شب ظاهر میشود و روز مستور و اضافه کرد این را بشب بعلّت اینکه ظهور ستارگان در شب شایع است.

(وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ)

سوگند بماه آن گاه که مستوی و مجتمع شده(در شب بدر) تکامل و تمام شود.فرّاء گوید:اتّساق آن اجتماع و تکامل و استواء آنست در ۴ شب(۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-)هر ماه.

(لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ)

ابن عبّاس و ابن مسعود و مجاهد و شعبی و

کلبی گویند:این جواب قسم هاست.یعنی هر آینه ای محمّد(ص)سوار خواهی شد آسـمانی بعد از آسـمانی را در هنگام معراج و صـعود بآنها خواهی نمود.و ممکن است مقصود.درجه ی بعـد از درجه و مرتبه ی بعـد از مرتبه در تقرّب بخدا و ارتفاع مقام نزد او باشد.

مجاهد از ابن عبّاس روایت کرده که او لترکبنّ بفتح باء قرائت میکرد طبقه ای بعد از طبقه گوید:مقصود پیامبر شـماست حالتی بعد از حالت دیگر.

بخاری در صحیح خود روایت کرده این حدیث را و کسی که بضمّه خوانده لترکبنّ پس خطاب بمردم است یعنی هر آینه شما دارای حالی بعـد از حالی و منزلی بعد از منزلی و امری بعد از امری در آخرت خواهید بود. و مقصود اینکه احوالی گوناگونی خواهنـد داشت تا میگردنـد بر غیر حالتی که در دنیا داشـتند و(عن)در این آیه بمعنای بعد است چنانچه خداوند سـبحان فرمود عَمّا قَلِیلٍ لَیُصْبِحُنَّ نادِمِینَ .یعنی بعد قلیل.بعد از مدّت کمی صبح خواهید کرد در حال ندامت و پشیمانی.

شاعر گوید:

قرب مربط النعمامه منّی

لقحت حرب وائل عن حیال

نزدیک کن خوابگاه شتر مرغ را بمن.زیرا جنگ باوائل آبستن جنگ دیگریست.یعنی بعد از اینکه آتش جنگ خاموش بود دو مرتبه مشتعل میگردد.

بعضی گفته اند:یعنی شدّت بعد از شدّت،زندگی سپس مردن پس از آن مبعوث شدن.سپس به پاداش و کیفر کردار رسیدن.و این در روایت مرفوع هم آمده است.

عطاء گوید:یعنی امری بعد از امری و سستی بعد از شدّت و سختی بعد

ص :۳۹۹

از سستی و بینوایی بعد از توانگری و ثروت بعد از تهیدستی و تندرستی بعد از بیماری و ناخوشی بعد از سلامتی.

دگرگونیهای انسان از روز پیدایش او تا روز مرگ

بعضی از دانشمندان(در بارهٔ انسان موجود ناشناخته)گفته اند:که مقصود از آیه (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ) حالات مختلف و دگرگونیهای انسانست که سی و هفت نام دارد ۱- نطفه ۲- علقه ۳- مضغه ۴- عظام ۵-خلق دیگری.مرکب از گوشت و استخوان ۶-جنین طفل مخفی در رحم ۷-ولید نوزاد ۸-رضیع شیر خوار ۹-فطیم از شیر گرفته ۱۰-یافع بچّه نزدیک ببلوغ ۱۱-ناشئه در حال رشد و پرورش ۱۲-مترعرع بزرگ شده و رشد کرده ۱۳-حزّور ۱۴-مراهق به حدّ بلوغ رسیده ۱۵-محتلم طفلی که خواب خوش و لذّت بخش بیند و چون بیدار شود در خود اثر آن خواب را از احتلام و خروج منی مشاهده کند ۱۶-طفل بالغ تکلیف ۱۷-امرد جوان بی مو ۱۸-طار جوانی که مشهور شده ۱۹-باقل هفده ساله ای که تازه میخواهد مو در صورت او بروید ۲۰-مسیطر ۲۱-مطرخمّ ۲۲-مختط ۱۸ ساله ای که خط بعارضش دمیده ۲۳-صمل جوان جلد و زرنگ ۲۴-ملتحی جوانی که ریش و محاسنش در آمده ۲۵-مستویا جوان میانه سال ۲۶-مصعد جوانی که میخواهد ترقّی کند ۲۷-مجتمع که تمام قوا و نیروی او گرد آمده و شباب جامع تمامی این حالات است ۲۸-ملهوز نیرومند ۲۹- کهل بسنّ کمال رسیده ۳۰-امشط خاکستری مو ۳۱-میخ بزرگسال ۳۲- اشیب ریش سفید ۳۳-حوقل خمیده کمر ۳۴-صفتان ۳۵-همّ‌ا پیر سال- خورده ۳۶-هرم کهنسال و ناتوان شده ۳۷ مرده.

پس انسانی از موقع نطفه بودن تا مردن مشتمل حالات گوناگون خواهد بود که هر حالی اسم و نامی دارد.

مکحول گوید:یعنی هر آینه امری و حالی برایتان حاصل شود که در هر بیست سال بر آن حال نخواهید بود.و بعضی گفته اند:یعنی شما سوار منزلی بعد از منزلتی و طبقه ای بعد از طبقه خواهید شد.و جهت این اینست که هر کس بر صلاح و حال خوشی باشد میخواند این او را که بصلاح بالاتری برسد.و کسی که بسوی فسادی گراید.فساد او را بسوی فساد بیشتر و بالاتر سوق دهد.برای اینکه هر چیزی بسوی شکل خودش میکشاند.

ابی عبیده گوید:یعنی هر آینه البتّه سوار خواهید شد بر سنّتها،و روشهای کسانی که قبل از شما بودند و حالات ایشان و این معنی از حضرت صادق علیه السّلام هم روایت شده است.و مقصود اینست که آنچه در ایشان بوده در شما هم خواهد بود و جاری شود بر شما آنچه بر ایشان جاری شد قدم بقدم.سپس خداوند سبحان بر صورت سر کوبی و توبیخ ایشان فرمود: (فَمٰا لَهُمْ) یعنی چیست که کفّار قریش (لاٰ یُؤْمِنُونَ) بمحمّد صلّی اللّه علیه و آله و قرآن.یعنی چه چیز مانع شد مر ایشان را که ایمان نیاوردند و آن استفهام انکاری است.یعنی چیزی از نعمتها و کرامتها بر ایشان نیست هر گاه ایمان نیاوردند.

و بعضی گفته اند:یعنی پس دلیل شک و تردیدی که ایشان را منصرف از ایمان نمود چیست.و آن تعجّب از ایمان نیاوردن ایشانست و مقصود اینکه چه مانع ایشان شد و ایشان چه عذری در ترک ایمان دارند با وضوح دلائل ایمان.

(وَ إِذٰا قُرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْآنُ لاٰ یَسْجُدُونَ)

و هر گاه بر ایشان قرآن خوانده

شود سجده نمیکنند.عطف بر قول خدا (فَمٰا لَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ) است.یعنی چیست که ایشان را از ایمان بخدا و سجده کردن برای او موقع تلاوت قرآن منصرف و مانع شده است.

عطاء و کلبی گویند:برای خدا سجده نمیکنند و نماز نمی گذارند.ابی هریره در خبری که نسبت داده گوید:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله إِذَا السَّمٰاءُ انْشَقَّتْ را قرائت کرده و سجده نمود.

(بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ)

یعنی ایشان ترک ایمان نکردند برای قصور و نقصی در بیان یا نبودن دلیل و برهان بلکه آنها تقلید(کور کورانه) گذشتگان و بزرگان خود نمودند در تکذیب کردن بقرآن و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله.

(وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا يُوعُونَ)

ابن عبّاس و قتاده و مقاتل گویند:یعنی خدا داناتر است بآنچه در سینه های آنها جمع شده و در دلهایشان از تکذیب پیامبر و شرک بخدا پنهان نموده اند.

ابن زید گوید:خدا داناست بآنچه از اعمال صالحه و کارهای زشت و بد تحصیل و جمع میکنند.

فرّاء گوید:اصل ایماء قرار دادن چیز است در ظرف.و قلوب و دلها ظرفهایی هستند برای اینکه حاصل میشود در آن علم یا جهل.و از کلمات (درر بار)امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصّلاه و السّلام است که فرمود

انّ هذه القلوب اوعیه فخیرها اوعاها .البتّه این دلها ظرفها هستند.پس بهترین آنها آنست که وسیع تر باشد.

(فَبَشِّرْهُمْ)

مژده و بشارت بده بایشان ای محمّد (بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ)

ص :۴۰۲

یعنی این وعده عذاب را قرار بده برای آنها بدل و عوض بشارت بمؤمنین به رحمت پروردگار.سپس خداوند سبحان مؤمنین را از عموم خطاب استثناء و جدا نمود و فرمود: (إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ) مگر کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند برای آنهاست پاداش بی منّت و بی پایان.ابن عبّاس گوید:یعنی پاداش بی کم و کاست و بدون زوال.برای اینکه نعمتهای آخرتی تمام شدنی نیست.

جبایی گوید:یعنی بدون نقص و بدون کدورت و ناراحتی به سبب منّت نهادن.و از حسن هم همین روایت شده و البتّه باو گفته شده.منّ و منّه برای اینکه قطع و جدا میکند از شکر نعمت.و اصل منّت قطع کردنست میگویند مننت الحبل اذا قطعته.ریسمان را پاره کردی.

لبید(شاعر جاهلیت)گوید:

لمفرّقهد تنازع شلوه

غبس کواسب ما یمنّ طعامها

شکار سفید افتاده روی خاکی که گرگهای خاکستری رنگ در خوردن آن نزاع و جدال با هم میکردند که طعام آن قطع میشد.زیرا من در شکار کوتاهی نمیکردم.آهو و شکار میکشتم و گرگها آن را میخوردند.

و بعضی گفته اند:برای احدی بر آن منّتی نیست در آنچه اکتساب کرده است.

و در قول خدای سبحان. فَمَا لَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ .و لاَ يَسْجُدُونَ .دلالت بر اینست که ایمان و سجود فعل ایشانست برای اینکه حکیم تعالی بکسی که میداند او قدرت بر ایمان و سجده ندارد نمیگوید:چرا ایمان نیاوردی و چرا سجده نکردی و آیه لاَ يَسْجُدُونَ دلالت دارد بر اینکه کفّار چنانچه مخاطب بایمانند

مخاطب بعبادت هم هستند.

ترتیب:

جهت و صورت پیوست قول خدا (إِنَّ رَبَّهُ كانَ بِهِ بَصِيراً) به ما قبلش اینست که خدای سبحان چون خبر داد از گمان کافر. أَنْ لَنْ يَحُورَ .در پی و عقب آن خبر داد به اینکه او رجوع میکند و قطعا هم رجوع خواهد کرد.و یاد نمود که پروردگار باو بیناست.و بعضی گفته که تقدیرش اینست بلی بزودی بر میگردد بآخرت و پروردگارش باحوال او بیناست.پس او را بسبب اعمالش،پاداش میدهد.

ص: ۴۰۴

سورهٔ بروج

اشاره

مکّی است و باتّفاق بیست و دو آیه است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که هر کس آن را قرائت کند خداوند باو بعدد هر روز جمعه و هر روز عرفه ای که در دنیاست ده حسنه عطاء نماید.

یونس بن ظبیان از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام روایت نمود که هر کس در نماز واجبش سوره.و السماء ذات البروج را که سوره پیامبرانست بخواند حشرش و اقامتش با پیامبران و مرسلین خواهد بود.

توضیح این سوره:

چون خداوند سورهٔ گذشته را بذکر مؤمنین پایان داد این سوره را

ص :۴۰۵

نیز بذکر مؤمنین از اصحاب اخدود شروع نمود:

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلسَّمٰاءِ ذٰاتِ اَلْبُرُوجِ (۱) وَ اَلْيَوْمِ اَلْمَوْعُودِ (۲) وَ شٰاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۳) قُتِلَ أَصْحٰابُ اَلْأُخْدُودِ (۴) اَلنّٰارِ
ذٰاتِ اَلْوَقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهٰا قُعُودٌ (۶) وَ هُمْ عَلىٰ مٰا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَمِيدِ
(۸) اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹) إِنَّ اَلَّذِينَ فَتَنُوا اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ
عَذٰابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذٰابُ اَلْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْكَبِيرُ
(۱۱) إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ (۱۳) وَ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلْوَدُودُ (۱۴) ذُو اَلْعَرْشِ اَلْمَجِيدُ (۱۵) فَعّٰالٌ لِمٰا يُرِيدُ
(۱۶) هَلْ أَتٰاكَ حَدِيثُ اَلْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ (۱۸) بَلِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹) وَ اَللّٰهُ مِنْ وَرٰائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰) بَلْ هُوَ
قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)

ص: ۴۰۶

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان.

۱-سوگند به آسمانی که دارای برجهای دوازده گانه است.

۲-سوگند بروز وعده شده قیامت.

۳-سوگند بگواهی دهنده و گواهی داده شده.

۴-ملعون شدند یاران حفره ها و گودالها.

۵-آتشی که دارای شعله و آتش گیرانه و هیزم بسیار بود.

۶-آن گه که ایشان بر کنار گودالها نشسته بودند.

۷-و ایشان بر آنچه بت پرستان با مؤمنان میکردند حاضر و گواه بودند.

۸-و کراهتی نداشتند کافران از مؤمنان مگر اینکه ایشان ایمان آورده بودند بخدای عزیز پسندیده.

۹-آن خدایی که تنها از آن اوست پادشاهی آسمان و زمین و خدا بر همه چیز گواه است.

۱۰-بیگمان آنان که در فتنه افکندند(سوزاندند و بآتش شکنجه دادند (مردان مؤمن و زنان مؤمنه)را سپس باز نگشتند(از کفر خود)برای ایشان عذاب دوزخ است و بر ایشان عذاب آتش سوزان.

ص: ۴۰۷

۱۱-البتّه آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند برای ایشان بهشتهایی است که از زیر قصر و درختان آن جویهای آب روانست.و این رستگاری بزرگ است.

۱۲-(ای پیامبر)البتّه گرفتن پروردگار تو بسی سخت است.

۱۳-زیرا خدا آغاز میکند آفرینش را و دیگر بار زنده گرداند.

۱۴-و او بس آمرزنده و دوستدار(مؤمنان)است.

۱۵-خداوند صاحب عرش و بزرگوار است.

۱۶-او کننده است هر چه بخواهد.

۱۷-آیا آمد بتو خبر لشگریان(کفر که در مقام آزار پیامبران بر آمدند) یعنی فرعون و ثمود.

۱۸-بلکه آنان که نگرویدند در دروغ دانستن(تو و قرآنند).

۱۹-؟ ۲۰-و خدا از پس ایشان محیط است(از قبضهٔ قدرت او بیرون نروند ۲۱-بلکه آن قرآنی بزرگوار است.

۲۲-در لوحی محفوظ است.

قرائت:

اهل کوفه غیر عاصم و قتیبه.المجید.بجرّ خوانده و دیگران به رفع نافع فی لوح محفوظ برفع قرائت کرده و دیگران بجرّ خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:کسی که مجید را رفع داده تابع شده آیه ذو العرش را و کسی که جرّ داده بعضی از نحویها آن را صفت.قول خدا ربّک.آیه إِنَّ بَطْشَ-

رَبِّکَ

قرار داده گوید:صفت عرش قرار نمیدهم.و بعضی از ایشان آن را صفت عرش قرار داده ابو زید گوید:گفته میشود مجدّت الإبل تمجّدا مجودا هر گاه شتر را در زمین پر خار چرا دهد تا سیر شود.و امجدت الإبل هر گاه آن را سیر کردم.و گفته اند:در هر درختی آتش است.و استمجد المرخ و العفار یعنی گردید ماجد در نشان دادن آتش و بعضی گفته اند:استمجد العفار اذا کثرناه (۱)و دلیل نافع خوانندنش محفوظ اینست که قرآن موصوف بحفظ شده در قول خدای تعالی (وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ) و معنای حفظ قرآن اینست که آن مصون خواهد بود از تحریف و تبدیل و تغییر پس آن را چیزی از اینها ملحق نشود و دلیل کسی که محفوظ را جرّ داده اینست که آن را صفت لوح قرار داده پس ایشان میگویند اللّوح-المحفوظ.

شرح لغات:

الاخدود:شکاف عمیق در زمین است و از آنست آنچه در معجزات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت درختی را صدا زد و فرا خواند پس آن درخت زمین را شکافت شکافتنی تا نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و از آن است(خدّ)گونه که محلّ جریان اشک است.و تخدد لحمه آن گه که در گوشت راه هایی مانند پارگی پیدا شود.

الوقود:چیزیست از هیزم و غیره که آتش بسبب آن مشتعل و شعله ور گردد.وقود:بفتح واو.و وقود،بضمّ واو:ایقاد و گیراندن و افروختن آتش است.میگویند:فتنت الشّیء احرقته.

الفتین:سنگ سیاه است مثل اینکه آن محلّ سوختن است و اصل فتنه

۱- ۱) مرخ و عفار دو درخت هستند که از آنها دو شاخه میگیرند و بهم میزنند و از آنها آتش تولید میشود.

آزمایش و امتحانست.سپس در عذاب استعمال میشود.

اعراب:

فرّاء گوید: قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ .جواب قسم است چنانچه جواب وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها .آیه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّاها .و بعضی گفته اند که جواب قسم محذوف است و تقدیرش اینست.البتّه امر در پاداش و جزای اعمال حق است.و بعضی گفته اند:جواب قسم قول خدا. إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ است.

و بعضی گفته اند:جواب قسم قول خدا. إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ - است.

النّار بدل از اخدود است.بدل اشتمال.بجهت اینکه اخدود شامل میشود آنچه در آنست از آتش.و ذاتِ الْوَقُودِ صفت نار است.و بر این سؤال میشود که چگونه این آتش اختصاص پیدا کرد.بوقود و حال اینکه هر آتشی برایش گیرانه است باین سؤال دو جواب داده شده(۱)اینکه گاهی آتش ذات الوقود نمیشود مثل آتش سنگ و آتش جگر(۲)اینکه وقود معرّف است پس مخصوص گردیده مثل اینکه آن بعینه وقود و آتش گیرانه است.

چنانچه فرمود: وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ .پس.پس آتش گیرانه اینجا بدنهای مردم است. إِذْ هُمْ عَلَیْها قُعُودٌ .اذ اضافه بجمله شده و آن ظرف است برای قول خدا. قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ .اذ.اخبار بر ادّعا است است.و أَنْ یُؤْمِنُوا .در محلّ نصب است بقول خدا نقموا.و تقدیر اینست و ما نقموا الاّ ایمانهم. فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ .در موضع جرّ بدل از جنود است و ممکن است که آنها در محلّ نصب باشند باضمار فعل مثل اینکه گفته اعنی فرعون و ثمود.

ص:۴۱۰

داستان اصحاب اخدود

(مسلم بن حجاج قشیری)در صحیح خود از هدیه بن خالد از حماد ابن سلمه از ثابت بن عبد الرّحمن بن ابی لیلی از صهیب از رسول خدا(ص) روایت کرده که فرمود:پادشاهی قبل از شما بود که جادوگر و ساحری داشت و او بیمار شد گفت اجل و مرگ من رسیده یک جوانی در اختیار من گذارید تا باو سحر بیاموزم.پس جوانی باو سپردند.و آن جوان با او رفت و آمد داشت و میان منزل ساحر و قصر پادشاه راهبی سکونت داشت در دیر و صومعه اش،و خدا را عبادت میکرد.

آن جوان روزی عبورش بر راهب افتاد و از سخنان او تعجّب کرده و از حالش خوشش آمده و زیاد نزد او میماند.و چون از رفتن نزد ساحر دیر میکرد ساحر او را میزد و نیز چون از رفتن نزد کسانش تأخیر میکرد او را میزدند.

پس جوان براهب شکایت کرد.و راهب باو گفت پسرم وقتی ساحر گفت چرا دیر کردی بگو کسان من مرا نگه داشتند و هر گاه کسان تو گفتند چرا تأخیر کردی بگو ساحر مرا معطّل نمود.پس در همین رفت و آمد بود که روزی مردم را دید یک اژدهای بزرگ خطرناکی،محاصره کرده و میخواهد مردم را هلاک کند پس گفت امروز معلوم میکنم که آیا امر راهب برتر و بهتر است یا کار ساحر.پس سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر امر راهب محبوب تر است نزد تو پس این اژدها را باین سنگ بکش و سنگ بر سر اژدها زد و او را کشت و مردم راحت شده و عقب کار خود رفتند.و جوان این خبر را براهب داد وی گفت جوان بزودی تو گرفتار خواهی شد و هر گاه گرفتار شدی مرا معرّفی نکن.

و آن جوان از آن بعد شروع بمداوای مردم کرد و جذامی و برصی را معالجه و بهبودی میداد و او در این حال بود که یکی از ندیمان شاه نابینا شد پس نزد آن جوان آمده و مال بسیاری آورد و گفت مرا شفاء بده و آنچه در اینجا هست و آورده ام مال تو باشد.گفت من کسی را شفا نمیدهم بلکه خداوند شفا میدهد.

پس اگر ایمان آوردی بخدا من خدا را میخوانم تا شفایت دهد.پس ندیم شاه ایمان آورده و جوان دعا نمود و خداوند او را شفا داد. پس ندیم با چشم بینا نزد پادشاه رفت پادشاه گفت فلانی که تو را شفا داد.گفت پروردگارم گفت من گفت نه پروردگار من و تو گفت آیا غیر از من خدایی برای تو است.گفت بلی پروردگار من و پروردگار تو خداست پس او را گرفت و شکنجه نمود تا او را بآن جوان راهنمایی نمود.پس مأمور فرستاد و آن جوان را دستگیر نمود و گفت بمن رسیده که تو بیماران جذامی و مبروص را شفا میدهی.گفت من احدی را.شفا نمیدهم بلکه پروردگارم شفا میدهد.گفت آیا غیر از من برای تو خدایی هست گفت بلی خدای من و تو.

پس دستور داد او را شکنجه نمودند که محرّک و معلّم اوّلی را معرّفی کند و آن قدر شکنجه اش کردند تا راهب را معرّفی کرد.پس مأموران آن کافر بدبخت راهب را گرفته و ارّه بر سر او گذارده و او را دو پاره نمودند و بجوان گفت از دینت بر گرد جوان امتناع نمود.دستور داد عدّه ای او را برداشته و بفلان و فلان کوه بردند اگر از دینش برگشت او را رها سازند و اگر برنگشت از بالای کوه غلطانیده و بدرّه عمیق اندازند تا پاره پاره شود.

پس وی را بالای کوه بردند.پس گفت بار پروردگارا خودت آنها را کفایت و شرّ ایشان را از من بگردان پس باراده خدا کوه لرزیده و تمام آنها را

در دره انـداخت و هلاکشان ساخت و جوان سالما نزد پادشاه آمـد شاه گفت مأمورين چه شدنـد.گفت خداوند آنها را هلاک نمود.

پس بار دوّم امر کرد او را گرفته و در میان امواج خروشان دریا اندازند اگر از دینش بر نگشت.پس با یک کشتی بزرگ او را در میان دریا برده خواستند در دریا غرق کنند گفت بار پروردگارا خودت شرّ اینها را کفایت کن.پس کشتی غرق شده و همهٔ مـأمورین طعمه نهنـگ هـا و کوسه ماهیهـا شدنـد.و جوان نزد پادشـاه آمـد.گفت مأمورین چه شدنـد.گفت خـدای من آنها را کفایت و همگی هلاک و غرق شدنـد گفت تو قاتل من نیستی تا اینکه هر چه من بتو میگویم انجام دهی.گفت چه کنم گفت مردم را جمع کـن و مرا بـدار بزن بر تنـه درخت خرمـایی پس تیری از تیردان من بگیر و در مرکز کمـان گـذارده و بگـو بنـام پروردگار و خدای این جوان و کمان را بکش تا تیر بمن اصابت کرده و کشته شوم.

پس پادشاه مردم را جمع و جوان را بـدار آویخت و تیری از کیسهٔ تیر او بکمان گـذارد و گفت بنام خـدای این جوان و تیر را رها نمود و تیر به پیشانی جوان خورد و شهید شد.پس مردم همه گفتند ما ایمان بخدای این جوان آوردیم.

پس بآن پادشاه جبّار بیـدادگر گفتنـد دیـدی از آنچه میترسیدی بسـرت آمـد و مردم همه بخدای جهان ایمان آوردند.پس آن ستمگر دسـتور داد که گودالها و حفره های عمیقی کندنـد و در آنها آتش انـداخت.و گفت هر کس از دین جوان برگشت او را رها کنید و هر کس برنگشت او را در آن گودالهای آتش اندازید.

پس مأمورین شـروع کردنـد بانـداختن مردم در آن حفره های سوزان و زنی که بچّه خرد سالی شـیر خواری در آغوش داشـت آوردند.و زن میخواست که بر گردد از دین جوان که بقدرت خدا فرزند صغیرش گفت ای مادر صبر

کن که تو بر حقّ هستی.

ابن مسیّب گوید:ما پیش عمر بن خطّاب نشسته بودیم که نامه ای بعمر رسید که اصحاب او نوشته بودند که ما حفّاری میکردیم و آن جوان را یافتیم که دست بر پیشانی دارد و هر چه دست او را بر میداریم باز دستش را بر پیشانیش میگذارد.پس عمر نوشت هر طوری که او را یافتید همانطور دفن کنید سعید بن جبیر رحمه اللّه روایت نموده که چون اهل اصفندهان فرار کردند عمر بن خطاب گفت ایشان نه یهودی هستند و نه نصرانی و کتابی آنها ندارند و آنها مجوس بودند.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:چرا بر ایشان کتابی بود ولی برداشته شد و جهتش این بود که ایشان پادشاهی داشتند مشروب خورد تا مست شد و با دختر خودش تجاوز کرد یا بل خواهرش(تردید از اوست)و چون بحال عادی برگشت بخواهر یا دخترش گفت راه فرار از این عمل چیست؟ گفت مردم را جمع کن و بآنها بگو که من نکاح و ازدواج و آمیزش با دختر را جایز میدانم و ایشان را امر کن که آن را حلال بدانند.پس مردم را جمع کرد و خبر داد و مردم زیر بار این رسوایی و بی ناموسی نرفتند.پس آن شاه بدبخت در زمین برای آنها گودالها و حفره ها کند و در آن آتش افروخت و مردم را بر آن عرضه کرد و هر کس از پذیرفتن مرام او خود داری کرد او را در آن آتش انداخت و هر کس پذیرفت او را آزاد نمود.

حسن گوید:هر گاه نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله ذکر و یاد اصحاب اخدود میشد پیغمبر از سختی بلاء آنها پناه بخدا میبرد.

عیاشی باسنادش از جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که

حضرت علی علیه السّلام فرستاد نزد اسقف و بزرگ نصارای نجران و از اصحاب اخدود سؤال کرد و او چیزی گفت.حضرت فرمود:مطلب اینطور که گفتی نیست و لیکن من بتو خبر میدهم از ایشان.خداوند مردی از حبشه را برسالت بر انگیخت و مردم حبشه او را تکذیب کردند.پس با آنها مقاتله کرد.پس مردم حبشه یاران او را کشتند و او را با بقیّه یارانش اسیر کردند سپس برای او سردابی بنا کرده و آن را پر از آتش نمودند و مردم را جمع کردند و گفتند هر کس بر دین ما و آئین ماست کنار رود و هر کس بر دین این مردم است خود را در آتش اندازد، پس یاران آن پیغمبر در افتادن در آتش از هم سبقت میگرفتند.پس زنی آوردند که بچّه شیر خوار یک ماهه در آغوش داشت و چون نزدیک آتش شد ترسید و بر طفل خردسال خود رقّت کرد.پس بچّه اش بسخن آمد و گفت نترس و مرا با خودت بآتش انداز که جدّا بخدا قسم که این در راه خدا اندک است.پس خود را با طفلش بآتش انداخت.و این بچّه از آن اطفالی بود که در گهواره سخن گفت.

و نیز عیاشی باسنادش از میثم تمّار روایت کرده که گفت شنیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را که از اصحاب اخدود یاد نموده و فرمود ایشان ده نفر بودند و بر مانند ایشان ده نفر در این بازار کشته میشوند.

مقاتل گوید:اصحاب اخدود سه نفر بودند یکی در نجران و یکی در شام و یکی هم در فارس و هر سه بآتش سوختند.امّا آنکه در شام بود او انطیاخوس رومی بود و امّا آنکه در فارس بود او بخت نصر بود و امّا آنکه در زمین عرب بود پس او یوسف بن ذی نواس بود و امّا آنان که در فارس و شام بودند خداوند در باره آنها قرآن نازل نکرد(چیزی در بارهٔ آنها در قرآن نگفت)و در بارهٔ آنکه

در نجران بود نـازل کرد و جهتش این بود که دو مرد مسـلمان که انجیـل تلاوت میکردنـد یکی از آنهـا در زمین تهـامه بود و دیگری در نجران یمن.یکی از آنهـا خود را برای کـاری اجیر نمود.و او شـروع بقرائت انجیـل کرد.پس دختر صـاحب کار دید نوری از دهان این مزدور و اجیر در موقع تلاوت انجیل بیرون می آیـد پس به پدرش گفت:پس پدر دختر در کمین نشـست تا دید و از او پرسـید و او خبر نداد و آن مرد مرتّبا از او اسـتفسار کرد تا او را خبر از دین اسلام داد پس آن مرد پیروی کرده و با هشـتاد و هفت نفر از مرد و زن ایمـان آوردنـد و این بعـد از رفع حضـرت عیسـی علیه السّـلام بآسـمان بود.پس یوسف بن ذی نواس بن شـرا- حیـل بن تبع حمیری شـنید پس برای آنهـا گودالی حفر کرد،و در آن آتش انـداخت و آن مرد را حاضـر و امر بکفر و عصـیان نمود پس هر کس از کفر امتناع نمود او را در آن آتش انداختند و هر کس از دین عیسی علیه السّلام برگشت او را نیانداختند و ناگاه زنی را آوردند که با او طفل خردسالی بود که وقت سـخن گفتنش نبود.پس چون در لب خندق آتش قرار گرفت نگاهی به پسـرش کرد و برگشت.طفل بسـخن آمد و گفت ای مادر من در پیش تو آتشی میبینم که هرگز خاموش نمیشود.

پس چون زن این سـخن را از طفل نوزادش شـنید خود را با طفلش در آتش انـداخت و خداونـد او را با طفلش در بهشت قرار داد.و انداختند در آتش هفتاد و هفت نفر را.

ابن عبّاس گویـد:هر کس امتناع کرد که خود را در آتش انـدازد او را با تازیانه میزدنـد پس خداونـد ارواح آنها را در بهشـت داخل نمود پیش از آنکه بدنهایشان بآتش اخدود برسد.

ص :۴۱۶

تفسير:

اشاره

خداوند سبحان سوگند یاد کرد بآسمان و فرمود (وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ) پس بروج منازل رفیعه و عالیه است و مقصود در اینجا منازل خورشید و ماه و ستارگان است و آن دوازده برج است.ماه در هر برجی از آن دو روز و دو ثلث روز سیر میکنند و خورشید در هر برجی یک ماه سیر میکند.

(وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ)

یعنی روز قیامت بنا بگفتهٔ تمام مفسّرین و آن روزی است که مردم تمامی در آن پاداش داده میشوند و در آن فصل قضا و داوری میشود.

«گفتار بزرگان در معنای شاهد و مشهود»

(وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ)

در این چند قول است(۱)ابن عباس و قتاده گویند که شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است.و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام است روایت شده.

از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود:روز جمعه را شاهد نامیده اند برای اینکه هر کس در آن عمل کند از خوب و بد گواهی دهد.و در حدیث آمده که خورشید طلوع و غروب نکرد بر روزی که بالاتر از جمعه باشد.و در آن ساعتی است که موفّق نمیشود کسی در آن که خدا را بخیر بخواند مگر اینکه دعایش مستجاب شود و یا پناه از شرّی برد مگر اینکه خدا او را پناه دهد.و روز عرفه مشهود است مردم در آن حاضر میشوند عرفات موقف حجّ را و فرشتگان در آنجا حاضر میشوند.

(۲)ابراهیم گوید:شاهد روز نحر روز عید اضحی و قربانست و مشهود

ص: ۴۱۷

روز عرفه است.

(۳)در روایت دیگر ابن عبّاس و سعید بن مسیّب گویند شاهد محمّد صلّی اللّه علیه و آله است و مشهود روز قیامت است.از حسن بن علی علیهما السّلام هم همین را روایت کرده اند.و نقد شده که مردی داخل مسجد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شد و دید مردی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله حدیث میکند گوید:پس از شاهد و مشهود پرسیدم گفت بلی شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است.پس از او گذشتم بدیگری رسیدم که او هم از پیغمبر(ص)حدیث میکرد.پس از او هم از شاهد و مشهود پرسیدم گفت شاهد روز جمعه و مشهود روز قربانست.پس از آن دو گذشته بیک جوانی رسیدم که صورتش مانند دینار طلا میدرخشید و جلب نظر میکرد و او هم از پیغمبر(ص)حدیث مینمود.پس باو گفتم مرا خبر بده از شاهد و مشهود.پس گفت امّا شاهد محمّد صلّی اللّه علیه و آله و امّا مشهود پس روز قیامت است آیا نشنیده ای خداوند سبحان میفرماید یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً .و نیز فرمود: ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ .پس از اوّلی پرسیدم که کیست گفتند ابن عبّاس و از دوّمی سؤال کردم گفتند ابن عمرو از سوّمی پرسیدم گفتند او حسن بن علی علیهما السّلام است. (۱)

۱- ۱) آری اهل البیت ادری بما فی البیت اهل قرآن دانند که قرآن چه گونه و بچه معنی نازل شده نه ابن عمرها.قرآن مجید هم مرد مرا دعوت بخاندان رسالت و کسانی که قرآن در خانه آنها نازل شده نموده و فرموده فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ .مخصوصا حضرت حسن سلام اللّه علیه که سبط اوّل و دوّم حجت خداست چنان که شاعر و مدّاح خاندان رسالت گوید: اوّلین سبط و دوّم سیّد سوّم سالار چهارمین حجت حقّ یکی از پنجتن است

(۴)شاهد روز عرفه و مشهود روز قیامت است.ابی درداء از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که در روز جمعه زیاد بر من صلوات بفرستید پس آن روز مشهود است که فرشتگان در آن حاضر میشوند و هیچکس نیست که بر من صلوات بفرستند مگر اینکه صلوات او را بر من عرضه میکنند تا از آن فارغ شود گوید:گفتم و بعد از مرگ شما همین طور است فرمود:

انّ اللّه حرّم علی الارض، ان تأکل اجساد الانبیاء فنبیّ اللّه حیّ یرزق .بدرستی که خداوند بر زمین حرام کرده که گوشت پیامبران را بخورد و نابود کند.پس پیغمبر خدا زنده و روزی میخورد. (۱)

ص :۴۱۹

۱- ۱) نام نامیش حسن خلق گرامیش حسن پای تا فرق حسن بلکه حسن در حسنست رو حسن موی حسن خوی حسن بو حسن یک جهان کشور حسنست که در یک بدنست ابن مغازلی شافعی در مناقبش از پیغمبر(ص)روایت نموده که فرمود هر کس حسنم را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس بخواهد خدا را ملاقات کند با روشنی چشم حسنم را دوست بدارد.(مترجم)

(۵)عکرمه گوید:شاهد فرشته ایست که بر بنی آدم گواهی میدهد،و مشهود روز قیامت است و این دو آیه را تلاوت کرد (وَ جٰاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهِيدٌ) هر کس خواهد آمد که با او شاهد و راننده ای هست (وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ- مَشْهُودٌ) و اقوالی دیگری در معنای شاهد و مشهود مانند قول جبائی هست وی میگوید:شاهد کسانی هستند که شهادت و گواهی بر مردم میدهند و مشهود آنهایی هستند که شهادت بر ایشان داده شده.و قول حسین بن فضل که شاهد این امّت و مشهود امّتهای دیگر است برای آیه شریفه (لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى النّٰاسِ) و بگفته بعضی شاهد اعضاء بنی آدم و مشهود ایشانند بجهت آیه کریمه (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ) روزی که گواهی میدهد بر ایشان زبانهایشان و بگفته برخی شاهد حجر الاسود و مشهود حجّاج هستند.

و بعضی گفته اند:که شاهد شبانه روز است و مشهود فرزندان آدمند و برای حضرت حسین بن علی علیهما السّلام انشاد کرده اند:

مضی امسک الماضی شهیدا معدّلا

و خلّفت فی یوم علیك شهید

گذشت روز گذشته تو در حالی که گواه و شاهد عادلی بود و بجا گذاردی در روزی که بر تو شهادت خواهد داد.

شاهد این بیت شهید است که بمعنای روز باشد.

فان انت بالامس اقترفت اسائه

فقیّد باحسان و انت حمید

پس اگر تو در دیروز مرتکب کار بدی شدی پس آن را باحسان کار خوب مقیّد نما تا تو پسندیده و ستوده شوی.

(۱

(مدفون در کربلا ۸-حذیفه بن الیمان صحابی که در زمان ملك غازی در سال ۱۳۴۰ هجری در کنار دجله در نزدیکی مدائن بوسیله طغیان شط قبرش خراب و بوسیله هزاران نفر تشییع و در جوار سلمان پاك دفن و بعد از ۱۳۰۰ سال بدنش سالم و درست بود و ده ها نفر دیگر که مجال ذکر آنها نیست.(مترجم)

و لا ترج فعل الخير یوما الی غد

لعلّ غدا یأتی و انت فقید

و کار خوب را از امروز بفردا تأخیر میانداز زیرا ممکن است فردا بیاید و تو از دنیا رفته باشی. و بعضی گفته اند:شاهد پیامبران سلف و مشهود محمّد(ص)است.

بیانش اینست (وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثٰاقَ النَّبِيِّينَ) و آن گه که خدا پیمان از پیامبران گرفت تا قول خدا. فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّٰاهِدِينَ .پس گواهی دهید و من هم با شما از گواهان هستم.و بعضی گفته اند:شاهد خدا و مشهود لا اله الا اللّه.بیان آن قول خداست. شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الایه.و بعضی گفته اند:شاهد خلق و مشهود حقّ است و شاعر اشاره کرده بقول خودش ایا عجبا کیف یعصی الا له ام کیف یجحده الجاحد ای وای عجب چگونه خدا را معصیت مینماید یا چگونه انکار میکند آن را انکار کننده ای.

و للّه فی کلّ تحریکه

و فی کلّ تسکینه شاهد

و برای خدا در هر حرکت انداختن و در هر ساکن گردانیدن شاهد،و گواهی است.

و فی کلّ شیء له آیه

تدلّ علی انّه واحد

و در هر چیز از موجودات سماوی آفاقی و انفسی برای او نشانه و آیتی است که دلالت بر وحدانیت و یکتایی او نماید پس این هشت قول راجع به شاهد و مشهود.

(قُتِلَ أَصْحٰابُ الْأُخْدُودِ)

یعنی لعنت بر یاران اخدود بآتش زدنشان مردم را در دنیا قبل از آخرت و مقصود از آن کافرانی هستند که گودالهایی حفر

کرده و در آن آتش افروختند و مؤمنین را بآتش عذاب کردند و محتمل است که اخبار از مسلمانانی باشد که در اخدود بآتش عذاب شدند.و مقصود این است که ایشان بسبب سوختن در آتش کشته شدند.خداوند سبحان ایشان را یاد کرده و بر ایشان درود فرستاده بواسطه حسن بصیرت و صبرشان بر دینشان تا بآتش سوختند و تقیّه نکردند بسبب برگشتشان از ایمان.

(النّٰارِ ذٰاتِ الْوَقُودِ)

یعنی اصحاب آتشی که افروختند آن را برای- سوزانیدن مؤمنان.و قول خدا. (ذٰاتِ الْوَقُودِ) اشاره ببسیاری هیزم این آتش و بزرگداشت امر و اثر آنست زیرا آتش خالی از گیرانیدن و سوختن نیست.

(إِذْ هُمْ عَلَيْهٰا قُعُودٌ)

ابن عبّاس گوید:یعنی کفّاری که در اطراف این آتش نشسته و مؤمنان را شکنجه داده و در آتش می افکندند.

و مقاتل گوید:یعنی ایشان نشسته بودند کنار آتش و مؤمنان را بر کفر دعوت میکردند.

مجاهد گوید:کافرها نزدیک حفره ها و گودالهای پر از آتش بر روی کرسیها نشسته بودند و آن قول خدا (وَ هُمْ) یعنی ملک و اصحاب او و آن کسانی که حفره ها را کنده بودند.

(عَلىٰ مٰا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ)

از عرضه داشتن آنها بر آتش و برگردانید شان از دینشان (شُهُودٌ) یعنی حضور و حاضر بودند.

زجاج گوید:خداوند اعلام کرد قصّه و داستان قومی را که بصیرت،و بینایی ایشان و حقیقت ایمانشان بجایی رسید که در راه خدا در آتش سوختند و صبر کردند.ربیع بن انس گوید:چون آنها را در آتش افکندند خداوند مؤمنین را نجات داد به اینکه قبل از آنکه بدنشان را آتش فرا گیرد ارواحشان را

ص :۴۲۲

گرفت و آتش بیرون آمد تا کفّاری را که در کنار و لب اخدود بودند سوزانید.

ابی مسلم گوید:آنها دو دسته بودند یک دسته مؤمنین را عذاب میکرده و گروه دیگر نشسته و متصدّی عذاب مؤمنین نبود ولی با اینکه خود مؤمن بودند شاهد آن منظرهٔ دلخراش عذاب و شکنجه مؤمنین بودند و این عمل زشت را بر کفّار اعتراض و انکار نمیکردند مثل اینکه راضی بودند و بدشان از کردار وحشیانه آنها نمیآمد پس خداوند همهٔ آنها لعنت فرمود.

قعود جمع قاعد و همین طور شهود جمع شاهد و ایشان تمام حاضرین قضیّه بودند یا بگوش و یا بچشم.

(وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ یُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ)

ابن عبّاس گوید:یعنی کراهتی از ایشان نداشتند مگر اینکه آنها مؤمن بودند.

زجاج و مقاتل گوینـد:گناهی را برایشان انکار نکردنـد و عیبی از آنها نگرفتند مگر ایمانشان.و این مانند قول او هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ .

آیا هیچ ناراحتی و کراهتی از ما دارید مگر اینکه ما ایمان بخدا آوردیم.

جبائی گوید:این شکنجه را بایشان نکردند مگر بسبب ایمان آنها بخدا (الْعَزِیزِ) خدای توانایی که چیزی بر او ممتنع نیست آن خدایی که قهر و ستم نمیکند (الْحَمِیدِ) خدایی که در تمام افعالش پسندیده است.

(الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ)

آن خدایی که برای اوست پادشاهی آسمان و زمین یعنی برای اوست تصرّف در آسمانها و زمین هیچ کس را بر او اعتراضی نیست.

(وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ)

و خدا بر هر چیزی گواه است.یعنی گواه بر ایشان است کارهایی که آنها یا مؤمنین کردند بر او پنهان و مخفی نیست.پس

او کیفر کردار آنها را داده و داد مؤمنین را از ایشان میستاند.

(إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ)

ابن عبّاس و قتاده و ضحّاك گويند:آن كسانى كه مردان مؤمن و زنان مؤمنه را سوزانيدند و بآتش عذاب كردند و مانند آنست.آيه (يَوْمَ هُمْ عَلَى النّٰارِ يُفْتَنُونَ) روزى كه ايشان در آتش عذاب ميشوند.

(ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا)

سپس از گناهشان توبه نكردند.و از شركى كه بود برنگشتند و البتّه عدم توبه آنها را شرط نمود زيرا اگر توبه كرده بودند وعيد خدا متوجّه ايشان نميشد.

(فَلَهُمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ)

براى ايشانست عذاب دوزخ بكفرشان.

(وَ لَهُمْ عَذٰابُ الْحَرِيقِ)

و براى ايشان است عذاب سوختن بسبب سوزانيدن مؤمنين.

سؤال:چطور بين عذاب جهنّم و عذاب حريق فاصله انداخت،و جدا جدا ياد كرد در حالى كه هر دو يكيست.

جواب:مقصود از عذاب جهنّم انواع و اقسام عذاب و شكنجه هاست غير از سوختن از زقوّم و غسلين و مقامع گرزها و عمودهاى آتشين.و با اين عذابهاى گوناگون بر ايشان سوختن بآتش هم هست.

ربيع بن انس گويد:براى ايشان عذاب دوزخ است در آخرت،و عذاب سوختن است در دنيا.و اين چنين بود كه آتش از آن گودالها بالا زد و آنها را سوخت.كلبى هم همين قول را اختيار كرده.

فرّاء گويد:آتش بالا زد و بلند شد و ايشان را بالاى اخدود آن حفره ها سوزانيد و مؤمنين را نجات داد.

ص:۴۲۴

سپس خداوند سبحان یاد نمود آنچه برای مؤمنین که در آتش سوختند در بهشت مهیّا و آماده نموده.فرمود:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا)

البتّه آنهایی که ایمان آوردند و توحید خدا را تصدیق کردند.

(وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْکَبِیرُ)

و کارهای شایسته انجام دادند برای آنهاست بهشتهایی که از زیر قصر و درختان آن نهرها روانست.و این است رستگاری بزرگ و سود خالص و البتّه فوز را بکبیر توصیف کرد برای اینکه نعمتهای عمل کنندگان نسبت بآنکسی که عمل نکرده است و بشفاعت داخل بهشت شده بزرگ است برای آنچه در آنست از احترام و بزرگداشت و بزرگواری و کرامتهای مخصوص.سپس برای ترسانیدن و بیم دادن کفّار و گناهکاران فرمود:

(إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ)

البتّه مناقشه کردن و حساب کشیدن پروردگارت ای محمّد(لشدید)هر آینه سخت است.یعنی مواخذه کردن او بعذاب آن گاه که ستمکاران و ستمگران را میگیرد دردناك و سخت است.و چون بطش و گرفتن را توصیف بشدّت کرده البتّه ناراحتی و شکنجه اش دو برابر است.

(إِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ)

البتّه بیگمان اوست که خلق را در دنیا اوّل بار ایجاد میکند (وَ یُعِیدُ) و بعد در روز قیامت اعاده میکند و ایشان را برای حساب و پاداش زنده مینماید.پس مهلت دادن او گناهکاران را از روی اهمال کاری نیست.

ابن عبّاس گوید:خداوند اوّل در دنیا عذاب میکند و بعد در آخرت او را بر میگرداند و این برای اینست که ما قبل او اقتضا میکند.

(وَ هُوَ الْغَفُورُ)

و اوست بخشنده و آمرزنده گناه مؤمنین از اهل طاعتش را

ص :۴۲۵

و یعنی او بسیار آمرزنده و عادتش بخشیدن گناهانست.

(الْوَدُودُ)

مجاهد گوید:اولیاء و دوستان خود را.ازهری در تفسیر نامهای خدا گوید:ممکن است ودود بر وزن فعول بمعنای مفعول مانند رکوب و حلوب باشد.و معنایش این باشد که بندگان صالح خدا را دوست بدارند برای آنچه از فضل و کرم او شناخته اند.و برای آنچه بر ایشان از نعمت ها تکمیل نموده گوید:و هر دو صفت مدح است زیرا خداوند سبحان اگر دوست بدارد بندگان صالح خود را پس این فضلی است از او بر آنان.و اگر بندگان مطیع خدا را دوست بدارند پس برای شناخت و معرفت ایشانست فضل و احسان خدا را.

(ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ)

صاحب عرش بزرگ است.قاریان اکثرا مجید را مرفوع خوانده اند برای اینکه مجید صفت خداوند سبحانست و در غیر صفت خدای تعالی شنیده نشده اگر چه ماجد شنیده میشود.و کسی که مجید را مکسور خوانده آن را صفت عرش قرار داده است.

از ابن عبّاس روایت شده که او گوید:مقصود از مجید عرش و زیبایی آن است.و مؤید این اینست که عرش را تعریف و توصیف بکرم نموده در آیه رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ .پس نیز جایز است که موصوف بمجد هم باشد برای اینکه معنای آن کمال و علو و رفعت است.

و عرش کاملترین و بالاترین هر چیز و جامع ترین موجودات است در زیبایی.

(فَعّالٌ لِما يُرِيدُ)

عطاء گوید:طلب کردن چیزی او را عاجز و خسته نمیکند و چیزی را که او اراده کند برایش ممتنع نیست.

و بعضی گویند:فعّال است چیزی را که بخواهد ایجاد کند و اعاده نماید سپس خداوند سبحان یاد نمود خبر جماعت کفّار را و فرمود:

(هَلْ أَتٰاکَ حَدِیثُ الْجُنُودِ)

آیا بتو رسید خبر آن کسانی که لشکر کشیدند برای پیامبران خدا.یعنی آیا خبر آنها بتو رسیده است.

و برخی گفته اند:مقصود قطعا بتو رسیده است.سپس بیان کرد اصحاب لشکر را و فرمود:

(فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ)

و مقصودش اینست یاد کن ای محمّد داستان آنها را یاد کردن شخص عبرت گیرنده که چگونه تکذیب کردند پیامبران خدا را.و چگونه عذاب بایشان فرود آمد و چگونه پیامبران صبر کردند،و چگونه خدا آنها را یاری کرد.

پس تو هم صبر کن چنانچه آنها صبر کردند تا نصرت و یاری الهی بتو برسد چنانچه بایشان رسید.و این از مختصر گویی علم بدیع و اشاره فصیح چنانی است که کلام صریح هم جای آن را نگیرد.

(بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا)

بلکه آنهایی که کافر شدند یعنی مشرکین قریش.

(فِی تَکْذِیبٍ)

تو و قرآن تواند آنها از چیزی که موجب اعتبار است اعراض کردند.و اقبال نمودند بچیزی که موجب کفر و طغیان است.

(وَ اللّٰهُ مِنْ وَرٰائِهِمْ مُحِیطٌ)

و خداوند از پشت آنها احاطه دارد یعنی ایشان در قبضه قدرت خدا و سلطنت اویند از او فوت نمیشوند مانند آنکه محاصره و احاطه شده از اطرافش و برای او امکان فرار و فوت شدن ندارد و این از بلاغت قرآنست.

ص :۴۲۷

(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ)

بلکه آن قرآن مجید است.

ابن عبّاس گوید:یعنی کریم است چون کلام ربّ است یعنی چنانچه.

میگویند که آن شعر و یا سحر و یا کهانت است نیست.بلکه آن قرآن کریم،و دارای کرم بزرگ است،در آنچه عطاء میکند از خیر،قدر و مقام عظیمی دارد.

و بعضی گفته اند:آن قرآن کریم است برای آنچه از معانی جلیله و دلیلهای گرانقدر عطا میکند و برای اینکه تمام آن حکم است.و حکم بر سه قسم است چهارمی ندارد.

۱-معنایی که عمل می شود بر آن در آنچه ترسیده یا پرهیز میشود ۲-و موعظه ای که قلب را برای عمل کردن به حقّ نرم و ملایم،و آماده میکند.

۳-و دلیلی که مؤدّی بتمیز حقّ از باطل میشود در علم دین یا دنیا و علم دین اشرف از علم دنیا است.و تمام علوم موجود در قرآن است.

(فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ)

از تغییر و تبدیل و نقصان و زیاده.و این بنا بر قرائت کسی است آن را مرفوع خوانده آن را صفت قرآن قرار داده و کسی که آن را مجرور خوانده آن را صفه لوح دانسته.

پس مقصود اینست که آن محفوظ است غیر فرشتگان بر آن اطّلاع ندارند.

ابن عبّاس و مجاهد گویند:آن محفوظ است نزد خدا و آن امّ الکتاب است.و از آنست نسخه های قرآن و کتابها و آن همان است که بلوح محفوظ معروف است.و آن درّ سفیدی است که طولش ما بین آسمان و زمین و عرضش

ما بين مشرق و مغرب است.

انس گويد:لوح محفوظ آن است كه خدا آن را در پيشانى اسرافيل ياد كرده.

و مقاتل گويد:لوح محفوظ از راست عرش خدا قرار دارد.

جلد ۲۶ تفسير مجمع البيان پايان

فهرست مطالب جلد بیست و ششم

ص :۴۳۰

عنوان سورهٔ عمّ صفحه آیات ۱۶-۱-۲۳۱-۲۲۱ آیات ۲۹-۱۷ ۲۴۴-۲۳۲ آیات ۴۰-۳۰ ۲۵۸-۲۴۵ سورهٔ نازعات آیات ۱۴-۱ ۲۷۲-۲۵۹ آیات ۲۶-۱۵ ۲۷۹-۲۷۳ آیات ۴۶-۲۷ ۲۹۱-۲۸۰ سورهٔ عبس آیات ۲۳-۱ ۳۰۷-۲۹۲ آیات ۴۲-۲۴ ۳۱۶-۳۰۸ سورهٔ کوّرت آیات ۱۴-۱ ۳۳۱-۳۱۷ آیات ۲۹-۱۵ ۳۴۱-۳۳۲ سوره انفطرت آیات ۱۹-۱ ۳۵۶-۳۴۲ سورهٔ مطففین آیات ۱۷-۱ ۳۶۹-۳۵۷ آیات ۳۶-۱۸ ۳۸۴-۳۷۰ آیات ۲۵-۱ سورهٔ انشقت ۴۰۴-۳۸۵ سورهٔ بروج آیات ۲۲-۱ ۴۲۹-۴۰۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW